الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

در بیان ایام سعادت فرجام رسالہ نامہ حالات و کرامات ارشادت سلطان العاشقین

برہان الکاملین فرید العصر وحید الدہر مولانا و مرشدنا حضرت سید حافظ محمد علی صاحب خیرآبادی



حسب فرمائش صاحبزادہ عالم و عالمیان مخدوم زادہ جہان و جہانیان

سید حافظ خادم حسین صاحب و مولوی سید محمد ہادی حسین صاحب خیرآبادی

در مطبع احمدی واقع کانپور طبع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلقنا فی بنی آدم وجعلنا من امة نبیه وحبیبه محمد صلی الله علیه وسلم
حمد وسپاس فراوان حضرت احدیت جل جلاله را سزاوار است که از قدرت
کامله خود تمامی ممکنات را بیک لفظ کن از کتم عدم بعرصه شهود جلوه داد و بمقتضای
حکمت بالغه خود از آنها نوع انسان را بخطاب کرمنا بنی آدم برگزیده تاج کرامتش
بر سر نهاد و این همه اعتنا که در اعلان فضیلت این نوع بکار برده فی الحقیقت
محض برای اظهار عظمت حبیب خودش بود چونکه در علم او تعالی شانه ظهور ذات
ستوده صفات آنسرور موجودات و منشاء ظهور ممکنات در عالم شهود از همین نوع
بود لهذا بفیض مقدسش از یوم ازل این نوع گرامی گوی سبقت در فضل و کمال از
تمامی ممکنات در ربوده است با وجودیکه بی رنگ محض است لیکن در هر رنگ جلوه
اوست و با آنکه از قید اطلاق و لاتعین نیز منزه است الا در پرده جمله
تعینات جلگی پردگی اوست نمود بی بود ما همه از بود اوست لا بل با همه هیچ

بود بود اوست آیه کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله بر این معنی گواه است
وهو معکم این ما کنتم ونحن اقرب الیه من حبل الورید شاهد این ما
است حاشا ثم حاشا کجا مشت خاک وکجا مدح وثنا آن منزه عن الادراک
مدح آن منزه از درک وفهم ما بزبان آوردن سراسر بی ادبی ست وثنای
او تعالی وتقدس از گفتگو بانجامه سپردن کمال گستاخی مقتضای شان عبدیت
و مرتبه مخلوقیت همین ست که زبان بدعا گشائیم و سر عجز و نیاز بجناب اقدس او
نهاده بعرض حاجت پردازیم اللهم یا رب بجاه نبیک المصطفی وحبیبک
المجتبی احرق قلوبنا بنار عشقک وعشقه واستعملنا بسنته وتوفنا
علی ملته واحشرنا تحت لوائه واجعلنا من رفقائه اللهم اجمع
بیننا وبینه ولا تفرق بیننا وبینه آمین مناجات منظومه بحضرت رب العزت

یا الهی بهر محبوب آنجان جهان / وز برای عشق خاص آن شه کون و مکان
دستگیر بیکسان سلطان جمله مرسلین / کز وجود اوست قایم آسمان هم زمین
بهر صدق و عشق یار غار شاه دوسرا / حضرت صدیق اکبر رض محرم راز خدا
بهر عدل و هیبت فاروق رض والا مرتبت / کاشف اسرار پنهان شاه عالی منزلت
حرمت حلم و حیا و سایه ذات خدا / معدن صدق و وفا عثمان رض محبوب مصطفی
بهر علم و فضل آن سلطان جمله اولیا / شیر یزدان نور حق حضرت علی مرتضی رض
از برای عصمت و سوز دل خیر النسا رض / زوجه شیر خدا خاتون بنت مصطفی
حرمت لخت دل حضرت والا حسن رض / نور چشم مصطفی محبوب رب ذوالمنن
حرمت مجروح جسم پاک شاه کربلا / سید الشهدا و سبط اصغر خیر الورا
بهر آن عزیزانیکه از عشق احد / فانی از خود بوده اند و باقی با او تا ابد
از شراب الفت ایشان مرا مخمور کن / نقش هستی مرا از سینه من دور کن

جامی سخن کن در جوار پاک شان و زر خرا	بهر جمله آل و اصحاب رسول مجتبی
رو بسا هم لبیک ای رب عبد محبوب تو ام	زاین وسیله زود ای خالق روا کن حاجتم
حاجت این هادی عاصی همین ست ای خدا	کن مرا از یار سل و با خود مرا کن آشنا

نعت سرور کائنات علیه و آله الصلوات الزاکیات

اللهم صل علی سیدنا ومولانا محمد الذی شرح صدورنا بالایمان
ونور قلوب العارفین بنور العرفان وعلی اله الطیبین واصحابه
الطاهرین خصوصا علی الخلفاء الراشدین وسیدة نساء العلمین
وریحانتی سید المرسلین واولادهما الی یوم الدین سیما علی
غوث الثقلین سیدنا محی الدین ابی محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلی
وقطب العلمین سیدنا معین الحق والدین حسن الحسینی
الحسنی السجزی رضی الله تعالی عنهما وعن اتباعهما وجعلنا من
خدامهما درود نامحدود بران محبوب خاص حضرت ودود باد که او نخستین
جلوه حسن ازل ست و اول موج بحر قدم چنانچه اول ما خلق الله نوری خود موید
است آن مصداق وهو بکل شیء علیم او مظهر ذات حضرت احدیت ست
من رانی فقد رای الحق بر این معنی برهان قاطع و تمامی عوالم مرایای صفات و
شیونات اوینند انا من نور الله والخلق کلهم من نوری بر این دعوی دلیل ساطع
پس آنچنانکه او در هستی خود محتاج حق تعالی و تقدس ست همچنان ما همه محتاج
وسیله او گو در هر فردی از افراد عالم پرتوی از نور او تابان ست الا از اشخاص
است مر جو منزلا نانکه در محبت و اتباع وی از خود فانی گشته اند بر آنها جلوه خاص
حضرت محبوبیت کامل دائم نمایان ست حدیث قدسی کنت سمعه و بصره از قرب
و وصال آن واصلان اثری ست و قول نبوی طوبی لمن رانی ثم طوبی لمن رای

من رای من رانی الی سبع مرات از شان مظهریت آن کاملان خبری چنانچه اهل عالم همان
آثار محبوبیت حضرت محبوب مطلق در جبین منور شان دیده بدام محبت آنها در
آمده اند و بفیضان ایشان که آن همه فیضان حضرت محمدی ست و قوت جذب
ایزدی هم زورق محبت یافته اند و هم بساحل نجات فرا رسیده حق جل شانه توجه
فنای کامل شان بآن محبوب خود ذوات بابرکات ایشان را وسیله نجات عصات
امت نموده و بفیض دستگیری آنها که بفحوای آیه بیعت عین دستگیری اوست
عصیان ره نوردگان کوی ضلالت را بخیر و حسنات مبدل فرموده آیه وانی
برای العصا بعد دیتم مظهر این مدعاست و مقوله حضرت شیخ شیوخی و قبله روحی
قطب الاقطاب سیدنا فرید الحق والدین رضی الله عنه شرح همین کلام پاک خدا
است و هو هذا شعر گر بنگ زنیم مرا از ایشان گیرند * ور بدهیم مرا با ایشان بخشند و حضرت
احدیت بنا بر اظهار کمال عظمت حبیب خودش آن مظاهر حضرت محبوبیت را
در کلام قدیم خود جای بآیه کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون ستوده و در جای بآیه وافی هدایه ولله العزة ولرسوله وللمومنین
ای الکاملین عزت بر آنها ثابت فرموده اهل نظر می دانند که لفظ الا در آیه
اولی چها فضائل و مراتب حضرات ایشان ظاهر می نماید و در آیه ثانیه عطف
فرمودن الله جل جلاله آنها را بر خود چها عزت ایشان می افزاید با این همه
تاکید هر که فضائل و مراتب ایشان نداند بفحوای من کان فی هذه اعمی بصر
حق بین ندارد چنانچه او تعالی شانه خود این چنین کس را بحکم ولکن المنافقین لا یفقهون
داخل زمره منافقان می نماید و حق تعالی باین تشریف ستائش که آن واصلان
خود را مشرف فرموده در حقیقت حبیب و مظهر خودش را ستوده مانکه چنانکه ستائش
خود نموده زیراکه کمال ایشان همین ست که از خود رسته اند و بحق پیوسته [illegible]

از فضائل و کمالات که در ایشان ظاهر ست صنعت و قدرت اوست که بواسطهٔ آن سید آفرینش در مرای آنها متجلی گشته جل جلاله وتعالی کبریائه وصلی الله علی مظهره الرفع علی العالمین ورحانه ای خامه بادب باش و از حد خود مگذر این عرصهٔ نعت سرور یست که در یوم کتابت احوال خلق قلم بآن علم فراوان که ماکان ومایکون جمله بر لوح محفوظ ثبت نمود چون نوبت کتابت حال امت مرحومه وی رسید و کلمهٔ چند در شان الیشان بسلک تحریر در کشید از جناب رب العزت خطاب باعتاب تا دور شنید سالها از این سو ادب از زبان و حیران ماند و آخر در خود قوت تحریر عباراتی که شایان مرتبهٔ امت موصوفه باشد نیافته بحضرت الوهیت عرضه داد که آنچه تو درباره این امت مرحومه انزل فرمائی بتحریر در آرم و بر لوح محفوظ ثبت نمایم در جوابش آنچه حضرت احدیت ارشاد فرمود قلم همان کلمات در شان امت آنسرور در این تحریر نمود هرگاه که آن قلم را که علمی است بآن علم فراوان در کتابت احوال امت آن مجمع فضائل و کمالات این واقعه رو نمود ترا که از جمادی بیش نیستی چه یارا که زبان بمدح و ثنا ایش کشائی و در صفت نعال و اصحابش هم در آئی بر حد خود باش و کاری که در خور تست بجا آر یعنی حال زار این ذرهٔ بیمقدار که تا دیده گرفتار آن جمال با انوار و غلام بی زر خریدهٔ آن مولائے ذوالاقتدار است بحضور آنسرور کونین سلطان دارین امام مرسلان محبوب خالق انس و جان شنشاه ظهور کائنات مغز موجودات مظهر ذات احدیت آئینهٔ جمال ربوبیت عرضه دار تا باشد که آن رحمت عالم محض بلطف و کرم بسوی این ناکام چشم رحمت واکند و این کمینه عبد خود را از این ظلمات ضلالت رهانیده بسوی خود راه دهد

مناجات بحضور سید الکائنات علیه وآله الصلوات والتحیات

غریق بحر عصیانم اغثنی یا رسول الله — زدست نفس نالانم اغثنی یا رسول الله

کریمی ای رسول من بده دستی که می افتم — زحد بگذشت عصیانم اغثنی یا رسول الله

حبیب خالق اکبر بحال زار من بنگر — غریبم خسته حیرانم اغثنی یا رسول الله

بهجرت دل فگارم سینه ریشم سخت محرومم — بدست تست درمانم اغثنی یا رسول الله

توجه گر کنی بر من شود عصیان همه عصمت — فدایت دین و ایمانم اغثنی یا رسول الله

کرم کن تا شوم فانی بشفقت ای امام از تو — ترا جویم ترا خوانم اغثنی یا رسول الله

همین بست آرزوی ما که مسکین شها از تو — که فردا پیش تو خوانم اغثنی یا رسول الله

اما بعد میگوید بندهٔ عاصی براجی رحمة الله القوی غلام محمد هادی علی النقی الکاکوروی الکشمیری غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه ابن حکیم محمد علی مرحوم و مغفور المتوطن از سرکار شاه اوده ومحمود علیخان بهادر ابن زبدة الاصفیا الشهید فی سبیل الله شیخ احمد علی رحمة الله علیه که ابوین و جمله بزرگان این عاصی بیعت بر دست حق پرست حضرت شیخ الاسلام سلطان الواصلین برهان الکاملین قطب الوقت فرید العصر سید شیخی حضرت مولانا و مرشدنا سید حافظ محمد علی المشهور بحافظ محرم علی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا میداشتند چون زمانه وصال انقرب بارگاه حضرت ذوالجلال قریب رسید در زمانهٔ علالت این بندهٔ مجرم و شرمسار در عمر هشت سالگی به بیعت حضرت شیخ الاسلام مشرف گردید و آن قبلهٔ روحی و کعبهٔ قلبی باین نعمت سرافراز ساخت الحمد لله علی ذلک و بفیضان دستگیری آن ظل الله فی الارض وقت بلوغ و شعور هم بر آن عهد قائم ماندم و چونکه پیران طریقت تجدید بیعت را بر دست شیخ خود هر قدر که ممکن باشد احسن مے پندارند لهذا بعد سن شعور بر دست خلیفهٔ برحق و کعبهٔ مطلق زبدة الاصفیا مخدوم عالم حضرت مولانا و مرشدنا سید حافظ محمد اسلم ادام الله برکاتهم که در حقیقت دست حضرت شیخی است تجدید بیعت نمودم و حالات حضرت

بجمیع سلاسل یافتند از شیخ ارادت خود حضرت شیخ اکبر قطب الاقطاب فرد الافراد
امام العارفین سلطان الکاملین محرم راز یزدان سیدنا و مولانا خواجه محمد
سلیمان رضی الله تعالی عنه و عن من استفاض عنه وطن آنحضرت در کوهستان
مقام گرگوجی ست که مردمان آنجا محض امی و ناخوانده اند الله تعالی آنحضرت را
که بحضرت علم خود شایان قرب خود دانسته همت عالی و ظرف وسیع داده بود
در ابتدای شباب شوق حصول علوم دینی عطا فرمود چنانچه میر محمد علی صاحب
نقل می کنند که حضرت شیخ الاسلام می فرمودند که هرگاه شیخ اکبر برای تحصیل علوم
وطن مألوف را گذاشته رخت سفر بر بستند دران زمان قبلهٔ عالم حضرت خواجه نور محمد قدس
سره العزیز که از مدتی ترک سفر کرده عزلت و گوشه نشینی گزیده بودند هم راه سفر
فراگرفتند و بعد چندی باز بمقام خودش رجوع فرمودند خادمان از حقیقت حال استفسار
کردند ارشاد شد که شهبازی از مقام خود پرواز کرده است بتلاش او رفته بودم
تا نشود که صیادی دیگرش بدام خود آرد آخر کار جذبهٔ عنایت ازلی شیخ اکبر را کشان
کشان بمقام فرودگاه قبلهٔ عالم آورد و در انجا مسجدی بود که طالب علمان دران قیام
می داشتند آنحضرت نیز بحجرهٔ همان مسجد رخت اقامت انداختند طلبا بخدمت شیخ اکبر
عرض نمودند که در قرب این مسجد شخصی بزرگ سکونت میدارد و خدمت شیخ اکبر فرمودند
که او را چرا از اینجا بدر نمی کنید ایشان گفتند که از هیبت او ما یارای این کار نیست
چونکه حضرت ایشان از عنفوان شباب بود و زمانه طالب العلمی جوشی پدید آمد چوبی را
بدست گرفته برخاستند که من خود آن درویش را از اینجا بدر می کنم یا می کشم باین عزم
چون بمحفل شریف رسیدند نظر فیض اثر حضرت قبلهٔ عالم بر آنحضرت افتاد آنچه مبلغ تصور
کرده بودند همه رایع یک نظر شد قبلهٔ عالم فرمودند بیائید که منتظر شما بودم شیخ اکبر
آنچنان مدهوش شدند که خیال نعلین از پا کشیدن هم نماند باین کیفیت بخدمت شریف

پیوستند و به بیعت مشرف شدند و مورد توجه خاص شدند و حسب الارشاد شیخ خود
به تکمیل علوم ظاهری پرداختند و چون بوطن خود تشریف آوردند آنحضرت را کیفیت
جذب پیدا شد و والدهٔ آنحضرت خدمت خانزاد در حجره مقید فرمودند و دران هنگام
وصال قبلهٔ عالم فرا رسید جمعیت بر مزاج شریف غلبه کرد فرمودند که درانی را
طلبید درانی کنایه از شیخ اکبر بود خادمان عرض کردند که بستر لاکن طلب کرده
باز چند بار حضرت قبلهٔ عالم فرمودند که درانی را طلبیده آید خادمان عرضه دادند
بلی مگر مقام سکونت شان بس دور و دراز است مدتی باید که آینده باید همین
حال ماندند تا آنکه وقت وصال قریب تر رسید باز همان کلمات از زبان مبارک برآمد
حاضران همان جواب دادند قبلهٔ عالم فرمودند که من خود می طلبم حضرت شیخ اکبر را دران وقت
بمقام خود کیفیتی پیدا شد که خود را از دریچه که عقب آن حجره بود بدر افگندند و خود میفرمودند که من خود
را یا در مکان خود دیده بودم یا بچشم زدن بر در حجره شریف یافتم و آن زمانی بود که قبلهٔ
عالم بزبان کرامت ترجمان می فرمودند که درانی آمد عرض کردم که حاضرم پس
قبلهٔ عالم حضرت شیخ اکبر را بحضور خود طلبیدند و میان یاران صاحب و مولوی محمد علی صاحب
را که از مدتی تمنای بیعت بر دست حق پرست قبلهٔ عالم داشتند بآنحضرت سپردند و
نعمتیکه از جناب احدیت و حضرت نبوت سینه بسینه یافته بودند بشیخ اکبر عطا فرمودند
و صاحبزادگان والا تبار را نیز بحضرت شان سپردند و وصیت فرمودند که اولاد
من خراب نشود و خود بحق واصل شدند شیخ اکبر چندی در ان مقام قیام فرمودند
بعده بمقام تونسه شریف حسب ایمای شیخ خود سکونت ورزیدند و هزارها مردم را از شرف
بیعت مشرف فرمودند و بسیاری را بمقام قرب و مرتبه تکمیل رسانیدند و از انجمله
قریب بهفتاد کس قدری کم و بیش بخرقهٔ اجازت شرف یافتند و از ان جا حضرت
میان یاران صاحب و حضرت شیخ الاسلام بخلافت کامله مخصوص بودند روایت

کرد روزی شخصی بعالیخدمت حاضر آمد و گفت که مدح شما شنیده و باین امید حاضر
شده ام که حق تعالی ایمن نماید شیخ اکبر کلمات عجز بر زبان آوردند و فرمودند که
بقاء الهی دشوار است در خور هر کسی نیست آینده بر آشفت و بگفت فقط اسم
مشهور بود چون دیدم هیچ نیافتم و این چنین کلمات ناگفتنی بر زبان راند
و بر خواست و روان شد فی الحال حضرت شیخ اکبر را حالتی طاری شد فرمودند که
نزدیک بیا او قدری نزدیک شد باز ارشاد شد که قریب تر بیا تا آنکه آینده متصل
زانو مبارک نشست حضرت بگوش او فرمودند الله اکبر چون این کلمه بسمع او
رسید از خود برفت و همچو بسمل بتپید و باندک دیر بهمین حال جان بداد شیخ اکبر
فرمودند که خاتمه بخیر شد و فاتحه خواندند و هم نقل است که شخصی وقت خواندن مثنوی
شریف مطلب شعری پرسید حضرت زبان فیض ترجمان در بیان مطلب کشادند
طرفش تحمل شنیدن نیاورد فی الفور هلاک شد از آن وقت شیخ اکبر هنگام درس
مثنوی شریف ترجمه لفظی هم نمی فرمودند و اگر کسی معنی شعری می پرسید میفرمودند
که نزد شاه هوری صاحب برو و بپرس و در ترک و تجرید آنحضرت را مثلی نبود چنانچه
سوای ملبوس ضروری و بجز یک لنگی چیزی نزد آنحضرت نمی بود و هم در سفر
و هم در حضر و هم در سرما و هم در گرما و در حجره شریف بوریائی می بود که هم نماز نوافل
بران می گزاردند و هم وقت خواب همان بوریا را بر سریر گسترده در گرما همان لنگی را
بالین فرموده استراحت میفرمودند و در سرما همان لنگی را وقت استراحت بر جسم
مبارک می انداختند و بعد نماز مغرب تا پاسی شب گذشته دائم ذکر جهر میکردند و بعد
فراغ ذکر اجازت می شد اهل غرض حاضر می شدند و عرض حاجت میکردند بعده
طعام شب تناول فرموده و نماز خفتن با جماعت گزارده باز بحجره شریف میرفتند و بعد تهجد
[illegible] می پرداختند و دران وقت میان احمد قوال متصل حجره شریف بیرون

در بالا فرا چیزی می سرائیدند و دران وقت بکلیه کسی را مجال آن نبود که در حجره شریف
در آید روزی خادمی حضرت را آب برای طهارت داد شیخ اکبر برای رفع حاجت
تشریف بردند آن خادم به حجره مبارک بخفت حضرت شیخ چون بعد فراغ
باز آمدند او را بیدار نکردند و خود آب گرفته وضو فرموده بعبادت مشغول شدند
ناگاه آن خادم بیدار شد دید که جسم شریف آنحضرت بالیده چنانکه تمام حجره را پر ساخت
هیبتی بر او غالب شد و بگریخت و این مضمون را بخدمت حضرت شیخ الاسلام
عرضه داد فرمودند که این حضرات را وقتی مسرتی پیدا می شود که خود بخود جسم
می بالد حجره چه دران زمان با آسمان و زمین هم نمی گنجد و هم عادت شریف بود که
بطریق سنت نبویه وقت اول نماز صبح بر سریر مبارک خود استراحت می فرمودند
دران وقت خادمان حاضر می شدند و دست و پای مبارک را می مالیدند
تا موذن بانگ نماز بامداد بر می داشت حضرت باستماع اذان برخاسته بمسجد
شریف آمده نماز بجماعت ادا فرموده باز بحجره شریفه تخلیه میفرمودند تا پاسی روز
بر آمده بعده خادمان و اهل حاجت با جازت بخدمت عالی حاضر شده حوائج خود بعرض
رسانیده چاره کارهای خود می جستند و بعد طعام نهار قدری قیلوله فرموده نماز ظهر
بجماعت ادا فرموده تا بعصر بتلاوت قرآن مجید و اوراد شریف مشغول میبودند
و از عصر تا مغرب بمسند جلوس می فرمودند گویا که این وقت دربار عام بود و در
این معمولات چه در سفر و در حضر فرق نمی شد و اکثر وقت سفر آن حضرت با ابدال اشراق
باهمی بود و از عشا تا تهجد چرا که همین دو وقت برای حوائج خود مقرر فرموده بودند
این جا مرویات میر صاحب ست شخصی از مریدان شیخ اکبر روایت کردند
که برای زیارت حرمین شریفین رفتم وقت مراجعت در جهازی که
دم بطوفان در آمد چون چاره کار بدست ناخدا نماند اهل جهاز را هراس

درگرفت من دران پریشانی بجانب شیخ خود رجوع کردم فی الحال چنان معلوم شد
که کسی جهاز را برداشته بجای دیگر افگند و جهاز بساحل رسید کارپردازان جهاز لنگر
افگندند و مردمان از جهاز فرود آمده در قریه که قریب ساحل بود درآمدند من هم
درانجا درآمدم آنجا مسجدی بود هنگام نماز چون مردمان جمع شدند و نماز ادا نمودند
دیدم که بعد نماز هر کس یا سلیمان یا سلیمان چند مرتبه خواندند و اورادیکه معمول اهل سلسله
من بود هم بخواندند کمال متحیر شدم و از شخصے پرسیدم که بر شما این طریقه بچه طور رسیده
گفت ما همه دست گرفته حضرت شاه سلیمان هستیم و آنحضرت اکثر درینجا تشریف
می آرند مگر چندی می تشریف نیاورده اند من هم وانمودم که خواجه تاش شما ها هستیم پس
آنها مرا الغایت مدارات کردند و هدیه ها دادند و وقت رخصت یک چنگ و چند
زر سرخ که بران نام حضرت شیخ اکبر مسکوک بود بمن دادند که بخدمت شیخ از ما هدیه
رسانید الغرض چون بحضوری حضرت شرف اندوز شدم هدیه گزرانیدم حضرت
زر سرخ را از من گرفته بسنگے آنچنان کوفتند که اثرے از تحریر باقی نماند و چون
کیفیت جهاز خود بخدام حاضرین وانمودم و تاریخ این واقعه بیان کردم گفتند که
ازروز و وقته آنحضرت دست خود برداشتند و چیزے را از جا برداشته بدیگر جا انداختند و آستین ایشان
غریق تر شد لیکن کسی را یارای پرسیدن این راز نشد الا چونکه امری عجیب بود تاریخش یاد داشتیم
که شاید روزی شما این راز بعرصه شهود جلوه دهد الیوم این عقده حل گردید و میر محمد علی صاحب
نقل میکنند که حضرت شیخ اکبر در عرس حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب رضی الله تعالی عنه
بمحفل سماع نشسته بودند و صاحب سجاده قبله عالم هم برابر آنحضرت بودند و بر
آنحضرت حالتی طاری شد که آثار آن از چهره منور ظاهر گشت ناگاه بهمان حال نظر
فیض اثر بر کسی از قوم سکهان که درانجا حاضر بود برافتاد از فیضان نظر
فی الحال مسلمان شد و باواز بلند کلمه طیب برخواند ازین حال کیفیتی بر جمله حاضرین

پیدا شد و مش انا استماع این واقعه برآشفتند و او را مقید ساختند شیخ اکبر بخادمان
فرمودند که او مسلمان شد حمایت او بر ما لازم او را از دست ظالمان برآرید خادمان
والا برای تعمیل حکم آماده و مستعد شدند این خبر به سکهان رسید چونکه هیبت و جلالت
و عظمت آنحضرت در همه دلها جا گرفته بود خائف شدند و آن نومسلم را رها نمودند
و هم نقل میکنند که روزی آنحضرت حسب معمول در مسجد شریف بعد عصر جلوه فرما
بودند و بسیاری از مردم پیش آنحضرت نشسته ناگاه سردار خان که از والهان
و شیفتگان آنحضرت بود درآمد و بدستور خود به پهلوی کسی از حاضران بر خندید
و عادت شیخ اکبر بود که اکثر نظر مبارک بر زمین میداشتند یا بسوی آسمان
بجانب کسی نظر کم میکردند آنوقت شاید که فعل خنده بر خاطر شریف گران آمده نظر
نظری بر حاضران انداختند همانا آن نظری نه بود بلکه برقی بود که تو گوئی بر حاضران
افتاد همه ها از خود رفتند و آنچنان تپیدند که از مسجد بدر افتادند و آنها می گفتند
لذتی که درین بیخودی یافتیم گاهی نیافته بودیم و هم راوی موصوف میگویند
که شخصی مجذوم برای حصول صحت بتوسل شریفه حاضر آمد که ببرکت انفاس شریف
بمقصد خود کامیاب شود و در دلم عقل بود در نماز نقل شیخ اکبر میکرد روزی بعض
کسان بخدمت شیخ اکبر شکایت او کردند که فلانکس نقل آنحضرت میکند در نماز
آنحضرت تبسم فرمودند همینکه شیخ اکبر متبسم شدند آنکس فوراً صحت یافت و اثرے
از مرض جذام باقی نماند و هم راوی موصوف میگویند که شیخ الاسلام فرمودند
یکبار افغانان بر سکهان حمله آور شدند خدمت شیخ اکبر به اهل تونسه خبر دادند
که افغانان می آیند با سکهان مجادله خواهند کرد ازینجا بیرون روید و خود هم از
تونسه روان شدند من همپای شیخ اکبر بودم در اثنای راه بمن فرمودند که شما
هم در عقب من بر اسپ ما دو من سوار شدید بپاس ادب نعلین از پا کشیده بنا

تعمیل حکم در عقب حضرت سوار شدم آنحضرت باز روان شدند و بجای رسیدند که
وقت نماز بود بمن فرمودند که آب تلاش نمایند هر چند که آب جستیم نیافتیم بحضرت عالی معروض حال عرض نمودیم
که بجا قدری زمین بکنید شاید که آب بر آید حسب الامر قدری زمین بدست خود کندیدم ناگاه آب ظاهر
شد پس همان گل را بر گرداب بستم آب جمع شد خدمت شیخ ازان آب وضو فرمودند و من هم
وضو کردم و بار دیگر بار افغانان بر سکهان حمله آوردند مردمان این حال بخدمت شیخ عرض
نمودند فرمودند که بخانه های خود باشید تا آنکه هر دو فوج مخالف مقابل شدند مردمان
عرض کردند که هر دو لشکر مقابل شده اند و قریب ست که باهم دگر مجادله رو دهد فرمودند
که شما ها متاع خود را بخانه من بنهید و بیخوف باشید من انتظام آن کرده ام اوشان
آنچنان کردند پس چون میان هر دو لشکر مجادله واقع شد هر چند که از هر دو جانب
توپ و بندوق ها سر می شد لیکن والله اعلم که گوله و گولی بکجا میرفت کسی از لشکریان
هر دو جانب اثر گوله و گولی نمی دید ناچار مجبور شده دست از جدال بر داشتند
و بمقامات خود ها بر رفتند و اینچنین کرامات حضرت شیخ اکبر بسیار هستند که درین مختصر
گنجائش ندارد و منجمله ارشادات آنحضرت ست وقتی که شیخ اکبر شیخ الاسلام را
بنا بر زیارت سمت اجمیر شریف روانه فرمودند بعضی از مریدان آنحضرت هم
خواهان اجازت شدند تا زیارت نمایند شیخ اکبر بجواب آنها فرمودند که برای
شما در زیر مصلای من اجمیر شریف و دهلی همه موجود ست شما را رفتن بهر سمت
بهتر نیست و هم بطالبان فرمودند که تا مرا نخواهید پرستید هیچکس نخواهد شد مراد
از پرستیدن این ست که مرید را باید که پیر خود را قبله مقصود و کعبه مطلوب خود
سازد و با و در آویزد و از غیر او بپرهیزد چنانکه امام الطریقه مولانای روم قدس
سره میفرمایند مصرع پیر را بگزین و عین راه دان * و بعد وصال حضرت
قبلهٔ عالم یعنی شیخ خود بحاضران فرمودند که اول دو حجاب بود حالا یکی باقی ماند

و چون شیخ الاسلام بحق واصل شدند و این واقعه در خیرآباد ملک اوده رو داد شیخ اکبر همان
زمان بتونسه شریف خبر انتقال شیخ الاسلام بحاضران دادند صاحبزاده میان غلام نظام الدین
صاحب رحمه الله نبیره و صاحب سجاده حضرت مولانا فخر صاحب قدس سره میفرمودند که
در قرب زمان وصال آنحضرت بر سجاده نشسته بخواندن نوافل و اوراد آنچنان مشغول بودند
که بهیچ چیزی التفات نمی کردند و بکلامی نمی پرداختند و رنگ چهره مبارک احمر بود و بیوم وفات
شریف چند بار این بیت بر زبان مبارک رفت بیت آهن که بپارس آشنا شد * فی الفور بصورت
طلا شد * این کلام مبارک هم تعلیم بود برای طالبان حق و هم نشان می داد از کیفیت وصال
آن فانی مطلق بذات حق رضی الله تعالی عنه و وفات آنحضرت هفتم صفر یوم پنجشنبه وقت طلوع
صبح صادق ست در سنه [illegible] هجری و مزار پر انوار بمقام تونسه شریف بحجره سکونت آنحضرت زیارت
گاه خلایق ست نسب آنحضرت بابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و عمر شریف قریب بصد سال رسیده
بود و بعد وفات شیخ اکبر صاحبزاده عالم و عالمیان زبده واصلان قدوه عارفان مولانا الحاج
حضرت شاه الله بخش صاحب نبیره آنحضرت دام الله برکاته زیب ده مسند خلافت و تلقین
هستند الله تعالی آنحضرت را تا که ارشاد و هدایت را مقام قرب جد امجد خود عطا فرماید و بواسطه آنحضرت
ترقی سلسله علیه سلیمانیه نماید آمین و حضرت شیخ اکبر خلیفه اعظم حضرت قبله عالم قطب المعظم امام
العاشقین سلطان الواصلین مظهر الله الصمد حضرت مولانا خواجه نور محمد رضی الله تعالی عنه هستند
میر محمد علی نقل کردند از خدمت حضرت شیخ الاسلام رضی الله عنه که وطن آنحضرت در ملک پنجاب
است بعد حفظ کلام الله شریف آنحضرت بنا بر تحصیل علوم دینی به دهلی تشریف آوردند چندی
بتحصیل علم پرداختند بعده بخدمت حضرت مولانا فخر الملة والدین محمد رضی الله تعالی عنه
حاضر شده بشرف بیعت مشرف شدند پس ازان بسمت وطن خود مراجعت فرمودند بعده
چند بار همپای قافله پنجاب بخدمت بابرکت حضرت پیر و مرشد حاضر شدند و حسب الاجازت
باز بوطن رجوع کردند یک بار خدمت مولانا جمله مردمان پنجاب را رخصت فرمودند و با آنحضرت

حکم دادند که شما بلا اجازت من نرسید شما چیزی خواهم داد حضرت ایشان چندی بخدمت عالی
حاضر ماندند روزی قبلهٔ عالم شخصی گفتند که بخدمت مولانا برای من سعی کنید که طعامیکه از لنگرخانه
مرا عطا می شود دران سیری حاصل نمی شود چون بخدمت مولانا پیام قبلهٔ عالم عرض کرده
شد از داروغهٔ لنگرخانه پرسیدند که ایشان را چه میرسد عرض کردند که دو نان و یک پیاله
قورما آنچه معمول لنگرخانه حضورست بایشان هم می دهیم خدمت مولانا بداروغه حکم دادند
که قورما دادن ضرورت ندارد فقط دو نان بایشان برسید چنانچه ازان روز قورما موقوف
شد بعد چند روز قبلهٔ عالم بخدمت شریف باز عرض کنانیدند که آنچه بیشتر عطا می شد همان
عنایت شود دران روز از حضور مولانا بداروغهٔ لنگرخانه ارشاد شد که ایشان را از امروز
یک نان داده شود خادم همچنان کرد باز آنحضرت بخدمت مولانا عرض کردند که بیک نان سیر
نمی شوم ارشاد شد که نان موقوف قدری نخود خام داده شود آنچنان بعمل آمد باز قبلهٔ
عالم عرض کردند که حضرت ازین نخود یک نان بهتر بود حکم شد که از امروز نخود بریان داده
شود همچنان کردند باز آنحضرت بخدمت مولانا شکایت کردند فرمودند که هیچ داده نشود در
عوض این خصوصیت که قدرش طالبان صادق می دانند خدمت کفش برداری باآنحضرت
تفویض یافت چندی قبلهٔ عالم بی آب و دانه بخدمت معینهٔ خود مشغول ماندند گویا که
همین خدمت غذای آنحضرت بود تا آنکه یوم ادینه آمد مولانا بمسجد جامع دهلی برای نماز تشریف
بردند چون بمسجد داخل شدند فرمودند که اگر کسی کفش من خواهد برداشت بهتر نخواهد شد
آنحضرت را حیرتی پیدا آمد که چه کنم اگر نعلین مبارک بر می دارم خلاف امر می شود و اگر میگذارم
ترسم که تلف شود این هم خلاف ست چرا که خدمت کفش برداری بمن سپرده اند و اگر بنابر
حفاظت همین جا نشینم نماز که فرض ست فوت می شود ازینجا است که گفته اند بیت
در میان قعر دریا تخته بندم کرده ٔ باز می گوی که دامن تر مکن هوشیار باش ٭ آخر کار
خلاف مرضی شیخ که طبیب عوارض روحی می باشد عمل کردنی و انداشته بر زینهٔ مسجد

نماز کردند و بجماعت داخل شدند پس از فراغ نماز خدمت مولانا تشریف آوردند و فرمودند
که خیر شد وقت سخت بود این کلمات فرموده سوار شدند به مقام خود تشریف بردند قبلهٔ
عالم چونکه از چند روز بی آب و دانه بودند ناگاه تشنگی غلبه آورد از یک سقه قدری آب طلب
فرمودند او قیمت آب خواست آنحضرت عذر کردند که نزد من هیچ نیست و برای آب اصرار
نمودند او آب نداد ناچار آنحضرت ترک آب کرده بنگاه غضب سویش دیده بخیال برداشتن
نعلین شیخ خود بعجلت هرچه تمامتر گام برداشته بخدمت بابرکت مولانا پیوستند آن سقه فوراً
سزای گستاخی خود یافت بر زمین بر افتاد تپید و از خود رفت مردمان او را برداشته بحضور
حضرت مولانا آوردند که خادم حضرت این مرد را هلاک کرد مولانا بحالش توجه فرمودند آن سقه
همان وقت صحیح شد و قبلهٔ عالم حکم دادند که تو قابل خدمت نیستی برو قبلهٔ عالم حسب الامر
روان شدند در هر منزل بتوجه حضرت مولانا آنحضرت راه کشود تازه دست می داد تا آنکه
بمرتبهٔ تکمیل فائز شدند و نعمتهای فراوان ازان گنجینهٔ اسرار الٰهی که از حضرت نبوت سینه بسینه
یافته بودند حاصل ساختند و خرقهٔ خلافت کاملهٔ خاص بجمیع سلاسل نیز یافتند و حسب الاجازت
بقریهٔ مهارون که از پاک پتن شریف جانب غرب بفاصلهٔ چهل کروه واقع ست رخت اقامت
انداختند صاحبزادهٔ عالم و عالمیان مخدوم زادهٔ جهان و جهانیان حضرت میان غلام نظام الدین
صاحب رحمه الله تعالی نقل فرمودند که چون قبلهٔ عالم از خدمت مولانا بعطای خرقهٔ خلافت کامل
مشرف شدند امرای دهلی که داخل سلسلهٔ فخریه بودند آنحضرت را دعوتها کردند شخصی از خدام
مولانا که آنحضرت را برابر او نظر لطف بود هم دعوت آنحضرت کرد چون بخانه وی تشریف بردند او را
مادری بود از راه کج فهمی که شعار نسوان ست بتمسخر گفت که مولانا صاحب کرا خلیفه کرده اند
که صورت خوش ندارد و این سخن بسمع شریف در رسید و حالتی برآنجناب طاری گشت دست
بچهرهٔ مبارک مالیدند روی انور آنچنان منور شد که تمام خانه نورانی گردید جملهٔ حاضران بتحیر در
افتادند و آن زن از معاینهٔ این حال از خود رفت و آنحضرت دران حالت بر زبان کرامت ترجمان

رانده‌اند که نور محمد جهان ست که بود این ظهور مولانا است رضی الله تعالی عنهما و از روز یکه قبلهٔ عالم
از حضور مولانا به تشریف خلافت مشرف شدند هر کسی که از خدمت مولانا طالب حق می شد می فرمودند
که به پنجاب برو آنچه نزد من بود به پنجابی برد تا آنکه هنگام وصال صاحبزاده والا تبار خود یعنی قدوة الکاملین
حضرت مولانا قطب الدین قدس سره نیز ارشاد فرمودند که اگر شما را طلب حق پیدا شود به پنجاب رفته
حق را بجوئید چنانچه حضرت صاحبزاده موصوف همین سبب با قبلهٔ عالم پیوستند و به تعلیم آنحضرت
ریاضات شاقه نمودند و به مقامات قرب فائز شدند و خدمت حضرت مولانا را بر قبلهٔ عالم
آنچنان عنایت و توجه خاص بود که نسبت مریدان آنحضرت فرموده بودند که بلا اجازت نزد من بیایند
ایشان را ضرورت حصول اجازت مثل دیگران نیست یک بار چند مریدان قبلهٔ عالم از پنجاب
بقصد حضوری مولانا می آمدند در اثنای راه خضر علیه السلام با ایشان پیوستند و فرمودند که
منم خضر هر حاجتی که شما را باشد بمن باز نمائید آنها جواب دادند که ما را ضرورت عرض حاجت
بشما نیست شیخ ما کافی ست چون آنها از دولت پابوس خدمت مولانا شرف اندوز شدند
و سلام عرضه دادند حضرت مولانا بعد جواب سلام فرمودند که در راه رهزنی شده بود
لا غیر گذشت روایت کردند این را میر محمد علی صاحب از خدمت شیخ الاسلام و آنحضرت را
سوای شیخ اکبر سه خلیفه دیگر هم بودند یکی خواجه نور محمد ثانی ملقب بخلیفه صاحب و مزار
مبارک شان به حاجی پور ست دوم مولانا قاضی محمد عاقل که در کوت مٹھن آسوده‌اند سوم حافظ
محمد جمال صاحب که در ملتان خاص زیارت گاه ایشان ست و وفات آنحضرت بتاریخ سوم
ذی الحجه الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری ست و مزار رحمت نثار در قصبه تاج سرور
که از مهاران شریف بفاصله سه کروه ست زیارت گاه خلائق ست رضی الله تعالی عنه و
ارضاه عنا و حضرت قبلهٔ عالم خلیفهٔ اعظم سلطان العاشقین قدوة المحبوبین قطب الاقطاب غوث
الاغواث حضرت مولانا و مرشدنا و مولانا خواجه فخر الملة والدین محب النبی محمد رضی الله تعالی
عنه مستفیض ذات بابرکات آن جامع الکمالات در دیار هند یادگار و قائم مقام خاص آن اولیاء

نامدار و مقربان ذو الاقتدار و محبوبان حضرت کردگار ست که تمامی اقلیم هند به برکت انفاس
متبرکهٔ ایشان بحلیهٔ اسلام آراسته و پیراسته شد چنانچه شیخ الاسلام سلمه فرمودند که در سلسله
مابعد حضرت مخدوم چراغ دهلی قدس سره العزیز بدان منصب جلیله و مرتبه جلیله خدمت مولانا ممتاز
فرمودند و جماعت کثیر از اولیاء کبار بسلسلهٔ آنحضرت برخاست چنانکه تمامی بقعات ملک هند مملو
و منور ست از فیوض برکات و انوار کرامات حضرت شان و آنحضرت از جانب پدر با اجداد امجاد
امیر المؤمنین سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه می‌پیوندند و از طرف مادر سلسله نسبت آنحضرت
بحضرت مخدوم سید محمد بنده نواز گیسو دراز که از احفاد عالی نژاد امام الائمه سیدنا امام علی
موسی رضا علیه السلام بودند می رسد همین سبب زبدة المحدثین قدوة المحققین مؤلف قول الحسن
شرح فخر الحسن مد الله ظله و رفع الله درجاته خدمت مولانا را ابن الصدیق یقین فرموده ولادت
آنحضرت در سنه یکهزار و یک صد و بیست و پنج هجری بمقام اورنگ آباد واقع شد چون خبر ولادت
آن معدن کرامت بسمع حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی قدس سره رسانیدند ملبوس خود
برای آنحضرت فرستادند و به فخر الدین محمد موسوم کردند و به مولانا ملقب فرمودند و ارشاد کردند
که در شاه جهان آباد عالمی را بنور هدایت منور خواهد کرد چون آنحضرت به سن شانزده سالگی رسیدند
والد ماجد آنحضرت خدمت مولانا را قائم مقام و خلیفه کامل خود ساخته بحق واصل شدند آنحضرت بست
سال از تحصیل علوم ظاهری فراغ حاصل کرده متوجه تزکیه و تصفیه باطن شدند و وضع لباس
آنحضرت جوانانه بود و می گویند که خدمت مولانا مامور بودند به پوشیدن آن لباس من الله اعلم بالصواب
یا آنکه آن ملبوس بنا بر اخفای حالات باطنی بود اما ظهور حق را هیچ حاجت لباس نمی شود بهمان
لباس بگروه اولیاء وقت یگانهٔ روزگار شدند و آنحضرت را از امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی الله
تعالی عنه نیز نعمت باطنی رسیده چنانکه نقل ست که در عالم رویا حضرت صدیق اکبر انگشت مبارک
خود بدهن حضرت مولانا دادند و آنحضرت نعمتها از آن یافتند و هم آنحضرت را از حضور جناب سید
الانبیا نیز بلا واسطه نعمتهای فراوان رسیده چنانچه بیعت رسیده که حضرت سرور کائنات علیه

و آله الصلوات والتحیات حضرت ایشان را در رویا هیچ دانه جن عطا فرمودند چون حضرت
ایشان بیدار شدند اندانه با بدست مبارک خود دیدند خواستند که بخورند حضرت
مولانا شیخ نظام الدین والد آنحضرت راین معامله بنور باطن مکشوف شد فرمودند که یا ولد
تنها مخور حصه ما نیز دران ست پس مولانا سه دانه ازان بوالد خود دادند و دو خود تناول
فرمودند پس چندین برکات و کرامات و فضائل که حضرت مولانا راست همه فیض اندانه هاست
و آن حضرت در تواضع و حسن خلق بر قدم جناب رسالت بودند و نظیر خود نداشتند اکثر
از مشاهیر دهلی براه بغض و حسد که خاصه نفس ست بعضان با نسبت آنجناب اقدس قائم
کردند و بیجا ادبیها نمودند آنحضرت باتباع سنت سنیه نبویه بعوض آن برانها شفقت مے
فرمودند و عطاها می کردند چنانچه روزی زنی از زمره طوائفان باغوای حاسدی بمجالس حضرت
مولانا حاضر شد و دران وقت اکثری از امرای دهلی مریدان آنحضرت هم حاضر بودند ازان
مولانا خطاب کرد که حضرت امشب در خانه من ماندند و باجرت زر قلب دادند آنحضرت با آن زن
شفقت تمام کلمات معذرت گفتند و بخادم فرمودند که این را زر خالص بده خادم بداد و
او گرفت و روان شد هنوز از آستانه شریف جدا نشده بود که در افتاد و هوش از سر رفت
اقربا او را بهمان حال بخدمت شریف آوردند و عذرها کردند مولانا بکمال زارش توجه فرمودند
او بهوش آمد و از افعال خود تائب گشت این هر دو روایت مستند که بالا رامرزا سردار بیگ
صاحب از زبان شریف حضرت شیخ الاسلام هم شنیده اند و آنحضرت مصدر کرامات بودند نقل ست
که شخصی آنحضرت را به بیت الحرام دید و از وطن پرسید فرمودند که شاه جهان آباد او گفت که فضائل مولانا
فخر الدین بسیار شنیده ام تمنای قدمبوسی شان در سر دارم ارشاد شد که بیت من برو و تا بخدمت
شان رسانم آنکس بهمراهی آنحضرت سمت هند روان شد در اثنای راه آن حضرت او را هر روز
بیان شام که در لنگر خانه حضور شما ل بود می دادند تا آنکه بشاه جهان آباد آستانه مبارک
رسیدند بدیده با فرمودند که این ست مکان مولانا برو خود از وجدا شدند آنکس مانکان در آمد

و از مردمان پرسید که مولانا کجا هستند مردمان با و نشان دادند چون او نگاه کرده دید همان
کس هستند که همپای ایشان از حرم بیت الله شریف آمده بود به تحیر افتاد صورت واقعه بحاضران
وا نمود همه گفتند که حضرت مولانا بخانه بودند سفر نکرده اند پس آنکس بصد عجز و نیاز بعد قدمبوسی
حال خود عرضه داد فرمودند که الله تعالی قادر و توانا است برین که دیگری را بشکل من متخلق
کرده باشد که او ترا تا بدین جا رسانید همچنین بلکه بیش ازین کرامات آنحضرت بسیار است بخیال
طوالت برهمین قدر اکتفا ورزیدم وفات آنحضرت بتاریخ بست و هفتم [۲۷] جمادی الثانی سنه
در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه [۱۱۹۹] و مزار شریف مابین مسجد و مزار پر انوار قطب الاقطاب
سیدنا خواجه قطب الدین بختیار اوشی ست و دران محل جای قبر نبود بسبب تنگی جا لیکن حسب
آنحضرت مردمان بکندیدن قبر پرداختند الله تعالی آن زمین مقدس را کشاده کرد و آنچنان
وسعت داد که بدفن حضور دقتی نافتاد وسعت آنجا الان ظاهر است بیان [illegible] رضی الله
تعالی عنه وارضاه عنا و حضرت مولانا خلیفه خاص و قائم مقام والد ماجد و شیخ خود سراج الاولیا
فخر العاشقین زبدة الاصفیا قدوة الاولیا امام العارفین سیدنا و مولانا شیخ نظام الدین
رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت جامع علوم ظاهری و باطنی بودند نسب شریف از جانب
والد ماجد بحضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی می رسد از وطن خود که از دهلی جانب
مشرق واقع ست برای تحصیل علم ظاهری بدهلی تشریف آورده بخدمت حضرت شیخ کلیم الله
جهان آبادی پیوستند و بعد حصول علم بشرف بیعت مشرف گشته خرقه خلافت پوشیدند
و نعمتهای فراوان از شیخ خود حاصل فرمودند و بامر شیخ خود بمقام اورنگ آباد دکن قیام
فرمودند و آنحضرت را پنج پسران بودند محمد عماد الدین و غلام معین الدین و غلام بهاء الدین
و غلام کلیم الله و حضرت شیخ شیوخی مولانا قدس الله اسرارهم وفات شریف آنحضرت بتاریخ
دوازدهم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو [۱۱۴۲] هجری ست و قبر شریف در اورنگ آباد ست
بملک دکن رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشایخ امام همام

علامة الانام صاحب تصانیف کثیره و تالیفات لطیفه جامع علوم شریعت و طریقت قطب الوقت
وارث حبیب الله حضرت شیخ کلیم الله ابن نور الله صدیقی رضی الله تعالی عنه مستند آنحضرت بعد
تحصیل علم ظاهر بخیر البلاد مدینه منوره علی ساکنها الوف التحیة و الثنا بدست حق پرست شیخ یحیی
مدنی بیعت کرده خرقه خلافت کامله بجمیع سلاسل پوشیدند بعده به شاهجهان آباد تشریف
آورده فی مابین قلعه و جامع شاهجهانی اقامت فرمودند و اکثر مردمان را بشرف بیعت مشرف
ساختند و بمرتبه فضیلت رسانیدند و بمقامات عالیات فائز ساختند و در علوم عقلیات و نقلیات
و سلوک و تصوف تصانیف بسیار دارند چنانچه کشکول و مرقعه شریفه و تفسیر قران القران
و غیر ذلک مشهور و معروف ست و مکاتیب هم در سلوک که بحضرت سیدنا شیخ نظام الدین
اورنگ آبادی قلمی فرموده اند بسیار مفید و معین طالبان حق بوده است یکی از آن تبرکا نقل کرده
می شود و هو هذا عالم عارف محبت و محبوب فقیر مولانا نظام الاسلام و الدین از فقیر کلیم
و هو السیر سلام محبت انجام خوانند و مشتاق خود دانند رقعه انیقه و ملاطفه لطیفه که از فرط
محبت و استیلای مودت قلم گیرای صحیفه اخلاص و صحیفه اختصاص گردیده بود در اسعد
اوقات قرة العیون و شرح الصدر گردید توقع که تا رفع جلباب دوری ظاهری مخبر احوال
خیر مآل خود باشند مرقوم بود که دل از اهل دنیا کشیده شد الحمد لله و المنه که شکر این نعمت بکدام
زبان شرح توان کرد آنکه دنیا را نیک شناخت گرد آن نگشته و اگر گشته نیک نشناخته شیخنا قدس
الله سره العزیز اکثر بر زبان در بیان خود می گذرانید اللهم صغر الدنیا و حقرها فی عیون
عبادک و عظم و کبر جلالک فی عیون عبادک هر که با دنیا تا الابد که یاد رود ار دو که او واصل ست
شعر بیت دنیا از خدا غافل بودن ... نی قماش و نقره و فرزند و زن ... چون غفلت رفت
واصل ست الفقد که منقطع از غیر وی ست و واصل باوست این اصل کلی ست فان الوصل
عندنا هو الانقطاع عن ما سوی الله هرچند تحریر مشتیر کار شیشتر این ورق نه جای شرح این سخن
ست مصرع ... از خود ... مبارک سفری ست ... گفت ... شعر بخود ...

خود نظر نکند ... بملک دل رسی تا از خود سفر نکنی ... مطلوب معلوم نشد که اوقات گرامی بر دوام
توزیع معروف ست تا بر رنگ طالب العلمان یا درویشان یا نه ایشان و شان ... دهر رنگ
در اشغال نفی تجلی نمرود گوشمال ان تؤدوا الامانات الی اهلها ... فقط وفات شریف
بوقت ثلث اول شب بست و چهارم ربیع الاول ست و مرقد منور مابین قلعه و مسجد جامع
شاهجهان ست بزار و متبرک به رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه اعظم حضرت
قدوة العارفین امام الواصلین قطب المدینة الشریفه مقبول الحضرة الحبیب سیدنا شیخ یحیی المدنی
ابو یوسف یحیی مدنی ابن شیخ محمود مستند حضرت ایشان بعد تکمیل علوم ظاهری به بیعت شیخ خود
مشرف گشته خرقه خلافت کامله بجمیع طرقها پوشیدند و وطن شریف آنحضرت در گجرات ست
سلطان المعظم اورنگ زیب غازی انار الله برهانه چند بار خواست که از حضوری مشرف شود
اجازت نیافت روزی بلا اجازت بخدمت عالی حاضر گشت و چیزی از اذکار و فقیره بر سبیل
آنحضرت ملائم حال یک آیه کریمه و دو حدیث شریف نبویه علیه الصلوة و السلام آشنائی
زبان فرموده ارشاد کردند که بعد ازین نزد من نیاید ورنه در حق شما بهتر نخواهد بود آنحضرت صاحب
سماع بودند روزی قوالی بخانقاه امد او آنحضرت بیت مولانای جامی قدس سره میگفت و هو هذا
بیت کی بود یارب که رو در یثرب و بطحی کنم گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم آنحضرت را
حالتی در گرفت و فرمودند فردا کنم بعد ازان بخدمت والد خود آمده اجازت سفر خود استدعا
جناب موصوف اجازت دادند بدین شرط که بوقت آخر در تجهیز و تکفین من شریک شوید آنحضرت
قبول فرموده رخت سفر بر بارگی عزیمت نهاده در افضل البلاد مدینه طیبه قیام نمودند
بعد شش ماه ازان والد آنحضرت رحلت فرمودند حسب وعده حضرت بمقام کرامات تشریف
آورده به تجهیز و تکفین والد ماجده پرداختند و پس از فراغ همون وقت مراجعت فرمودند
بمدینه مطهره علی صاحبها الف التحیة و الثنا سکونت ورزیدند و وفات آنحضرت بهفتم ...
ثلث آخر شب واقع شد و قبر شریف به بقیع شریف ... روضه منوره حضرت

امیر المومنین سیدنا عثمان ذی النورین پس نسبت آنحضرت واقع ست رضی الله عنه و قدس
الله سره العزیز و لوحی از سنگ جانب راس مبارک بالای چبوتره مزار پر انوار نصب ست
بران اسم شریف مع القاب کنده مدتیست بزار رو تبرک به و آنحضرت خلیفه اعظم حضرت جد امجد خود
قطب الاعظم شیخ الشیوخ العالم صاحب تصانیف کثیره سیدنا خواجه شیخ محمد شمس الدین
ابو الحسن رضی الله تعالی عنه مستند و آنحضرت جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده اند و
خرقه خلافت کامله بجمیع طرقها از دست والد خود پوشیده هادی طالبان حق گشتند
نقل ست که آنحضرت بعد وفات والد خود اسناد معافی را که از طرف حکام وقت نزد والد
آنحضرت بود بر کناره نهری شسته می شستند شخصی پرسید که والد شما باین کمال ترک
و تجرید اسناد را نزد خود داشتند شما چرا می شوئید فرمودند که پدرم مرد بود قوت دور رو
داشت مرا باین قدر قوت جرءت نیست لهذا می شوئیم و نیز آنحضرت مستفیض مستند از
روحانیت قطب الاقطاب سیدنا مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی رضی الله تعالی عنه
چنانچه مرویست که آنحضرت چون برای زیارت حضرت مخدوم بمقبره شریف
ایشان داخل شدند قبر مبارک مخدوم شق گردید و حضرت ایشان دران داخل شدند
و سه ساعت یا زیاده ازان در انجا ماندند و از نعمات باطنی یافتند آنچه یافتند و باز بدر آمدند
و قبر شریف هموار شد چنانکه بود و الا نشان آن شق مثل خطی باقی ماند و گویند هنوز باقی ست
و آنحضرت در علوم حقائق و معارف تصانیف بسیار دارند چهل و دو نسخه که در مشائخ
مشهور ست از تالیفات آنحضرت ست و وفات شریف در بست و نهم ربیع الاول ست
و مزار پر انوار در احمد آباد گجرات زاد و متبرک به رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت
خلیفه اعظم والد ماجد خود شیخ المشائخ مظهر آیات کبیره و مصدر کرامات عظیمه قطب الاولیا سیدنا
خواجه شیخ حسن محمد ابو صالح ابن شیخ الجلیل احمد المشهور بمیان جیو بن شیخ الاجل نصیر الحق
و الدین محمد بن عارف بالله مجد الحق و الدین محمد بن شیخ سراج الحق و الدین محمد ابن شیخ الاعظم

حضرت کمال الحق و الدین علامه الچشتی رضی الله تعالی عنهم اجمعین مستند آنحضرت بر دست
عم خود بیعت نموده خرقه خلافت کامله بطرقها پوشیدند و هم آنحضرت خرقه اجازت از دست والد
ماجد خود شیخ احمد میان جیو و اوشان از والد خود قدس الله سرهم دارند و صحبت آنحضرت خاصیت اکسیر
اعظم داشت برای طالبان خدا و وفات آنحضرت بست و هشتم ذیقعده الحرام سنه نهصد و هشتاد
و دو هجری ست و قبر شریف در احمد آباد گجرات رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه اعظم
عم مکرم خود امام الاولیا شیخ الاصفیا سیدنا خواجه شیخ جمال الحق و الدین المعروف بشیخ جیون چشتی
رضی الله عنه مستند آنحضرت خرقه خلافت کامله از دست والد ماجد خود که شیخ ارادت بودند
یافته اند و هم آنحضرت خرقه تبرک پوشیده اند از دست عم خود شیخ نصیر الحق و الدین و ایشان
از والد خود شیخ مجد الحق و الدین و ایشان از پدر خود حضرت شیخ سراج الحق و الدین قدس الله اسرارهم
حضرت ایشان هر چند که خود را مستور الحال می داشتند اما بلا اختیار خوارق عادات از ایشان
سر می زد و مریدان را در اندک مدت باصل الاصول فائز می ساختند و وفات شریف بستم
ذی الحجه الحرام ست و مزار پر انوار در احمد آباد گجرات رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت
خلیفه اعظم والد خود قدوه اهل کشف و شهود امام الواصلین شیخ الکاملین سیدنا شیخ محمود
معروف بشیخ راجن چشتی مستند آنحضرت خرقه خلافت کامله بطرقها از دست والد خود که شیخ ارادت
بودند یافتند و هم آنحضرت خرقه تبرک پوشیدند از دست شیخ ابو الفتح و ایشان از دست مخدوم
صدر الحق و الدین سید گیسو دراز حسینی قدس الله اسرارهم و آنحضرت جامع علوم ظاهری هم
بودند و کسیکه بعد تحصیل علم ظاهریه مرید می شد او را در اندک زمان بمقامات عالیه فائز می
ساختند و وفات شریف آنحضرت بست و دوم صفر ست مرویست که اولا بعد وفات در
احمد آباد گجرات دفن شدند و بعد پنج ماه از احمد آباد نعش مبارک را بر آورده به پتن نهرواله
برده مدفون ساختند با وجود مرور پنج ماه تغیری و تبدلی در جسم شریف و کفن لطیف
راه نیافته بود حالا قبر مبارک در پتن نهرواله ست رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا

و تعلق باطن او به هیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کنند خواه همین زمان کسی تجربه کند و ترک علائق کند
و مجاهده اختیار نماید این احوال پیدا شود و در این نسبتی بیت و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت نظر و دیده
با نقص فتاده ست ♦ و گر نه یار من از کس جدا نیست ♦ بعده فرمودند که اصل در این کار نگاه داشت نفس ست در
حالت مراقبه باید که نفس را نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس را گذاشت باطن پریشان شود انتهی نقل ست
که حضرت مخدوم سیر می فرمودند من هم لائق ام که شیخی کنم امروز خود این کار بازی بچگان شده بعده این بیت
شیخ سنائی خواندند بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی ♦ ازین آئین بیدینان پشیمانی پشیمانی ♦ و سیر می فرمودند
غم ایمان باید خورد و دیگر کرامت نمی باید بود و سیر می فرمودند حیرانم که خلق بی مشاهده چرا می زیند و سبب
شهرت آنحضرت بلقب چراغ دهلی اینکه حضرت سلطان المشائخ باین لقب آنحضرت را یاد فرموده
بودند وفات شریف هیجدهم رمضان المبارک شب جمعه در سنه هفت صد و پنجاه و هفت هجری واقع شده
هنگام وفات شریف مولانا زین الدین علی که مرید و خادم آنحضرت بود عرض کرد خلفای بزرگ
و مریدان حضرت بسیار اند یکی را از ایشان خرقه خلافت خاصه و جانشینی عنایت شود ارشاد شد
که اسامی همه نوشته بیار تا انتخاب کرده شود چون اسما جمله شنیدند فرمودند با ایشان بگو که غم ایمان خود
خورند چه جای آنکه بار دیگران بردارند و وصیت فرمودند که خرقه خاص که از پیران عظام من
رسیده در وقت دفن بر سینه من بگذارند و عصا را برابر من در لحد نهند و تسبیح را در انگشتان
من بپیچند و کاسه چوبی را در زیر سر بجای خشت و نعلین را در آغوش من نهند همچنان کرده
شد مزار پر انوار در بیرون بلده دهلی ست مقام مشهور و معروف ست بزار و متبرک رضی الله
تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه خاص و قائم مقام امام الواصلین فخر الکاملین سید العارفین مقتدای
برهان السالکین علامت الدوران قطب الزمان غوث الفرد مرکز اولیای وقت سیدی و سندی
مولانا خواجه نظام الحق والملة والدین سلطان المشائخ محبوب الهی سمی حبیب الله محمد ابن احمد ابن علی
البخاری البدایونی المعروف نظام الاولیا رضی الله تعالی عنه و افاض علینا فیوضه و برکاته
هستند لقب آنحضرت سلطان المشائخ و نظام الاولیاست و وی از محبوبان و مقربان

بارگاه الهی ست دیار هند علو همت از آثار برکات آنحضرت قطبیت و ولایت هندوستان بعد
حضرت خواجه گنج شکر بحضرت ایشان رسید اولا آنحضرت در حضور شیخ شمس الملک که صدر و استاد
بود تلمذ کردند و علم حدیث خواندند طلبا آنحضرت را نظام الدین بحاث گفتندی بعد فراغ از
تحصیل علوم ظاهری بشوق ارادت بمقام اجودهن بخدمت شیخ خود حاضر شده و کتب تصوف
خواندند و می فرمایند که چون سعادت پابوس حضرت خواجه گنج شکر حاصل شد و اول سخنی
که از آنحضرت شنیدم این بیت ست بیت ای آتش فراقت دلها کباب کرده ♦ سیلاب
اشتیاقت جانها خراب کرده ♦ بعد از آن خواستم که شرح اشتیاق بخدمت عالی عرضه دهم لیکن
چنان دهشت شیخ الاسلام در دعاگو اثر کرد که نتوانستم عرض اشتیاق آنحضرت بر حال من آگهی یافته
بر زبان مبارک راندند که آری اشتیاق شما ازین بیشتر ست که در خاطر داری و این سخن بر زبان
مبارک رفت لکل داخل دهشة همان زمان به بیعت مشرف شدم و کلاه چهار ترکی که دولت
دین و دنیاست و بر فرق مبارک داشت بدست خود فرود آورده بر سر دعاگو نهادند و خرقه خاص
و نعلین چوبی عطا کردند و این نیز فرمودند که ما می خواستیم که ولایت هندوستان بدیگری
بدهیم اما شما در راه بودید که در سر ما ندا دادند که نظام الدین محمد بدایونی می رسد این ولایت
اوست باو بدهید نقل ست که روزی حضرت امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه حسب الارشاد
آنحضرت چیزی بطور هدیه بخدمت حضرت شاه بوعلی قلندر قدس سره بردند ایشان گفتند
که خسرو من شیخ شما را چند بار بر انوار حضرت رسالت نمی بینم این سخن بر خاطر حضرت امیر خسرو
گران آمد بحضور حضرت محبوب الهی وا نمودند ارشاد شد که باز بروید و به ایشان بگوید که حالا همراه
بحضور حضرت نبوت علیه الصلوة والتحیة باریاب شوند تلاش من نمایند چنانچه حضرت قلندر قدس
سره هنگام حضوری هر جانب نگران شدند از جناب اقدس رسالت خطاب شد که گرامی بوعلی
عرضه دادند که نظام الدین را حضور رسالت بدست مبارک پرده بر داشتند و فرمودند که
ببین دیدند که درون پرده مقامی ست بس عالی و سلطان المشائخ در آنجا نشسته اند

وحضرت رسالت فرمودند که این مقام محبوبان است دیگران را در اینجا راه نیست چنین دیگر
روایات مکاشفات اهل قرب بر محبوبیت آنحضرت دلالت دارد بهمین وجه محبوب الهی لقب
دارند و آنحضرت وقت شب تنها در حجره بودے و در حجره بر خلق بستے و تمام شب براز و نیاز
گذاردی چون روز شدی از حجره بدر آمدی هر کرا نظر بر جمال باکمال آنحضرت افتادی تصور
کردی که گریستے طالع است و چشمان مبارک از شدت خمار بیحد سرخ بودی گویند که امیر خسرو که شیفته
آن جمال بود همین مضمون بکلام خود فرموده است و هو هذا شعر تو شبانه می نمائی بر که بودی امشب
که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد و هم از سیر الاولیا است حضرت محبوب الهی فرمودند که روزے
بر من تجلی قهری شد و خطاب من شد آمد [illegible] الا رحمة للعالمین و هم در کتاب موصوف
است که خواجه ضیاء الدین برنی در حسرت نامه خود نوشته که روزی وقت حاضری حضرت محبوب الهی
بحث [illegible] گذشت که مشائخ سلف در بیعت گرفتن احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین اولیا
هر خود و عام و خاص را دستگیری می کنند خواستم که از خدمت شیخ بپرسم در این باب آنحضرت
بخطره من واقف شده فرمودند هر چیزی را از من سوال می کنی و نمی پرسی که بلا تفتیش حال
آینده گان را بیعت می کنم بعده چند وجوه بیان کرده فرمودند که سبب اقوی این است
که روزی شیخ من فرمودند که تعویذ بنویس و بحاجتمندان بده ملول شدم فرمودند که تو باین
قدر توجه جانب خلق ملول شدی روزی بسیار حاجتمندان بر در تو خواهند آمد حال تو چه
خواهد شد من سر برپای شیخ نهادم و بگریستم و عرض کردم که من از اختلاط خلق متنفر هستم
که [illegible] من بیچاره نیست فرمود این کار از تو نیکو خواهد آمد من باز الحاح کردم خدمت شیخ
را [illegible] پیدا شد [illegible] طلبیده فرمودند اگر مسعود را بدرگاه بی نیازی آبروی خواهد بود
با تو هم می کنم تا دست گرفتگان [illegible] بجنت نخواهم برد [illegible] نخواهم تنها و محبوب الهی چون باین
مرتبه رسیده [illegible] کردند فرمودند که مشاهده کرده ام که شیخ من از واصلان درگاه الهی است
پس چون [illegible] مریدان من [illegible] فرمود چرا کسی را از بیعت باز [illegible] و حضرت محبوب الهی

فرموده اند که مراد [illegible] تعالی [illegible] در آن صورت ناتوانی [illegible] بدل رمضان که دل مؤمن
محل ظهور نور الوهیت است و می فرمودند که سلوک را صد مرتبه نهاده اند هفدهم مرتبه از آن کشف
و کرامات است اگر سالک هم در این بماند به هشتاد و سه دیگر کے رسد و فرمودند وقتی که خواجه من
مرا تشریف خلافت دادند فرمودند که حق تعالی ترا علم و عقل و عشق داده است هر که در وی این
سه صفت بود شایان مرتبه خلافت مشائخ باشد و از وی این کار نیکو آید نقل است که آنحضرت
پیش از رحلت چهل روز طعام نه چشیدند و در آخر زمان که استغراق غالب بود بار بار می فرمودند
که وقت نماز آمده است و من نماز گزارده ام می گفتند که خدمت شیخ نماز گزارده اند می فرمودند که باز دیگر
بگزارم و هر نماز را مکرر ادا می فرمودند این است حال اهل حق و صاحبان قرب در عین استغراق
نسبت نماز و چون نباشد که سید عالم [illegible] لی مع الله و مسند نشین بساط [illegible] فرموده
است قرة عینی فی الصلوة و هم در زمان وصال موافق سنت سنیه نبویه آنچه در خانه داشتند
همه براه خدا انفاق نمودند تا آنکه بخادم خانقاه شریف فرمودند که خانه را جاروب ده اگر چیزی
در خانه خواهد ماند فردای قیامت عهده جواب حضرت رب العزت جل جلاله خواهد بود وفات شریف
در سنه هفت صد و بست و پنج هجری هجدهم ربیع الثانی یوم چهارشنبه بعد طلوع آفتاب
واقع شد و مرقد اطهر بمقام غیاث پور که سه کروه از شاهجهان آباد است واقع است [illegible]
تبرک به رضی الله تعالی عنه و قدس الله اسراره العلیه جعلنا من المتقین بالکامله ولا ابعد و افاض
علینا برکاته و نعمائه و حضرت سلطان المشائخ خلیفه خاص و قائم مقام حضرت سلطان المشائخ
والاولیا شیخ الشیوخ غوث الاعظم قطب الاولیا امام الوری شمس الشریعه بدر الحقیقه برهان
الطریقه حریق المحبة السائح فی عالم القدس افکاره البائح بمحبة الرحمن اسراره سیدنا خواجه فرید الحق
والدین مسعود گنج شکر ابن قاضی جمال سلیمان ابن قاضی شعیب فاروقی از اولاد فرخ شاه
عادل کابلی هستند و خلافت سجاده از حضرت قطب الاقطاب که شیخ ارادت آنحضرت بودند
یافته اند و از حضور خواجه بزرگ وارث النبی فی الهند هم فیضها بکمال رسیده و آنحضرت ایشان

ریاضت و مجاهده و فقر و تجرید ممتاز بودند و در کشف و کرامات آیتی بودند و در ذوق و محبت
علامتی دائم در ستر و اخفای حال می کوشیدند و از شهر بشهری گشتند آخر بمقام اجودهن که مسکن
انجا بد خو و منکر درویشان بودند محل سکونت خود قرار دادند تا کسی بحال وی رحمة الله علیه متوجه نشود
و خارج اوقات شریف گرد و بیرون القصبه درختان کریر بودند زیر درختی که سایه دار بود بحق
مشغول می شدند و در انجا آنحضرت را فرزندان شدند و محنت می دیدند آخر چون برهان قوی
داشتند پوشیده نماندند منقول ست که چون آنحضرت خواستند که مجاهده نمایند بخدمت حضرت
شیخ خود درین باب عرض نمودند ارشاد شد که صوم طی بجا آرید آنحضرت تا سه روز چیزی نخوردند
سوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش آورد دانستند که از غیب است بدان افطار
کردند درون آنحضرت بسبب صفا آنرا قبول نکرد تمام و کمال بیرون انداخت این معنی
بخدمت قطب الاقطاب عرض نمودند ارشاد شد که مسعود بعد سه روز از طعام خمارے
افطار کردی عنایت ایزدی در باب تو کارگر شد که آن طعام در معده تو جای نیافت حالا
برو صبر روز دیگر صوم طی بجا آر و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن سه روز دیگر طی نمودند چون وقت
افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب گذشت و ضعف غالب شد نفس از حرارت
خلوی معده سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کردند چند سنگ ریزه بدست
آمد بدهان مبارک انداختند آن سنگ ریزه شکر گشت چون این حال مشاهده شد بخود گفتند
مبادا که این معنے از فریب مکر نفس بود از دهن بیرون انداختند و بحق مشغول شدند تا نیمی
از شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگ ریزه دیگر از زمین برداشتند آنهم شکر شد
همچنین تا سه بار این کرامت معاینه کردند پس تحقیق دانستند که این از حق است چون روز شد
بخدمت خواجه قطب الاقطاب حاضر شدند خواجه فرمودند نیکو کردی که بدان افطار کردی
که آن از غیب بود برو همچو شکر شیرین خواهی بود از انروز آنحضرت را گنج شکر خوانند و کهنای سیر الاولیا
آورده وجه تسمیه آنحضرت به گنج شکر غیر این وجه و دیگر نیز مشهور ست والله اعلم [illegible] گذشت

و در چاه مسجد جامع حاج که در مقام اوچ ست چله معکوس کشیدند تا چهل روز هر شب در انجا [illegible]
که بران چاه بود می آویختند و چون روز می شد حضرت ایشان را بیرون می آوردند و آنحضرت
می فرمودند که دوازده سال در عالم تحیر بودم یاد ندارم که دران ایام وقتی پهلوی خود بر زمین
راست کرده باشم نقل ست که وقتی خادم برای خدمت آنحضرت نمک وام گرفته بطعام
انداخت چون افطار طعام پیش آورد فرمودند که درین طعام بوئی تصرف می آید روا نباشد
که این را بخورم و آنحضرت دائم الصوم بودند اکثر اوقات افطار ببرگ درختان صحرا می فرمودند
و در علم ظاهری هم در عهد خود نظیر نداشتند و مقتدای علما و فضلای وقت بودند و کرامات
باهره و ریاضات شاقه آنحضرت زبان زد خلائق ست و ضرب المثل در تمامی بلاد هند
و کتب ها از ذکر آن مملو ست بخوف طوالت برهمین قدر اکتفا کرده شد چرا که خورشید خود عیان را
ضرور دار و حاجت به بیان کسی ندارد روزی بحضور آنحضرت اختلاف علما در حلت و حرمت
سماع مذکور شد فرمودند سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری را هنوز اختلاف باقی
است و فرموده اند لا فاقة فی التبذیر والسلامة فی التسلیم العلماء اشرف الناس
والفقراء اشرف الاشراف و فرموده اند الفقیر بین العلماء کالبدر بین کواکب السماء و فرموده
اند اذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس نقل ست که در شب پنجم محرم الحرام زحمت بر آنحضرت غالب
شد نماز خفتن با جماعت گزارده بیهوش شدند و بعد ساعتی بهوش آمدند و پرسیدند
که نماز جماعت گزارده ام گفتند آری فرمودند که یکبارهٔ دیگر بگزارم که ندانم که چه شود دوم کرت
نماز گزارده باز بیهوش گردند و باز بهوش آمدند و همین نمط سوم کرت نماز ادا فرمودند بعده یا حی
یا قیوم گفته بمطلوب خود واصل شدند و وفات شریف پنجم ماه محرم الحرام سنه ششصد و شصت
و چهار هجری ست و عمر شریف نود و پنج سال بود و مزار مقدس و مرقد مطهر در پاک پتن شریف
زیارتگاه خلائق ست هر سال هزاران هزار مردم از اطراف و اکناف برای دخول در باب
جنت حاضر می شوند [illegible] بهشت [illegible] که آنحضرت نسبت آن فرموده اند که هر که

[illegible] باب در بیاید از درج نجات یابد یعنی و چون آن را باب جنت می نامند مزار و یعبرک بیع
و آنحضرت خلیفه خاص و قائم مقام شیخ الاسلام و المسلمین قدوة الانام ذروة الاعلام منبع
الاسرار مطلع الانوار معشوق محبت الجبار مقبول رسول المختار قطب الاقطاب غوث زمان شهید المحبت
سیدنا و مولانا خواجه قطب الحق والدین بختیار اوشی کاکی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت
ولی مادرزاد بودند چنانچه پانزده پاره از کلام مجید در شکم والده شریفه حفظ کرده بودند وطن
شریف آنحضرت اوش است که قصبه ایست از ماوراء النهر و نسب شریف این است والد آنحضرت
سید احمد ابن سید کمال الدین ابن سید محمد ابن سید احمد ابن سید اسحاق ابن سید معروف ابن سید
احمد رضی الدین ابن سید حسام الدین ابن سید رشید ابن امام تقی الجواد ابن امام علی موسی رضا سلام
الله علیه و علی آبائه و آله الکرام آنحضرت شب جمعه هنگام نیم شب متولد شدند تمام خانه از نور
منور شد و آنحضرت سر بسجده [illegible] فرمودند و چون سر از سجده بر داشتند آهسته آهسته
نور کم شد اول آنحضرت را بختیار نام نهادند هم در آن وقت از غیب آواز آمد که ای مادر قطب الدین
نوری که تو دیدی در دل فرزند تو نهادم از آنوقت آنحضرت را قطب الدین نام شد والده
آنحضرت می فرمایند که هنگامیکه خواجه در شکم ما بود چون برای تهجد بر می خواستم خواجه در شکم
ما [illegible] آواز الله الله تا یک پاس تسبیح می رسید چون آنحضرت جوان شدند بر دست خواجه بزرگ
وارث النبی فی الهند بیعت نمودند نقل است که روزی حضرت خواجه بزرگ فرمودند ای قطب الدین
چه نیک بختی که چهل روز متواتر آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در منام دیدم که ارشاد می کنند
که قطب الدین دوست خدای تعالی و دوست من است او را خلافت بده و خرقه گلیم چوب شان
و شب از جناب احدیت ارشاد شد که قطب الدین را خرقه خلافت و گلیم بده که دوست
حبیب من است او را برگزیده ام و نام او بدیوان خود ثبت کرده ام نقل است که در ایام
که حضرت خواجه عازم دهلی شدند قاضی حمید الدین بخواب دیدند که آفتاب بخانه من فرود آمد
از خواب بیدار شدند تعبیر فرمودند که درویشی در اینجا می آید که مثل خورشید روشن گر جهان است

زمی دا کم گران در ولیش خواجه قطب الدین خواهد بود که بوی محبت او بدماغ می آید و همچنان شد
که حضرت خواجه بعد بیست سال که بدهلی تشریف آوردند بخانقاه قاضی حمید الدین قدس سره رونق
افروز شدند آنحضرت بکمال تفرد و تجرید موصوف بودند و بیاد الهی چنان مستغرق می ماندند که چون
کسی بخدمت حاضر شدی زمانی بایستی تا آنحضرت بخود آمدی و جانب آینده متوجه شدی
و بعد ادای تحیة فرمودی که مرا معذور دارید و باز بحق مشغول گشتی تا آنکه فرزند حضرت خواجه
رحلت فرمود آنحضرت را بسبب استغراق از آن واقعه آگهی نشد و کاملی آنحضرت [illegible] درین وجه می
گویند که از کرامت خواجه برای متعلقان قرص نان که آنرا کاک گویند هر روز از غیب می آمد روزی
سلطان شمس الدین دنیا [illegible] بخدمت عالی نذر فرستاد آنحضرت واپس کردند و فرمودند که یا وگو
که ترا دوست خود می بینم اشتم الا دشمن خود یافتم چرا که چیزی را که حضرت رب العزت بدشمنی
یاد فرموده مرا می دهی نقل است که حضرت خواجه را روزی در حالت سماع برین بیت عاشق
رو بیت کجا بیند بکس تو بسته صورت کجا یابد خلاص تو حالتی پیدا شد و بگریستند این حال
داشتند که قوال این بیت بر خواند کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جان دیگر است
حضرت خواجه متواجد شدند و تا سه روز برین حالت بودند که الله [illegible] میزدند و می تپیدند
آخر کار از هر بن مو خون جاری شد هر قطره که از جسم اطهر جدا می گشت لفظ الله شنیده می شد و چون
آن قطره بر زمین می افتاد نقش الله بر زمین ظاهر می گردید بعده این حالت طاری شد که هرگاه قوال
می گفت مصرعه اول مثل میت بی حرکت می شدند و چون مصرعه ثانیه می گفت باز تواجد
می فرمودند تا آنکه زمان وصال آنحضرت که بعلم الهی بود در آمد و حاضران اهل باطن منور باطن
برین حال مطلع شده قوالان را از گفتن مصرعه ثانیه مانع شدند پس آن شهید محبت بمطلوب حقیقی
یعنی واصل حق شدند حضرت محبوب الهی رضی الله عنه نقل فرمودند که خدمت خواجه هم درین حالت
که سه روز بر زبان آخر بود در هنگام نماز هر گاه که موذن بانگ نماز می داد بهوش می آمدند و صلوة
فریضه ادا می فرمودند و باز همچنان متواجد می شدند شخصی سوال کرد که حضرت درین حال

خدمت خواجه چیان تمامه ادای ساختند فرمودند که آن حالتی است که در آن امری از شرع
فوت شود والحمد لله واصلان خدا که بکمال اتباع حضرت نبوی و دولت شرح صدر از بارگاه الله تعالی
بنیاه و یافته اند همچنین می باشند جامع بین الشریعة والحقیقة رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا واعاد
برکاته علینا و واقعه وصال الصاحب کمال النسب چهاردهم ماه مبارک ربیع الاول
سنه ششصد و سی و سه هجری نبوی واقع شد و خدمت خواجه بدهلی کهنه بجائیکه خود خریده
و وصیت دفن خود در آنجا فرموده بودند آسوده اند قاضی حمید الدین می فرمایند که بعد دفن خواجه
دیدم که نکیرین بطور شریعت آمده با ادب پیش الشهید محبت الرحمن نشستند بعده دو فرشته آمدند و
سلام حق تعالی جل جلاله بخواجه رسانیدند و کاغذی دادند که بران بخط سبز نوشته بود که من از تو
راضی هستم و از برکت تو عذاب از قبر عاصیان امت محمدی برداشتم چون در زندگی بمردمان
نفع می رسانیدی الحال از تو بمردگان نفع رسانیدم و باز دو فرشته دیگر آمدند و از نکیرین
گفتند که فرمان حق جل و علاست که من از قطب الدین خود سوال و جواب کرده ام شما آزاد
پرسید و نقل است که شخصی بمزار مبارک آنحضرت چند روز برای حاجتی حاضر شد لیکن آن حاجت
روا نشد روزی مایوس شد و خدمت خواجه را بجواهرات دیگر تصور کرده قصد بازگشتن کرد از قبر
اطهر که مظهر انوار حق است ندا بر آمد شعر مرا زنده پندار چون خویشتن ؛ من آیم بجان گر تو آیی
بتن ؛ و همان زمان حاجت او هم بر آمد رحمت حق نثار ایشان باد و جا بجا در جوار ایشان
باد ذکر حضرت خواجه خلیفه خاص و قائم مقام قطب الاقطاب والاولیا سید الاتقیا والاصفیاء
الائمه کرامته الاسم مرکز دائرة الملک والملکوت المتصرف فی العوالم باذن الصمدی الجبروت غوث الاغواث
سید السادات مولانا و ملجانا حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین حسن ابن سید غیاث الدین حسین السنجری قدس
رضی الله تعالی عنه خدمت خواجه در ولایت سجستان متولد شدند و در دیار خراسان نشو و نما یافتند عمر شریف
پانزده ساله بود که پدر بزرگوار رحلت فرمودند و خواجه را باغی از میراث پدر رسید چند روز از آن
[illegible] فرمودند بعد آن چون [illegible] حالی بود [illegible] اتفاق نمودند

و به تحصیل علوم ظاهریه مشغول شدند و بعد فراغ از آن بقصبه هروان که در نواح نیشاپور است
به بیعت شیخ خود مشرف شدند و دو نیم سال بخدمت ایشان حاضر ماندند و ریاضات بکار بردند چنانچه
قطب الاقطاب بختیار کاکی می فرمایند که پیر ما ریاضات بسیار فرموده چنانکه بعد هفت روز بپاره
نان که از پنج مثقال بیش نبودی افطار می فرمودند و بعده خرقه خلافت از دست شیخ خود پوشیده
بزیارت حرمین شریفین رفتند چون باستانه ملک آشیانه حضرت سید الانبیاء علیه واله الصلوة
والتحیة والثنا حاضر شدند و سلام عرض کردند از روضه اطهر سلطان دارین خطاب شد یا معین الدین
تو معین دین مائی ولایت هند بتو دادم برو بمقام اجمیر که معدن کفرست قیام نما از فیض تو
کفر هند بایمان مبدل خواهد شد حضرت خواجه را حیرانی پدید آمد که اجمیر کجا است همان دم خواجه
را خواب در ربود در واقعه دیدند جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم و آنحضرت بچشم
زدن حضرت خواجه را از شرق تا غرب بنمودند و کوه اجمیر را نشان دادند و یک انار بهشت
عطا فرمودند و ارشاد کردند که برو ترا بخدا سپردم چون خدمت خواجه بیدار شدند مع چهل
تن از یاران خود قصد هندوستان نمودند چنانچه در حکومت راجه پتهورا در اجمیر شریف رسیدند
و از کرامات باهره تمامی هند را از دولت اسلام مشرف فرمودند تمامی دیار هند مملو است
از آثار برکات المعدن کرامات هر که سه روز بخدمت آنحضرت حاضر می شدی گو فاسق بیک
از فیضان نظر کیمیا اثر فی الحال صاحب نسبت گردیدی و ذات بابرکات خواجه رحمت است
در حق امت محمدی چنانچه خود می فرمودند که هرگز پای خود به بهشت نخواهم گذاشت تا مریدان
و فرزندان من و هر که بطریق شجره بمن برسد داخل جنت نشوند و شیخ خواجه حضرت خواجه عثمان
قدس سره می فرمودند که معین الدین محبوب خداست مرا از مریدی او افتخار است و خواجه خود
فرموده اند که سابق من طواف کعبه می کردم و حالا کعبه گرد من طواف می کند از اینجاست
که مولانا روم قدس سره می فرمایند بیت ؛ کعبه بنیاد خلیل آزرست ؛ دل گذرگاه جلیل اکبرست
نقل است که در شب انتقال خواجه جماعتی از اولیاء الله حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم

و سلم بجواب آید که می فرمایند دوست خدا معین الدین حسن می آید برای استقبال او
آمده ام سبحان الله چه شفقت و کرم است بحال عاشقان خود شعر مسکین حسن میگوید
ای وقت عشاق تو خوش خوگر من از ایشان نیستم در کار ایشان کن مرا خود در زمان وصال
حضرت خواجه بحجره رفته درش بر روی خلق بستند و تمام شب و از پای مبارک بسمع خادمان
که قریب حجره بودند آمد دانستند که حضرت خواجه در وجد هستند آخر شب آواز پای مبارک موقوف
گشت هنگام صبح خادمان بر در حجره دستک زدند صدائی برنخواست مجبور از در حجره واکردند
که قطب عالم بحق واصل هستند و بر پیشانی انور بخط سبز این نقش هویدا است حبیب الله مات
فی حب الله واقعه وفات منبع البرکات به ششم ماه رجب واقع شد و مرقد
اطهر در اجمیر شریف زیارت گاه خلائق است و عالمی از آن آستانه عالی فیض یاب می شود مزار
متبرک بالله اللهم اجعلنا من المتبعین بالحکمة واشتاق محبته واحشرنا فی زمرة الفقراء المعرفة و آنحضرت
خلیفه خاص شیخ الاسلام امام الهمام مقتدائی اهل عرفان حجة الحق سیدنا خواجه عثمان هرونی
هستند و آنحضرت از اکابر مشائخ طریقت و بزرگان اهل حقیقة اند نقل است که روزی آنحضرت
را گذر افتاد بمقامی که در آنجا آتشکده بود بس کلان چنانچه هر روز بیست اراده هیزم در آن
انداختند آنحضرت در حوالی آن زیر درختی قیام فرمودند فخر الدین نام خادم آنحضرت خواست
که قدری آتش از آن آتشکده بیارد و نان برای افطار آنحضرت بپزد جماعت مغان که
در آنجا بودند مسلمان را آتش دادن نگذاشتند که آتش از آن بگیرد خادم باز آمد و حقیقت حال
بنمود خواجه وضو ساخته دوگانه نماز گذاردند و متوجه آتش کده شدند مختیا نام که سر گروه مغان
بود پسر هفت ساله در کنار داشت حضرت از او پرسیدند که خالق نار را گذاشته چرا نار
می پرستی او گفت در مذهب ما آتش را بس بزرگی است پرستش او می کنیم تا فردا او را نسوزد
حضرت خواجه فرمودند که چندین سال آتش را پرستی توانی که دست خود با آتش در آری و ترا
نسوزد گفت نی توانم که خاصیت نار سوختن است خواجه طفل را از او گرفته متوجه آتش شدند

فریاد مغان برخواست که ای شیخ چه می کنی آنحضرت بسم الله الرحمن الرحیم و آیه کریمه قلنا یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم برخوانده درون آتش در آمدند چندین هزار کس از مغان و غیر ایشان نظاره
این حال جمع شده و فریاد می کردند بعد زمانی مدید آنحضرت از آن آتش بر آمدند چنانچه خرقه شریف
و هم جامه آن طفل را اثری و دود هم نرسیده بود مغان از طفل پرسیدند که در آنجا چه حال بود گفت که
آنجا جز گل و گلزار نه دیدم و من در رقعه مر شیخ تفرج می کردم مغان چون این کرامت مشاهده کردند
همه بر قدم مبارک افتادند و ایمان قبول نمودند خواجه مدتی در آنجا اقامت فرمودند مختیا را که
پیر مغان بود تعلیم نمودند و شیخ عبد الله نام نهادند او از اولیاء وقت گشت و آن طفل را ابراهیم
نام نهادند او نیز یکی از واصلان و اهل ولایت شد و آن آتشکده را خراب کرده عمارتی بنام
ساختند مقبره و شیخ عبد الله و شیخ ابراهیم در آنجاست قدس سرهما و آخر عمر آنحضرت در مکه معظمه
معتکف شدند و به ششم شوال همان مقام مقدس وفات یافتند و مزار شریف در مکه معظمه متصل
دروازه زیر دیوار شریف عون برادر شریف عبد الله مرحوم واقع است و بقا آن هم از کرامات آنحضرت است نیز
و پیر کبیر بود و آنحضرت خلیفه خاص شیخ المشائخ سلطان الاصفیا ملک الاولیا امام التارکین رشید الخلق
سیدنا خواجه حاجی شریف الزندنی هستند رضی الله تعالی عنه آنحضرت در ترک و تجرید نظیر خود نداشتند
چنانچه چهل سال در گمنامی و تجرید در صحرا بسر نمودند اکثر غذای آنحضرت برگ درختان بودی و از خلق بس
نفرت داشتند و چون غذا هم میسر نشدی صد رکعت شکرانه ادا میفرمودند نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد
وفات او در خواب دید از حالش پرسید که بعد موت چه دیدی گفت اول دو فرشتگان عذاب آمدند و خواستند
که مرا عذاب کنند درین اثنا حکم حضرت الوهیت جل جلاله در رسید که این کس فلان روز در
جامع دمشق سعادت صحبت حاجی شریف زندنی دریافته است ببرکت آن صحبت این را معاف داریم
و عمر شریف آنحضرت یک صد و بیست سال بود و وفات آنحضرت بتاریخ سوم رجب
یا نهم رجب در سنه ششصد و بیست هجری واقع شد و قبر مبارک در بلده زندنه که در بخارا است
زیارت گاه خلائق است و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشائخ سید السادات قطب الاقطاب غوث الاغواث

صدر نشین بزم کاملان دلیل عارفان خلف الصدق آنحضرت سید نا خواجه قطب الدین مودود چشتی
هستند حضرت خواجه ولی مادرزاد بودند و قطب الاقطاب و قطب الدین لقب داشتند در عمر هفت
سالگی قرآن مجید حفظ نموده بعمر شانزده سالگی فارغ از تحصیل علوم ظاهری حاصل نمودند همان زمان
کتاب منهاج العارفین و خلاصة الشریعت تصنیف فرمودند چون عمر شریف به بیست سالگی رسید
بعد انتقال پدر بزرگوار که شیخ ارادت آنحضرت بودند صاحب سجاده پیران چشت گردیدند
و بهدایت خلق مشغول شدند از بیت المقدس تا بخارا و بلخ سیر کرده اند مریدان حضرت خواجه را حدی
نبود و خلفای آنحضرت هم بسیار هستند و هرجا که مریدی را مشکلی روی نمود برای حل آن مشکل بآن
جا می رسیدند و این کرامت هنوز باقی است که هر کسی که بر مزار رحمت نثار حاضر می شود مهم او بفضل
خدا آسان می گردد و نقل است که هرگاه که خدمت خواجه می خواستند در هوا طیران نموده فی الحال
به بیت الله شریف می رسیدند و طواف و زیارت کرده باز بجای خود می آمدند و چون خواجه را گذر در
بلخ افتاد علمای آنجا اجتماع نموده در مسئله سماع بخواجه در آویختند خدمت خواجه فرمودند که پیران
ما خواجه ابراهیم ادهم البلخی رضی الله تعالی عنه سماع می شنیدند هم اتباع سنت وی می کنم علما گفتند
که خواجه ابراهیم ادهم شیخ کامل بود در هوا طیران می کرد ترا هم اگر این مرتبه باشد البته شنیدن سماع
مباح بود خواجه فوراً در هوا طیران شد چنانکه از نظر حاضران غائب گشت و بعد ساعتی باز در مجلس
موجود شد از معاینه این کرامت قریب دو هزار کس بدست حق پرست خواجه بیعت نمودند لیکن
حاسدان بر انکار خود ماندند و گفتند که چنین شعبده جوگیان هم نمایند آن سنگ کلان که بکنار
حوض مسجد جامع نصب است اگر بر ولایت شما گواهی دهد البته بپذیریم خواجه بانگشت شهادت
بدان سنگ اشاره فرمودند فی الحال آن سنگ از جای خود بجنبید و غلطان غلطان بحضور خواجه آمده
باواز بلند فصیح گفت که خواجه مودود بولایت شما و پیران شما هیچ شک و شبهه نیست و قول و فعل شما
موافق شرع نبویست از مشاهده این کرامت جمله مردم بر پای خواجه افتادند و عفو خواستند
روایتست که خواجه بعد وفات بار بار جانب درگاه می کردند گویا که منتظر آمدن کسی بودند ناگاه

شخصی جمیل بالباس نفیس از در در آمد و سلام گفت و پارچه حریری که چند سطر بران بخط سبز رقم بود
بخواجه خواجگان داد آنحضرت آنرا بر دیده نهادند و بحق واصل شدند بعد تجهیز و تکفین چون قصد
نماز کردند آوازی از غیب پیدا شد بس با هیبت که حاضران از خوف آن متفرق شدند پس رجال
الغیب در آمدند و نماز بر آنحضرت خواندند پس بعد جماعت جنیان هزار در هزار آمدند و نماز بر
آنحضرت گزاردند بعده مردمان کثیر بی شمار از مریدان و خلفا و غیره نماز ادا نمودند چون خلق از
نماز فارغ شد جنازه مبارک خواجه خود بخود بر هوا روان شد و بمدفن شریف فرود آمد از مشاهده
این کرامت هزار ها کافر مسلمان شدند ولادت آنحضرت در سال چهار صد و سی هجری بود و وفات
بغره رجب سنه پانصد و بیست و هفت هجری واقع شد و مرقد انور در قصبه چشت بجوار آبای کرام
آنحضرت زیارت گاه خلائق است رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه و صاحب سجاده
والد ماجد خود شیخ المشائخ قبله ارباب تحقیق و کعبه اصحاب التصدیق ملک المشائخ اهل التمکین سید نا
خواجه ناصر الملة والدین ابو یوسف الچشتی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت خواهر زاده خواجه
ابو محمد چشتی اند والده ماجده آنحضرت تا سال چهل در خدمت گزاری برادر خود و در عبادت الهی بسر نمودند
و میل تزویج نداشتند شبی خواجه ابو محمد قدس سره پدر خود را بخواب دیدند که می فرمایند دختر را بولایت
شعار مردی مسمی به محمد سمعان بتحصیل علم ظاهری نموده بکمال صلاح و تقوی بسر می نماید خواهر خود را
به نکاح او بده خواجه ابو محمد حسب ایمای پدر بزرگوار صباح خواجه محمد سمعان را طلبیده خواهر خود را
بنکاح ایشان در آوردند هم در قصبه چشت سکونت ورزیده و حضرت خواجه متولد شدند خواجه
ابو محمد آنحضرت را بجای پسری داشتند و تعلیم راه حق می فرمودند تا آنکه از نعمات باطنی مالا
مال گشتند و بعد وفات خال مکرم خود صاحب سجاده خواجگان چشت گشتند روایت است
که آنحضرت را در عمر پنجاه سالگی شوق انزوا و انقطاع کلی از خلق غالب شد خواستند که نزدیک
خواجه حاجی مکی که مردی بزرگ بود چله خانه در زمین تیار کنند الآخر باشاره غیبی مقامی را که
الحال چله خانه آنحضرت است اختیار فرمودند چون بیل و کلند حاضر آوردند از زمین آتش چنان گشت

بود کسی که بدین نتوانست آنحضرت بدست خود از چاشتگاه تا نماز پیشین چاه خانه درست
فرمودند مدت دوازده سال در آنجا بسر بردند سکر و حیرت چندان بر آنحضرت غالب بود که
باوجودی که آب برای وضو بر دست مبارک ریختی درین حال خواجه از خود غائب شدی و
بعد ساعتی یا بیش باز بخود آمدی آنگاه وضو تمام کردی هنگامیکه شیخ الاسلام حضرت عبد الله
انصاری قدس سره بزیارت خواجگان چشت آمدند از آنحضرت هم ملاقات نمودند و آنچه صحبت
بهرات در مجالس ناقل خود و مدح حضرت ایشان می فرمودند و مولانا جامی رحمة الله علیه
در کتاب نفحات الانس می نویسند که شیخ الاسلام حضرت عبد الله انصاری در حق حضرات
چشت فرموده اند که اینها از خلق بی باک و در باطن سادات جهان هستند و هم فرموده که چشتیان
خصائص صفت یافتند این است بیان قوت فیضان پیران این سلسله علیه که بزبان حق بیان شیخ
الاسلام ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم و ارضاهم عنا روایت است که روزی خواجه را در بیابانی
گذر افتاد موسم گرما بود و همراهیان خواجه را تشنگی غالب شد بخواجه عرض کردند آنحضرت عصای
مبارک بر سنگی زدند چشمه آب سرد از آن جاری گشت خدمت خواجه و همراهیان از آن نوشیدند
و جمله سیراب شدند آنچشمه هنوز جاری است آبش در موسم گرما سرد و در موسم سرما گرم
می ماند و گر مبتلای تپ ازان می خورد شفا می یابد وفات آنحضرت بتاریخ سیوم رجب سنه چهار
صد و [illegible] هجری است و در قصبه چشت آسوده اند رضی الله عنه و آنحضرت خلیفه و صاحب
سجاده خال خود سلطان الاولیا امام الاصفیا ملجا العباد سیدنا خواجه محمد بن چشتی رضی الله
تعالی عنه هستند چون والده آنحضرت بخواجه حامله شد از بطن خود آواز لا اله الا الله می شنید
این حال بخدمت شوهر خود باز نموده فرمودند فرزنده باد مرترا که ولد صالح از تو بوجود خواهد آمد
روزی خواجه ابو احمد قدس سره در حالت حمل بجانب اهلیه خود توجه نموده فرمودند
السلام علیک یا ولی الله و فی الحال خواجه جواب داد السلام علیک یا والدی و حضرت خواجه
باول شب ماه محرم ولادت فرمود در آن شب والد آنحضرت در رویا حضرت جناب رسالت

را دیدند که می فرمایند یا ابا احمد پسر خود را بنام من موسوم کن همچنان کردند و وقت ولادت از غیب بدست
دست دایه بود هفت بار کلمه طیب بر زبان مبارک راندند تا ده روز یعنی تا یوم عاشوره هر روز
صائم ماندند و در دو نیم سالگی کم می خفت و کم می خورد و بعمر چهار سالگی بمکتب بردند و تعلیم
آنحضرت نهادند بر آن تخته از غیب این کلمات ظاهر شدند بسم الله الرحمن الرحیم القرآن
رب یسر و لا تعسر رب زدنی علما و باندک زمان خدمت خواجه قرآن شریف ختم کردند و در هفت
سالگی نماز بجماعت می گزاردند و در خلوت می بودند و آنچه از زبان خواجه برآمدی همان شدی
در عمر بیست و چهار سالگی زیب ده مسند مشیخت شدند و گاهی پهلوی مبارک بر زمین نمی نهادند
و البته هفت روز بیک خرمه و جرعه آب فطار می فرمودند و آنحضرت اهل سماع بودند و کرامات
خواجه منقول است که آنحضرت را خادمی بود اوستاد مردان نام سالها خدمت گزاری خواجه
نمود روزی خواجه او را بعطای خرقه خلافت بنواختند و بسمت وطن مالوف حکم مراجعت دادند
وی رحمة الله علیه از غم فراق شیخ بس زار زار گریست که تحمل تاب جدائی ندارم خواجه چون او را
بغایت مضطرب دیدند فرمودند که از خدا خواسته ام که هرگاه که ترا آرزوی زیارت من شود
حجاب جسمانی و مکانی از میان برخیزد از استماع این مژده دل وی تسکین یافت و راه
وطن فرا گرفت چون بوطن رسید همچنان دید که خواجه ارشاد کرده بودند چنانچه قول اوستاد مردان است
که من از سیستان که وطن اوست چشت را می بینم نقل است وقتی که سلطان محمود سبکتگین بغزوه سومنات
رفته بود حضرت خواجه را در واقعه امر شد که بمددگاری وی برود خواجه در عمر هفتاد سالگی با درویشان
چند بدان سمت متوجه شدند و بنفس نفیس با مشرکان و عبد الاصنام مجادله و مقاتله فرمودند
روزی مشرکان بر مسلمانان غلبه نمودند و نزدیک شد که مسلمانان هزیمت یابند خواجه را
مریدی بود در چشت محمد کاکو نام او را آواز داد که کاکو دریاب فی الحال محمد کاکو آمده
محاربه نمود تا آنکه جیش اسلامیان نصرت یافت و در آن وقت کاکو را در چشت دیدند که
آسیا برداشته بر دیوار آسیا می زد از وی پرسیدند که چیست این حال همین قصه مذکوره

باز گفت از خواجه در ورع و تقوی نظیر خود نداشتند و از دنیا و اهل آن بس متنفر و مجتنب بودند
و دیگر اجزا و اکرم به ترک دنیا تحریص می فرمودند و می گفتند که چون اول و آخر ما ترک دنیاست
پس خود را از غرور و فریب وی نگاه باید داشت وفات حضرت خواجه غره رجب سنه چهار صد و
یک هجری است و مزار شریف در قصبه چشت رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفه و قائم مقام والد
ماجد خود شیخ المشایخ عمدة الابرار قدوة الاخیار مرکز دائره چشتیان خواجه خواجگان سیدنا خواجه
ابو احمد الچشتی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت مقدم مشائخ چشت است و پسر سلطان
فرسنافه که امیر آن ولایت بود و سلطان فرسنافه خواهری داشت بغایت صالحه خواجه
ابو اسحاق شامی رحمة الله علیه در خانه ایشان آمدی و طعام خوردی روزی از وی فرمود
که برادر ترا فرزندی خواهد شد عظیم الشان باید که در ایام حمل حرم برادر خود را محافظت کنی تا چیزی
که در آن حرمتی و یا شبهی باشد نخورد آن صالحه بموجب ارشاد خواجه ابو اسحاق قدس سره در ایام
حمل بدست خود ریسمان تیار کرده و آنرا فروخته از آن مایحتاج حرم برادر خود مهیا می کرد تا در [۲۶۰]
دو صد و شصت و شش هجری حضرت خواجه متولد شد آن صالحه خواجه را بخانه خود پرورش
می کرد گاه گاه که حضرت خواجه ابو اسحاق بخانه وی تشریف آوردی و حضرت خواجه را
دیدے فرمودی که ازین طفل بوی آن می آید که خاندان بزرگ از وی ظاهر خواهد شد و
احوال عجیبه و آثار غریبه از وی بظهور خواهد آمد روزی خواجه را در عمر بیست سالگی همراه پدر خود
بقصد شکار جانب کوه گذر افتاد و در اثنای شکار از پدر خود و لشکریان پدر جدا گشت و به
کوہے رسید که چهل کس از رجال غیب در آنجا بودند و خواجه ابو اسحاق هم در آن جماعت بود خواجه
را از مشاهده ایشان تغیری بخاطر راه یافت از اسپ فرود آمده بپای خواجه ابو اسحاق
در افتادند و اسپ و سلاح و آنچه از اسباب دنیا بود همه را گذاشته پشمینه پوشید و بیعت
خواجه ابو اسحاق مشرف شدند هر چند سلطان و جمله ملازمانش جستجو بکار بردند آنحضرت را
نیافتند بعده روزی به سلطان خبر دادند که خدمت خواجه همراه حضرت ابو اسحاق از مغلان

موضع بکوهستان قیام دارند سلطان جمعی را فرستاد تا آنحضرت را بیارند هر چند رسولان بخواجه
پند دادند و جهد و کوشش بالکار بردند نفع نبخشید و خدمت خواجه بجانب پدر رفتن نه پذیرفتند نقل
است سلطان فرسنافه را خانقاه بود روزی خواجه در آنجا آمده و در آنرا محکم بسته خمها را می شکستند
مردمان این خبر به سلطان رسانیدند وی برآشفت و بکمال غضب سنگی بر گرفت و از زیر
به بالای آن مکان بود بر آنحضرت سنگ زد هوا معلق ماند سلطان از مشاهده این تنبیه گشت و بر دست خواجه
تائب شد و نسب خواجه این است که خواجه ابو احمد ابن سلطان فرسنافه ابن سید ابراهیم ابن سید
یحیی ابن سید حسن ابن سید مجد المعالی المشهور به عبد المعالی ابن سید ناصر الدین ابن سید عبد الله
محض ابن امام حسن مثنی ابن امیر المؤمنین امام الطاهرین سیدنا و مولانا حسن المجتبی سلام الله علیه
و اولاده الکرام و مرویست که خدمت خواجه بر هر که نظر انداختی او صاحب کرامت شدے
و اگر مریض بودی شفا یافتی و وقت سماع آنچنان نور از جبین مبارک طالع شدی که لمعه آن
تا بآسمان رسیدی وفات آنحضرت بغره جمادی الثانی سنه سه صد و پنجاه و پنج هجری است و در [۳۵۵]
قصبه چشت آسوده اند اللهم ارزقنا زیارته و افض علینا برکاته و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ
المشائخ خواجه خواجگان قبله راستان سراج الاتقیا سیدنا خواجه ابو اسحاق الشامی چشتی
رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت در جماعت اولیا وقت شأنی عظیم داشتند نقل است
که چون خواجه بخدمت شیخ خود پیوستند پرسیدند که چه نام داری عرض کردند ابو اسحاق شامی
فرمودند از امروز شما را چشتی خوانند و هر که بشما بطریق بیعت بپیوندد او را هم چشتی خوانند
تا قیامت آنحضرت بعد تکمیل به علوم خرقه خلافت پوشیده بقصبه چشت تشریف آوردند
و بخواجه چشت ملقب شدند و خدمت خواجه اهل سماع بودند هر که یک بار بمجلس آنحضرت گذشتی
بار دگر گرد معاصی نگشتے و از تاثیر وجد آنحضرت تمام اهل محفل بوجد می آمدند و بیمار که در محفل
شریف حاضر شدی شفا یافتی وفات آنحضرت بتاریخ چهاردهم ربیع الثانی سنه سه صد و بیست و [۳۲۹]
نه هجری است و مزار پر انوار در شهر عکه که از بلاد شام است واقع است صاحب سر الاقطاب

می نمودند تا از جهان رحلت خواجه هبیره شب چراغان بر سر مزار پر انوار روشن می کردند و اثر
باران با وجود آنکه باران می بارید [illegible] حضرت [illegible] شیخ المشایخ شمس الفقراء سید
خواجه علو الدینوری رضی الله تعالی عنه هستند لقب آنحضرت کریم الدین است در مشایخ عراق
صاحب کشف و کرامات معروف بودند بیعت و خلافت از خواجه هبیرة البصری داشتند و از
خلفای حضرت شیخ معروف کرخی نیز در سلسله حروفی صاحب اجازت هستند بدین طریق
که آنحضرت خلافت یافته از شیخ عبد الله بن خفیف و وی از شیخ محمد رویم و وی از خواجه
جنید بغدادی و وی از شیخ سری سقطی و وی از شیخ معروف کرخی قدس الله اسرارهم نقل
است که روزی که آنحضرت خرقه فقر از دست شیخ خود پوشیدند شیخ فرمودند که ای علو برو که تو
العلو رسیده شو کرده بیا آنحضرت انچنان کردند حضرت هبیرة البصری رو بجانب آسمان نموده گفتند که
الهی علو را بمقام درویشی برسان بمجرد این سخن خواجه علو بیهوش شدند و بعد ساعتی بهوش آمدند و باز
بیهوش شدند و باز بهوش آمدند همچنان چهل بار واقع شد بعده حضرت هبیرة البصری لعاب دهن خود در
دهان ایشان انداختند فی الحال بخود آمدند فرمودند ای علو دیدار مطلوب دیدی عرض کردند که
سی سال ریاضت کردم این سعادت نیافتم که امروز از توجه و فیضان حضرت در چشم زدن
نصیب ما شد پس خدمت شیخ خرقه که از شیوخ کبار رسیده بود با آنحضرت پوشانیدند و بر سجاده
خود نشاندند و آمده است که روزی آنحضرت بزیارت جناب سید الانبیاء علیه الصلوة والتحیة در رویا
مشرف شدند و در باب سماع عرض نمودند ارشاد شد که اول از آغاز سماع و بعده ختم سماع قرآن بخوانید
روایت کردند این را امام یافعی و امام غزالی قدس الله سرهما پس آنحضرت از آن وقت همچنان کردند
و همین طریق سیدی و سندی مولائی و ملاذی حضرت شیخ الاسلام بود که قبل از سماع قدری از قرآن مجید
خوانده [illegible] کرده سماع می شنیدند و بعد سماع هم همچنان می کردند و حکایت است حضرت خواجه از ابتدا تا
رحلت دائم صائم می بودند وفات آنحضرت بتاریخ چهاردهم محرم الحرام سنه دو صد و نود و هشت هجری
است والله اعلم بالصواب و بعضی گویند که علو دینوری از خواجگان چشت است و ممشاد دینوری شخصی دیگر

از شیوخ سلسله سهروردیه اند حضرت شیخ الاسلام شجره چشتیه که بمریدان عطا فرموده اند در آن
خواجه ممشاد علو دینوری تحریر است والله اعلم بالصواب و آنحضرت خلیفه اعظم امام الکاملین کریم
اهل الایمان سیدنا خواجه امین الدین هبیرة البصری رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت در اولیا
شانی عظیم داشتند در عمر هفده سالگی از تحصیل علوم فراغ حاصل کرده بریاضت شاقه پرداختند
روزی از فرط شوق حضرت رب العزت جل جلاله بگریه درآمدند ناگاه ندا از غیب در رسید
که یا هبیره ترا بخشیدم برو در خدمت حذیفه مرعشی و مقامات فقر دریاب پس آنحضرت حسب الامر
بخدمت شیخ خود رسیدند و بیعت نمودند چون که سی سال ریاضات کثیره کرده بودند در یک
هفته خرقه خلافت از دست شیخ خود پوشیدند و از آن روز ترک و تجرید جمیع علایق دنیا ترک فرمودند
و تمام عمر در یک عبادت خانه بسر نمودند و گاهی در خانه اهل دنیا قدم ننهادند بلکه روی دنیا دار
هم نمی دیدند و طعام اهل دنیا نمی خوردند وفات شریف بتاریخ هفتم شوال سنه دو صد و هشتاد
و هفت هجری است رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفه اعظم تاج الصالحین برهان العاشقین
سیدنا خواجه سدید الدین حذیفة المرعشی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت فرید عالم وقت بودند
و در طریقت رهبر کامل از مشایخ عظام سی سال وضوی آنحضرت جز متوضا نشکست و بعد شش
روز افطار می فرمودند و از ارشادات آنحضرت است که غذای اهل دلان قوت روح ایشان
لا اله الا الله است چون آنحضرت از علوم ظاهرے فراغ یافتند برهبری خضر علیه السلام بخدمت
سلطان ابراهیم ادهم مشرف شده بعد شش ماه تکمیل حاصل کردند نقل است که روزی آنحضرت
بخوف الهی می گریستند شخصی درآمده گفت که گریه از بهر چیست گر خدای تعالی را رحیم می دانی
فرمود که خدای تعالی می فرماید فریق فی الجنة و فریق فی السعیر نمی دانم که از کدام فرقه
هستم او گفت اگر انجام کار خود نمی دانی چرا از دیگران بیعت می گیری و راه ایشان
می نمائی خواجه چون این بشنید نعره زده و از هوش رفت چون بهوش آمد از غیب ندا دادند که یا حذیفه
ما ترا دوست داریم و برگزیده ایم و دیگر ترا از اصحاب جنت خواهیم کرد و این [illegible] البیع جمله

حاضران در رسید از وقوع این کرامت سه صد کس از کفار اسلام آوردند وفات آنحضرت بتاریخ
بیست و نهم شوال است و در سال وفات اختلاف است بعضی دو صد و هشتاد و شش من الهجرة النبویة
می گویند و بعضی دو صد و پنجاه و دو و الله اعلم و آنحضرت خلیفه خاص حضرت سلطان السالکین برهان
الواصلین تارک المملکة و السلطنة ابن الادهم سیدنا خواجه ابراهیم بن ادهم البلخی رضی الله تعالی
عنه هستند کنیت آنحضرت ابو اسحاق است و نسب شریف این است سلطان ابراهیم ابن ادهم
ابن سلیمان ابن منصور بن یزید بن جابر بن ثعلبه بن سعد کما فی التهذیب و حضرت خواجه
سوای شیخ خود از عمران بن موسی بن زید راعی و از شیخ منصور سلمی و از خواجه اویس قرنی خلافت
و تبرک عالم باطن نیز یافته اند حضرت سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله تعالی عنه آنحضرت
را مفاتیح العلوم می فرمودند پدر آنحضرت ادهم درویشی بود و بر دختر پادشاه بلخ فریفته شده از
پادشاه خواستگاری کرد پادشاه از پیوند دختر خود با درویشی عار داشت قبول نکرد ولیکن آخر کار
جذبه عشق صادق کار خود کرد و بمحض قدرت کامله الهی دختر پادشاه به نکاح حضرت ادهم
در آمد این قصه در کتب تواریخ بشرح و بسط مرقوم است چونکه مدعای ما بیان حال شیوخ است از آن اعراض نمودیم القصه
آنحضرت از بطن آن دختر سلطان است و بعد جد فاسد خود که پسری نداشت آنحضرت بر تخت حکومت و سلطنت
اجلاس فرمودند و بکمال عدل و انصاف در انتظام ملک پرداختند ناگاه شبی استراحت می فرمودند
که از سقف دولت سرا آواز رفتار پای مردی بسمع عالی رسید آنحضرت بیدار شدند و استفسار کردند که بالای
خانه کیست آواز آمد که مسافری ام شتر گم کرده ام شتر خود را می جویم آنحضرت فرمودند که ای نادان شتر را بر بام خانه
جستجو می کنی شتر بر بالای بام چون آید او گفت که تو از من نادان تری که در پادشاهی خدا را می خواهی
آنحضرت را قول آن قائل که از رجال غیب بود در دل جا گرفت و همون وقت ترک سلطنت کردند
و بکمال تجرید در طلب حق راه صحرا گرفتند و محققان محدثان چنین روایت می کنند سبب ترک
سلطنت که روزی آنحضرت بر اسپ خاصه خود سوار بودند ناگاه از زین اسپ آواز آمد که ای ابراهیم این خلق
شده ای یا بهمین مامور گشته ای آنحضرت از حیرت به سو نگاه کردند گوینده به نظر نیامد سه بار همین ندا گر بعد

ندا آمد که نه برای این مخلوق شده ای و نه باین مامور گشته ای آنحضرت را از استماع این کلمات حالی پیدا شد ترک سلطنت
کردند و راه صحرا گرفتند ذات بابرکات سلطان الواصلین در ترک و تجرید یگانه آفاق بودند بشوق و محبت نظیر
خود نداشتند و عادت شریف آن بود که از صحرا پشتاره هیزم بر سر اقدس نهاده می آوردند بشهر و آن را فروخته نیم آن
براه خدا انفاق می نمودند نیمه آن بعوض احتیاج خود می آوردند روزی آنحضرت هیزم می فروختند که شخصی از بلخ در آنجا
رسید و سلطان الواصلین را بشناخت و از ترک سلطنت و اختیار اشغال ملامت کرد و آنحضرت را حالتی پیدا شد دست
بر پشتاره هیزم نهادند ناگاه بدست مبارک آن هیزم زر خالص گردید آنحضرت آن را باو دادند و فرمودند که از شوم
ترک سلطنت بلخ امروز رزق حلال من تلف شد و روزی آنحضرت بر سر کوه ابوقبیس نشسته بودند و رفقای چند
حاضر بودند آنحضرت در اثنای کلام فرمودند که مقبولان خدا اگر بکوه بگویند روان شو فوراً روان شود فی الحال کوه بجنبش
آمد آنحضرت فرمودند که ای جبل ساکن باش که من این قول تمثیلاً گفته ام و نقل میکنند که شیخ محمود فرزند سلطان که بعد
ترک آنحضرت بر تخت سلطنت متمکن بود برای زیارت کعبه معظمه در مکه شریفه وارد شد و خواست که زیارت پدر بزرگوار حاصل نماید
چرا که آنحضرت هم در آن ایام در مکه معظمه بودند پس در آن وقت خدمت خواجه بیت الله شریف روان بودند در اثنای راه شیخ
محمود بدولت زیارت آن والا مقام مشرف شد آنحضرت از فرزند پرسیدند حال وی را گفت که علوم دینی حاصل کرده ام و حسب قواعد
شرع شریف بکمال عدل انتظام ملک میکنم آنحضرت از استماع حال نیکوکاری پسر حمد خالق جل جلاله بجا آوردند ناگاه ندا از غیب آمد
که ای ابراهیم تو دعوی عشق ما میکنی و با غیر ما التفات داری اگر ترا تعلق محبت به پسر نشود چون از تحصیل کمال او مسرور شدی و شکر بجا
آوردی حضرت سلطان را از استماع این ندا حال برگشت و دعا کردند که خدایا نمیخواهم که در میان ما و تو حجابی باشد آنگاه ابراهیم را
بخود مشغول کن آن را از میان بردار صاحبزاده عالم و عالمیان همون وقت وفات یافت و آنحضرت بوقوع این حال بجای
عزم بیرون پرداختند مزار پر انوار آنحضرت بر کنارهٔ شهر که معظمه بر سر راه مدینه طیبه واقع است و مردمان آنحضرت را بواب کعبه میگویند
نقل است که روزی درویشی صاحب کشف و کرامات بحضرت سلطان بیعت فرمودند که حال معاش چیست وی گفت اگر بیابیم
میخوریم و الا صبر میکنیم آنحضرت فرمودند که اینکار سگان کرخ و بلخ از هم می آید کار ما آنست که اگر نیابیم صبر کنیم و اگر یابیم در راه خدا
ایثار نمائیم روزی شخصی از آنحضرت پرسید که بنده کیستی آنحضرت بر خود لرزیدند و بیهوش شدند چون بهوش
آمدند گفتند ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا لقد احصیهم وعدهم عدا

این جواب شنیده فرمودند ترسیدم که اگر خود را بنده او تعالی گویم حق بندگی او ادا نکرده ام دروغ خواهد بود و اگر گویم
کافر می شوم و آنحضرت را دو خلیفه اکمل بودند یکی حذیفه مرعشی دوم شقیق بلخی رحمة الله علیهما و وفات آن سر حلقه اولیا نامدار
بتاریخ بیست و هشتم جمادی الاولی شب جمعه واقع شده و در سال وفات آنحضرت اختلاف است و مدفن شریف در ملک شام است
و عمر شریف یک صد و دو سال بود و در وقت وفات آنحضرت از غیب ندا بر آمد الا ان امان
الارض قد مات رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه خاص حضرت قطب الولایت
امام الطریقة ابو الفضل و الفضائل و الدرایه سیدنا خواجه فضیل بن عیاض رضی الله تعالی
عنه هستند خدمت خواجه در ابتدای حال سردار قطاع الطریق بودند روزی بر سر قافله رسیدند تا تمامی
قافله غارت برند شخصی از آن میان این آیه کریمه بخواند الم یأن للذین آمنوا ان تخشع
قلوبهم لذکر الله چون آیه ربانی بسمع خواجه در آمد منقلب شدند و قافله را گذاشته رو
بصحرا نهادند چونکه جذبات الهی شامل حال بود به ریاضات شاقه پرداختند روزی قافله بدان سمت
گذر افتاد شخصی از آن گفت که از این راه رو باید تافت که فضیل در این راه می ماند خواجه فرمود آگاه
شوید که اول شما از فضیل می گریختید و [illegible] فضیل خود از شما می گریزد و بعد توبه حضرت خواجه
جمله اسباب که بغارت آورده بودند با مالک آنها رسانیدند مگر یک جهودی بخدمت خواجه گفت
که همیانی زر داشتم از من بغارت برده اید خواجه فرمودند که یاد نیست معاف کن و گفت که حلف
کرده ام که تا همیانی زر نگیرم راضی نشوم پس بر طاق این خانه همیان پر از طلا نهاده است
شما بگیرید تا حق من در ذمه شما باقی نماند خدمت خواجه آن همیان را بگرفتند و بوی دادند
چون آن جهود همیانی را کشاد دید که پر از طلا خالص است بحیرت افتاد و گفت ای خواجه این همیان
پر از ریگ بود برای امتحان تو بر شما نهاده بودم چرا که در توریت خوانده ام که در امت نبی آخر الزمان
هر که توبه بخلوص خواهد کرد اگر بدست ریگ خواهد گرفت طلا خواهد شد چون این ریگ بحرکت دست شما
طلا گردید دانستم که توبه شما بر حق است و مذهب شما هم حق و بر دست خواجه ایمان آورد و یکی از
مقبولان خدا گردید نقل است که چون هارون الرشید [illegible] رسید بصحبت [illegible] بزیارت مشایخ

طریقت برداشت اول بخدمت عبد الرزاق صنعانی حاضر شدند و خرقه از آن حضرت شان را
[illegible] پس از آن بخدمت سفیان بن عیینه رسیده بار دوم ایشان برداشت بعده با فضل
وزیر جانب خواجه روان شد وقت شب بود و خدمت خواجه در آن زمان بخواندن کتاب الله مشغول
بودند چه دیدند که کسی می آید بحجره بستند و فرمودند کیست که در این شب تار می آید وزیر عرض
نمود که امیر المؤمنین هارون رشید است خواجه چراغ را کشتند و در حجره بکشادند هارون در اندرون
حجره شریف در آمد و خواجه را جست تا دست بر جسم مبارک رسید خواجه فرمودند که هارون
دست های تو بسیار نرم است مباد که هیزم دوزخ شود هارون چون این بشنید بگریه درافتاد
عرض کرد که مرا نصیحتی بفرمایید فرمودند که جد تو عم حضرت رسالت مآب بود پس سعی نما که در دنیا
از بهر [illegible] خود [illegible] بنده عباسی و می گفت بر این هم چیزی زیاده کنید فرمودند که از خدا بترس
و بر خلق خدا رحم کن و عزت آل و اصحاب رسول مختار نگاه دار بعده خلیفه عرض نمود که اگر بذمه
خواجه وامی باشد بفرمایند تا ادا کنم فرمودند که وامی دارم که ادای آن خاص بر ذمه من است
و آن طاعت الهی است جل جلاله هارون رشید از استماع این کلام هدایت التیام گریه کرد
و مراجعت نمود ابو علی رازی می فرماید که سی سال خدمت خواجه بجا آوردم گاهی آنحضرت را
متبسم ندیدم الا روزی که فرزند خواجه که علی موسوم بود برحمت حق پیوست و خدمت
خواجه مجاهدات شاقه فرموده اند چنانچه صائم الدهر بودند و بعد پنج فاقه افطار می کردند و پانصد
رکعت نماز هر روز می گزاردند و ختم قرآن شریف هر روز می کردند و آنحضرت سوای شیخ
خود از شیخ المشایخ ابو عیاض بن منصور بن معمر سلمی کوفی نیز خلافت دارند و ایشان از محمد
بن [illegible] و ایشان از محمد حبیب [illegible] قرشی و ایشان از امیر المؤمنین خلیفه اول سیدنا صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه و عنهم و نیز حضرت خواجه فضیل خرقه خلافت یافتند از حضرت امام جعفر
صادق و ایشان از امام محمد باقر و ایشان از امام علی ابن الحسین و ایشان از امام الائمه
امام حسین سلام الله علیهم اجمعین و خواجه را دو خلیفه اکمل بودند اول سلطان ابراهیم ادهم

دوم شیخ محمد شیرازی سوم خواجه بشر حافی چهارم شیخ ابو رجاء عطاردی پنجم خواجه عبد الله سیاری
رحمة الله علیهم وفات شریف خواجه سوم ربیع الاول سنه یک صد و هشتاد و هفت هجری ست
و مزار پر انوار در جنة المعلی متصل روضه مقدسه ام المومنین خدیجة الکبری ست رضی الله تعالی
عنها و عنه و آنحضرت خلیفهٔ خاص حضرت شیخ المشائخ قطب العالم و الشیخ الاعظم خیر الاخیار زبدة
الابرار سیدنا خواجه عبد الواحد ابن زید رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت صائم الدهر و قائم اللیل
بودند بعد سه روز طعام می خوردند لیکن از سه لقمه زیاده نمی خوردند و آنچه از اسباب دنیا بود همه براه
خدا ایثار به درویشان می نمودند و اگر برای دادن گدای درهم یا دینار بدست مبارک می گرفتند
دست مبارک را چندان بآب می شستند که خراشیده می شد و آنحضرت سوای شیخ خود از حضرت
کمیل ابن زیاد کوفی رضی الله تعالی عنه نیز از خلفای نامدار حضرت مرتضوی ست رضی الله تعالی عنه
خلافت دارند نقل ست که روزی خدمت خواجه در میان وعظ فرمودند که شخصی که اسباب دنیا را
آنچه در ملک خود دارد همه در راه خدا انفاق نماید الله تعالی درجه اعلا او را در بهشت عطا
فرماید نعمات فراوان می دهد بلکه وی جای خود که در بهشت مقرر ست در همین عالم می بیند شخصی از حاضران
مجلس گفت که من جمله مال و متاع خود را براه خدای دهم خواجه فرمودند که اول عمل تا بعده نزدم
بیا وی همچنان کرد خواجه او را اسم اعظم بیاموختند و بمراقبه اش مشغول ساختند در عین مشغولی
او مکان خود را او خلد برین دید که از یک دانه مروارید ساخته اند و در صحن آن حوری بر تخت جمیل
زرنگار نشسته است آن مرد چون حور را دید فریفته جمال او گشت و خواست که دست جانب
وی دراز کند حور گفت که من از آن توام لیکن در وصل من و تو فاصله یک پاس باقی ست اضطراب
نباید کرد و همدرین حالت وی چشم باز کرد و چون مرغ بسمل می تپید خواجه فرمود اضطراب چیست فی الحقیقت
در وصل تو با وی یک پاس باقی ست خاطر جمع دار در آن زمان کفار بر شهر تاخت آورده بودند
و اهل اسلام محاربه برای دفع ایشان می کردند آن مرد نیز همراه مسلمانان بالفور مقاتله نمود و بدان
روز شهادت یافت خدمت خواجه بذات بابرکات به تجهیز و تکفین وی پرداختند و در خوش [illegible]

فاتحه خیر خواندند و خدمت خواجه را سه خلیفه بودند یکی سیدنا خواجه فضیل بن عیاض دومی خواجه ابو الفضل
زرین سوم خواجه یعقوب سوسی وفات شریف آنحضرت در بیست و هفتم ماه صفر سنه یک صد
و هفتاد و هفت هجری واقع شده رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفهٔ خاص امام الائمه و مرکز
دائره ولایت خیر تمیم بدایت سر سلسل اولیای کبار قدوهٔ علمای نامدار منبع الاسرار مطلع الانوار
سید التابعین سیدنا و مولانا امام ابو النصر الحسن البصری الانصاری رضی الله تعالی عنه هستند
آنحضرت از کبار تابعین سرور کائنات علیه و آله الصلوة و التحیات ست و والدهٔ ماجدهٔ آن
امام عالی مقام از موالی ام المومنین ام سلمه رضی الله تعالی عنها بود و دو سال از خلافت حضرت
خلیفه ثانی باقی بود که آنحضرت متولد شد آنحضرت را بخدمت شریف سیدنا فاروق اعظم
آوردند فرمودند سموه حسنا فانه لحسن الوجه و در فخر الحسن امام الهمام مولانا فخر الملة و الدین
رضی الله تعالی عنه در مناقب آنحضرت می فرماید قال الشیخ شمس الدین محمد بن یوسف
بن علی الکرمانی رحمة الله علیه فی الکواکب الدراری شرح صحیح البخاری فی ترجمته
عن محمد بن سعد قال کان الحسن جامعا عالما فقیها ثقة عابدا کثیر العلم فصیحا اجل اهل
البصرة اجمع الامة علی جلالته و عظم قدره علما و زهدا و فصاحة و قال الخطیب التبریزی
روی الحسن عن الصحابة مثل ابی موسی و انس بن مالک و ابن عباس و غیرهم
و عنه خلق کثیر من التابعین و تابعیهم و هو امام وقته فی کل فن و علم و زهد و ورع
و عبادة و قال ابن الاثیر روی الحسن البصری عن الصحابة مثل ابی بکرة الثقفی و انس و سمرة
ابن جندب رضی الله تعالی عنهم و روی عنه خلق کثیر
من التابعین و تابعیهم و هو امام وقته فی کل فن و علم و زهد و ورع
و عبادة و قال الترمذی فی کتاب العلل من جامعه
حدثنا سواد بن عبد الله العنبری قال سمعت یحیی بن سعید القطان یقول قال الحسن
حدثنا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] كانت ام سلمة تخرج الحسن الى اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو صغير وكانت امه منقطعة اليها فكانوا يدعون له واخرجته الى
عمر بن الخطاب فدعا له اللهم فقهه في الدين وحببه الى الناس وقال
حماد بن زيد عن عقبة بن ابي ثبيت الراسبي كنت عند بلال بن ابي بردة
فذكروا الحسن فقال بلال سمعت ابي يقول والله لقد ادركت اصحاب
محمد صلى الله عليه وسلم فما رايت احدا اشبه باصحاب محمد صلى الله
عليه وسلم من هذا الشيخ يعني الحسن وقال جرير بن حازم عن حميد
بن هلال قال لنا ابو قتادة الزموا هذا الشيخ ما رايت احدا اشبه رايا
بعمر بن الخطاب منه وقال هلال الراسبي عن خالد بن رباح الهذلي
سئل انس بن مالك عن مسئلة فقال سلوا مولانا الحسن قالوا يا ابا حمزة
نسئلك وتقول سلوا مولانا الحسن قال سلوا مولانا الحسن قال سمع وسمعنا فحفظ ونسينا
این جا از کتاب موصوف تبرکاً نقل کرده شد و برای عظمت و جلالت این امام همام این قدر
کافی است اگر کسی را زیاده ازین دریافت حال کردن مدنظر باشد فخر الحسن و قول مستحسن شریف
فخر الحسن مطالعه نماید و آن امام همام از بعضے سالها نماز پنجگانه هر روز در مسجد نبوی بعقب خلیفه
سوم امیر المومنین سیدنا عثمان غنی رضی الله تعالی عنه می گزارند و وقت شهادت آن خلیفه
برحق چهارده ساله عمر داشتند و تا آن وقت بمدینه طیبه علی ساکنها الصلوٰة والسلام مع التحیة
سکونت داشتند و بعد ازان به بصره اقامت گزیدند و زمان اقامت مدینه شریفه شرف بیعت
بجناب امیر سلام الله علیه دریافتند و علوم باطنی ازان باب علوم مصطفوی اخذ کردند
و خرقه خلافت از دست حضرت خاتم الخلفا پوشیدند و هم حضرت امام حسن بصری از امام
الائمه امام حسن مجتبی علیه السلام خرقه خلافت پوشیده اند اکثر سلاسل [illegible] طریقت بجز آن
ولایت مآب بواسطه آن امام عالی مقام می رسد و در حقیقت ذات آنحضرت الاصفات مرجع

جمیع اولیای امت ست و کرامات کثیره ازان معدن فیوض بظهور آمده تمام عالم مملوست
از برکات و فیضان آنحضرت رضی الله تعالی عنه در ایام شیرخوارگی روزی مادر امام همام
بنابر ضرورت رفته بود و آنحضرت بمقتضای خورد سالی گریستند ام المومنین ام سلمه رضی
الله تعالی عنها بسبب کمال شفقت که با آنحضرت داشتند پستان مبارک بدهن آنحضرت دادند
از قدرت کامله الهی چند قطره شیر برآمد و امام همام آنرا نوشیدند می گویند که این همه برکات
و فضائل که آنحضرت را بود از فیضان آن چند قطره شیر بود و حضرت مولانا قدس سره در
فخر الحسن روایت می کنند از یونس بن عبید که هر کسی که نظر بر جمال با کمال آنحضرت می کرد ازان
نفع می یافت اگرچه نمی شنید کلام آنحضرت را و نمی دید عمل آنحضرت را و هم مولانا در کتاب موصوف
می فرمایند که حضرت امام الائمه سیدنا محمد باقر علیه السلام در حق آن امام همام می فرمودند که
این شخصے ست که کلام وی مشابه بکلام انبیاست علیهم السلام و هم درانکتاب ست
که گفت محمد بن سعد حسن بصری بمکه آمد و نشست بر سریر و جمع شدند مردمان نزد وی پس
حدیث فرمودند بایشان و بودند در انجماعت مجاهد و عطا و طاوس و عمرو بن شعیب پس گفتند ندیدیم
مثل وی رضی الله عنه ابداً قط یعنی هرگز و هم در کتاب موصوف ست که گفت قتاده که ندیدیم
و ندیدیم من افقه از حسن رضی الله عنه و وفات شریف آنحضرت بتاریخ چهارم محرم الحرام سنه
یکصد و یازده هجری ست رضی الله تعالی عنه و عن جمیع احبائه و آنحضرت خلیفه حضرت
سید الاولیا خاتم الخلفا فاتح باب ولایت صدرنشین بزم امامت باب علوم مصطفوی حامل
لوای محمدی قدوة السالکین فی ملکوت السموات اعلی المتوطنین فی اعلی المقامات
المنتهی الیه خرقة کل طالب اسد الله الغالب ذی المفاخر والمناقب خیر
الناس امیر المومنین امام العالمین سیدنا ومولانا علی البدری
المرتضی ابن ابی طالب کرم الله وجهه ووجه من ذی وجهه
هستند کنیت آنحضرت ابوالحسن و ابوتراب است و سبب کنیت آنحضرت بابوتراب

انچنان نوشته اند که روزی آن ولی الله خاک آلوده غلطیده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که محبتی
که با آنحضرت داشت یا ابا تراب بخیز یاد فرموده و محققان وجه این کنیت دیگر هم نوشته اند چنانچه

خواجه باقی بالله رحمة الله علیه می فرمایند

نظم ای خاک مدینه در کجائی ✽ در دیده من چرا نه آئی ✽ ای از تو زمین بدین تجلی ✽ دیده شرف ابو ترابی ✽
ای آمده نور آسمانی ـ حاصل شده سر لامکانی ✽ سبحان الله چه نسبت خاک باسر لما خلقت الافلاک ✽
او سر کمال مصطفی بود ✽ با این کرم و بخشش کجا بود ✽ من حاصل این خطاب گویم ✽ مضمون ابو تراب گویم ✽
خاک شد جماعتی که مردند ✽ هستی بخدای خود سپردند ✽ از سطوت تو در شکسته و از آب بقا فرو نشسته
گردی نه بپشت پای آلینا ✽ گرد کف پای خود چه امکان ✽ سر حلقه خاکیان علی بود ✽ سر سلسله جهان علی بود
زان بحر وجود تشنه کشتند ✽ پاک حسن و حسین الود ✽ معروف و سری جنید بغداد ✽ کاز وی طرق کثیره بکشاد
یک سوی دیگر لطیفه ها ـ مستور به زیر پرده خاک ✽ سبطین رسول و زین عباد ✽ پس باقر و صادق نکو زاد ✽
این سلسله از طلا ناب است ✽ وین خانه تمام آفتاب است ✽ القصه ابو تراب این است ✽ تفسیر اشاره این چنین است
در زمان بعثت رسول کریم علیه الصلوة والتسلیم عمر آن ولی الله ده ساله بود و همان وقت ایمان آورد
و وی رضی الله تعالی عنه سابق الایمان است در اطفال و در ایام طفولیت آنحضرت در مکه معظمه
قحط سالی بود حضرت رسالت بعم خود ابو طالب فرمود که می خواهم که بار از شما کم گردد یعنی فرزندی
را از پسران شما من پرورش نمایم ابو طالب گفت که سوای طالب که کفیل مهمات من است هر که
را خواهید بگیرید پس حضرت رسالت مآب ولایت مآب را بخانه خود آورده اند و پرورش نمودند از
آن وقت تا زمان وفات حضرت نبوت بحضور حاضر ماندند و مورد عنایات و توجهات خاص
جناب سرور عالم بودند چنانچه ام المؤمنین ام سلمه روایت می کنند که هرگاه حضرت رسالت در غضب
می شدند کسی را از اهل بیت مجال کلام بحضور نبوی نبود الا علی را و جناب رسالت در حق
آن امام الائمة فرموده اند انا مدینة العلم و علی بابها و حضرت ولایت مآب در غزوات همراه جناب
رسالت کارها کردند که اینها اوراق گنجایش تحریر آن ندارد و جزای آن را حضرت نبوت بشارتها یافتند

چنانچه در روضة الاحباب و مدارج است که در غزوه احد هرگاه جناب مرتضوی با کفار مقاتله کردند
و هزیمت دادند ایشان را جبرئیل امین علیه السلام بحضور رسالت عرض کرد که این چه جوانمردی
و مواسات است که علی می کند آنحضرت در جواب فرمودند انه منی و انا منه پس جبرئیل گفت و
انا منکما اتصال ولی با نبی از اینجا ظاهر می شود و هم محدثان نقل می کنند که در روز احد بحضور
رسالت فرمودند که ای علی می شنوی که منادی از آسمان مدح تو می کند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
و در غزوه خندق چون آن ولی الله عمرو ابن عبدود را کشت و لشکر اعدا راه فرار نمود رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرمود که مبارزت امروزه علی بهتر است از اعمال امت من تا روز قیامت و فتح
خیبر بدست حق پرست حضرت اسد الله مشهور و معروف است و در آن روز نبی در شان وی
فرموده که از غیر فؤاد و فتح قلعه خیبر در حقیقت کرامتی از کرامات آن امام الاولیا است و در روضة
الاحباب است که جناب رسالت بعد حجة الوداع مراجعت فرمودند چون بمنزل غدیر خم رسیدند
نماز پیشین را در اول وقت گزاردند و بعد از آن رو بسوی یاران کردند و فرمودند الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من ولی مومنان از نفس های ایشان و در روایتی آنکه فرمود
گویا مرا بعالم بقا خوانده اند و من اجابت نموده ام بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم
یکی از دیگری بزرگ تر است قرآن و اهل بیت من ببینید و احتیاط کنید بعد از من که با آن دو امر
چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق اینها چه کیفیت خواهید گزارد آن دو امر از یک دیگر
جدا هرگز نخواهند شد تا در لب کوثر بمن رسند آنگاه فرمودند بدرستیکه خدای تعالی مولای منست
و من مولای جمیع مومنانم بعد از آن دست علی را بگرفتند و فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و ادر الحق معه حیث کان
قدوة الاصحاب سیدنا عمر ابن الخطاب گفت یا علی تو مولای جمیع مومنین و مومنات هستی و نظاهر است
در این ارشاد همین بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب نبوت که تعلیم الهی ما کان و ما یکون
می دانست می دیدند که بعد من مردمان خواهند بود که از دست اینها مظالم بر اهل بیت نبوت

خواهد رسید واین هم باعث خرابی دارین ایشان خواهد شد لهذا بفحوای رحمت عامه خود در آخر زمان خود را مجمع
در باره حفظ حقوق اهل بیت طهارت و موالات و مواسات حضرات ایشان تاکید اکید فرمودند چنانچه
خلفای جناب رسالت در عهد خود با آن پابند ماندند و همیشه در تعظیم و توقیر و حفظ حقوق اهل
بیت سیما حضرات اهل کسا سلام الله علیهم می کوشیدند تفصیل این در کتب معتبره اهل سنت
واضح نوشته است و جمله اصحاب کبار اخیار امت اندرین بودند و چند کس که از جماعت صحابه
بعد خلافت خاتم الخلفا بخلاف المولا مومنان رفتند باخرها دم شدند و از کرده خود تائب
گشتند لیکن گروهی از شقیای امت بعد ختم خلافت راشده بآن گروه پاک که قرآن در طهارت
ایشان ناطق است جان هم فدای غلامان ایشان باد انچنان مظالم کردند که از کفار هم ممکن نبود
غضب الله علیهم و جگر گوشه سید المرسلین صلی الله علیه وسلم را در میدان کربلا با فرزندان و برادر و خویش
در کنار آب فرات تشنه کام داشته شهید کردند این قصه بسیار دراز است نظر باختصار کتاب
برین قدر اکتفا نموده و حال امام الشیوخ خود می نویسم و چیزی بحسب وسعت خود از مدائح آن
سید الاولیا زاده حضرت خود تصور ره بخامه می سپارم از ام المومنین ام سلمه رضی الله تعالی
عنها در صحاح روایت است که چون آیه تطهیر نازل شد جناب سرور انبیا در گلیم خود جناب
سید الاولیا و سیدة النسا و سیدی شباب اهل الجنة سبطین طیبین را در آورد و آیه تطهیر خواند
و گفت الهی این اهل بیت من اند پس طهارت اهل کسا از هر گونه رجس قطعی است و منکر آن
منکر آیه و حدیث است پس ایمان بطهارت ایشان ضروری است بفحوای آیه کریمه قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی محبت و مودت ایشان لازمه ایمان است و روی
است که حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة فرموده در حق حسنین علیهما السلام خدایا من
دوست می دارم ایشان را و پدر و مادر ایشان را تو هم دوست دار ایشان را و دوست
دار کسی را که دوست دارد ایشان را و عداوت جناب مرتضوی را آنحضرت نفاق فرموده
و از جمله فضائل مولای ماست که اول هاشمی از بطن هاشمی آنحضرت اند و در اصحاب نبوی بمنزله

زورع و ترک و تجرید ممتاز بودند و صحابه کرام در غزوه با انوار الاستقامت را اعلم می دانستند و بعلم
کرامات باهرات آنحضرت که تا قیام ساعت باقی خواهد ماند فیضان ولایت خاصه است از
آنحضرت باولیا امت محمدیه و این سلسله تا قیامت بفحوای حدیث نبوی منقطع نخواهد شد
و جمله اولیا مستفیض اند و خواهند بود از آن نقطه دائره ولایت چنانچه مولانا جامی
می فرماید شعر جامی از قافله سالار ره عشق تراست گر بپرسند که آن کیست علی گوی علی
اتباع آنحضرت عین اتباع جناب رسالت است و وسیله نجات بفحوای حدیث شریف مثل اهل بیتی
فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق آنحضرت سرگروه اهل بیت رسالت
است صلوات الله وسلامه علیه و علیهم پس برای اتباع و محبت او سزاوار تر است اللهم
اجعلنا من المتبعین بالحق واجعلنا من زمرة احبائه روایت است در مدارج النبوة که چون رسول
کریم جناب سیده را بنکاح جناب مرتضوی در داده اند روزی حضرت سیده را مغموم دیده
حال ملال پرسیدند سیده عرض نمودند که زنان عرب می گویند که رسول مقبول
ترا در نکاح درویشی داد آنحضرت فرمودند که کافی نیست ترا ای فاطمه که پروردگار
تو برگزیده دو کس را از عالم یکی از آن پدر تست و دیگری شوهر تو و از امام احمد حنبل
مرویست می فرمودند که از صحابه کرام این قدر فضائل کسی بمن نرسیده که فضائل سیدنا
و مولانا علی المرتضی کرم الله وجهه بمن رسیده اند باید دانست که فضائل و مناقب
حضرت سید الاولیا که حضرات مشائخ طریقه که چاکران و خادمان اویند و در فقر
بهدایت و رهبری او می روند در کتب خویش نوشته اند چنانکه مولانا ی روم می فرماید نظم
او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی او خدو انداخت بر رویی که ماه
سجده آرد پیش او در سجده گاه و جامی گفته شعر تا نبودی دست حیدر ذوالفقار بود
الله اکبر آشکارا شد و همچنین دیگر اقوال اهل طریقت که بعضی از آن درین اوراق هم نوشته شد
نا واقفان اصطلاح و مذاق آن هرگز مده گمان حق بران الفت تنقیصات می نمـ

حالانکه جمله اقوال ایشان موافق احادیث نبوی ست و لیست مخالف مسئله تفضیل شیخین
که در کتب عقائد مندرج ست آن مسئله تفضیل شیخین را باهم تفضیلے ست چنانچه حضرت
محدث دهلوی در کتاب تکمیل الایمان آنرا نقل کرده که مراد ازان اکثریت ثواب ست عند الله
و تفضیل جناب مرتضوی را وجوه دیگرست که بعضی ازان شیخ رحمة الله علیه در تکمیل الایمان
نوشته ست و احادیث نبوی هم بران شاهد ست پس از جمیع احادیث که در فضائل خلفا وارد
اند ظاهر و هویداست که یکی را بر دیگری بجمیع الوجوه فضل نیست چنانکه بعضی متعصبین براه
تعصب نوشته اند و ادعا ناصبیت داده و در حقیقت فضل کسی بوجهی مخالفت عقیده تفضیل
شیخین که در عقاید مندرج ست نیست چنانچه شیخ محدث دهلوی در تکمیل الایمان نوشته
که بعضی قائل هستند که بر کسی را افضل نمی دهیم بر فاطمه و ابراهیم که اجزای جناب رسالت
اند و در تحت این قول گفته که مراد اگر ازین تفضیل فضل خاص بسبب جزئیت حضور رسالت
ست نیست دران خلافی و نزاعی و اگر مراد ازان فضل کلی ست البته این قول خلاف
جمهور ست پس فضائل خاص که جناب مرتضوی راست منافی مسئله تفضیل الشیخین نخواهد بود
و سید الاولیا بتاریخ بست و یکم ماه رمضان مبارک که شش ماه قدری کم در زمان
خلافت راشده که موافق حدیث صحیح سی سال مدت آن ست باقی بود از دست ابن ملجم
که بفرمودهٔ نبی کریم شقی ترین مردمان ازین امت بود بمقام کوفه بمرتبه شهادت فائز شدند
و بمقتضای آیه کریمه نور علی نور این فضل دیگر بر فضائل آن جمیع کمالات افزود و آن معدن اسرار
و مخزن انوار الهی را بمقام نجف اشرف حسب وصیت آنحضرت مدفون ساختند اللهم
ارزقنا زیارته بجاه النبی الکریم و عترته الطاهرین و حضرت سید الاولیا خرقه فقر و خلافت یافتند از
سید الانبیا امام المرسلین خاتم النبیین رسول الثقلین نبی الخافقین شفیع المذنبین رحمة
للعالمین باعث ایجاد عالم فخر بنی آدم المتصف بصفات الله المتخلق باخلاق الله المتصرف
فی العوالم باذن الله اکرم الاکرمین المنوط باتباعه محبت رب العالمین سیدنا و شفیعنا

و مولانا و ملاذنا و ملجانا و رسولنا محمد المصطفی و احمد المجتبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ذات بابرکات
آنحضرت سبب آفرینش عالم ست بلکه جمله عوالم پرتوی ست از نور ظهور او و در حدیث شریف
وارد ست انا من نور الله و الخلق کلهم من نوری پس چنانکه آنحضرت در هستی خود محتاج او تعالی
ست همه موجودات در هستی خود محتاج ویند قال البوصیری رحمة الله علیه شعر فان من جودك
الدنیا و ضرتها و من علومك علم اللوح و القلم و محدث دهلوی رحمة الله علیه در خطبه اخبار الاخیار
گفته نظم خیر الوری امام رسل مظهر اتم و از خدا و بر همه جز او مفتشی از او او و جان جمله عالم و حق عیان
ساز شمار حق را بغیر واسطه ذات او مجود حق در ازل برابر آئینه وجود آئینه حقیقتش افتاده
روبروی آئینه را مقابل آئینه چون شد ز اینجا لطیفه السبب اگر شنوی نکته ز اهل انجمن در دوهم
افتند بود و المجلس بالجلیس این دقیقه را هم بگفتگو سمجها که حقیقت او برزخ کبری ست بین الوجوب
و الامکان بشخص او وسیله ست میان حضرت خالق و مخلوق بلا وسیله آنحضرت حصول قرب
الهی جل جلاله محال ست انبیا علیهم السلام قربت حق بوسیله وی یافته اند چه جای دیگران هر کو
از دعوی قرب دم زند بلا وسیله او در حقیقت وی راه گم کرده ست و نمی داند که قرب محمد است
قرب خدا همچون قرب اوست صلی الله علیه و سلم آیه کریمه ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم برین مشی دلیل واضح ست چرا که در بیعت رضوان صحابه بر دست مبارک
جناب رسالت بیعت کردند و دست مبارکش بر دست ایشان بود حق فرمود انما که بیعت
تو کردند جز این نیست که بیعت من کردند دست من بر دست ایشان ست و آیه [illegible]
من یطع الرسول فقد اطاع الله هم برین دعوی برهانی ست قاطع و قرب و اتصالی که وی صلی الله
علیه و سلم با حضرت احدیت ست هم قرآن مجید بران شهادت می دهد چنانکه [illegible] در
جنگ حنین چون لشکر اسلام هزیمت خورد و آنحضرت بروایتی تنها و بروایتی با چند کس از اهل
قرابت خود در رزمگاه باقی ماند مشتی از خاک برداشته بر لشکر اعدا زد آن خاک معجزه آنحضرت
در چشم و دهان همه اعدا در آمد اعدا هزیمت خوردند همین معجزه در جنگ بدر نمودار شده [illegible]

ومداخت ذرمیت و لکن الله رمی یعنی تو نه انداختی ان را چون انداختم و انچنانکه فعل
او را صلی الله علیه وسلم رب العزت فعل خود خواند همچنان قول او را اجود نسبت کرده فرمود
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و وی صلی الله علیه وسلم در حقیقت آئینه حق نماست
کما قال علیه الصلوة والسلام من رانی فقد رای الحق قصه اسرا از عظمت وشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشانیست
است و اقتربت الساعة وانشق القمر از قوت او بیانی و شرف و جلالت وی را در روز جزا
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مخبرست و شفاعت الشفیع المذنبین را برای عاصیان در یوم
قیامت حدیث شریف شفاعتی لاهل الکبائر من امتی موضح مدعاست مقبولیت شفاعت
ظاهر کرده از آیه کریمه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله ظاهر و هویداست
و چون چنانچه شد که حق تعالی رضا جوی اوست صلی الله علیه وسلم کما قال فی کلامه القدیم ولسوف
یعطیک ربک فترضی و آنحضرت بر ما رحیم و حریص است چنانکه در کتاب مجیدست حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم پس هرگاه که وی صلی الله علیه وسلم بر ما رحیم و حریص است عذاب الهی را هرگز بر ما
نخواهد پسندید و نا پسندیده او را حق جل جلاله که اصدق الصادقین است روا نخواهد داشت الحمد لله علی ذلک
بیان فضائل و کمالات آنحضرت نه در طاقت بشری است تبرکا سطری چند نگاشتم تا ز او آخرت من شود
فرین اوراق بذکر گرامی او صلی الله علیه وسلم نیکوی آیه کریمه ورفعنا لک ذکرک در جنس خود رفعت یابد
و در حقیقت انچه از فضائل اولیا کرام که نوشته ام و خواهم نوشت همه تفصیل کمالات آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم چنانچه حدیث [illegible] در اخبار الاخیار بعد بیان حضرت غوثیت رضی الله تعالی عنه گفته کمال کمال
محمدیست [illegible] کمال محمد صلی الله علیه وسلم و نسب آنحضرت اینست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه
[illegible] قریش بود و ابن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا نسب
شریف ثابت است باحادیث و بالای او اختلاف است ثابت همین قدر است که عدنان از اولاد سیدنا
اسمعیل بن سیدنا ابراهیم علیهما السلام است و وی از اولاد نوح و وی از اولاد شیث بن آدم است

سلام الله علیه [illegible] چون حق جل و علا خواست که صفات کمالیه خود را جلوه ظهور دهد حقیقت محمدیه را که
اول عبارت از اوست از نور خود متعین کرد و جمله موجودات را از آن بعرصه ظهور آورد و بعده چون خواست
که الحقیقة الحقائق را در عالم شهود جلوه دهد آدم علیه السلام را آفرید و نور محمدی باو سپرد و از وی
آن نور را او را ولاد امجادش بترتیب اجداد حضرت نبوت منتقل فرمود چنانچه بمصداق آیه کریمه و
تقلبک فی الساجدین بود و آن نور مقدس که در اصلاب طاهره و ارحام طیبه انتقال می کرد
تا آنکه از عبد المطلب بن هاشم بعبد الله رسید از فضائل صوری و معنوی که عبد الله را بود تمامی قریش دل
[illegible] بوی داده بودند و مستورات خود خواهان وصال عبد الله بودند لیکن این دولت در حصه
حضرت آمنه خاتون بود آخر کار عقد نکاح عبد الله با آمنه خاتون منعقد گشت و آن نور مبارک
از اصلاب پدر برحم مادری در آمد [illegible] شادمانی در زمین و زمان بلند شد و جانوران بقدرت الهی
گویا شدند و هم دیگر مژده ولادت سرور را این رسانیدند تا آنکه زمانه حمل منقضی گشت بتاریخ
دوازدهم ماه مبارک ربیع الاول در خیر البلاد مکه معظمه بهزاران جاه و جلال و عظمت و اقبال از زیب
ده مسند رسالت و نیر اعظم فلک نبوت تشریف قدوم این زمین [illegible] افروز [illegible] شد وقت
ولادت آن نیر برج هدایت بیت الله سمت مقام ابراهیم بسجده در آمد و گفت حمد رب کعبه
را که مرا از شر و اصنام پرستان نجات داد و اصنام که در انجا بودند همه بر و افتادند
و تمام عالم از نور آنحضرت منور شد و آتش آتشکده فارس سرد گردید و صدها آیات
و معجزات دران وقت بوقوع آمده کتب اهل سیر و اهل حدیث مملوست از ان آنحضرت
را اول ثویبه شیر داد بعده حلیمه سعدیه باین دولت بهره ور شد و باین خدمت برکت های
فراوان بر داشت والد آنحضرت هنوز که آن مظهر ذات حق در رحم مادری بود
در سفر بمقام مدینه منوره وفات یافت و مادر و جد امجد آنحضرت هم در ایام طفولیت
جناب رسالت را راهی ملک بقا شدند غرض از ین واقعات این بود که گمان نبرند که
آنحضرت بمدد گاری اب و جد خود که سردار قوم بودند ترقی حاصل کردند ظاهر شود که [illegible]

از ید الرجعیت بیضا فادست حق جل وعلا کحل بقدرت خود او را نصرت داد و بر همه
شاهان جهان او را غالب کرد و در تمامی عوالم تصرفات او را جاری گردانید چه عالم
سفلی و چه عالم علوی و چون عمر شریف به چهل سالگی رسید جبرئیل امین فرستاده حضرت رب العزت در
غار حرا بخدمتش در آمد و آیات اول سوره اقرأ تا علم ما لم یعلم رسانید و این اول پیام بود که روح الامین از جناب
حق تعالی بآنحضرت آورد بعد از آن حضرت حق جل علا آهسته آهسته در عرصه بیست و سه سال تمام قرآن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نازل
فرمود و آنحضرت در حقیقت از قدیم نبی بود چنانچه فرموده است علیه الصلوة والسلام انی عند الله
لخاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته و نبوت و رسالت آنحضرت عام است حق عز و جل می فرماید و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین یعنی یا محمد ما ترا رسول رحمة کردیم برای تمام عالم چنانکه خود را فرموده
رب العالمین یعنی پروردگار تمام عالم پس چنانکه ربوبیت حضرت الوهیت عام است رسالت
آنسرور نیز عام است بدلیل آیه قرآن مجید که منکران کافرند و چون از عمر شریف پنجاه و دو سال کامل
شد الله تعالی جل شانه در مکه معظمه آنحضرت را بشرف القرب خاص خود مشرف ساخت که کسی از
مقربان الهی اخری از آن دولت قرب نه دریافته بود یعنی بشب بیست و هفتم ماه رجب آنسرور
دارین بسواری براق از خانه ام هانی روان شد و جبرئیل مع گروه ملائکه بر کاب آنسرور بود به
بیت المقدس رسید و امامت انبیاء در نماز فرمود و بعده هفت آسمان عروج فرمود و هفت سموات
را طی کرده دوزخ و جنت را مشاهده نمود و بالای عرش عظیم رفت و بمقام قرب که ثم دنی اشاره
باوست فائز گشت نظامی فرماید نظم رست عرش تن چون خرقه بگذاشت علم بر لامکان بی خرقه افراشت
مکانی یافت خالی از مکان نیز ز حرکت تن بحرم نمود انجا و جان نیز قدم زد زنگ حدوث از جان فرو شست
غروب آلایش امکان او شست یکی مانند هم از قید یکی پاک زبسیاری برون و از اندکی پاک
بعید و آنچه از دیدن بیرون بود پیر از آن کیفیت که چون بود و صحیح مذهب همین است
که حق جل جلاله را بچشم ظاهر دید و این امر از خصائص آن محبوب حق است و چشم مبارکش به دیدار الهی
مکحول ما زاغ البصر و ما طغی بر آن دلیل است و در آن قرب هم کلام اصحاب آن است راز و اسرار

از پروردگار خود جاری است تنها نخواسته و آنچه خواسته یافت سیزده سال در مکه معظمه به تبلیغ احکام
و برای رضای الهی از دست قریش آزارها کشید بعده بامر الهی جانب مدینه منوره که ارض آن بقعه پاک
محبت خیز است و گروهی از سکنای آنجا با حبیب بآنحضرت ایمان آورده بودند هجرت فرمود و ده سال
در آن بلده طیبه قیام فرمود الله جل شانه وعده های نصرت که به حبیب خود داده بود همه آنها
در آنمدت بظهور آورد و در هر مقابله و مقاتله که بکفار فجار واقع شد حبیب خود را غالب کرد تا آنکه در بعض
غزوه چون احد و حنین لشکر اسلام هزیمت خورد ولیکن باخر باعانت آنحضرت پروردگار رب العزت
که ملائکه خود را برای نصرت محبوب خود فرستاد و هزیمت نصیب اعدای دین گشت و اهل اسلام از این
مظفر و منصور گردید صحابه کرام که جان نثاران آن محبوب پروردگار بودند آنچنان جان بازان بودند
که جان خود را از راه خدا دریغ نداشتند از مقاتله کفار رو نمی گردانیدند حکمت در وقوع این امر این بود
آنها دانند که ناصر محمد صلعم بل بدانند که آن قادر توانا معین و ناصر اوست و او را اعلای کلمة الله
بجز اعانت حق پروای کسی ندارد و بجز خالق خود محتاج کسی نیست و مخالفان هم بینند که آنحضرت
محض بقوت اعجاز و به اعانت پروردگار که وعده نصرت باهل حق کرده است غالب میشود نه
بقوت عساکر ظفر پیکر آیه و الی هدایه ان لم تنصروه فقد نصره الله موضح این مدعاست و
این نصرت دین که از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بوقوع آمد محض برای فضل آنها بود
که باین وسیله تقرب خدا حاصل کنند و بعد فتح مکه چون جناب سرور عالم حجة الوداع فرمود
در ایام حج آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم الی آیه نازل شد راز دانان صحابه
دانستند که ظهور جناب رسالت برای تکمیل دین حق بود چون دین کامل شد وقت آن آمد
که حضور از خلق پرده کنند و رسول کریم از آنوقت آنچنان کلمات میفرمود که ایشان بوی فراق
از آن می شمیدند الغرض همان سال غیرت عشق الهی که آن شکل ارا که محبوب بود نخواست
که اغیار روی محبوب را ببینند در سراپرده وصال خود آن برج خوبی را مستور ساخت یعنی
بتاریخ دوم ماه ربیع الاول یوم دوشنبه آنشاه جهان را از دار بار عام بدربار خاص گردانید

جلوه گر شده و در جلوه آئینه که بعین عظمت حق جل و علا از قبل نقشش یاد فرموده بود و در حجره عایشه
صدیقه محبوبه خود هم استراحت فرموده و در روز بیماری مدارش چنانکه در حیات ظاهری دائم همراه آنسرور
بودند هم در آنحجره شریفه که شرف بر عرش اعظم دارد در عقب مولای خود آسوده اند و نور آنجمال
که آئینه جمال حق بود تا الی الآن از آن بقعه پر سکینه تابان و درخشان ست و ابواب رحمت
و مغفرت برای زائرانش مفتوح و کشاده و ملائکه حفاظت و حرست آنمقام مقدس می نمایند
و عاصیان خطا پیما رحمت از آن رحمت عالم شنوده اند و می شنوند و جانوران تا این دم حاجات خود
بحضور آنحاجت روای خلق می برند و بمراد خود می رسند و آنحضرت همچنان هستند که در عالم شهادت
بودند بل قوی تر و عظیم تر از آن حق عز اسمه می فرماید و للآخرة خیر لک من الاولی و معلم
و مادب آنمدینه علوم خود پروردگار عالم ست چنانچه خود فرموده ادبنی ربی و حق تعالی گفته
بنی الامی یعنی کلان کما جاء من عالم القدس یعنی از کسی تعلیم نگرفته چنانکه بوده ست و جبرئیل امین
مبلغ پیام الهی بوده ست جل جلاله و تعالی کبریائه و صلی الله علیه و آله و سلم بفضله تعالی رسید سند شجره
طیبه چشتیه بمنتهای خود یعنی حضرت ربوبیت او تعالی هیر کتش کاتب حروف را نیز همین وسائل
آنجا در رسانده آمین یا رب العالمین ۱۰ اما سلسله علیه قادریه اسناد وش اینکه از حضرت شیخ الاسلام تا
بحضرت شیخ المشایخ شیخ حسن محمد قدس سرهما همان اسناد ست که در سلسله علیه چشتیه مذکور شده
و حضرت شیخ المشایخ حسن محمد رضی الله تعالی عنه خلافت سلسله علیه جیلیه یافته اند از شیخ المشایخ
حضرت شیخ محمد غیاث نوربخش و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ محمد علی نوربخش و ایشان
از سید السادات حضرت سید محمد نوربخش و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه اسحاق
ابن مبارک شاه الحسنی الختلانی و ایشان از شیخ المشایخ قطب الاقطاب علی الثانی حضرت
سید علی همدانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ محمود مزدقانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی و ایشان از شیخ المشایخ شیخ نور الدین معروف بالکبیر
و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ احمد جورفانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ رضی الدین

المعروف علی لالا و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ مجد الدین بغدادی و ایشان از شیخ المشایخ
حضرت ابو الجناب نجم الحق والدین الکبری و ایشان از شیخ المشایخ حضرت ابو یاسر عمار بن یاسر
البدلیسی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه ابو النجیب عبد القاهر سهروردی و ایشان
از شیخ المشایخ قطب الاقطاب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی غوث الاغواث فرد
الافراد غوث الثقلین امام الفریقین سیدنا و مولانا و ملاذنا راس الاولیا سید سلطان ابو محمد
محی الدین عبد القادر جیلانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی
و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ ابو الحسن علی الهنکاری و ایشان از شیخ المشایخ حضرت
شیخ ابو الفرح یوسف طرطوسی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت ابو الفضل عبد الواحد ابن عبد العزیز
التمیمی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت ابوبکر محمد شبلی و ایشان از شیخ المشایخ سید الطایفه شیخ الاعظم
حضرت جنید بغدادی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت ابو الحسن سری سقطی و ایشان از شیخ المشایخ
حضرت شیخ معروف کرخی و ایشان از امام الائمه امام الوری سیدنا امام موسی رضا و ایشان از امام
الائمه امام الاعظم سیدنا امام موسی کاظم و ایشان از امام الائمه امام الصادقین سیدنا امام جعفر صادق و
ایشان از امام الائمه سید الواصلین سیدنا امام محمد باقر و ایشان از امام الائمه سید الساجدین
سلطان الواصلین سیدنا امام زین العابدین علی ابن الحسین و ایشان از امام الائمه ریحان
المصطفی کهف الورای سبط نبی الکریم سیدنا و مولانا و ملاذنا ابو عبد الله الحسین سید الشهدا
و آنحضرت از سید الاولیا اسد الله الغالب خلیفه رسول الله ذو المناقب سیدنا و مولانا
و مرشدنا و ملاذنا ابو تراب امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و جناب سید الاولیا از سید الانبیا خاتم المرسلین سیدنا و مولانا و رسولنا و حبیبنا و ملاذنا
حضرت محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم **اما سلسله علیه**
سهروردیه اسناد آن این ست از شیخ الاسلام تا بحضرت شیخ محمود المعروف بشیخ راجن
قدس الله سرهما اسناد این سلسله علیه همانست که در سلسله چشتیه نوشته شد و حضرت

شیخ محمود راجن در این سلسله خلافت یافتند از شیخ المشائخ حضرت قارن الملة والدین
وایشان از شیخ المشائخ حضرت قاضی علم الحق والدین وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ
صدر الدین راجو وایشان از شیخ المشائخ سید السادات حضرت سید جلال الدین مخدوم
جهانیان بخاری وایشان از شیخ المشائخ حضرت رکن الحق والدین ابو الفتح ملتانی وایشان
از شیخ المشائخ حضرت شیخ صدر الدین عارف وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ بهاء الحق
والدین زکریا ملتانی وایشان از شیخ الشیوخ امام الطریقه شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر
سهروردی وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ضیاء الحق والدین ابو النجیب سهروردی
وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ وجیه الدین ابو حفص عمر سهروردی وایشان از شیخ المشائخ
حضرت شیخ نجیب الدین محمد ابن عبد الله سهروردی وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ
اخی فرج زنجانی وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی وایشان از شیخ
المشائخ شیخ ابو عبد الله محمد ابن خفیف وایشان از شیخ المشائخ حضرت ابو محمد جعفر وایشان
از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابو تراب النخشبی وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ حاتم اصم وایشان
از شیخ المشائخ حضرت تارک المملکة والسلطنة خواجه سلطان ابراهیم ادهم البلخی باسناد دیگر در سلسله
چشتیه مسطور شد رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما سلسله علیه نقشبندیه اسناد فقیر
از شیخ الاسلام تا حضرت شیخ یحیی المدنی اسناد این سلسله جلیله همانست که مذکور شد و شیخ یحیی المدنی در این سلسله
خلافت یافتند از شیخ المشائخ حضرت سید محترم اسد الله المتوکل علی الله وایشان از شیخ المشائخ
خواجه محمد سنگی ده بیدی وایشان از شیخ المشائخ خواجه شیخ هاشم ده بیدی وایشان از شیخ
المشائخ حضرت خواجه محمد کلان ده بیدی وایشان از خواجه کلان جوی باری وایشان
از شیخ المشائخ حضرت خواجه خواجگی وایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه محمد ابن احمد قاضی
وایشان از شیخ المشائخ خواجه عبید الله احرار وایشان از شیخ المشائخ خواجه مولانا یعقوب چرخی
وایشان از شیخ المشائخ امام الطریقه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند وایشان از شیخ المشائخ

حضرت خواجه سید امیر کلال وایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه محمد بابا سماسی البخاری
وایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه علی رامیتنی وایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی
وایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه عارف ریوگری وایشان از شیخ المشائخ حضرت
خواجه عبد الخالق غجدوانی وایشان از شیخ المشائخ حضرت خواجه ابو یوسف همدانی وایشان
از شیخ المشائخ حضرت خواجه ابو علی فارمدی وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابو القاسم
گرگانی وایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی وایشان از شیخ المشائخ سلطان العارفین
حضرت شیخ بایزید بسطامی وایشان از امام الائمه حضرت امام جعفر صادق وایشان
از شیخ المشائخ حضرت ابو بکر الرازی وایشان از شیخ المشائخ حضرت قاسم ابن محمد وایشان
از جلیل الاصحاب حضرت سلمان فارسی وایشان از افضل البشر بعد الانبیاء بالتحقیق
خلیفه رسول الله امیر المومنین سیدنا ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه وعنهم اجمعین
وحضرت امیر المومنین از سید المرسلین خاتم النبیین سیدنا وشفیعنا محمد مصطفی واحمد مجتبی صلی الله تعالی علیه
وآله واصحابه وسلم اما سلسله شریفه مغربیه اسناد فقیر تا یکی از شیخ الاسلام تا حضرت
قطب الاولیا شیخ جمال الدین جمن جهان اسناد دست که در سلسله چشتیه تحریر در آمد و حضرت
شیخ جمال الحق والدین را این سلسله علیه خلافت یافتند از قطب الاقطاب شیخ احمد کهتو وایشان
از قدوة الاعلام شیخ ابو اسحاق مغربی وایشان از قطب المؤید بعنایت الصمد شمس الدین محمد
مکی مغربی وایشان از شیخ الفقیه ابو العباس احمد بن قرشی تلمسانی مغربی وایشان از قطب
الوقت ابو محمد صالح وکالی مغربی وایشان از شیخ کبیر شیخ ابو مدین شعیب بن الحسن المغربی الاشبیلی
ثم البجائی وایشان از شیخ العالم علی ابن حرزهم وایشان از شیخ صالح ابو بکر ابن العربی وایشان
از شیخ الاسلام ابو حامد ابن محمد ابن محمد الغزالی وایشان از امام الحرمین جوینی وایشان
ابو طالب مکی وایشان از شیخ ابو عثمان المغربی وایشان از ابو عمر الزجاجی وایشان از حضرت
سید الطائفه ابو القاسم الجنید البغدادی وایشان از حضرت سری سقطی و ... شیخ ابو ...

شعیب بن الحسن المغربی خرقه پوشیده‌اند از شیخ المشایخ شیخ ابو یعزا و ایشان از شیخ المشایخ
شیخ ابو شعیب ایوب صنهاجی الملقب بساریه و ایشان از شیخ المشایخ شیخ عبد الجلیل
و ایشان از شیخ المشایخ ابو الفضل الجوهری و ایشان از والد خود شیخ المشایخ ابو عبد الله الحسین
ابن بشر و ایشان از شیخ المشایخ ابو الحسن احمد ابن محمد النوری المعروف بابن البغوی
و ایشان از سری سقطی و ایشان از شیخ المشایخ ابو محفوظ معروف الکرخی و ایشان را دو
طریق است یکی بجناب رسالت دوم آنکه ایشان خلافت دارند از شیخ المشایخ داود طائی و ایشان
از شیخ المشایخ حضرت حبیب عجمی و ایشان از امام الائمه حضرت حسن بصری و ایشان
از خلیفه رسول امیر المومنین سیدنا و مولانا علی المرتضی و ایشان از حضرت سید الانبیا سیدنا
و مولانا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم و رضوان الله تعالی علیهم و دیگر آنکه حضرت
معروف کرخی خلافت دارند از حضرت امام الائمه امام علی موسی رضا و حضرت امام تا بجناب
رسالت همان اسناد بطریق آبائی ست که بسلسله علیه قادریه نوشته شده و حضرت شیخ الاسلام
شجره که بمریدان میدادند طریقه تحریرش این بود که اول نوشته میشد الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد فهذه سلسلة من مشایخی فی الطریقة فلان یعنی چشتیه خواه قادریه
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بعده از نام نامی و اسم گرامی حضرت جناب رسالت آغاز سلسله میشد و باسم
حضرت شیخ اکبر اختتام می‌یافت و در بر اسم از اسماء حضرات شجره الی آخرت سطری بود و بعد اسم حضرت شیخ اکبر
حضرت شیخ الاسلام این عبارت خود تحریر میفرمودند آلهی بحرمت و عزت معدن المعاصی و مخزن الآثام
خاک راه دردمندان محمد علی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه عاقبت فلان بخیر گردان بمنه و کرمه

باب دوم در ذکر نسب شریف

حضرت شیخ الاسلام باید دانست که شیخ الاسلام از جانب ابوین سبط فاطمه
هستند نسب آبائی اینکه حضرت شیخ الاسلام ابن مولوی سید شمس الدین ابن
سید محمد اسحاق ابن الله میان ابن تاجی میان ابن مخدوم سید عیسی ابن سید مخدوم و علم

ابن سید مخدوم شیخ ابو الفتح ابن زبدة الاصفیا قدوة الاولیا مخدوم سید نظام الدین عرف
الله دیا خراسانی مولدا و خیرآبادی مدفنا که از خلفای مخدوم شیخ سعد صاحب خیرآبادی بود
و بعلم و تقوی و زهد معروف ابن حضرت سید میر اشیو ثانی مکی ثم سندیلوی ابن سید محمود ابن
سید ابو الحسن ثانی ابن سید عبد الوهاب ابن سید صفی الله ابن سید ابو الحسن ابن سید عبد الجبار
ابن غوث الاعظم محبوب سبحانی قطب ربانی پیر دستگیر سیدنا و مولانا شیخ ابو محمد محی الدین سید
عبد القادر جیلانی ابن سید ابو صالح زین الدین ابن سید صفی الدین محمد ابن سید نور الدین موسی
جنگی دوست ابن سید عبد الله جیلی ابن سید یحیی زاهد ابن سید محمد ابن سید داؤد ابن سید موسی
ثانی ابن سید عبد الله ثانی ابن سید موسی جون ابن سید السادات سید عبد الله محض ابن امام
حسن مثنی ابن امیر المومنین سیدنا امام حسن المجتبی ابن سید العالمین امیر المومنین سیدنا علی المرتضی
و سیدة النساء ستنا فاطمة الزهری بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین و هم نسب شریف پدری بدو طریق بطریق مادری بحضرت سید الشهدا امام المسلمین
سیدنا امام حسین علیه السلام می رسد طریق اول آنکه سید میر اقدس سره از بطن شریف بی بی هویدا
بوده‌اند و آن سیده موصوفه بنت سید طیمور شجاع ابن سید ابراهیم ابن سید ابو القاسم ابن سید زید ملقب
به مهدی ابن سید جعفر ابن سید حمزه ابن سید هارون ابن سید اسمعیل ابن سید عقیل ابن سید
علی اصغر ابن سید جعفر ثانی ابن سید هادی ملقب به علی ابن سید السادات امام الائمه حضرت
امام محمد نقی ابن امام الائمه حضرت امام محمد تقی ابن امام الائمه حضرت سیدنا امام علی موسی رضا
ابن امام الائمه سیدنا امام موسی کاظم ابن امام الائمه سیدنا امام جعفر صادق ابن امام الائمه
سیدنا امام محمد باقر ابن امام الائمه سیدنا امام زین العابدین علی ابن امام الائمه سید الشهدا
سبط اصغر رسول الله سیدنا و مولانا و مرشدنا امام حسین ابن خلیفه رسول الله امیر المومنین
سیدنا و مولانا علی المرتضی و سیدة النساء ستنا فاطمة الزهری بنت نبی الله صلی الله تعالی
علیه و علیهم اجمعین و طریق دوم آنکه والده ماجده حضرت غوث الثقلین سیدنا و سندنا محبوب

سبحانی سید عبدالقادر محی الدین جیلانی رضی الله تعالی عنه حضرت ام الخیرات الجبار خاتون
فاطمه ثانیه از اولاد امجاد جناب سید الشهدا بودند نسب شریفش آنکه حضرت فاطمه ثانیه بنت
سید عبدالله صومعی ابن سید ابو جمال ابن سید محمد ابن سید ابو محمود طاهر ابن سید ابی علا عبدالله
ابن سید ابوالکمال عیسی ابن سید علاء الدین ابن سید محمد ابن سید علی عریضی ابن سید السادات
امام الائمه حضرت امام جعفر صادق نسب پاکش زیب ده عروس تحریر گردیده سلام الله علیهم
اجمعین این بود حال نسب پدری حضرت شیخ الاسلام اما نسب مادری آنحضرت اینکه والده
حضرت شیخ الاسلام بنت مفتی سید ماه صاحب بودند و مفتی سید ماه صاحب از اولاد امجاد
مخدوم سید خورد صاحب قدس سره که از خلفای مخدوم شیخ سعد خیرابادی بودند و در قصبه
کهیری آسوده اند هستند و آنحضرت از اولاد امجاد حضرت امام الائمه امام علی موسی رضا
علیه السلام هستند سیادت و عظمت حضرت مخدوم سید خورد در این دیار اظهر من الشمس است و نزد
اهل علم محقق و مسلم نسب آنحضرت بتفصیل بمن نرسید تا تکمیل این کتاب اگر بهم رسید درج خواهد شد
پس حضرت شیخ الاسلام زبده دودمان مصطفوی و خلاصه خاندان مرتضوی هستند و آنچنانکه
فضل جزئیت این هر دو برگزیدگان عالم در ذات بابرکات آن معدن الکمالات جمع بود همچنان آنحضرت در ظاهر و باطن
باخلاق و زهد و ورع و تقوی و ترک و تجرید و اعلای کلمة الله و انهدام کفر و بدعت قدم بقدم حضرت نبی و ولی بودند
صلوة الله علیه و رضی الله تعالی عنه تفصیل این اجمال در باب سیوم می آید انشاء الله تعالی

باب سیوم در ذکر ایام طفولیت و ریاضت و معاملات بیعت و عادات و اخلاق شریف

حضرت شیخ الاسلام را از ایام طفولیت شوق طلب الهی بنهایت بود و جذبات عنایت
حضرت احدیت شامل حال والده ماجده حضرت شیخ الاسلام میفرمودند که بایام طفلی آنحضرت
با آخر شب برخواسته بیاد حق مشغول می شدند از معاینه این حال تصور کردیم که اگر مردمان
برین حال وقوف خواهند یافت نشود که چشم بد رسانند لهذا من خود بشب از چشم
مردم جدا می شدم و انا با ایام خورد سالی آثار بزرگی بر جبین مبارک آشکاره بود

چنانچه نقل است که حضرت شاه کفایت الله صاحب قدس سره که صاحب کرامات باهره بودند
چون شیخ الاسلام را می دیدند مثل هندی بر زبان می آوردند و آن اینکه هونهار بروا کی چکنے چکنے
پات و حضرت شیخ الاسلام را در خورد سالی بعارضه جدری بینائی در هر دو چشم ظاهری نمانده بود و
بدایه خود فرمودند که مرا بمزار دادا میان یعنی حضرت سید محمد مشتاق عرف چهیدا میان صاحب
که برادر عینی جد امجد حضرت شیخ الاسلام بودند و در قصبه کهیری آسوده اند ببرید دایه بمزار مبارک برد
از مزار مبارک بسمع آنحضرت ندا آمد که فردا چشمان شما بینا خواهد شد حضرت کسی را برین حال اطلاع
نداده اند و روز دوم همان باز بدایه فرمودند که مرا بمزار مبارک دادا میان ببرید حاضران گفتند
که بمزار دادا میان چه خواهید دید فرمودند که خواهم دید و بسبب کمال عالی ظرفی که داشتند حقیقت
حال مع انخمود ندا الغرض دایه حضرت را بمزار مبارک برد حسب وعده نور چشمان عالی باز گشت جمله
اهل خانه مسرور شدند و این کرامت حضرت چهیدا میان مشهور گشت لیکن شیخ الاسلام حال ند
بکسی نفرمودند میر محمد علی ناقل اند که آخر سفر تونسه شریفه روزی در اثنای راه بمقام فتح آباد دیگان
قاضی انجا وقت درس مثنوی شریف بنابر تعلیم حاضران که اسرار حق و خاصان حق فاش
نباید کرد شیخ الاسلام حال مذکوره بالا مفصل بزبان مبارک خود بیان فرمودند و ارشاد کردند که در آن
وقت هم که زمانه طفولیت بود می دانستم که اظهار اسرار بزرگان بهتر نمی باشد و در ایام طفلی هم
شیخ الاسلام چنان متبع شریعت بودند که مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند که
میان جی غلام حسین صاحب ساکن کهیری گفتند که در ایام طفلی شیخ الاسلام روزی همراه
ما یاران که هم عمر آنحضرت بودیم در جائی رفتیم که آنجا درختهای بیر بود و ما همه اطفال ثمران از درخته
برگرفتیم و خوردیم شیخ الاسلام میل بان نکردند چون سبب پرسیدیم فرمودند که این درختها
از ملک غیر هستند بدون اجازت مالک آن چون خورم الغرض چون ایام طفولیت منقضی
گشت بعد حفظ قرآن مجید همت والا بتحصیل علوم شرعیه گماشتند اول از خیراباد از مولوی
احمد الله صاحب خیرابادی و حضرت حاجی نعمت الله صاحب که ایشان هم از اولاد حضرت

مخدوم اسعد دریافتند تا شرح وقایه تحصیل فرمودند بعده سفر فرمودند و بمقام شاهجهان پور نیز چیزی از علوم حاصل فرمودند نقل است که در شاهجهان پور به مسجد بیرون بلده شیخ الاسلام قیام پذیر بودند روزی حضرت شیخ الاسلام چون نزد استاد خود تشریف بردند ایشان بکمال تعظیم پیش آمدند و گفتند که شب جد شما چهیدا میان صاحب در رویا بمن فرمودند که نبیره من در اینجا بیرون شهر سکونت دارد دستار انیاش نیست من هر شب تکلیف بر خود میکشم و همه شب بحفاظت وی می پردازم حالا شما همین جا قیام نمائید حضرت چون برین حال واقف شدند انتقام را وداع نموده بست دیگر روان شدند و میگویند که شیخ الاسلام تحصیل علوم در سنبهل تشریف فرمودند حافظ عبد العزیز صاحب گفتند که شنیدم از مولوی سخاوت حسین صاحب که شیخ الاسلام از شاه عبد القادر صاحب مشکوة شریف خواندند و از مولوی حسن الزمان تصحیحا شنیدم که در یکی از حرمین شریفین سماعت صحیح بخاری فرمودند و در توبه شریفه سماعت صحیح مسلم نمودند روایت است که در دهلی شیخ الاسلام از مولوی عبد القادر صاحب فصوص را آغاز نمودند بعد دو سه روز حضرت را تپ لاحق گردید چنان حالت تپ برآورد که از حضور مولانا موصوف پیوستند مولانا گفتند که شما را خواندن فصوص مضر او از شد حضرت شیخ الاسلام میفرمودند که مرا ازین قول حیرت در دادم که اگر گفته اند البلاء للولاء ما بس درین چه قباحت است الغرض چند سبق خوانده بودند که مولانا گفتند شما همت عالی و استعداد قوی دارید میتوانم که شما را درین فن همچو شخص دیگر بگویید و حضرت شیخ الاسلام در عنوان شباب مجاهدات کثیره و ریاضات شاقه پرداختند میر محمد علی صاحب و دیگر ثقات از میانجی غلام حسین بیاکن که برادر که هم عمر حضرت شیخ الاسلام بودند روایت میکنند که حضرت شیخ الاسلام اول در حجره که بالین مزار حضرت چهیدا میان صاحب قدس سره بود چله کشی فرمودند و بعده بمزار حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره که صاحب ولایت لکهنو هستند ریاضات شاقه چون کشیدن آب برای مصلیان و طهارت پائخانه و غیره فرمودند چنانچه میرزا مردان بیگ صاحب از میان حیدر بخش که از اولاد برادرزاده مخدوم صاحب هستند و نیز از برادرشان روایت میکنند که شب جمعه بود و شیخ الاسلام بعبادت مصروف بودند بعد نماز تهجد پائخانه صاف نموده در سبد پر میکردند در آن اثنا کسی از بالای آن رفع حاجت کرد و آن نجاست بکلی بر سر و روی آنحضرت افتاد و تمامی جسم شریف و پارچه آن

ملوث شد لیکن آنحضرت بکلی پائخانه را صاف نموده برداشتند و در جوی گومتی انداخته غسل نمائت فرموده بدرگاه تشریف آوردند بوقت نماز جمعه یک بیک آنقدر بوی خوش از جسد مبارک شیخ الاسلام ظاهر شد که اکثر کسان حاضرین متعجب شدند که چنین خوشبوی پاکیزه مثل عطر از کجا می آید چون آن روز گذشت و شب در آمد حضرت مخدوم صاحب بشیخ الاسلام امر فرمودند که بر مزار رحمت نثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره العزیز روانه شوید الغرض از چنین ریاضات حضرت بدرگاه مخدوم صاحب فرمودند و نعمتهای فراوان یافتند بهمین وجه شیخ الاسلام را با حضرت مخدوم شاه مینا صاحب خصوصیت بغایت درجه بود اکثر بعد تکمیل نیز بزیارت مزار شریف آنحضرت سفر مودند و در آنجا سکونت میداشتند نقل است که در ایام حضوری آنجا حضرت شیخ الاسلام بعد نماز تهجد جانب مزار حضرت مخدوم متوجه شدند روزی شخصی در آنوقت قریب مزار شریف حاضر شد دید که دروازه مزار شریف بدستور مقفل است چون قریب تر رسید آواز حضرت شیخ الاسلام از درون مزار پر انوار شنید چنانکه آهسته با کسی تکلم میفرمایند در این اثنا موذن بانگ نماز صبح برداشت آنکس بخوف حضرت بگریخت و بطفیل مسجد مختفی گشت حضرت شیخ الاسلام نیز از جانب مزار بمسجد تشریف آوردند و از حضرت شیخ الاسلام در ایام ریاضت بمزار حضرت مخدوم دیگر کرامات هم بوقوع آمده حالش در باب کرامت خواهد آمد انشاء الله تعالی حضرت شیخ الاسلام بعده بمزار پر انوار قطب الاقطاب شهید المحبة سیدنا خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره حاضر شدند در آنجا معمول آنحضرت آن بود که هر روز مشک بر دوش مبارک نهاده بر سر راه استاده آیندگان و روندگان را آب می نوشانیدند و آب برای وضوی مصلیان در مسجد حضرت قطب الاقطاب هر دو وقت یعنی صباح و شام در ظروف آب پر میکردند و بعد از آن آب بر اجرت در چند مکانات آنجا میدادند و از حصول اجوره اش نان خشک فقط نمکین بلا تقل مهیا کرده یکوقت بعد نماز عشا از آن افطار میفرمودند و همواره دایم الصوم می بودند و در شب بعد عشا دست حق پرست بر دیوار حجره مزار پر انوار نهاده ختم

یک قرآن مجید ختم می نمودند و پانجا نهای حجرهٔ آستانهٔ عالی هم صاف میفرمودند مدتی بر همچنین با ریاضات بسر فرمودند
و نعمتها از حضور حضرت قطب الاقطاب یافتند بعد ازان بمزار رحمت نثار غوث الاغواث سلطان
الهند حبیب الله سیدنا خواجه بزرگ رضی الله عنه و ارضاه عنا باجمیر شریف که خاک آنجا طالبان
حق را کحل الجواهر ست تشریف بردند و دوازده سال در مسجد بکمال استغنا مقیم ماندند تا آنکه کسے
ندانست که حضرت درویش اند و بعضی میگویند که هفت سال دران بقعه شریفه فروکش ماندند
و مرزا سردار بیگ صاحب از میان حیدر بخش برادر شان و نیز از صاحبزادگان آنجا نقل
میکنند که حضرت شیخ الاسلام بمزار حضرت قطب الاقطاب قدس سره شش سال سکونت
داشتند و بر مزار پر انوار حضرت خواجه اعظم قدس سره شش سال قیام فرمودند و مرزا صاحب
تصحیح این روایت میکنند والله اعلم **نقل** ست که در هنگام قیام آنحضرت دران مقام متبرکه
ترمیم چهار دره شریف میشد آنحضرت ببیت مزدوران دران جا کاری کردند و وقت تقسیم اجرت
میرفتند روزی مهتمم آنحضرت را بگرفت و گفت که شما اجرت خود چرا نمی گیرید آنحضرت فرمودند
که من اجرت خود از خدمت خواجه بنده نواز خواهم گرفت و نیز حضرت شیخ الاسلام در آنجا بر فیض
دیگر مجاهدات بکار بردند و نعمتهای فراوان ازان درگاه والا نیز یافتند بعده بمزار پر انوار فرد الافراد
قطب الاقطاب سیدنا خواجه فریدالدین مسعود قدس سره العزیز حاضر شدند و در آنجا نیز نعمتها
یافتند الغرض مدتی همین نمط بریاضات و مجاهدات بکمال ترک و تجرید بسر نمودند و متلاشی شیخ
کامل بودند آخر کار برهنمونی جذبات عشق مجاهدها و صاف حضرت شیخ اکبر شنیده بارادهٔ بیعت
متوجه تونسه شریفه شدند و میر محمد علی صاحب میگویند که حضرت بر جلهٔ مزار بانگم حاضر شدند و بخدمت
شیخ اکبر نیز بامر حاضر گردیدند حضرت شیخ اکبر قبل از تشریف آوری شیخ الاسلام اکثر میفرمودند
که محمد علی هندوستانی می آید چون شیخ الاسلام بحضرت شیخ اکبر پیوستند از کمال ادب حرف تمنا آشنائی زبان نفرمودند
و حضرت شیخ اکبر نیز بمقتضاء حکمت که سالک را [illegible] متوجه بحال آنحضرت نشدند یکسالی که چنین
منقضی گشت شیخ الاسلام میفرمودند که بعد یکسال روزی بدل آمد که حیف حضرت بحال من متوجه هم نشدند

همون وقت شیخ اکبر فرمودند که با کسی که مرا تعلق میباشد بظاهر باو توجه نمی نمایم بدین قول حال
شیخ الاسلام سکون یافت و یکسال دیگر همین طور بگذشت روزی بلا اختیار نعره الله از زبان
حضرت بر زد شیخ اکبر فرمودند که بس همین قدر وسعت ظرف بود حضرت شیخ الاسلام از وقوع
این امر بخواهی آنکه نزدیکان را میشد بود حیرانی که این فعل بے اختیاری بود و از کمال ندامت
رو بصحرا نهادند و دران وقت حالت جوش بر آنحضرت آنچنان غالب بود که هر وقت نقاب
بر روی مبارک میکشیدند و اگر احیانا نظر کیمیا اثر بر درختان سبز می افتاد خاکستر میشد
شش ماه همین حالت ماند بعد ازان سکون شد آنحضرت بخدمت شیخ اکبر باز پیوستند چون
چند ماه دیگر بگذشت روزی شیخ اکبر فرمودند که طالب تا جان نمیدهد بحق واصل نمیشود
شیخ الاسلام باستماع این کلام هدایت التیام بالای کوهی رفته و دست و پای مبارک همین محکم بسته
بفحوای فتمنوا الموت ان کنتم صادقین بقصد هلاکت خود را از بر کوه انداختند این فعل [illegible]
شیخ اکبر بمقام خود که از آنجا بفاصله هشتاد کروه بود دست مبارک فراز کرده فرمودند که محمد علی شاه جان داده بود الله
جل جلاله بفیضان حضرت شان چنان کرد که هیچ گزندی بشیخ الاسلام نرسید و باز
بخدمت شیخ اکبر حسب الطلب حاضر آمدند شیخ اکبر بعد چندین مدت و امتحان با حضرت شیخ الاسلام
مخاطب شده فرمودند که شما از والده خود اجازت بیعت گرفته اید عرض کردند نه ارشاد شد
که بروید و اجازت گرفته باز آئید دران زمان این سفر هم ریاضتی شاقه بود شیخ الاسلام بوطن
تشریف آوردند و از والده صاحبه اجازت گرفته باز بخدمت عالی پیوستند چون شیخ اکبر
آنحضرت را در راه محبت ثابت قدم و طالب حق کامل و اتم یافتند داخل سلسله نموده همان
بعطائی خرقه خلافت کامله مشرف فرمودند و حکم حاضری آستانه ملک آشیانه حضرت خواجه بزرگ
رضی الله عنه دادند چه عادت شریف شیخ اکبر چنین بود که بعد عطائی خلافت و اجازت حکم
زیارت خواجه میفرمودند الغرض چون شیخ الاسلام قصد روانگی اجمیر شریف نمودند راه اجمیر
شریف دران زمان از توسط کرسیار دشوار گذار بود و مسافر را آب و دانه میسر نمیشد

چراکه ملک ریگستان بود و آبادی در راه بسیار کم و نادر بود و نزد شیخ الاسلام سامان سفر هم نبود
و قبل آن شیخ اکبر وقت روانگی حضرت میان باران صاحب قدس سره که اول خلیفه هستند
سمت اجمیر شریف خود سامان سفر مهیا فرموده بودند بدین جهة خادم عرض نمود که حضرت برای
شاه هوری صاحب نیز درستی سامان سفر خواهد شد ارشاد شد که او خود غنی است او را حاجت
بسامان نیست چنانچه شیخ الاسلام سفر نمودند که از آن وقت هر حاجتی که مرا پیش می آید بلا تکلف
خود روا می شود الحاصل حضرت شیخ الاسلام سمت اجمیر شریف روان شدند محمد عظیم خان که
حال شان آینده بیان خواهد شد ناقل اند که من همپای حضرت بودم در آن سفر در اثنای راه
حضرت از من پرسیدند که قدری آب نزد شما هست عرض کردم بلی آنحضرت آب طلبیدند
بدلم گذشت که اگر پارچه نان هم رسیدی چه خوش بودی هنوز همین تصور بودم که حضرت همین
فرمودند ببینید شاید که پاره نان در راه افتاده است چون بآن نزدیک شدم دیدم که نصف گرده
نان تازه گرم افتاده است آنرا برداشته بخدمت حضرت آوردم فرمودند که این قدرت الهی است
جل جلاله قدری از آن خود تناول فرمودند و باقی بمن دادند و چون باجمیر شریف رسیدند بعد
آستانه بوسی حضرت خواجه غریب نواز بروز دوم قصد مراجعت فرمودند خادمان درگاه عرش
اشتباه مانع آمدند که طی مسافت بعیده نموده اید چندی بیاسائید حضرت شیخ الاسلام فرمودند
که مرا مجال نافرمانی شما نیست الا مجبورم که زیاده از یک روز حکم قیام نیست باز از خدمت خواجه
بنده نواز ارشاد شد که شما مهمان من هستید از حکم من سه روز قیام خواهید حسب الحکم سه روز قیام داشته
مراجعت فرمودند و بعد حصول خرقه خلافت بمرتبه اول که شیخ الاسلام به هندوستان تشریف
آوردند بمقتضای احتیاط احدی را داخل سلسله ننمودند چون بار دیگر بخدمت شیخ اکبر رسیدند شیخ اکبر استفسار فرمودند
که چرا مریدان را داخل سلسله نمیکنید عرض کردند که اهل هند بغایت مبتلای معاصی هستند بدین سبب
داخل سلسله نکردم ارشاد شد که شما را از این چه کار من اجازت داده ام نیک خواه بد هر چه خواهند بیایند
از آن من خواهند بود از آن وقت هر که خواست شیخ الاسلام او را داخل سلسله فرمودند تا آنکه هزارها مردم

از سکنای هند و پنجاب بلکه اکثر خاص سکنای توسه شریفه بدست حضرت شیخ الاسلام داخل سلسله
علیه گشتند و طوق ارادت باعناق خودها انداختند و شیخ اکبر آنحضرت را ملبوس خود ردا
و پایجامه و کلاه و قمیص عنایت فرموده اند چنانچه آن تبرکات هنوز در کبیری موجود است و اهل عرب
نیز بدست حضرت شیخ الاسلام بیعت نموده اند چنانچه بعد تکمیل چون حضرت شیخ الاسلام بزیارت
حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تکریما رفتند در آن زمان در مکه معظمه مجذوبی بود که اهل مکه او را
مجنون می پنداشتند روزی آن مجذوب بر دوکان نانبائی نشسته بود و هر که آمده و کاسه شوربا
می خرید وی دست بر ظرف زده می انداخت چون این فعل بکرات از وی ظهور گرفت آن نانبائی
در ظرف خود نیکو نگاه کرد دید که ماری در شوربا پخته شده است دانست که این فعل انداختن
شوربا از کرامات وی بود از آن وقت اهل مکه معتقد وی شدند و او را صاحب تصرف می دانستند
چون وقت وصال آن مجذوب رسید بحاضران نصیحت کرد که روز انتقال من شخصی سید و حافظ
بدین صفات از هند خواهد آمد باید که نماز جنازه من او گزارد هرگاه که آن مجذوب برحمت حق
پیوست همان زمان شیخ الاسلام بشهر مکه معظمه داخل شدند حاضران از علاماتی که آن مجذوب نشان
داده بود بشناختند و حال وصیت وی عرض کردند شیخ الاسلام امامت نماز جنازه آن مجذوب
کردند اهل عرب از وقوع این حال بزرگی و جلالت شیخ الاسلام ظاهر و آشکارا گشته معتقد آنحضرت
شدند و بعضی بدست مبارک بیعت هم کردند و شیخ الاسلام حج بکرات و مرات فرموده اند چنانچه
قبل از تکمیل نیز در آن دیار پر انوار حاضر شده قیام نموده ریاضات شاقه و مجاهدات کثیره مثل
نوشانیدن آب ره روان را فرموده اند و یک مرتبه بعد تکمیل بالهام حضرت شیخ اکبر تشریف برده اند
و دو سال در ملک حجاز قیام داشته بزبانی میر محمد علی صاحب تفصیلش اینکه شیخ اکبر بمصلحتی که بجز علما کسی نداند
اول بدیگر مریدان خود را که مجاز و صاحب نسبت بودند امر روانگی سمت حرمین شریفین دادند همه عذر
کردند که حضرت مایان را قوت بجا آوری این امر نیست بالجمله آخر شیخ اکبر بشیخ الاسلام امر فرمودند
حضرت که سراپا ادب بودند عرض کردند بنده را مجال عذر نیست می روم الا ایمان خود بحضرت

بسیار ام ارشاد شد که بر دیده الله تعالی حافظ است القصه شیخ الاسلام تشریف بردند و بعد ختم مدت قیام آنجا
آن بودند مراجعت سمت هندوستان کردند و روزی بخادمان فرمودند که وقت روانگی حرمین شریفین نذر کرده بودم
که اگر با ایمان از آنجا بازآیم یک کرور و بست و پنج لک مرتبه درود شریف خواهم خواند حالا بخود قوت اداء آن نذر نمی
یابم لهذا شما هر که تواند بخواند اکثر خادمان آن مقدار را بر خود ها تقسیم کرده و سعادت خود پنداشته از جانب
شیخ الاسلام آن نذر را ادا نمودند والله اعلم که درین چه سر بود ورنه قبل آن چند بار حضرت زیارت حرمین
شریفین کرده بودند بظاهر چنان مفهوم می شود که خدمتی خاص درآن وقت تفویض می شد که در اداء آن خدمت
آداب آنجا متعذر باشد والله اعلم و میان غوث محمد ساکن کمیری روایت کردند که وقتی حضرت شیخ الاسلام
در حال سفر حجاز فرمودند که من از مکه معظمه سمت مدینه منوره پیاده میرفتم و از منزل مشک پر آب کرده
بخود می بردم و در راه تشنگان را می چرعه آب میدادم و آن آب تا منزل دیگر تشنگان را کفایت میکرد
اندرین روایت هم اظهار کرامت حضرت شیخ الاسلام ست و هم بیان ریاضت آنحضرت اما کرامت
آنکه دران سفر هزارها مردم در قافله می باشد چنانکه بعض امرای عالی همت برای نفع مردمان شتر کرایه
میگیرند و بران مشکهای پر از آب بار میکنند و در راه بتشنگان می دهند آن آب کثیر در تمام قافله کفایت
نمیکند پس پر ظاهر ست که تمام قافله را کفایت کردن یک مشک آب صریح خرق عادت ست و سراسر کرامت
و اما ریاضت آنکه در راه مابین بیت الله و بیت النبی چنان کوهستان ست که پیاده رفتن همراه قافله
درآنجا دشوار ست بچشم دیده شد که پاهای روندگان از سنگ های راه مجروح میشود و بعض مردمان
می افتند و سر و رو هم مجروح میشود پس اندران راه دشوار گذار مشک پر از آب بر دوش نهاده رفتن
چه ریاضت شاق ست این کار بجز مردان خدا از کسی راست نمی آید و این پیاده روی بخدمت شیخ
نه از تنگ دستی و افلاس نبود بلکه بنابر ریاضت و مجاهده فی سبیل الله بود چرا که هم دراین سفر راوی
مذکور از خدمت شیخ الاسلام روایت میکنند که آنحضرت فرمودند که اندرین سفر هیچ کس را روزمره
طعام می خورانیدم بدین جهه مردمان قافله میگفتند نسبت من که این مرد کیمیاگر ست از هیچ هر دو
رعایت ظاهر میشود که طالبان خدا را با خود و با خلق خدا همچنین باید کرد تا بخدا واصل شود و نزد جهان

بر دست شیخ الاسلام بیعت نموده اند چنانچه روایت است که بر شخصی جنی مسلط شده حالش متغیر گشت
راوی که از مریدان آنحضرت ست با وی سخن سخت و درشت گفت چون جواب داد که شما برادر دینی
من هستید ورنه بعوض این کلمات بشما کردمی آنچه کردمی وی گفت که شما را بر دست حضرت
صاحب بیعت ست چون گفت بلی وی گفت که حالا شما را خاطر داری من باید که ما و شما خواجه تاشانیم
پس بخاطر من اینکس را بگذارید چون فوراً او را بگذاشت و در فضائل شیخ الاسلام مرویست که روزی
میان شیخ یاران صاحب قدس سره در مجلس خود حالات و فضائل برادران دینی می گفتند شخصی
از حاضران پرسید که حضرت حال حضرت شاه هوری صاحب بیان فرمودند ارشاد کردند که من چه گویم
حال شان او کسی ست که شنیده ام از زبان حضرت شیخ خود که میفرمودند که شاه هوری صاحب
از بیعت خود مرا سرفراز کردند و هم نقل ست که اگر حضرت شیخ اکبر را از حضرت شیخ الاسلام استفسار
امری منظور میشد میفرمودند که شاه هوری صاحب دراین امر چه میفرمایند و دیگر اولیاء وقت نیز
مداح و وصاف آنحضرت بودند چنانچه بصحت رسیده که حضرت شیخ الاسلام صحبت مولانا انوار الحق
قدس سره را که از اکابر اولیاء لکهنو هستند دریافته اند و آنحضرت مولانا موصوف را شبلی وقت
فرموده اند و مولانا ممدوح بحضرت شیخ الاسلام بغایت درجه محبت میکردند مولوی حسن الزمان صاحب از مولوی احمد علی صاحب
[illegible] شنیده روایت فرمودند که روزی حضرت شیخ الاسلام در صحبت مولانا بودند شخصی را مدح از حضرت مولانا [illegible]
کرد مولانا بشیخ الاسلام اشاره کرده وارو می فرمودند که بدست این کس بوسه ده که شیخ حق ست و دیگر بسیار کلمات در مدح
حضرت فرمودند و مولانا را دران وقت حالت جوش بود و شیخ الاسلام تصور کردند که چنانکه من در ستر
حال خود میکوشم بخلاف آن حضرت مولانا اظهار میفرمایند چاره کار جز این ندیدند که از آنجا برخاسته
و بر [illegible] و مظفر علیخان همشیره زاده نواب شرف الدوله بهادر مرحوم نقل میکنند که مولوی آل حسن صاحب
مهانی که از مریدان مولانا انوار الحق صاحب قدس سره بودند بمن بیان کردند که روزی خدمت
مولانا عندالذکر نسبت شیخ الاسلام فرمودند که حافظ صاحب ولد امین الدین هم سبب برآتی چنانچه این
کلمات چنانکه شنیدم بهمان زبان اردو نوشتم و هم نقل ست که روزی شیخ الاسلام در [illegible]

شاه کفایت الله صاحب آمده داوند شاه صاحب آنرا بخادم خود داوند و فرمودند که نزد خود نگاه دارد
و از این پیر مرا کفو بود منظفر علیخان روایت میکنند که شخصی از مولوی عبدالرحمن صاحب قدس سره حال شیخ الاسلام پرسید
فرمودند که حافظ صاحب سلطان المشائخ عهد خود هستند و شیخ الاسلام در حیدرآباد دکن سالها
تشریف داشته اند و هزارها مردم اند یار بر دست حق پرست شیخ الاسلام توبه نمودند و اکثر امورات
نامشروع مثل استعمال تاڑی وغیره که در آنجا چنان شائع و رائج بود که مردمان آنجا این فعل را
از ممنوعات نمی دانستند از تعلیم و برکت آنحضرت بسیار رفع شد نقل است از اکثر ثقات که در حیدرآباد
خاص بعهد دیوان چندو لعل بر راه چهار مینار قریب مسجد جمعه معبد هنود بود و در آنجا پرستش اصنام
بسیار میشد و مشرکان جانوران را بر اصنام خود بسیار میکشتند چنانکه مسلمانان را از آمد و رفت
تکلیف میشد اکثر مرشک خون بر جامه ها می افتاد و چونکه حاکم و رئیس غافل بود و دیوان مذکور هندو مذهب
بر ملک مسلط لهذا کسی را مجال آن نبود که مشرکان را مانع آید اکثر مردمان با بزرگان آمد بار شکایت
بردند و اعانت خواستند کسی بخوف دیوان با وجود دعوی خداپرستی متوجه در رفع این بلا نگردید
آخرکار روزی بخدمت شیخ الاسلام حقیقت این واقعه وانمودند حضرت بنا بر خرابی بتکده مستعد
شدند و شاید که فرمودند من تدارکش میکنم در آنوقت اکثر امرای اند یار مثل مجی الدوله مرحوم و یک صاحب
از اقربای نواب رفعت الملک بهادر مرحوم و سید ابراهیم از اولاد حضرت بنده نواز قدس سره
و ملک اعظم مرحوم وغیره مریدان شیخ الاسلام حاضر بودند و شیخ الاسلام وضوی ظهر میفرمودند
همه با عرض کردند که هرگاه در سعی این کار از ما غلامان نشود حضرت را اختیار است مایان به دفع
این فعل قبیح کوشش نخواهیم کرد شیخ الاسلام بظاهر سکوت ورزیدند الا چونکه خاطر شریف
متوجه تخریب دیر بود سامانش از توجه آنحضرت بدین نمط بعرصه ظهور پدید آمد که دو کس را از
مریدان شیخ الاسلام بتصرف آنحضرت همون وقت جوشی بدل سر زد و بلا اطلاع احدی برخاستند
و بیانار که گذرگاه هنود بود نشستند چون مشرکان سامان پرستش خود درست نموده با جماعت
کثیر در آنجا رسیدند آن هر دو کس لفظ دین گفته و جماعت مشرکان در آمیختند و جماعت را برهم زدند

و همون وقت در تمامی شهر خود بخود مسلمانان را جوش پیدا شد لفظ دین بر زبانها جاری بود و دیرها
را خراب میکردند تا آنکه طفلان که در مدرسه میخواندند و قریب مدرسه دیری بود آنرا خراب کردند و
اکثر طفلان دیرها را خراب کرده بخدمت شیخ الاسلام حاضر شده خبری دادند که فلان دیر را برباد
کردیم گویا بدل ایشان القا کرده بودند که این فعل توجه خدمت شیخ ست لهذا بنا بر خوشنودی مزاج
شریف بخدمت اقدس حاضر شده خبر بربادی دیر میدادند و غنیمت بطور هدیه پیش میکردند الحاصل
در یک دو ساعت جمله معابد شهر خراب شدند و هنوزان امرای شهر که ذکر شان سابق گذشت
حاضر بودند که این امر اهم بفیضان حضرت در این قلیل انجام یافت اکثر منکران آنحضرت بعد وقوع
این کرامت بینه و تصرف حضرت که در یکساعت بجز اطراف اهل شهر اثر جوش آنمایه پیدا کرد که بلا تحریک
ظاهری خود بخود مستعد تخریب معابد مشرکان شده این کار اهم را انجام داده مقر و معتقد عظمت
و جلالت شیخ الاسلام شدند الحق همچنین ست قوت اولیاء الله آنچنانکه ارواح مایان در اجساد مایان
تصرف میکنند ارواح پاک اولیاء کرام بقوت حضرت الوهیت در تمامی خلائق تصرف می نمایند
چنانچه بعضی اهل معرفت فرموده اند که درویش بعد طی مقامات فنا چون بمرتبه بقا باللهی میرسد
تمامی خلق عین او میگردد و بعد آن بربادی دیوان چندو لعل نیز از نارضی آنحضرت گردید و املاک
از شر مشرکان بالکلیه پاک گشت ذکرش در باب کرامات خواهد آمد بحول الله و قوته و شیخ الاسلام در آن
بلده مجلا اردو قیام فرموده شدند چنانچه تا این زمان خانقاه حضرت در آنجا زیارت گاه خلائق ست تصرفات
شیخ الاسلام در آنجا هنوز جاری است و حضرت شیخ الاسلام در عهد شباب متاهل نشدند و بکمال ترک و
تجرید ریاضات شاقه بسر نمودند چون زمانه جوانی گذشت و مرتبه تکمیل هم حاصل شد بنا بر ادای سنت سنیه
نبویه اولاد در ملک عرب متاهل شدند و بعد نکاح آن بی بی صاحبه مرحومه که هندی نژاد بودند همپای
شیخ الاسلام به هند تشریف آوردند و از بطن حضرت ایشان شیخ الاسلام را دو فرزند یکی از آن
بسید محمد مدنی موسوم بود و یک خواهر و دو دختر متولد شدند و همه در خرد سالی برحمت حق پیوستند
و آن خاتون مرحومه نیز زود بود و شیخ الاسلام در شهر لکهنو بملک بقا انتقال نمودند و در گورستان کربر کناره

دریای گومتی واقع ست و حضرت شاه دوست محمد عرف شاه دوسی صاحب آن جا آسوده اند
از حرم محترم خفته اند بعد ان شیخ الاسلام در حیدرآباد دکن نیز عقد نکاح با یک خاتون بستند و بعد ان
ایشان را طلاق دادند چنانچه مرزا سرور بیگ صاحب نقل اند که آن بی بی صاحبه تا گلبرگه شریف
همپای شیخ الاسلام آمدند و چون آنحضرت قصد هندوستان نمودند ایشان گفتند که من به هندوستان
نخواهم رفت پس آنحضرت ایشان را طلاق دادند ایشان در حیدرآباد آمده چندی بمکان مرزا حسن بیگ
قیام داشته بعده قریب مکان مذکور در حجره مدتی بقید حیات ماندند و گاهی از حجره بیرون
نیامدند الا برای ضرورتی و بعد ان شیخ الاسلام یک نکاح بدهلی شریف فرمودند و آن بی بی صاحبه
بعد وصال حضرت مدتی بقید حیات ماندند و چند سال ست که بحیدرآباد دکن حسب الطلب بعضی
مریدان خاندان حافظیه تشریف بردند و همان جا برحمت پیوستند و این زوجه آخری نهایت
مغلوب الغیظ بودند و بحضرت شیخ الاسلام اکثر کلمات گستاخانه و بی ادبانه میگفتند و سوء
مزاجی ها می نمودند بغایت درجه و آنحضرت بکمال حلم تحمل میفرمودند و بخادمان بنابر تعلیم میفرمودند
که زوجه بچنین باید که تدارک نفس کند یعنی چون بیرون مردمان حضرت گویند و پابوسی نمایند هرگاه
بخانه آید زوجه بکلمات سقیم و حرکات ناملایم بدل آن نماید تا نفس را لذت مدح باقی نماند و بجز زوجه
اولی حضرت را از کسی اولاد نشد و شیخ الاسلام در باب مناکحت اتباع کامل حضرت نبوت فرمودند
تا آنکه طلاق هم دادند که این فعل را اهل هند بغایت معیوب می دانند تا اینجا که گو از زوجه آنچنان امورات
بوقوع آید که در آن طلاق دادن ضروری باشد هم طلاق نمی دهند بلکه فاعل آن را ملامت می نمایند
حضرت شیخ الاسلام را چونکه در اتباع نبوی بسیار کد و کوشش بلیغ بود و دائم در احیاء سنت سنیه نبویه
و انهدام رسومات واهیه هند مستعد و آماده می ماندند فعل طلاق که اهم امریست شرعی بعمل آوردند
و در آنحضرت بچنین مخالفت رسومات هند که مخالف طریق اسلام بود میفرمودند چنانچه از میر محمد علی مرویست که چون زوجه
اولی شیخ الاسلام وفات فرمودند بعد تجهیز و تکفین آنحضرت اراده روانگی سمت قصبه میهان فرمودند
که در آن قصبه عرس بزرگی از اجداد آنحضرت که در آنجا آسوده اند بود کسی از حاضران گفت که حضرت

تقریب سیوم بی بی صاحبه نخواهند فرمود ارشاد کردند هر جا که خواهم بود فاتحه خواهم کرد که غرض ازین
ایصال ثواب ست و آن از هر جا ممکن پس چه ضرورست که همین جا فاتحه سیوم کنم و در تقاریب
شادی نیز همین عادت شریف بود که بجز ضروریات شرع با سباب زوائد تکلفی و [illegible] از رسومات
قبیحه کمال متنفر بودند چنانچه از حضرت حافظ صاحب قبله منقول ست که خدمت شیخ صاحبزاده حافظ
جمال الدین را ناگاه در شبی بغیر چیزی از سامان کدخدائی که در هندوستان رائج ست
بخانه عروس بردند هر چند که اولیاء عروس عذر بی سامانی پیش آوردند نپذیرا نفرمودند و ارشاد
کردند که آنچه حکم خدا و رسول ست موافق آن بعمل بیاورد و چونکه از هیبت آنحضرت کسی مجال
انحراف از حکم آنحضرت نداشت ناچار موافق قواعد شرعیه عقد مناکحت بسته شد و هم روایت ست
که وقت نکاح حافظ تراب علی صاحب برادر زاده شیخ الاسلام آنحضرت بنابر شرکت نکاح او
تشریف آوردند و در بنگله واقع آن معامله که الحال در آنجا مزار پر انوار ست قدم رنجه فرمودند دیدند
کلههای کاغذ که اهل هند در تقریب شادی برای آرایش مهیا می سازند برای تقریب کدخدائی
صاحبزاده صاحب موصوف نهاده بود چون نظر آنحضرت بر آن افتاد پس برآشفتند و فرمودند
که این بزرگزادگان هستند و با چنین مراسم تبعیه میکنند و فرمودند که من در چنین تقاریب شریک
نمی شوم و آنجا را ترک کرده بمکانات مولوی عبدالرحمن قیام فرمودند و هم مرویست که واجد علی
خانصاحب مرحوم بخدمت شیخ الاسلام حاضر شدند تا آنحضرت را برای انعقاد عقد مناکحت خود
بخانه عروس برند حضرت در تخلیه بودند و از معمولات در آن روز در تخلیه دیر ماندند آخر حضرت
حافظ صاحب قبله دام برکاتهم بعرض رسانیدند که حضرت واجد علیخان حاضر اند و تقریب عقد
ایشان ست فرمودند که در این زمان مهر آنچنان قرار می دهند که ادای آن ناممکن می بود و این
امر ناروا ست پس در چنین تقاریب نکاح من شریک نمی شوم خانصاحب موصوف عرض کردند
که در خاندان ما مهر معین ست و آن نزد خود دارم و اگر اولیاء عروس زیاده خواهند گفت پس هر قدر
مهر قرار خواهد یافت همان وقت پیش حضرت حواله خواهم نمود بشنیدن این کلام حضرت مستعد

شدند و تشریف بردند و اگر در تقریب رقص و سرود فرحش می بود حضرت هرگز در آن تقریب سوای
محفل رقص هم بحوض شریک نمیشدند بلکه منجمله اقوال حضرت شیخ الاسلام ست که روزی فرمودند که کسیکه
در محفل رقص شریک شود مرا با او سروکاری نیست نعوذ بالله من ذلک و از تارک صلوة بسیار ناراض
میشدند و بمریدان بنا بر ادای صلوة بسیار تاکید میفرمودند و هم درین خصوص ارشاد کردند که اگر در
سیر عرش کند و خلاف شرع شریف باشد هیچ نیست و از آنحضرت گاهی در سفر و حضر امری مستحب هم
ترک نمیشد و لباس حضرت نه درویشانه می بود و نه عالمانه بسبب آنکه درویشکیه درستر حالات
خود میدانستند التقیه ملبوس آنحضرت بوضع ثقات زمانه می بود و عادت شریف بود که ملبوس خود و خادمان
و عزیزان جملا از یک نوع پارچه که گنده و کم قیمت تر باشد از این یا رمی باقند تیار می ساختند و
و اگر کسی ملبوسی نذر میکرد و هر نوع که می بود می پوشیدند و می فرمودند که درویشی تقید بلباسی نیست هر نوع
که میسر شود بپوشد و عبا و قمیص و مثل آن که در آن اظهار تشخص است گاهی نپوشیدند و در اکل و شرب
هم تقید نبودند هرچه از قسم حلال هم میرسید بخوردند چنانچه حضرت حافظ صاحب میفرمایند که مدتی حاضر
خدمت شیخ الاسلام بودم مرا معلوم نشد که حضرت بکدام شی رغبت میدارند روزی این امر بخیالم گذشت
الحیست که حضرت بچیزی رغبت میفرمایند خدمت شیخ همون وقت این بیت مثنوی شریف آشنای
زبان کرامت بیان کردند شعر گر خوری یک لقمه از ماکول نور * خاک ریزی بر سر نان تنور *
و هم نقل ست که زنی از مریدان شیخ الاسلام در دهلی شریف دعوت حضرت کرد و شیر برنج پخته سهوا
عوض قند نمک که گوفته نهاده بود و ازان آنحضرت وقت اکل همراه طعام دیگر آنرا هم پیش کرد شیخ الاسلام
بی تکلف آن شیر برنج را تناول فرمودند قدری ازان که باقی ماند بعد فراغ از اکل تبرکا آن زن اعزه
بخورد از شدت نمک گلوگیرش شد بکمال شرمنده شد و بخدمت حضرت معذرت کرد که سهوا درین
این خطا سرزد حضرت بکمال بشاشت فرمودند که ما را معلوم هم نشد و هم عادت شریف بود که وقت اکل طعام
هر کرا از مسلمانان حاضر می بود او را شریک طعام میفرمودند و فرق میان رذیل و شریف و غنی و فقیر
نمیکردند حافظ صاحب قبله میفرمایند که روزی میان یار علی صاحب برادرزاده حضرت با همصحبتان

خود گفتند که حالا آبروی دسترخوان باقی نمانده حضرت صاحب همه کس را بر دسترخوان خود جا میدهند
و شریک می سازند اتفاقا همون روز وقت تناول طعام بر دسترخوان جمله حاضران نشستند
و صاحبزاده موصوف برابر حضرت در پهلو بودند ناگاه نظر حضرت شیخ الاسلام بر کفش دوزی افتاد که
نعل میان اسلم صاحب میدوخت یاد فرمودند که دست خود بشوید و بیا و بخور صاحبزاده صاحب موصوف
عرض کردند که حضرت جای تنگ ست طعام این کس اراده شود که علحده بخورد حضرت فرمودند که نزد ما
جای هست و در پهلوی مبارک میان خود و صاحبزاده ممدوح وی را نشانیدند و طعام خورانیدند صاحبزاده
بعد فراغ از حافظ صاحب قبله گفتند که حالا گاهی چنین قول نخواهم گفت که امروز خوب سزای نفس شد
و ملحوظ خاطر شریف می ماند که طعام پیش همه کسان یکسان باشد اگر کسی چیزی قلیل خواه کثیر خاص
برای حضرت می آورد آنرا بر جمله حاضران بحصه مساوی تقسیم میفرمودند و اگر سالن از یک دو قسم قلیل
می بود که تقسیم آن دشوار می نمود همه را با دال مخلوط کرده بهمه تقسیم میفرمودند الغرض در جمله امورات
فرق و امتیاز میان خود و دیگران روا نمیداشتند تا آنکه اگر مریضی عرض میکرد که حضرت بر ما دم فرمایند
یا کسی آب می آورد که برآن دم کنند حضرت بران دم میفرمودند و از جمله حاضران میفرمودند که بران دم
کنید و گاهی تعویذی بکسی نداده‌اند روزی شخصی بسیار خواستگار تعویذ شد و بکمال الحاح نمود و عادت
شریف بود که بسبب کمال رحمت خاطر شکنی کسی که مبتلا الامر می بود گوارا نمیداشتند ناچار شعر مولانا روم
قدس سره شعر هم دعا از تو اجابت هم ز تو * ایمنی از تو مهابت هم ز تو * بر کاغذی نوشته باو دادند
و هم عادت شریف بود که چون در محفلی قدم رنجه میفرمودند بر کناره مجلس هر جائی خالی می نشستند
لیکن چونکه هیبت و عظمت الهی از جبین مبارک تابان بود همان جا صدر مجلس میشد و میر محمد علی صاحب
دار الخلافه شریف میگویند که رحمت و شفقت حضرت بر جمله مریدان عام بود و آنچنانکه بر زاهدان توجه میفرمودند
بجانب عاصیان هم همچنان توجه میداشتند و بسبب کمال استغنا آنحضرت را از زاهدان و عابدان فخر نبود
و نه از عاصیان عار و ننگ و همدرین محل روایت کردند که در توسه شریف مستی آب اکه از همراهیان
آنحضرت بود و از قوم نور باف و در افلاس بسیار شد چنانچه از زبان اردو هم خوب نمیدانست و در

کلام بر زبان پشتو میکرد و چون درین ابتلا حالش بجائی رسید که قریب المرگ شد بخدمت شیخ الاسلام
حالش عرض کردیم فرمودند که این را بخدمت شیخ اکبر ببرید او را ببری انداخته بخدمت شیخ اکبر بردیم
فرمودند که کیست عرض کردم حضرت تراب خان است و قریب بمرگ فرمودند که نزد شاه حوری
صاحب ببرید و بگوئید که تراب مردن نتواند بازش آوردیم و ارشاد حضرت شیخ اکبر عرض کردیم
حضرت فرمودند اکنون چرا خواهد مرد او هنوز زنده است اگر حضرت بمرده سفرمودند زنده میشد
الغرض ورا همان وقت صحت شروع گردید هنوز او را قوت کامل نامده بود که دران میان
خدمت شیخ چند صد اشرفی ها که برای ادای قرضه مولوی نهاده بودند بمن داده بودند که امانت
کنند مثل خود تصور بدم که من برای آوردن کاه و غیره بیرون آبادی میروم چنان نشود که
کسی مرا ازین وجه آزاری رساند و اشرفیها بگیرد پس روزی عرض کردم که اگر ارشاد شود
این اشرفیها در سوراخیکه بدیوار بیت الخلای آنحضرت واقع است نهاده از گل پر نمایش بندم
حضرت پسندیدند چنانچه همچنان کرده شد و کسی سوای من و حضرت ازین حال واقفیت نداشت
بروز دیگر که حضرت برای رفع حاجت تشریف بردند نظر حضرت بران سوراخ افتاد و دیدند که سوراخ
واست شیخ الاسلام ان اشرفیها را بدر آوردند و شمردند چهار اشرفیها دران کم بود حضرت حالش
بمن فرمودند سخت نادم شدم چرا که کسی بجز من ازین حال واقف نبود و درین ملال نشسته بودم
که رضا خان آمدند و مرا غمگین دیده گفتند که چرا ملول هستی صورت حال بایشان وانمودم ایشان گفتند
که بجز تراب کسی نگرفته گفتم که او را هنوز قوت نشست و برخواست نیست و زینه هم درانجا نبود و او
بچه طور دزدید الغرض خان موصوف در اسباب او که بجای شخصی دیگر نهاده بود تلاش کردند چهار
اشرفی برآمد بخدمت حضرت آوردند و صورت واقعه را نمودند فیروز خان موصوف با همه که
گفتند که بسبب عنایت آنحضرت این مرد رذیل با مایان برابری میکرد حالا حضرت هم ازو ناراض
خواهند شد که چنین فعل بد کرده است الغرض چون روز گذشت و شب آمد حضرت شیخ الاسلام
دران شب با تراب فرمودند که ایام سرماست و تو بسبب ضعیف هستی و لباس سرمائی کافی نزد تو نیست

بیا بر بستر من بخسپ همچنان کردند او را برابر خود خوابانیدند و رضائی خود پوشانیدند و هم فرمودند
که تراب خوش مردی است که سراغ اشرفیها داد و راقم گوید غفر الله ذنوبه چونکه دلش از حصول امانت
رنجیده بود خدمت شیخ او را با الطاف خاص نواختند تا تلافی غم او شود و هم صفت ستاری ظاهر
کردند که بدیگران تفضیح او نگردد و در حقیقت این فعل آنحضرت تعلیم بود برای مایان تا کسی را بچشم
حقارت نه بینیم و بر شرافت نسب که بفحوای آیه کریمه لا انساب بینهم یومئذ فانی خواهد شد
و بر اعمال نیک که این جمله از توفیق الهی است نه از خود مغرور نشویم که این همه کبر است و کبر باعث
محرومی و مقهوریست مولانا روم رحمه الله میفرماید شعر بر بدیهای بدان رحمت کنید +
بر منی و خویش بینی کم تنید + پس مبادا غیرت ایذا ز کمین + سرنگون افتید در قعر زمین +
الحق فعل خاصان رهبر کامل میباشد و هم عادت شریف بود که در سفر و حضر موافق سنت سنیه
نبویه در کار و بار با خادمان شریک می بودند حافظ صاحب قبله می فرمایند که در اخر سفر دکن همپای
شیخ الاسلام بودم و پختن نان نمی توانستم در منزل آرد و آب می سرشتم و حضرت بدست مبارک
خود نان می پختند و میر محمد علی صاحب نیز همچنین روایت میکنند که بمقام توسه شریفه بماه صیام
وقت سحر حضرت پراتها بدست مبارک خود می پختند و خود ازان می خوردند و بمن هم عنایت
میفرمودند و بدرگاه حضرت چهید ابیان صاحب در قصبه کمیری چون شیخ الاسلام مسجد بنا
کردند همراه خادمان در بیگاری و برداشتن خشتها خود هم شریک میشدند و تعظیم شعائر الله بدانجایه
ملحوظ خاطر شریف بود که خشتهای مسجد را فقط در هیزم پزانیدند هر چند که واقفان این کار عرض
نمودند که حضرت بغیر پاچک و غیره خشت پخته نمی شود روا نداشتند که در شی بخس خشت های مسجد پخته شود
و از تصرفات شیخ الاسلام بود که خشتها با وجودیکه بسیار کلان و گنده بود در خالص هیزم هم چنان
پخته شد که در فهم نمی آمد و اگر کسی در مسجد میدوید ناخوش میشدند و مانع می آمدند که بی ادبیست و اگر
کسی تسبیحی از دست خود بمسجد می انداخت ناراض میشدند و اگر کسی وقت تلاوت قرآن مجید یا درود
شریف قیام بتعظیم حضرت میکرد مانع میشدند و میفرمودند که این محل تواضع کسی نیست و اگر کسی وقت

تلاوت فرقان حمید چنانکه عادت تالیان ست می جنبید میفرمودند که نباید جنبید خلاف ادب ست
جنبیدن وقت تلاوت و خلق آنحضرت انچنان وسیع بود که جمله حاضران میدانستند که حضرت بر ما
از دیگران مهربان تراند و گاهی حضرت نسبت کسی نفرمودند که مرید من ست اگر حال کسی پرسیده میشد
میفرمودند که یار من ست و یاهی فرمودند که داخل سلسله ست در اصطلاح شیخ الاسلام این الفاظ
کنایه از مریدان بود و گاهی لفظ فقیر نسبت خود نفرمودند و ننوشتند و در آخر عمر خطوط از دیگری می نوشتانیدند
اگر کسی نا واقف لفظ فقیر نسبت حضرت در کتابت می نوشت وقت ملاحظه بقلم خود بجائی [illegible]
می نوشتند یعنی حقیر و هم درین باب مرزا امراد بیگ صاحب روایت میکنند که شخصی [illegible] شیخ الاسلام
حاضر شد و خواهان سعی در باره روزگار خود گردید شیخ الاسلام بمولوی امانت علی صاحب فرمودند که
بواجد علیخان رقعه در باره سعی از جانب من بنویسید مولوی صاحب حسب الحکم رقعه نوشتند و بملاحظه
عالی گذرانیدند در ان رقعه لفظ فقیر و دعاگو نسبت حضرت شیخ الاسلام نوشته بود حضرت از معاینه
ان ناراض شدند و بجای فقیر کلمه حقیر نوشتند و بجای دعاگو کلمه دیگر تحریر فرمودند ان کلمه مرا یاد نیست
و بعده فرمودند که دعاگو کجا هستند دعاگو ایشان هستند که مستجاب الدعوات اند و در کتابت با مریدان
و معتقدان و غیر ایشان همین یک القاب و آداب تحریر میفرمودند که مهربانی نیاز مندان فلان
از دعا نیکم بعد سلام مسنون آنکه حاصل کلام اینکه حضرت شیخ الاسلام در هیچ امری خود را از دیگران
بهتر قول و فعل ممتاز نمیکردند و بنوعی اظهار مشیخت نمی پسندند بلکه انچنان تواضع که در ان اظهار
ترک و تجرید شود بهتر نمی دانستند چنانچه چند روایت بنا بر کشف این مطلب رقم کرده میشود مرزا امراد بیگ
صاحب خبر میدهند که از لنگر خانه شیخ الاسلام یک ته بند و یک چادر مرا عطا شد بخیال میل خوردنش
در وقت در شست و شوی آن برنگ گل بستانی آنرا رنگ کردم و در مسجد حضرت شیخ الاسلام ملاقی
میشدم [illegible] شیخ الاسلام برای نماز ظهر تشریف آوردند حاجی سید امام همپای آنحضرت
بودند چون نگاه آنحضرت بران پارچه رنگین افتاد فرمودند کدام کس این رنگ کرده ست فی الفور
عرض کردم که این بنده رنگ کرده ست فرمودند بخواهند مشایخ شوند من آن پارچه را شو بکنانیدم

و نیلگون کردم شیخ الاسلام آنرا دیدند و سکوت فرمودند و هم مرزا صاحب ناقل اند که از لنگر خانه
شیخ الاسلام مرا یک انگرکه و یک پایجامه و یک کلاه عطا شد پوشیدم و بسبب عدم پوشش دیگر
ان پارچه ها نهایت میل خورده بود و روزی در مسجد مخدوم سید نظام الدین صاحب قدس سره
شیخ الاسلام در من نظر کردند و فرمودند که پوشش اچرا این قدر میل خورده دارید شاید نخواهید
فقیر نمائید عرض کردم که بجز یک پوشش دیگر پارچه نیست فرمودند که از دست خود بشوئید عرض کردم
که از شستن خود صاف نمی شود فرمودند نزد گاذر رفته و یک پارچه برای ستر خود گرفته دیگر باو
بدهید که بشوید روزی میر محمد علی صاحب بر پا نها که از ان سر برگی بافند و در زمین نهاده بود نشسته بودند
و نظر شیخ الاسلام بر ایشان افتاد فرمودند که چنین فعل نباید کرد که مردمان دانند که این کس بسیار
متواضع و منکسر ست و روزی میر محمد علی صاحب رضائی خود به سکینی دادند حضرت ناخوش شدند
و فرمودند که درین فعل اظهار ان ست که این کس چنان با خداست که یک رضائی نزد خود داشت
آنرا هم در راه خدا داد و حافظ صاحب قبله میفرمایند که حضرت ارشاد فرمودند که ترک را هم باید ترک
کردن راقم گوید غفر الله ذنوبه مراد از این قول ترک الترک ست که اصطلاح اهل طریقت ست یا انکه
چیزی که در ظاهر از لوازم ترک ست و فعلی که در ان اظهار ترک ست آنرا هم ترک کنند و نیز خدمت شیخ الاسلام
بجز اوقات مخصوصه سبحه هم بدست مبارک نمیداشتند و نماز دائم بجماعت میگذاردند لیکن خود امامت
نمیفرمودند الا بمجبوری که کسی آنوقت قابل امامت حاضر نمی بود و بعد نماز صبح تخلیه میفرمودند تا نماز
اشراق و ضحی و همان وقت تلاوت درود و مستغاث و دلائل الخیرات میفرمودند و بعد ان درس
مثنوی شریف میدادند و بعد ظهر ختم خواجگان چشت که از معمولات خاندان عالیه ست میخواندند
و بعد ان تلاوت قرآن مجید میفرمودند میر محمد علی میگویند که دیده ام هر گاه که آنحضرت تلاوت کلام مجید
میکردند اکثر آثار مسرت بر جبین مبارک نموده میشد چنانکه متبسم میشدند و گاه آثار حزن چنانکه لون
شریف متغیر میشد لاجرم این حالات از مضامین آیات قرآن خواهد بود و بعد تلاوت باز درس
مثنوی شریف میفرمودند و بعد عصر اوراد ضروری میخواندند و می فرمودند که بعد عصر تا مغرب کار و بار

دنیا بنا باید کرد و این وقت نگاه داشت دل بست بیاد خدا و بعد مغرب باز تخلیه میفرمودند و از تهجد
تا صبح نیز در تخلیه می بودند و باقی همه اوقات را ورد یاد الهی بسر میفرمودند و اکثر اوقات آنحضرت درس
مثنوی شریف مولانای روم رحمة الله علیه میفرمودند و باین کتاب شریف شیخ الاسلام را کمال
تعلق محبت بود و معانی و مطالب این کتاب اکسیر در آن زمان هیچ آنحضرت بیان نمیکرد و از جمله
کرامات آنحضرت بود که وقت درس مثنوی شریف هر صاحب حاجتی و طالبی که حاضر می بود جواب هر یکی
بلا سوال و قائل تسکین شد در بیان مطالب مثنوی شریف میفرمودند چنانچه مرزا سردار بیگ صاحب
از سید ابراهیم صاحب حیدرآبادی ناقل اند بما وی اول میگویند که من در امورات نامشروع
اکثر مبتلا می بودم چون وقت درس مثنوی شریف بمسجد ارود حاضر میشدم شیخ الاسلام فی الفور
بدرس مثنوی شریف زجر و توبیخ بر خطای که از من سر میزد بیان می فرمودند از استماع آن
نادم میشدم و آخر الامر ترک آن افعال قبیحه کردم و درس دیگر کتب تصوف مثل فصوص و فتوحات مکی
و لوائح شریف وغیره نیز میفرمودند و اکثر اهل علم بران هستند که خدمت شیخ الاسلام در علم
تصوف نظیر خود نداشتند مولوی فضل حق صاحب خیرآبادی رحمه الله که از علمای نامدار هند
بودند و در علم معقول در عهد خود امام فن بخدمت شیخ الاسلام خواستگار خواندن فصوص شدند
و چند سبق از کتاب موصوف بحضور آنحضرت خواندند روزی خدمت شیخ الاسلام فرمودند
که شما را بسبب کثرت مزاولت فنون فلسفه استعداد درک این علم شریف نیست چنانچه در
مولانای ممدوح از برکت تعلیم شیخ الاسلام این اثر بود که میگفتند علوم معقولات که در درس
و تدریس ماست همه قشر است و علم تصوف مغز لیکن عقل ما قوت درک آن نیست و محفل آنحضرت
مجلس وعظ و پند بود و هیچ یک جلسه آنحضرت قلیل و کثیر خالی از یاد الهی جل جلاله نمی بود و وقت
نشستن و برخواستن چند کلمات تسبیح و تهلیل ضرور بر زبان مبارک میرفت و در طهارت آنحضرت
بسیار کد و کوشش میفرمودند و از کمال حیا از نگاه مردمان علحده شده بول میفرمودند و کلوخ
میگرفتند و از آب آزادانه بسر فرمودند و در سفر و حضر مقید اسباب نبودند میر محمد علی صاحب روایت

میکنند که حضرت شیخ الاسلام آخر سفر تونسه شریفه که فرمودند قبل آن اینچنان ضعف و ناتوانی
بر آنحضرت مستولی بود که در بیت الخلاء رفتن و در آنجا نشستن باعث اضمحلال خاطر عاطر
میشد و از مقام خود تا بدرگاه حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره العزیز که فاصله چندان
بسیار ندارد بر سواری میامد نیز بر خاطر شریف گران می آمد ناگاه خادم اسپ حضرت
شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه را در شهر لکهنو گزر افتاد و آنحضرت نیز در آن زمان در شهر لکهنو تشریف
میداشتند خادم موصوف با آنحضرت پیوست شیخ الاسلام بسیار تعظیمش فرمودند چون خادم
موصوف رخصت خواست ارشاد شد که باش من هم همراه شما راه تونسه شریفه خواهم پیمود
روزی واقع تاریخ ۲۵ ذیقعده ۱۲۸۵ هجری شیخ الاسلام بلا سامان سفر از درگاه حضرت
شاه مینا صاحب قدس سره حسب معمول فاتحه خوانده جانب اکبری دروازه پا پیاده تشریف
می بردند ناگاه زیر اکبری دروازه رحیم رحمان خان رئیس قصبه سندیله که بخدمت شیخ الاسلام
بس عقیدت داشتند بر سواری بهلی بحضرت شیخ دوچار شدند آنحضرت از ایشان پرسیدند
که بکجا میروید عرض کردند که بوطن میروم فرمودند که من هم میروم پس ایشان شیخ الاسلام را
بر گاڑی خود سوار کنانیدند الغرض بهمان سواری تا سندیله تشریف بردند و همون روز در
سندیله یک ماده اسپ خرید فرمودند و یک ماده اسپ چوده سری آنجا بخدمت حضرت نذر
گزرانیدند بروز دویم آن شیخ الاسلام مع چند خادمان که راوی نیز از آن است سمت تونسه
شریفه روان شدند راوی مذکور میگویند که ظاهرا معلوم میشد که آنخادم شیخ اکبر بنابر طلب شیخ الاسلام
آمده بود و الغرض چون خدمت شیخ بمقام فرخ آباد رسیدند مولوی سید شریف حسن صاحب که از مریدان شیخ الاسلام
بودند دعوت آنحضرت کردند و دو جفت ملبوس برای هر یکی از خادمان آنحضرت مهیا کردند
چرا که کسی بجز ملبوسی که در بر بود چیزی دیگر نداشت خدمت شیخ در آنجا نیز یابو خریدند و از آنجا هم
روانه شدند و هر روز دو منزل راه طی میکردند چرا که عید اضحی قریب بود و شیخ الاسلام اراده داشتند
که نماز عید بدهلی شریف بگزارند روزی در اثنای راه طریق دهلی را که غرب جانب بود گذشته

ان صحب کاغذی بخدمت شیخ الاسلام پیش نمود و عرض کرد که حضرت نیز براین
قرطاس دستخط فرمایند وآن کاغذ خلافت نامه بود که بران اکثر مشائخان دستخط
کرده بودند حضرت این چنین امورات را ناپسندیده می دانستند بعد ملاحظه خلافت نامه
راچاک فرمودند وارشاد کردند من چنین کس را داخل سلسله هم نمی کنم ان بیچاره
پریشان وازکرده خود نادم وتائب گشت چونکه ندامت بر معصیت باعث
نزول رحمت ست واولیاء امت محمدیه مظاهر رحمت هستند شیخ الاسلام
عفو فرمودند وآنکس تجدید بیعت کرد وخدمت شیخ ازانجا براه رهتک بدهلی
روان شدند آن وقت خادمان دانستند که سعادت دخول سلسله علیه
حافظیه نصیب مردمان انجا بود موافق ارادت الله شیخ الاسلام راه دهلی
گزاشته بدان سمت قدم رنجه فرموده بودند وهم میر صاحب نقل میکنند که در راه
روزی خدمت شیخ منا خان راکه مرید وهمسفر آنحضرت بودند بر یابو خود سوار کردند
وخود پیاده راه طی می فرمودند من از ردای خود بر سر حضرت سایه کردم چند کروه
راه حضرت پیاده رفتند عرض کردم که حضرت حالا سوار شوند که باین ضعف
پیاده چند کروه راه طی کرده اند حضرت بجوابم فرمودند بیت وعدهٔ وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر گردد ** القصه شیخ الاسلام اول در دهلی شریف رونق افروز شدند
ونماز عید درانجا گزاشتند وازدهلی بمارهروان شریف تشریف بردند وخدمت
شیخ اکبر نیز درانجا بودند پس ازان بمعیت شیخ اکبر به پاک پتن رفتند وبعد فراغ از
عرس حضرت قطب الاقطاب سیدنا فرید الحق والملة والدین رضی الله تعالی
عنه داخل تونسه شریفه شدند میر صاحب ناقل اند که در تونسه شریفه زنی بود از
مریدان شیخ الاسلام اورا حاجتی پیش آمد درخدمت شیخ دران وقت به هندوستان
بودند آن زن بخدمت شیخ اکبر حاجت خود عرض کرد شیخ اکبر چیزی باو تعلیم فرمودند

که از خواندنش حاجتش روا شد بازاورا حاجتی پیش آمد بخدمت شیخ اکبر حاضر شد
وخواست که باز اجازت شود تاطریق ارشادی بعمل آرد شیخ اکبر فرمودند که الحال
شاه هوری صاحب همین جا هستند ازایشان دستوری خواه آن زن بخدمت
شیخ الاسلام حاضر شد وحال خود وانمود آنحضرت فرمودند که حضرت صاحب
فرموده اند همین کافی ست آن زن مثل سابق بخواند اثر نکرد این حال باز بخدمت
شیخ اکبر عرضه داد شیخ اکبر فرمودند که از شاه هوری صاحب اجازت گرفته بودی
وی گفت عرض کرده بودم فرمودند که حضرت فرموده اند همین کافی ست شیخ اکبر
فرمودند که باز برو وازایشان اجازت حاصل کن تا بزبان خود نخواهند گفت
که اجازت دادم اثر نخواهد کرد الغرض آن زن باز بخدمت شیخ الاسلام حاضر
شده اجازت حاصل کرد انگاه مدعای او برآمد هم دراین باره مرزا صاحب
نقل می کنند که میر عبد الصمد صاحب ازمریدان واهل قرابت شیخ الاسلام
بودند خبر تشریف آوری شیخ الاسلام در تونسه شریفه شنیده از دهلی شریف
برای حصول دولت ملازمت آنحضرت سمت تونسه شریفه روان شدند چون
درآن مقام رسیدند معلوم شد که خدمت شیخ از وطن سمت حیدرآباد دکن رخت
سفر بربسته اند ایشان را حاجتی بود بخدمت شیخ اکبر عرض کردند حضرت شیخ اکبر
فرمودند که الله الصمد بخوان وهم ارشاد کردند که اجازت این اسم شریف از شیخ
خود یعنی حضرت شیخ الاسلام باید گرفت میر صاحب روایت میکنند که شیخ اکبر شخصی
را ازمریدان خود برای امامت مسجد خود برگزیده بودند امام موصوف وقت تشریف آوری
شیخ اکبر بمسجد حاضر شده سلام بادب ادا نمود منتظر حکم می ماندند وهرگاه که شیخ اکبر اشاره
برای امامت میفرمودند بمحراب قدم نهاده باز سلام بادب تمام موداساخته بنماز می پرداختند
وحالتی ازاین خدمت برایشان طاری بود که مثل مریضان ضعیف وناتوان بودند ودائم در نماز دو

که معمول کرده بودند جز ان سورهای دیگر نمی خواندند والله اعلم که درین چه سر بود روزی چند علما
از مریدان شیخ اکبر با خود با گفتگو کردند که دو سوره را مخصوص کردن برای صلوة مکروه است
چنانکه این امام میکند شخصی از ان علما گفت که من از حضرت درین خصوص سوال خواهم کرد
الغرض از روز جمعه بود چون خدمت شیخ اکبر برای نماز جمعه بمسجد تشریف آوردند بان امام
معین اشاره امامت نفرمودند وی بر جائی خود ماند و شیخ اکبر بجانب همان علماء معترضین
مخاطب شده فرمودند که از شما هر که عالم متبحر باشد امامت کند همان که قصد سوال کرده بود
پیش قدمی نموده بالای منبر رفت و بخواندن خطبه پرداخت میان خطبه شیخ اکبر بجانب
وی نظر فرمودند او از هوش رفت و از منبر بر زمین افتاد و از معاینهٔ این حال هیبتی بر جمله
حاضران طاری شد و کسی را از علما یارای امامت نماند شیخ اکبر بحضرت شیخ الاسلام
فرمودند که شما امامت کنید حضرت بالای منبر استاده خطبهٔ مخدوم شیخ سعد قدس
سره خواندند و اشعار مثنوی مولوی معنوی قدس سره مشتمل حقائق و معارف دران
افزودند و بعد خطبه طویل نماز جمعه بامامت گزاردند شیخ اکبر ازین کرامت و دوام ظاهر
فرمودند که عجب معقول علمای ظاهر از حالات اولیای کرام که بلاواسطه از حضرت رسالت
تعلیم گرفته اند و دیگر کمال قوت باطنی و وسعت ظرف شیخ الاسلام رضی الله تعالی
عنهما و هم میر صاحب ناقل اند که در توسه شریفه خدمت شیخ الاسلام بعارضه تپ لرزه شدید
مبتلا شدند در عین شدت مرض من فرمودند که برو و بخدمت حضرت شکریه ادا کن
و چون برای ادای پیام بخدمت شیخ اکبر رفته بودم حضرت نیز بکمال شوق خود
بخدمت شیخ اکبر حاضر میشدند و قدمبوس می کردند و شیخ اکبر میفرمودند که الله خیر خواهد کرد
مولوی موصوف میگوید که شیخ الاسلام آخر کار از شدت مرض چنان ضعیف الاعضا گشتند که خادمان
بکنار گرفته تا بیت الخلا می بردند برای رفع ضرورت و خدمت شیخ نماز بر جائی خود نشسته
ادا می نمودند و در ایام علالت شیخ اکبر هر روز پس خورده خود یک پارچه نان و قدری

شوربه برای شیخ الاسلام عطا می فرمودند چون آن پس خورده را می آوردم شیخ الاسلام بکمال
تعظیم و تکریم آنرا گرفته بر سر و چشم نهاده تناول می فرمودند و بسبب ضعف دران ایام بالکل همان
تبرک اکتفا میفرمودند الغرض شیخ الاسلام بهمان مرض و ضعف مبتلا بودند که ماه شعبان بختم رسید
و عادت شیخ اکبر این بود که اگر در رمضان شریف شیخ الاسلام در توسه شریفه میبودند آنحضرت نماز
تراویح و ختم قرآن مجید باقتدای شیخ الاسلام ادا می نمودند چونکه دران سال خدمت شیخ علیل
بودند خادمان پرسیدند که حضرت امسال کدام شخص قرآن شریف در تراویح خواهد خواند فرزند
شاه بهوری صاحب موجود اند آیا ایشان نخواهند خواند حاضران عرض کردند که ایشان آنچنان
ناتوان هستند که فرض نشسته میگزارند شیخ اکبر بخادمی فرمودند که برو نزد شاه بهوری صاحب
و از ایشان بپرس تا چون پیام خبر پیام شیخ اکبر بسمع مبارک شیخ الاسلام رسانید فرمودند که مرا چه
یارای عذر الا حالم بخدمت حضرت عرض باید کرد آینده واپس رفت و باز آمد و گفت که حضرت
می فرمایند اگر مرضی شماست که بخوانید الله تعالی فضل خواهد کرد شیخ الاسلام فرمودند که بهتر خادم
و بعده به راوی فرمودند که از چند ماه بسبب علالت نوبت تلاوت قرآن مجید نرسیده شما یک دو
پاره از قرآن شریف بخوانید تا بشنوم چرا که مرا قوت دوره کردن نیست میر صاحب می گویند که
پاره اول خوانده بودم که شیخ الاسلام بسبب ضعفی که داشتند فرمودند که قوت سماعت هم نیست
بس کنید وقت شب فهمیده خواهد شد هنگام شب خادمان شیخ الاسلام را بکنار گرفته بمسجد
آوردند بعد ازان شیخ اکبر تشریف آوردند شیخ الاسلام بنابر تعظیم برخواستند و بعد نماز عشا بامام
شیخ اکبر بیست رکعت تراویح و یک و نیم پاره قرآن مجید بقیام برخواندند و اثری از ضعف
دران وقت یافته نشد و بعد فراغ چون شیخ اکبر بحجرهٔ خود تشریف بردند شیخ الاسلام را همان
ضعف و ناتوانی که سابق بود لاحق گشت خادمان آنحضرت را برداشته بمقام خود آوردند
بهمین طور ماه صیام تمام شد که بروز ضعف و ناتوانی بود و وقت عشا صحیح و قوی می شدند لیکن
کسی را مجال آن نبود که از آنحضرت بپرسد که این چه رمز است الله تعالی [illegible]

چون سر کرده هم راوی میگوید که در ایام علالت بوقت شدت مرض حضرت شیخ بار بار میفرمودند
که محمد اسلم آمده اند ازاینجا شفقت و رأفت حضرت شیخ بحضرت حافظ صاحب قبله دام برکاتهم
ظاهر و هویدا است و راوی میگویند که هنوز شیخ الاسلام را از عارضهٔ لاحقه و ضعف سنجات
کلی حاصل نشده بود که ایام عرس شریف حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب قدس سره
قریب رسید و حضرت شیخ اکبر حسب معمول اراده سفر فرمودند شیخ الاسلام نیز بخادمان ارشاد
کردند که سامان سفر مهیا کنید و خود حضرت بمقام منگلوٹه که از تونسه شریف بفاصله سه کروه واقع
است و مریدان شیخ الاسلام در اینجا سکونت داشتند تشریف بردند که از ایشان ملاقات بکنم
و مریدان آنجا چون خبر رفتن خواهند شنید افسرده خاطر خواهند شد چون از اینجا باز آمدند بتونسه شریف
بسبب کسل راه از شدت ضعف تپ لاحق گردید چنانکه بیهوش شدند شیخ الاسلام همین حال
بودند که خادم شیخ اکبر پیام آورد که حضرت می فرمایند شاه هوری صاحب پیش از روانگی
من روانه شوند شیخ الاسلام عرض کنانیدند که من علیل هستم بعد از حصول صحت حاضر خواهم
شد شیخ اکبر فرمودند که اگر علیل هستند بر شتر صاحبزاده سوار شوند چون این پیام شیخ اکبر
رسید آنحضرت فرمودند که من هنوز زنده ام حضرت اگر مرده حکم فرمایند روان شود مگر بسبب
کمال ادب سواری بر شتر صاحبزاده صاحب گوارا نفرمودند و سواری دیگر خود خریده بپای
شیخ اکبر بمزار مبارک حضرت خواجه نور محمد قدس سره العزیز حاضر شدند بعد فراغ عرس شریف
صاحبزاده عالی و عالیان مخدوم و مخدوم زاده جهان و جهانیان حضرت کالے میان خان
صاحب غیر و قطب الاقطاب سیدنا و مولانا فخر الملة والدین رضی الله تعالی عنهما را که بنابر
استرشاد و استفاضه بخدمت شیخ اکبر پیوسته نعمتهاے فراوان حاصل فرموده بودند حضرت
شیخ اکبر بسمت دهلی شریف رخصت فرمودند و شیخ الاسلام ارشاد کردند که شما همپاے
صاحبزاده صاحب تا دهلی بروید راوی ناقل اند که وقت رخصت کیفیتے غریب بود که بگفتن
است نمی آید خلاصه آنکه چون وقت روانگی صاحبزاده صاحب و حضرت شیخ الاسلام

در رسید صدها مردمان بر سر راه دورویه استاده بودند بشوق نظاره بقول حضرت خسرو
علیه الرحمه بیت سلطان خوبان میرود هر سو هجوم عاشقان * چابک سواران یکطرف مسکین
گدا یا یکطرف * ناگاه حضرت شیخ اکبر نیز برای رخصت صاحبزاده صاحب تشریف آوردند
احمد قوال در آنوقت این دو بیت که حسب حال بود بنغمه سرائید و هو هذا بیت سخن از هجر
مگو بنده نواز * نیست این فال نکو بنده نواز * من همان بنده که بودم هستم * مگر آن فضل
تو کو بنده نواز * بمجرد سماع این ابیات حاضران را حالتے پدید آمد که از نهاد هر یک شور آه
و فغان برخواست دران حالت شیخ الاسلام نیز گریه کنان سر بر قدم شریف شیخ اکبر نهادند
و حضرت شیخ اکبر را نیز حالتی بود که از حاضران چند بار بکمال شوق فرمودند که شاه هوری
کجاست و هر بار عرض کرده شد که اینک بر قدم مبارک سر نهاده اند لیکن بسبب غلبهٔ حال
شیخ اکبر را التفات بران نشد آخر دانستند و سر مبارک شیخ الاسلام را بر قدم خود دیده بدست مبارک
خود برداشته معانقه فرمودند و رخصت کردند هر دو بزرگان بسمت هندوستان روان شدند تا ختم
منزل که بست و پنج کروه بود گریه بر همه ها غالب ماند راوی میگویند که از دیدن این حال
همان وقت بدلم این خیال درآمد که عجب نیست که بعد ازین باهم این بزرگان دیگر ملاقات
جسمانی نشود و همچنان شد و هم راوی موصوف روایت می کنند که وقت واپسی از تونسه شریف
روزی شیخ الاسلام بمقامی فرودکش شدند چند زنان از سکنای آن قریه حاضر آمدند و عرض
کردند که بر وقت تشریف بری حضرت مایان بشرف دست گرفتگی حضرت مشرف شدیم لاکن
نوبت استفسار اوراد نیامد که حضرت تشریف بردند روزی حضرت در رویا مارا چند اوراد تعلیم
فرمودند آنرا می خوانیم و آن اوراد را بیان نمودند ارشاد شد که همین اوراد بخوانید راوی میگویند
که از زنان همان اوراد که شیخ الاسلام بمریدان تعلیم میفرمایند بیان کرده بودند و شیخ الاسلام
ادب و ادب کننده را بسیار دوست میداشتند گاهی آنحضرت اندرون مزار اولیا کبار هم
نمی رفتند آستانه بوسی نموده و متصل مزار جانب قبله استاده فاتحه میخواندند میر محمد علی ناقل اند

که در تمام عمر یکبار دیدم شیخ الاسلام را که از دریچه جنة اندرون مزار پر انوار رسید تا فرید الملة والدین
قدس سره العزیز حاضر شده فاتحه خواندند بظاهر غرض ازاین دخول بدریچه جنة خواهد بود والله
اعلم بالحقیقة ورنه عادت شریف اینچنین نبود روزی مولوی داد الٰهی بخش بحضور شیخ الاسلام بمزار
رحمة نثار سلطان المشایخ سیدنا نظام الملة والدین محمد محبوب الٰهی درآمدند آنحضرت بکمال تعجب
ارشاد کردند که مولوی داد الٰهی بخش چه‌سان بی تکلف اندرون مزار حضرت محبوب آگئے
درملفوظ حضرت حافظ صاحب قبله دام برکاتهم روایت می کنند که در حیدرآباد دکن روزی
شخصی هندو مذهب بمزار حضرت شاه یوسف صاحب درآمد و از دور پاپوش از پا کشید و حالا
دیگر مردمان در انجا مع نعلین می آمدند خدمت شیخ فرمودند که ببینید این هندو را که ادب اولیا
چه‌سان می کند همین ادب حق تعالی و خاصان حق را پسندیده و مقبول است و از اکثر
ثقات بسمع رسیده که روزی بمزار حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره طوائفی که با امیری
از امرای لکهنو تعلق میداشت بر محافه سوار بی محابا درآمد نظر حضرت شیخ الاسلام بر او افتاد
بغضب درآمدند و فرمودند بمجاوران که کسی نیست که این فاحشه را بزند و بدر کند مردمان باو گفتند
که از محافه بدرآ خیریت همین است ورنه ذلیل و خوار خواهی شد او را هیبت شیخ الاسلام در گرفت
و از ان بی ادبی باز آمد روزی شیخ الاسلام بمزار قطب الاقطاب سیدنا خواجه قطب الملة والدین
بختیار قدس سره العزیز حاضر شدند دیدند که قریب مزار شریف بر پایها قناعتها استاده است و طناب
آنها جانب مزار مبارک است پرسیدند که این قناعتها از کیست گفتند که برای محلات شاه دهلی است
شیخ الاسلام برآشفتند و فرمودند که این طناب ها را قطع کنید که قناعتها برافتد این کمال بی ادبی
است نوکران عرض نمودند که معامله بادشاه است مردمان بحکم حضرت طنابها را بریدند و قناعتها
برافتاد کسی از هیبت و جلالت شیخ الاسلام دم نزد از این جا است بیت هیبت حق است
این از خلق نیست + هیبت این مرد صاحب دلق نیست + و هم درین خصوص روایت است
که در تونسه شریفه روزی شیخ الاسلام درس مثنوی شریف میفرمودند و قریب آن غسلخانه بود

گنجشکان برای دانه آمدند ناگاه صاحبزاده خرد حضرت شیخ اکبر یعنی میان خیر محمد صاحب که صغیر بود
برای گرفتن گنجشکان در آنجا تشریف آوردند و گنجشکها که از قسم دام ست در انجا نهادند و خود بمقام
نشست گاه آنحضرت بنابر اختفا تشریف آوردند شیخ الاسلام بنابر تعظیم برخاستند صاحبزاده باز
بدان سمت تشریف بردند و باز آمدند و همین ظاهرات چنانکه عادت اطفال است صاحبزاده بجا
آمد و رفت فرمودند و شیخ الاسلام هر بار قیام میکردند خواننده عرض کرد که حضرت صاحبزاده بجا
خرد سال هستند بار بار تشریف خواهند آورد اگر حضرت هر بار قیام خواهند کرد در درس مثنوی شریف
حرج خواهد شد شیخ الاسلام فرمودند که اگر صاحبزاده هزار بار خواهند آمد و هر بار قیام خواهم نمود
تا هم حق تعظیم او انجوا هم کرد و نیز در آداب آنحضرت میر صاحب نقل میکنند که خدمت شیخ هر گاه
که بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند بکمال ادب در پایین محفل شریف بگوشه می نشستند و همراه او
میگویند که یکبار همراه شیخ اکبر بکشتی سوار شدند و بر کنار کشتی که جای بلند بود نشستند و من نیز همان جا نشستم حضرت شیخ الاسلام
چون آن کشتی سوار شدند جانب همان کناره در زیر کشتی نشستند خواستم که از بالا زیر آیم شیخ الاسلام مانع آمدند و
فرمودند که همان جا نشسته باشید این ممانعت بدین وجه بود که تا پیش شیخ اکبر تعظیم آنحضرت نمایند و او گوید که ناچار
بحکم الامر فوق الادب نشسته ماندم و هم بر کنار آنجا که بلند شخص دیگر نشسته بود پای خود زیر کشتی کرده و پای او بار
باری جنبید و تا سر اقدس شیخ الاسلام میرسید چنانکه سر شریف از ان گزندی می کشید من با
گفتم که پای خود بالا کن حضرت فرمودند که هیچ مگو که برای من همین فرصت سبحان الله
این ست شان تواضع و آداب اهل حق و میر محمد علی صاحب نقل میکنند که در ایام قیام تونسه
شریفه روزی کسی بخدمت شیخ اکبر عرض کرد که حضرت شاه هوری صاحب اشرفیها برای ادای
قرضه که کسی جمع کرده اند و برای ادای آن قصد هندوستان میدارند چون این خبر بسمع آنحضرت
رسید بس اندوهگین شدند چنانکه زار زار میگریستند و میفرمودند که من سگی هستم چرا از کرمن بحضور
حضرت کرده‌اند و همین اندوه و ملال برخاستند و مصلی بر دوش مبارک انداخته و مطهره و رسن
بدست گرفته بجانبی روان شدند و من و شاهان همپای حضرت رفتیم تا اشنای راه بپایان

فرمودند که عقب مزار بگذارید و نزد شان ببرید که از زبان ایشان هم بشنوند من پیامبر بودم پیام بشما رسانیدم
الغرض مجبورانه واپس آمدیم و گریان و نالان بخدمت شیخ اکبر رسیدیم و بر قدم مبارک آنحضرت
سر نهادیم فرمودند چه حال ست صورت واقعه وا نمودیم بجادم خود فرمودند که برود شاه هوری لعینا
را بیارید و بگوید که مرا بر گفته گویند و یقین و اعتبار نیست الغرض چون پیام شیخ اکبر رسید خدمت شیخ
باز آمدند ظاهر و بر ملال حضرت چنان معلوم می شود که نزد ارباب طریقه بخصوص شیخ خود قصد
گردن بامر گو بتر باشند بیگانه هم ادبی ست صریح کفر ست در این مذهب خود بینی و خود رائی * او گوینده
همین اظهار کرده بود که شاه هوری صاحب قصد هندوستان دارند لهذا بر خاطر عاطر حزن و
ملال رو داد والله اعلم بالصواب و هم شیخ الاسلام تعظیم آثار اولیاء الله بسیار میفرمودند و
عادت شریف بود که بمقامات سکونت و عبادت اولیاء الله فاتحه میخواندند چنانچه هر گاه بمزار مخدوم شیخ سعد صاحب
خیر آبادی قدس سره می آمدند بر حجره مخدوم شیخ صفی صاحب که در انجاست هم فاتحه میخواندند منشی شیخ
احمد حسین پسر منشی امیر احمد مرحوم نقل میکنند که در وطن ما یعنی قصبه گوپامئو مقامی بود که
آنرا دالان بی بی می گفتند اکثر زنان القصبه بر تقاریب کدخدائیها درانجا می بردند و فاتحه میکردند
لیکن کسی از حقیقت حال آنجا آگهی نداشت یک مرتبه شیخ الاسلام در قصبه مذکور قدم رنجه
فرمودند روزی از منشی صاحب موصوف مرحوم فرمودند بیائید که درین قصبه چاه حضرت مخدوم
نصیر الدین چراغ دهلی ست قدس سره العزیز در انجا حاضر شده فاتحه بخوانیم منشی صاحب همراه
حضرت شیخ روان شدند شیخ الاسلام در انجائی موصوف الصدر حاضر شدند و فاتحه خواندند
و آن مکان شریف شکسته بود چندی در ان قصبه قیام فرموده بدست خویش آن مکان
متبرک را تعمیر فرمودند و هم درین باره حضرت حافظ صاحب قبله دام برکاتهم نقل میفرمایند که
روزی در حیدرآباد دکن شیخ الاسلام بمزار حضرت شاه یوسف صاحب تشریف فرما بودند
در انجا طوائفی از ملازمان والی ملک رقص میکرد و همراه آن جماعتی از فوج سرکاری
بود و کوتوال شهر و دیگر مشائخان نیز حاضر بودند شیخ الاسلام از کوتوال فرمودند که این چه

بی ادبی ست که طوائف در مزار بزرگی رقص میکنند او را ازین فعل منکر باز دارد او عرض کرد
بحضرت الاسباب ملازمت والی ملک نتوانست که آن طوائف را از رقص باز دارد
آخر کار حضرت خود برخاستند و فرمودند که من خود این فاحشه را ازینجا بدر می کنم از اول
این حال آن طوائف را آنچنان هیبت در گرفت که رقص را موقوف کرد حضرت در محفل
تشریف آوردند و به مشائخان فرمودند که این سفید ریش های شما نیست تارهای از زنا
است بر مزار اولیاء الله چنین فسق و بدعت میشود و شما می بینید و همچنین دیگر کلمات ارشاد کردند
سر فرو کردند و کسی از مشائخان و ملازمان دم نزد و میر محمد علی صاحب نقل میکنند روزی شیخ
الاسلام بمقام لاهور بر مزار شاه عبد الرحمن جان باز قدس سره حاضر شدند دیدند که در قرب مزار
طویله اسپ افتاده است پس بر آشفتند و از حاجی میان صاحب پیرزاده آنجا فرمودند که شما مسلم
مزاج اولیاء الله بعد انتقال نازک تر میشود ایشان عرض کردند که حضرت من انتظام این امر
کردن نمی توانم چرا که ازین راه مولوی افضل می آیند ایشان نخواهند گذاشت که من این
راه را مسدود کنم پس خدمت شیخ خود در انجا قیام فرمودند و آن راه را مسدود کنانیدند و نیز راوی
موصوف روایت می کنند که در توسه شریفه جمله مریدان حضرت شیخ اکبر آداب شیخ الاسلام بسیار میکردند
و کسی را رو برو آنحضرت مجال دم زدن نبود شخصی از مریدان شیخ اکبر صاحب حال بود چون
بمجلس حضرت شیخ اکبر حاضر شدی بیخودانه می تپید روزی در انحالت چون وی در افتاد پایش
جانب شیخ اکبر گردید شیخ الاسلام مشاهده این حال پس بر آشفتند و بان صاحب حال فرمودند
که این چه حرکت بے ادبانه است اگر طاقت ضبط نداری چرا بخدمت شیخ حاضر میشوی که چنین
بے ادبی سر می زند و در توسه شریفه اگر کسی بران نان که از لنگر خانه شیخ اکبر عطا میشد اکتفا نمیکرد
و خود چیزی دیگر طعام علیحده می نمود از او ناراض می شدند که این فعل خلاف ادب ست و وقت
تلاوت قرآن مجید و دلائل الخیرات بکسی مخاطب نمی شدند و نه تعظیم کسی میکردند و میر محمد علی صاحب میگویند
که هر گاه که حضرت دلائل الخیرات میخواندند آثار فرحت و انبساط بر جبین انور پدید می شد از کثرت

مسرت رنگ رخسارهٔ مبارک سرخ میشد و تبسم هم می فرمودند آنچنانکه دندان مبارک دیده میشد و آن
حضرت ارکان صلوٰة بآن احسن طریق ادا میکردند که ناظران را از معائنهٔ آن لطفی حاصل میشد
و می دانستند که این ست نماز چنانچه از اکثر کسان متواتر بسمع رسیده که میگویند ندیدیم کسی را
که نماز گزارد بآن حسن مع اخلاص که شیخ الاسلام میگزاردند و جناب حافظ صاحب قبله میفرمایند
که اکثر کسان طریق نماز حضرت دیده معتقد میشدند و حافظ عبدالعزیز در کتاب خود نوشته اند
که در نماز همراه شیخ الاسلام عجب کیفیتے حاصل میشد و شیخ الاسلام چون آواز اذان می شنیدند اگر
غلطیده می بودند بر می خواستند و اگر در راه می رفتند می استادند و اگر کلام میکردند ترک می نمودند
و آنحضرت را بسماع کمال رغبت بود و اکثر باستماع سماع مشغول مے بودند وقت غلبهٔ کیفیت
حالیه چهرهٔ انور سرخ می شد و موئی لحیهٔ مبارک راست می گشت و آب از دیده بر می آمد لیکن
حرکتی و جنبشی نمی فرمودند و بخادمان هم تاکید ضبط میکردند چنانچه روزی بمیر محمد علی فرمودند
که وقت سماع چون قوت ضبط نماند بخواندن قرآن مجید بپردازد و اگر باین طریق هم تسکین
نشود باید که از محفل برود و محمد عظیم صاحب که از عاشقان آنحضرت بودند ایشان را در سماع
کیفیتے و حالتی پیش می آمد که در صورت وجد بر می خواستند و می تپیدند روزی شیخ الاسلام
نسبت شان فرمودند که این فعل عظیم خان مرا خوش نمی آید الا از سفیدی ریش شان شرم
می آید که زجر نمی کنم روزی مولوی الهی بخش مرحوم که از مریدان آنحضرت بودند بدرگاه مخدوم
شاه مینا صاحب قدس سره متواجد شدند و نعره ها زدند و آنحضرت در مسجد بودند فرمودند کیست که
نعره های بی ادبانه میزند حاضران عرض کردند که مولوی الهی بخش در وجد هستند و نعره میزنند شیخ الاسلام
از استماع این امر برآشفتند بعد فراغ حال همان حال ناراضی حضرت شیخ بسمع مولوی صاحب
رسانیدند مولوی صاحب مرحوم وقت شب عرض کردند که یا حضرت شنیده ام که مولانا فخر صاحب
رضی الله تعالی عنه تعظیم حالی بسیار میفرمودند اگرچه صحیح هم نمی بود فرمودند بلی باز مولوی صاحب
گفتند که حضرت حال دروغ هم می شود فرمودند بلی چنانکه حال شما ست و بعده فرمودند که

امیر خسرو رحمة الله علیه سی سال بود که از وضوء عشا نماز صبح ادا میکردند روزی در صحبت سماع
رو برو حضرت سلطان المشائخ دست افشانی نمودند حضرت محبوب ارشاد کردند که خسرو هنوز
بوی دنیا از شما نرفته دست از کی می افشانی جائیکه مرید همچو خسرو باشد و شیخ چون محبوب الهی کیفیت
حال این باشد پس بیان ما و شما کیفیت حال چه خواهد بود روزی در خیرآباد تقریب کدخدائی
شخصے از مریدان آنحضرت بود و بزرگان او نیز داخل سلسلهٔ علیه حافظیه بودند ما در نوشاه
شیخ الاسلام را بتقریب مانجهه طلب نمود حضرت بسبب کمال محبت و عنایت که نسبت او بود
بخانهٔ او روان شدند شخصے از خادمان عرض نمود که حضرت در انجا امروز رنگ پاشی
خواهد شد فرمودند باید دید که الله تعالی جل جلاله چه رنگ می کند الغرض خدمت شیخ در آن
محفل رونق افروز شدند قوالان حسب معمول بنا پرداختند در آن وقت بسماع کیفیتے پیدا
شد که کسی را خیال امری از امورات رسمیه باقی نماند و بظاهر غرض شیخ الاسلام از شرکت
این تقریب همین بود که باین حیله مردمان از رسوم واهیه باز مانند و دائم در محفل شریف اثر
سماع همچنان پیدا می شد و هنوز آن اثر در محافل سماع که باستانهٔ ملک آشیانهٔ آنحضرت
می شود باقی ست و شیخ الاسلام از مجالست امراء کلی متنفر بودند اگر امیری خود حاضر می شد
بمقتضای خلق که سنت نبوی ست صلی الله علیه وسلم ملاقات می کردند لیکن بفقرا و امرا هم
در ملاقات و هم در معاملات فرق میکردند و اگر امیری از امرا از خدمت شیخ بذریعهٔ کسی خواهش
ملازمت میکرد منع میفرمودند چنانچه روایت ست که ابوظفر بهادرشاه انارالله برهانه چند بار
بخدمت شریف درخواست حضوری نمودند که کمال شوق و تمنای زیارت دارم حضرت
بجوابش فرمودند که حاجت ملاقات نیست ما را شوق بدل بهتر ست تا آنکه پادشاه
موصوف بخدمت صاحبزادهٔ عالم و عالیشان حضرت کالے میان صاحب در این
خصوص طالب سعی شدند صاحبزاده صاحب منتظر وقت بودند روزی در زمانهٔ عرس
شریف حضرت قطب الاقطاب سیدنا خواجه قطب الدین بختیار رضی الله تعالی عنه

شیخ الاسلام بمسجد واقع آستانه رونق افزا بودند صاحبزاده صاحب ارشاد کردند که حافظ
صاحب بنابر ضرورتی می روم تا حاضر نشوم حضرت بهمین جا تشریف دارند الغرض حضرت
صاحبزاده صاحب قبله بشاه دهلی خبر دادند که ملا بر خیزید و بمعیت من بیائید که حافظ صاحب
در مسجد شریف تشریف می دارند تا با ملاقات کنانیده و هم شاه ممدوح همپای حضرت
صاحبزاده صاحب قبله بقصد حضوری روان شد غلغلا از حاضران برخواست که پادشاه
تحت مسجد تشریف می برند چون این صدا بسمع مبارک شیخ الاسلام رسید برخواستند و از
بالای دیواری جسته بیرون رفتند چون صاحبزاده صاحب بمسجد تشریف آوردند حضرت
را نیافتند از حاضران پرسیدند حاضران کیفیت واقعه وانمودند و در زمانیکه شیخ الاسلام
در بلده حیدرآباد دکن جلوه فرما بودند شمس الدوله یعنی احمد یار خان مرحوم که مرید حضرت بودند
روزی بعرض رسانیدند که حضرت والی ملک را تمنای ملازمت بسیار است حضرت جوابش
ندادند باز روزی عرض نمودند که حضرت رئیس را شوق ملازمت بسیار است فرمودند که
شما و ایشان هر دو کاذب هستید اگر او را اشتیاق ملاقات بودی چرا از دم نیامدی
ضرورت اجازت چه بود بر در من ابواب و حجاب نیستند در روایت است که تراب بهاول خان
رئیس بهاولپور که از مریدان شیخ اکبر بود خواهان حضوری حضرت شیخ الاسلام بود حضوری
میسر نمی شد روزی خان موصوف بخدمت فیض درجت حضرت شیخ اکبر عرض نمود که مرا
تمنای زیارت شاه هوری صاحب بسیار است شیخ اکبر همون وقت شیخ الاسلام را طلب
فرمودند حضرت چون بصحبت شریف رسیدند بعد عرض سلام روبروی شیخ اکبر متصل
زانو مبارک جانب خان موصوف پشت کرده که او هم روبروی شیخ اکبر بفاصله نشسته بود
حالانکه عادت شریف این بود که همیشه چون بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند بر کنار محفل بجای
نعال می نشستند الغرض بعد چند ساعت شیخ الاسلام از حضرت شیخ اکبر رخصت حاصل
نموده بمقام خود باز آمدند شیخ اکبر بخان موصوف فرمودند که شاه هوری صاحب را دیدی

عرض کردم توجه بحضرت دیدم و در صحبت شریف بجز ذکر خدا و رسول و اولیاء الله و مسائل
شریعت و احکام طریقت ذکری نمی شد روزی در حیدرآباد بعضی بعرض رسانیدند
که حضرت شنیده ام که مولوی فضل حق صاحب خیرآبادی در رد اقوال باطله
مولوی اسمعیل تصانیف کرده اند و در آن تردید عقائد فرقه ضاله نجدیه بخوبی نموده اند
از مولوی صاحب موصوف آنرا طلب فرمایند حضرت بجوابش فرمودند این بیت
ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم ؛ از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس ؛ و صاحبزادگان
که از آستانه های پیران عظام می آمدند شیخ الاسلام تعظیم ایشان بسیار می فرمودند
اگرچه اکثر آن ها داخل سلسله علیه حضرت هم بودند و خدمت انها هم از دست و پای
مبارک خود هم انواع و خرچ می کردند بلکه کسی از اهل حاجت از استانه خالی محروم
نمی گشت و در فواتح اعراس بزرگان دین کمال اهتمام می فرمودند و طعام و شیرینی
وغیره که برای فاتحه بزرگان می بود دران کوشش می فرمودند که لطیف باشد
چنانچه بزی بود خصی که حضرت او را پرورده بودند کمال حسین و خوشنما و فربه بروز
فاتحه سیدنا و مولانا امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام فرمودند که همان بز را ذبح
نموده طعام برای فاتحه مهیا سازند کسی عرض نمود که حضرت این جانور بس حسین و
خوشنماست اگر ارشاد شود جانوری دیگر ذبح کرده شود حضرت بجوابش فرمودند که
صاحب فاتحه بسیار احسن و اجمل ست برای فاتحه الفاتح باب ولایت نیز شئی احسن
باید و خدمت شیخ از حقه کمال متنفر بودند چنانچه روزی چیزی برای فاتحه بزرگی از بزرگان
دین می پختند میر امجد علی صاحب قصد شرکت کار نمودند فرمودند که شما حقه می کشید
ازین باز دارید و می فرمودند که کشیدن حقه مکروه ست الابدین وجه زیاده تر ممانعت
می کنم که چیزی که طبیعت بان عادی شود وقت ضعف خواهش آن زیاده تر
غلبه می کنند نیز وقت مرگ که ضعف و ناتوانی غالب می شود و در آن وقت اگر طبیعت

حسب عادت بجانب شئ مکروه هم رغبت کرده خوب نیست و خدمت شیخ
از عملیات متنفر بودند و دیگران را نیز از آن ممانعت می فرمودند و از اوضاع
کفار و تعلق آنها بهر نوع که باشد کمال متنفر بودند چنانچه از پوشیدن بوٹ که وضع
نصارا است بسیار ناخوش می شدند روزی شخصی خط میر محمد حسین خان
که از سرکار شاه اوده لقب کلکر یافته بودند نزد شیخ الاسلام در آورد و گفت که این تحریر محمد حسین خان
کلکر است با وجودیکه خدمت شیخ پاس خاطر خانصاحب موصوف بسبب انتساب اولادیت
حضرت خواجه مودود چشتی رضی الله تعالی عنه بسیار ملحوظ داشتند از استماع لفظ انگریزی
برآشفتند و فرمودند که من خط چنین کسان نمی بینم که لفظ انگریزی شامل اسم خود می کنند
و چون عم راقم واجد علیخان صاحب مرحوم کوٹھی تیار کردند حضرت شیخ الاسلام را تبرکا در آن مکان
آوردند حضرت بعد معاینه آن مکان فرمودند که واجد علیخان مکان خوش بنا کرده اند الا مرا
پسند نامد درهای آن بوضع درهای انگریزیست و بر حقوق خلق الله آنحضرت را چنان نظر بود که اگر کسی در
[illegible] تمام او به سبب فقیر و سوالی شدند ناراض می شدند و فرمودند که فقیر بیاید و هم باید تا جانور نیز [illegible]

باب چهارم در اقوال شریف و اوراد ارشادی

منشی امیر احمد روایت می کنند که روزی در باب قلت نوم پرسیده شد که بچه طور حاصل شود
فرمودند که از قلت خوردن طعام و نوشیدن آب و استعمال قهوه و ادرک و قند سیاه
بوقت شب و ذکر جهادی درین باب بسیار مفید است پرسیده شد که در صورت قلت غذا
اندر نا ضعف دوران سر می شود و در نشست و برخاست وغیره تکلیف میرود فرمودند که
از تاب اشتها نیست غذا آنقدر باید خورد که گرانی پیدا کند در شکم و نه ضعف در اعضاء و بدن
و در باره تصور برزخ شیخ ارشاد شد که تصور شیخ در هر وقت می باید خصوصا وقت ذکر و مراقبه
ضرورت است بدون تصور شیخ ذکر و شغل فائده نمی بخشد الا در نماز عمدا تصور شیخ نباید کرد
[illegible] خود بخود حاصل شود مضائقه نیست شخصی درباره آداب زیارت قبور بزرگان دین

پرسید فرمودند که اگر اهل قبر از پیران طریقت زائر است یا اگر از سلسله پیران خود می داند
بوسه بر قبر مضائقه ندارد و اگر زائر خود از اهل دل است و هنگام زیارت حالتی وی را پیدا شد
پس بمقتضای حالت آنچه خواهد کرد روا خواهد بود و گرنه فاتحه خواند و بس و در باره سبب
فاتحه عرس فرمودند که در تصنیفات سید الطائفه حضرت خواجه جنید بغدادی قدس سره
نوشته دیده ام که یوم انتقال اولیاء الله یوم راحت و مسرت ایشان می باشد الموت
جسر یوصل الحبیب الی الحبیب پس بروز عرس توجه ارواح ایشان نسبت دیگر ایام زیاده
تر می بود بدین سبب فاتحه اولیاء الله روز عرس مقرر کرده اند و در باره غلاف بر قبر انداختن و در مزارات
بزرگان دین چراغان کردن استفسار رفت فرمودند که در مدینه طیبه دیده ام که بر روضه مقدسه
نبوی صلی الله علیه وسلم هر روز چراغان می افروزند و بر مزارات صحابه و اهلبیت رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین [illegible] حاضری گفت که در حدیث شریف ممانعت افروختن
چراغان بر قبور آمده است فرمودند بلی چونکه رسم کفار بود که بر قبور بزرگان خود چراغان
می نهادند لهذا بسبب مشابهت فعل شان حضرت رسالت منع فرمودند پس از حدیث شریف
ممانعت نهادن چراغان بر قبور ثابت می شود نه در حوالی قبور که فعل اولیاء الله است شخصی
در مسئله جبر و اختیار پرسید فرمودند که قدر این مسئله اهل بصیرت و ارباب کمال راست لیکن آنرا
که خبر شد خبرش باز نیامد * هر کرا از آن آگاه شد [illegible] و بکم گردید شخصی معنی این شعر مثنوی شریف
پرسید [illegible] هفتاد و قالب دیده ام همچو سبزه بارها روئیده ام فرمودند که بارها روئیدن
عبارت است از تغیر حالات و تجلیات عارف از حالی بحالی و [illegible] بطرز تناسخ را
با دیگری مناسبتی نمی باشد و مقصد و هفتاد و قالب عبارت است از کثرت تعینات نه حصر [illegible]
خادمی شکایت قرضداری کرد فرمودند که توکل بر رزاق مطلق باید کرد و هراسان نباید بود و مرتبه قناعت
و توکل اعلی است و هم درین باب روایت فرمودند که [illegible] بسلسله بیعت حضرت بایزید بسطامی قدس سره
در آمد و تائب شد حضرت بایزید فرمودند که تو درین بیعت چند مرد [illegible] فرمودند [illegible]

چه حال دیدی گفت دیدی همه را از قبله برگشته دیدم مگر یک مرد را که رویش سمت قبله بود
فرمودند که آنکس را نظر بر ذات رزاق مطلق بود و دیگران پابند اسباب بعد این روایت
فرمودند که قرض هرگز نباید گرفت اگر برای نان خورش نمک میسر نشود بی نمک باید خورد
و قرض نباید کرد زیرا که در عهد حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم جنازه شخصی
برای نماز بحضور آوردند آنحضرت با صحابه کرام ارشاد کردند که شما نماز جنازه او بگزارید من نخواهم
گزارد که او مقروض است و هم درین باب مرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند
که شیخ الاسلام در گلبرگه شریف بتقریب عرس حضرت خواجه بنده نواز قدس سره تشریف بردند
و شش یوم درانجا قیام فرمودند اخراجات لنگر ذمه من بود من از بقال بروز اول
نرخ غله طی کرده هر روز غله می آوردم هر روز دانگی برای حساب نزدش رفتم
خدمت شیخ فرمودند که مرزا صاحب کجا هستند خادمان عرض نمودند که برای حساب
دکان بقال رفته اند چون حاضر خدمت شریف شدم فرمودند چه کار رفته
بودی عرض کردم برای حساب غله که ذمه من بود فرمودند چرا هر روز نقد نمی گیرند
و قرض می کنید عرض کردم اول روز نرخ غله طی کرده روپیه نزدش نهادم هر روز
آنچه ضرورت بود چند بلیه آوردم می طلبیدم و بعد مغرب خود رفته حسابش می کردم فرمودند
که قرض یک یوم هم نا روا است روزی در باره تاثیر اذکار و اشغال فرمودند که در زمانه
حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم صرف در نماز تجلیات فراوان و مکاشفات نمایان
می شد بعده بزمانه تبع تابعین و اولیاء متاخرین احتیاج باذکار و اشغال افتاد و الحال در
این زمان اشغال و اذکار در کتب اسلاف بسیار مندرج است اما نفع نمی بخشد
روزی خادمی عرض داد که وقت سماعت ذکر قلب بتصور قلب نیز باید کرد یا نه فرمودند
ضرورت ندارد و اذکار شاغل قلب بگوید قلب نیست بلکه فرع آن است و قلب چیزی
دیگر است که از زبان منعقد ربطی بسیار است باز عرض کردند که ذکر دل حسی نشود

لهذا ترک کردم فرمودند که دل بهیچ شود یا نه ذکر کردن ضرور باید روزی شخصی استفسار
کرد که ارواح را با قبور مناسبتی می باشد یا نه فرمودند بلی می باشد و روح را بسیار
قوت و وسعت حاصل می گردد که جمله حال آمد و رفت مردمان و غیره معاینه میکنند
شخصی پرسید که در فتوای قتل منصور حلاج علما عند الله ماخوذ خواهند شد یا نه فرمودند
که حال علمای ظاهر در باب علمای باطن همچو طفلان نابالغ است که محض نادانسته اند
اگر در حالت بی علمی از اصل حقیقت برخیست بجا آورده حکم شریعت قتل منصور
کردند ماخوذ نیستند سائل باز پرسید که حضرت جنید بغدادی قدس سره چرا فتوی
قتل منصور نوشتند فرمودند که اول از علمای ظاهر بدون تحریر فتوی انجات ندیدند
دوم منصور خود از آنحضرت مصر شده بر تحریر فتوی قتل خود سیوم حکمت در تحریر فتوی
اظهار صداقت منصور بود بمقابله دعوی علمای ظاهر خادمی عرض کرد که عقیده مسئله
وحدت وجود و یقین کامل بر احوال طائفه صوفیه بلا شهود و فهمید هم مفید معاملات آخرت
بود یا نه فرمودند که البته مقلد عین الیقین از دیگر دنیاداران منکرین ضعیف الاعتقاد
بهتر است خادمی پرسید که ذکر و فکر چیست فرمودند ذکر و فکر هر دو متحد المعنی هستند
یعنی مشغول بیاد حق بودن اما علما معنی ذکر ذکر لسانی و معنی فکر ذکر قلبی قرار داده اند
و بقول صوفیه ذکر لسانی دیگر نیست چرا که ذکر را هم تعلق از قلب است و هم فکر را
پس منشا و مبدا او احد گردید روزی در باره نماز جمعه ارشاد شد که چون شرائط نماز
جمعه تمامه و بالاستیعاب یافته نمیشود لهذا فرض ظهر هم خواندن بهتر است و هم درین
باب مرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند که ملک اعظم صاحب از شیخ الاسلام
پرسیدند که بسبب فوت شدن شرائط جمعه فرض ظهر باید خواند فرمودند که خواندن احتیاطا
ظهر بعد جمعه از زمانه حضرت محبوب الهی تا این زمان جاریست روزی در باره
دیدن مرشد بعالم رویا ارشاد شد که شیطان را در هر خواب مدخل است مگر مرشد

کامل ست البته شیطان را دران مدخلی نمی باشد و هم درین باب مرزا صاحب روایت
می کنند که شخصے پرسید از خدمت شیخ الاسلام در مقدمه رویا فرمودند که شیطان را
بر صورت شریف حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم مدخلی نیست هر که آنحضرت را
دید حق دید و هم بر صورت شیخ کامل شیطان را دخلے نیست روزی خادمی عرض کرد
که برائے ساعت ذکر قلب که ارشاد شده بود مرا از بند کردن چشمان وحشتی
می شود و دلچسپی نمی گردد فرمودند نباید کرد و بجایش شغلے دیگر فرمودند و آن اینکه بعد
نماز شب زیر آسمان رو بقبله استاده سر سوئے آسمان کرده بگوید انت فوقی و تا
عرش خیال کنند و بعده رو طرف زمین کرده بگوید انت تحتی و تا تحت الثری خیال
نماید و علی هذا رو جانب مقابل کرده بگوید انتَ اَمامی و رو بجانب پشت کرده
انتَ قفائی گوید و رو جانب راست کرده انت یمینی و جانب چپ کرده انت
شمالی گوید و بعده بضرب جانب قلب گوید انت فیَّ و انا معَ الجهات فینک سه بار
گفته بطور طواف بگردد و بگوید اینما تولوا فثم وجه الله این شغل هیچ بار کند
و اگر خوف بیدارے مردم نباشد باواز بلند باید گفت تا این جا جمله روایات
منشی امیر احمد صاحب هستند سوای چند روایت که راوے آن مرزا صاحب
هستند و میر محمد علی صاحب می گویند که روزی خدمت شیخ الاسلام ذکر موصوف الذکر را تعلیم
فرمودند و ارشاد کردند که ناے انفاس شما کرده شود گو این ذکر برائے منتهیان ست الا شما
مبتدی هم بکنید روزے خادمی عرض کرد که گاهی باوجود تصور برزخ شیخ پیش نمی آید
و باعث خلجان می شود فرمودند مضائقه نیست روزے درباره فیوض از قبور شهدا
ارشاد شد که از قبور شهدائے بانسبت فیض بسیار می شود کسانیکه فقط شهید هستند
انها چندان نمی شود روزے عند التذکره فرمودند که اکملین مکاشفات کونیه
امثل کشف قبور و کشف قلوب وغیره شرک می دانند انها را مکاشفات الهیه

می باشد و بعین مرتبه اعلی ست و هم ارشاد شد که حجاب عبدیت و معبودیت را
میان عبد و معبود مرتفع نمی شود زیرا که ظهور خدائی متعلق از وجود عبد ست اگر عبد
نباشد خدائی کجا مثلا اگر خدم و حشم نباشد بادشاهی چون بود اگر گاهی اندکے حجاب برای
ساعتی مرتفع می شود عبد حق گویان می گردد روزی درباره خواندن درود شریف
بر سوارے و بر سر برهنه نشسته و در اثنائی راه رفتن ارشاد شد که منع نیست البته
جائی پاک در هر صورت می باید مرزا صاحب می گویند که هم درین باب در حیدرآباد شخصے
پرسید فرمودند که در شهر اگر سوارے باشد مضائقه نیست و در بیابان بهر طور که باشد
بخوانند جائی پاک باید روزی شخصے اجنبی بوضع اهل سیف حاضر شد و عرض کرد که شنیده ام
که خدمت شیخ کیمیا می دانند و تعلیم فرمایند ارشاد شد کیمیا می خواهی گفت البته
فرمودند برو و درود شریف بخوان که همین کیمیاست آنکس فوراً برفت گویا جواب شافی یافت
روزی شخصی درباره خواندن اشعار بفاتحه حضرت محبوب سبحانی غوث الاعظم رضی الله
تعالی عنه پرسید که آیا ارشاد حضرت شیخ چیست فرمودند بلکه ساخته دیگران ست فاتحه
چنانکه برائے دیگر بزرگان می خوانند برائے آنحضرت نیز باید خواند رضی الله تعالی عنه
بلکه حضرت مولانا فخر الملت والدین محمد قدس سره اکثر فاتحه هم نمی کردند و بلی فاتحه
تقسیم شیرینی وغیره می فرمودند سببش اینکه نیت کافی ست و درباره ترکیب
فاتحه بر مزارات حضرات اولیاء الله ارشاد شد که سوره های قرآن شریف باید خواند
مثلاً سورهٔ اخلاص که سه بار خواندنش ثواب ختم قرآن مجید ست و سه بار سوره کوثر
و سوره الهکم و سوره اذا زلزلت و درود شریف و قید تعداد درود شریف ارشاد
نشد روزی فرمودند که افلاس و تونگری از دل ست اگر دل انسان از عشق
الهی معمور ست خوب می داند که هر که رزق امروز داد فردا هم خواهد رسانید
و بدان خاطر جمع و استقلال دارد آن تونگر ست و هر که در فکر امروز و فردا ست

مقابل ست روزے ارشاد شد کہ شیخ کامل بروقت بیعت گرفتن ایمان مرید را بحفاظت
خود میگیرد و وقت آخر پس مے سپارد تا با ایمان از جہان برود و ہم فرمودند کہ شیخ کامل
مرید خود را وقت آخر ہمچو خود می سازد میر محمد علی صاحب عرض کردند ہرگاہ کہ عمر بہ بیعت گز
و باخیر شرف شدہ جدا ماند کہ شخصے را اول ذلیل و خوار کنند بعدہ خلعت دہند
فرمودند اگر چیزے بآتش افتاد سوختہ آتش شد باز اگر کسی او را ہیزم گفت نادان باشد
و ہم درباره بیعت ارشاد فرمودند کہ چون کسی بارادہ بیعت بخدمت شیخ کامل میرسد
شیخ حالات او را بمکاشفہ دریافت می کند ہرگاہ می داند کہ گو بالفعل مبتلائے
فسق ہست لاکن وقت آخر تائب خواہد شد او را داخل سلسلہ میکنند و یا آنکہ بر
خود فضل و کرم حضرت احدیت اینچنان می بیند کہ اگر چنین فاسقی را شفاعت خواہد کرد
پذیرا خواہد فرمود تا ہم او را مشرف بہ بیعت می نمایند والا لا و ہم حکایتاً فرمودند کہ
چون شیخ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
را خلافت و اجازت عطا فرمودند شخصے پرسید کہ انہا کہ بدست اولیاء اللہ بیعت
مے کنند سزائے بداعمالی خود خواہند یافت حضرت شیخ فرمودند کہ اگر سزائی کردہ خود
بیابند باز از بیعت ما چہ حاصل و ہم بنا بر ثبوت و تصدیق این قول فرمودند کہ
طوائفے بر دست حق پرست حضرت مولانا فخر الملۃ والدین محمد قدس سرہ
العزیز بیعت کردہ بود چون ابدا وقت آخر رسید و کیفیت نزع ظاہر شد عالمے از مریدان
حضرت مولانا بخیال نسبت اخوۃ دینی بر بالین او رفتہ کلمہ طیبہ تلقین نمودند آن زن
چشم باز کرد و گفت ای مولانا چرا مرا در اثبات و نفی می اندازی شیخ من پیش من
موجود ہست و مرا از تقشید این دام رہانیدہ بحق رسانیدہ ہست روزے بر سبیل
تذکرہ فرمودند کہ شخصے بخدمت مولانا انوار الحق قدس سرہ آمد و عرض کرد کہ برادرم
بحالت احتضار ہست و فرصت تا ہست کہ از من بیا و در حلت نماید حضرت او را داخل

سلسلہ فرمایند و ان بزرگوار را بخانہ خود برد و تبرکاً شیخ برائے فاتحہ بیعت پیش آورد
مولانا موصوف فرمودند کہ برادر ترا با کسے بیعت ہست او انکار کرد باز فرمودند یاد کن
شاید کہ برادر تو با کسی بیعت کردہ ہست باز او انکار کرد و گفت کہ از صغر سن برادرم
از من جدا نشدہ پس چسان بیعت کردہ کہ در علم من نباشد شیخ ممدوح فرمودند کہ از او
ببیر سید چون بر رسیدہ شد گو او در حالت نزع بود جواب داد کہ من ہم یاد ندارم کہ بدست
شخصے بیعت کردہ باشم الا بعد بزرگوار مرا بخدمت قطب الاقطاب حضرت مولانا فخر الملۃ
والدین ارادہ بود و می گفت بمن کہ ترا نیز بصغر سنے بہ بیعت مولانا صاحب دادہ ام
شیخ موصوف فرمودند کہ راست میگوئی و ترا حاجت بیعت دیگرے نیست انہمہ
فیض و عطائے شیخ آنچہ نتیجہ بیعت میباشد این وقت بر تو می بینم این گفتہ فراغت
کردند حاجی سید امام این قدر در این روایت زیادہ کردہ اند کہ شیخ الاسلام میفرمودند
کہ من نماز جنازہ وے حسب وصیت او خواندہ ام روزے درباره ترک دنیا
فرمودند کہ بیعت اہل دنیا را کہ برائے دنیا یعنی راحت خود ہم دنیا را نمی گزاریم
و روزے فرمودند کہ تکلف از تکلیف ہست ہر کہ تکلف کرد تکلیف یافت روزے
شخصے عبد الواحد صاحب سجادہ نشین حضرت مخدوم سید نظام الدین عرف اللہ دیا
قدس سرہ بخدمت شیخ الاسلام بغرض مباہات گفتند کہ دستار مخدوم بر سرم بستہ
اند شیخ الاسلام فرمودند کہ از این چیزی نمی شود دو صد ہا سال دستار حضرت مخدوم در صندوق
ماندہ باید کہ او ہم ذکی شود ما و شما حکم جہاد داریم در این راہ قابلیت و انسانیت
در کار ہست روزی شخصے عرض کرد کہ میان برکت علی صاحب حقہ میکشند فرمودند بہتر نیست ہر کہ بیان
و سیر غلام محمود و حقہ میکشند و از زیارت حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم حاصل نمی شود در جنگی ان
صاحبزادگان آستانہ فیض کاشانہ حضرت خواجہ بندہ نواز سیدنا خواجہ بزرگ معین الحق والدین رضی اللہ تعالی
عنہ بخدمت شیخ الاسلام بعد بیعت طالب اجازت شدند ہر چند کہ شیخ الاسلام از این

چنین امورات ناراض می‌شدند الا بپاس خاطر صاحبزاده صاحب سکوت فرمودند
باز چون صاحبزاده صاحب اصرار نمودند فرمودند که بآستانه حضرت خواجه غریب نواز
حاضر شوید آنچه مرضی آنحضرت باشد همان بهتر باز صاحبزاده گفتند که خدمت مولانا
قدس سره والدم را خرقه عنایت فرموده بودند آنجناب هم چیزی بمن عنایت
فرمایند حضرت شیخ الاسلام کلاه مبارک عطا فرمودند مردم دانستند که حضرت شیخ
صاحبزاده را اجازت دادند روزی حضرت مولانا حافظ محمد اسلم دام برکاتهم بخدمت
عالی عرض کردند که فلان صاحبزاده مجاز شدند حضرت فرمودند که ایشان را اجازت
اجازت چیست از بطن مادر پیر پیدا می‌شوند و باهم اطراف اجمیر شریف را تقسیم
کرده اند هر که از طرفی حاضر آستانه عالی می‌شود صاحب آن طرف او را داخل
سلسله میکنند و حکایتاً فرمودند که چون مولانا فخر الملة والدین حاضر آستانه
ملک آشیانه حضرت خواجه بزرگ شدند یکی از صاحبزادگان باین همه فضل و کمال
که حضرت مولانا را بود دست مولانا گرفته بگوشه بردند و گفتند که داخل سلسله شوید
روزی فرمودند که بزرگی از خاندان چشتیه با بزرگی از خاندان نقشبندیه گفتند
که سماع بشنوید ایشان عذر کردند که چگونه بشنوم نقشبندی هستم همان دم حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره تشریف آوردند و اجازت دادند که شما سماع
بشنوید روزی در معنی شعر مثنوی شریف که مضمونش این است پیران کامل
در پناه خود مریدان خود را میدارند ارشاد شد که در پنجانه دخل نفس است
نه دخل شیطان روزی شعری بزبان مبارک رفت که مضمونش این بود که اولیا
اشتر نر خود نگهدارند که قلوب مردم را بطرف ایمان می‌کشند اگر ایشان نگه
ندارند جدا سازند ایمان تو کو گرود و بعده بزبان مبارک رفت زیرا که خازن کار
خانه الهی ایشانند در خاطر کاتب الحروف میگذرد که شاید شعری که راوی مضمونش

گفته این شعر مولانا روم قدس سره باشد کهربا دارند چون پیدا کنند ❊ کاه هستی ترا شیدا کنند
کهربای خویش چون پنهان کنند ❊ زود هستی ترا طغیان کنند ❊ روزی ارشاد شد
که حضرت مولانای روم رضی الله تعالی عنه در ابتدای حال بر کناره حوض نشسته
بودند و کتب بسیار نزد آنجناب نهاده بود حضرت شمس تبریز آمدند و فرمودند
که این چیست مولانا فرمودند که این قال است ترا باین چه کار حضرت شمس تبریز همه
کتب را در حوض انداختند مولانا بمعاینه آن متحیر شدند که بعضی کتب درین جا
تصنیف والد من بود که اکنون اتفاق بجای دیگر نیست حضرت شمس تبریز دست مبارک
در حوض انداخته همه کتب را صحیح و سالم برآوردند مولانا پرسیدند که این چیست فرمودند
که این حال است ترا باین چه کار تحفه‌ای از مریدان هر روز اول وقت آمده پای مبارک
می‌بوسید روزی فرمودند که آیا این ذندوت است که مجبور برخواسته شغل
هستند و آن این چنین میکنند بهر دو دست مبارک اشاره بشکل ذندوت کردند فرمودند
که آمده السلام علیک کرده باید نشست راقم الحروف عفی الله عنه می‌گوید که فی الواقع
عادت حضرت قبله همین بود اگر کسی بقصد قدم بوسی می‌کرد از هر دو دست خود
سرش را برمی‌داشتند و مانع هم می‌شدند الا برای خواص که اهل خلوت هم [illegible]
روا هم داشته اند چنانچه مولوی حسن الزمان صاحب می‌فرمایند که چون اول
بار در گهری حاضر شده‌ام در خاطرم بود که بر قدم شریف بوسه دهم و این خیال
هم بود که مبادا حضرت منع فرمایند الا چون حاضر شدم و بوسه بر قدم شریف دادم
مانع نشدند روزی ارشاد کردند که اگر حرف از غیب برخیزد هم جراید آن درست می‌شود
روزی ارشاد شد که یکی از مریدان حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه نزد بزرگی
رفت آن بزرگ گفت که مرشد شما را در باب القدرة ندیده‌ام چون آن کس نزد حضرت
حاضر شد این قول را نقل کرد ارشاد شد که مقام من از باب القدرت بسیار

بالا تر است بدین سبب مرا در انجا ندیده اند فلان خلعت که بر ان اینچنین نقوش بوده بنظر
رسیده بود بوسیله من رسیده بود روزے بحضور شیخ الاسلام مذکور شد که شاه
کفایت الله صاحب گفتند که براے سلامت فلان کس یک بز سیاه را در با
کنیه مهمان کرده بودند همان روز آنکس از اسپ افتاد و اسپ بالاے او شد لیکن
هیچ صدمه باو نرسید شیخ الاسلام نیز بعد شنیدن این حکایت براے شخصے چنین
حکم فرموده بودند عرض کردم که در رها کردن جانور یعنی بدمان دادن بفقیرے نیز فائده
می شود ارشاد شد که فائده موقوف بر زبان این کسان یعنی اولیاء الله است
هرچه ایشان بگویند در ان فائده می شود روزے ارشاد شد که بادشاہے اراده
حاضر شدن خدمت حضرت سلطان المشائخ رضی الله تعالی عنه نمود آنحضرت شب
از شهر تشریف بردند بادشاه استفسار کرد که خبر آمدن من بآنحضرت که رسانیده
معلوم شد که حضرت امیر خسرو رحمة الله آنجناب را خبر کرده اند چون ایشان را گرفتند
و سبب پرسیدند گفتند که اگر بادشاه از من ناراض می شد بیش ازین نیست که جان من
مے رفت و اگر مرشد من از من ناراض می شد ایمان من سلب می شد نعوذ بالله
من ذالک روزے این شعر بزبان مبارک رفت نعره هاے و انگوئیست ای سلیم
نفرت فرعون از موسی کلیم بود ارشاد شد که در حقیقت حقیقت موسی از فرعون متنفر بود
لهذا ایمان نیاورد و اگر آنجناب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بدل توجه می فرمودند
البته بدولت ایمان مشرف می شد و آنحضرت محض به تبلیغ ظاهرے اکتفا می فرمودند
در ایام مرض باحقر ارشاد شد که مسبعات عشر که بعد فجر و عصر از معمولات مشائخ
است اگر در صبح بعد صبح پیش آید در وقت سوم نیز خوانند براے صحت من در این هر دو
وقت و بوقت سوم نیز خوانید و نیز در همان ایام مرض باحقر و جمیع غلامان
ارشاد شد که کتاب حضرت مخدوم سید اشرف جهانگیر قدس سره حالا آمده بود

در ان نوشته بود که سوره فاتحه براے کفایت مهمات تا چهل روز بخوانند هر روز مابین
سنت فجر و فرض فجر چهل بار با وصل بسم الله الرحیم بالام الحمد و کلمه الرحمن الرحیم سه بار گویند
براے صحت من این را بخوانید روزے بخدمت شریف مذکور شد که حضرت سلطان المشائخ
رضی الله تعالی عنه حضرت امیر خسرو رحمة الله علیه را خلافت ندادند ارشاد شد که
در خلافت یک خلیفه می باید دیگرے متخلف و امیر خسرو چنین حضرت سلطان المشائخ
بودند خلیفه کرده می کرد و گرامی کرد روزے ارشاد شد که حضرت سلطان المشائخ
رضی الله تعالی عنه می فرمایند که روز خلیفه شب است و شب خلیفه روز اگر وظیفه
شب قضا شود انرا در شب ادا کنند روزے در ذکر بزرگی ارشاد شد که یکے از مریدان
ایشان نزد بزرگے دیگر رفت و گستاخی نمود آن بزرگ گفته فرستاد که شما مریدان
خود را تعلیم نمی کنید که در خدمت بزرگان گستاخی می کنند هنوز نفس ایشان
نمرده است ان بزرگ جواب فرستاد که نفس او همان جا ماند و نفس شما تا باینجا رسید
ان بزرگ چون این شنید متنبه شد و براے تصفیه خود یک چله نموده مشق فنا کرد
پس صاف شد روزے ارشاد شد که نزد سالک کارد و غیره نباید نهاد مبادا
که او را قبض شود و خود را هلاک سازد روزے فرمودند که بصحبت شیخ چیزی می شود
مراد از چیزے کشود باطن خواه لذت بیاد حق است والله اعلم لیکن این نباید
دانست که ولی شدم هنوز دلی دور است روزے در ذکر بزرگے ارشاد شد
که در ایام طفلی با حضرت سلطان المشائخ رضی الله تعالی عنه بیعت کرده بود بعد وفات
آنجناب خواست که بخدمت بزرگے براے استفاضه برود آنجناب در خواب ارشاد
کردند که همان دست گرفتن ما کافی است ریاضت کنید بمقصد خواهید رسید مولوی
هدایت الله صاحب می فرمودند که بخدمت حضرت صاحب قبله عرض کردم
که فلان درویش مرا چند ادعیه و وظائف آموخته است خوانم یا نخوانم

ارشاد شد که اگر پیر مرشد خود اعتقاد راسخ است و دل لغزش نکند اینچنین تماشاها به بینند
باکے نیست و نیز مولوے صاحب موصوف می فرمایند که بحضور حضرت شیخ الاسلام عرض کردم
که فلان درویش مرا گفت که هرچه خواهی طلب بکن گفتم مرا مرشد من کافی است ارشاد شد که خوب
کردید و اگر آینده اینچنین اتفاق افتد بهتر است که بگوئید که ما از شما طالب نیستیم لیکن شمارا
اختیار است و نیز مولوی صاحب ممدوح می گفتند که حضرت شیخ الاسلام درباب شخصے
فرمودند که بعض کسان از سر تا پا نجس اند و از طعام خانه بهشیاری احتیاط می کنند
چنانکه سگ خود نجس است و پا برداشته بول میکند و نیز مولوے صاحب موصوف
می فرمودند که بحضور شیخ الاسلام عرض کردم که از فوائد الفواد سر بر زمین نهادن پیش
بزرگان معلوم می شود ارشاد شد که آری طریق پیران همین است عرض کردم آنچنانکه
خدائے تعالے را سجده می کنند ارشاد شد که لا بلکه قدمبوس باید شد کاتب الحروف
گوید که از ارشاد حضرت شیخ الاسلام ظاهر شد که مراد از سر بر زمین نهادن همین قدمبوسی
است و نعم مولوی صاحب موصوف فرمودند که درباب اهل ملامت استفسار کردم
ارشاد شد که موقوف بر استعداد است هر نوع استعداد که مرشد کامل می بیند موافق
آن مرید تصرف می کند یعنی اگر در کسے استعداد آن می بیند که طریقه ملامت او را مفید
خواهد شد در باطن همچنان تصرف میکنند و همان مذاق او را عنایت می فرمایند روزے
درباره یوم چهارشنبه ارشاد شد که اهل ظاهر این را نحس می دانند اهل باطن عرض کردم
که در حدیث شریف آمده است که بلا که بر حضرت ایوب علیه السلام نازل شده همین
روز بود ارشاد شد که بلائی که رسید فقط بر جسم رسید از ان چه شد روزی ارشاد شد که در
صورت انسانی هزارها صورت هستند و کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب می بیند
آن صورت از همین شخص بر سے آید که جسم اصلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره است
و از شما نیست بعد درین باب حکایت بر زبان مبارک رفت که شخصے در جائی نشسته بود

صورتے هویدا شد و او را نصیحت کرد تمام قصه یاد نیست این قدر یاد هست که آن صورت
از همین شخص پیدا شده او را نصیحت کرده بود دیگر بود روزے جامه باریک پوشیده بحضور
آنحضرت حاضر شده فرمودند که شما اینچنین [illegible] جامه باریک می پوشید این مکروه
است یک جامه دیگر همراه آن بکنید تا کراهت دفع شود روزے ذکر و کرامت
انبیا فرمودند که حضرت [illegible] صاحب یعنی شیخ اکبر از اظهار کرامات بسیار ناراض
می شوند اگر از کسی اینچنین امر ظاهر می شود بسیار ناگوار خاطر اقدس می شود مولوی
شیخ [illegible] حسین صاحب که از مریدان حضرت شیخ الاسلام هستند و در حسن عقیدت
و ارادت با پیران طریقت در ابنا جنس ممتاز روایت کردند که چون مولوے
عبد الرحمن صاحب خیرآبادی که از اهل برادری حضرت شیخ بودند از خدمت شیخ الاسلام
درخواست بیعت نمودند وقت اخذ بیعت شیخ الاسلام حسب عادت خود فرمودند
که کدام سلسله بیعت خواهید کرد مولوی صاحب موصوف عرض کردند که در
سلسله قادریه شیخ الاسلام ارشاد فرمودند که این سلسله الذهب است راقم گوید
غفر الله ذنوبه که چونکه درین سلسله عالیه حضرات ائمه اطهار داخل هستند بدین وجه
شیخ الاسلام این سلسله را سلسلة الذهب فرمودند چنانکه حضرت باقی
رحمة الله علیه نیز نسبت این سلسله بیند کر اسماء اهلبیت رسالت فرموده
اند که این سلسله از طلای ناب است — این خانه تمام آفتاب است حافظ عبد العزیز
صاحب نقل می کنند که روزے ارشاد شد که در زمان حضرت چهیدا میان صاحب رضی الله
عنه درویشی آمده بود و گفت که در خانه فلان کس دختر خواهد شد و در خانه فلان کس پسر
چون چهیدا میان صاحب این سخن شنیدند فرمودند که الله خانه فلان کس عوض
دختر پسر خواهد شد و در خانه فلان کس عوض پسر دختر آخر الامر همچنان شد که چهیدا
میان صاحب فرموده بودند دختر که متولد شد بر تمام [illegible] داشت و وقت

بود اوت چنان بانگ بزد که همه ترسیدند و دست دایه بگزید آنگاه او را در ظرفی گلی
بند کرده دفن نمودند و هم در ذکر حبیبا میان صاحب قدس سره ارشاد شد که چله
فرمودند و دران بسیار کم خوردند چون از چله برآمدند بسیار فربه و تناور بودند و فرمودند
که این چله زنانه بود اکنون چله مردانه خواهم کرد و باز چله کردند و دران هر روز یک
بز و نانهاے بسیار می خوردند و چون ازان چله برآمدند بسیار لاغر و نحیف
بودند بعد ازان حضرت شیخ الاسلام فرمودند که این کمال روح ست و
چون روح کامل شد هر قسم تصرف که می خواهد در جسم می کند و هم نسبت حضرت حبیبا میان
صاحب فرمودند که بعد انتقال آنجناب درویشے آمدند و بر قبر آن جناب مراقبه نمودند
و با مردمان فرمودند که شما را مبارک باد که تصرف حبیبا میان اکنون زیاده شد
روزے ارشاد شد که در ابتدائی حال درویشے را دیدم با من مخاطب شده
این شعر بخواندے تجھی مین تجھسے ڈھونڈھتے ہی تو اور جبکا مائل ہے تیری غفلت سوا
یہان کونسی دیوار حائل ہے روزے در باب محبت اہل و عیال ارشاد شد که چون
معلوم شد که مظهر عین ظاهر ست پس وجه تنفر ازین چه باشد روزے در باب
رقص و اشغالے که در هندوستان مرسوم ست بسیار تشدد و منع و حرمت آن فرمودند و ارشاد کردند
که در شاهجهان آباد این رسم نیست بنده در باب غنائی ڈومنیان که رسم هند ست فرمودند که این
درست ست پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده اند و حضرت عائشه صدیقه نیز اشنوانیده اند میگوید
عاصی غلام محمد [illegible] الحافظی غفر الله [illegible] اوازین قول حضرت یا تغنی آن دو جاریه است
در یوم عید که قصه آن در بخاری شریف و دیگر کتب صحاح منقول ست بتفصیل و خواه این حدیث
است که شیخ کمال الدین جعفر بن ثعلب که از کبار الفقها فیست در کتاب خود که در مبحث سماع
نوشته از امام ابو عبد الرحمن نسائے با سناد دیگر آورده که زنی نزد جناب رسالت
صلی الله علیه وسلم آمد آنجناب فرمودند ای عائشه این را میشناسی گفت لا یا نبی الله فرمود

که این قینه یعنے کنیز مغنیه بنی فلان است می خواهی که پیش تو سرائد پس آن زن پیش
حضرت عائشه رضی الله تعالے عنها سرائید آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که شیطان
در هر دو بیره بینی او دو دمیده است امام نسائی این حدیث را درین باب آورده که سرود
جائز است کرده وجه خود را بشنیدن سرود و وقت اجازت و هر و سند این حدیث صحیح
است و لفظ قینه دلالت می کند که غنا و سرود صفت او بود چرا که لفظ قینه درین
معنے مشهور ست تا اینجاست کلام مولانا کمال الدین چونکه این همه جاریها پرده نشین
و با عصمت بودند و ڈومنیان هم محصنه و با عصمت می باشند و فقط تغنی پیشه کرده
اند پس هر دو یکی هستند چرا که فرقی و امتیازے موافق اصول شرع میان
انها نیست لهذا شیخ الاسلام فرمودند که آنحضرت غناے انها شنیده اند این بحث
برائے دفع اوهام عوام نوشته شد که گمان نبرند که ڈومنیان در عرب نبودند این لفظ
هندیست و آن لفظ [illegible] عربی ایست که عورت مغنیه با عصمت و همین وصف در انجاریه با هم روزی در رقص
و غنا طوائف بذکر شخصی که از مریدان آنحضرت بود ارشاد شد که وی در محفلے که در انجا رقص
طوائف بود نشست مردم بر وی معترض شدند جواب داد که ما چشتیه هستیم
ما را روا است بطلان محفل آخر کار باهم نزاعی شد و نوبت بجدال و قتال رسید و
نیز مجروح شده و بان جراحت باز از محفل بخانه آمد مراد ازین ارشاد این است که چونکه
او ان فعل حرام را حلال پنداشت و هم بجناب پیران طریقه بے ادبے کرد که جواز
چنین فعل قبیح را بایشان نسبت کرد خود را سزا یافت و بعد بیان حالش فرمودند
که رقص طوائف حرام است و هم درین باب کاتب الحروف بگوش خود شنید میان شیخ
الاسلام صاحب قبله فرمودند که روزے شیخ الاسلام فرمودند هر که شریک محفل رقص
شود او را باید که با علاقه نماند روزے در ذکر روح ارشاد شد که روح در
بدن آدمی سگے آمده است که بیرون خواهد رفت راوے ابن حافظ عبد العزیز

می گویند عرض نمودم که در احادیث اطلاق عروج بر روح آمده است فرمودند این از آن
قبیل است که می گویند سیر فی الله حالانکه حق تعالی مظروف نیست و حق تعالی میفرماید ما یکون من
نجوة ... الله حالانکه حق تعالی ابتدا و غایت نیست و فرمودند که امور آن عالم در الفاظ نمی گنجد و ارشاد کردند
که بعضی حیثیت نزد اهل باطن بر زبان گفتن گناه است و در باب وحدت وجود فرمودند که مسائل صحیح و مجرد رست نمی آید مگر بجهت
از این هیچ نقصانی نیست که محبوب صورت خود را در آئینه مشاهده نمود و فرمودند که بهمین
جهت بعد خلقت انسان خلعت بر ایشان تمام شد ظهور پرتو ذات و صفات حق تعالی
در بنی آدم بدرجه کمال شد روزی شخصی پرسید که عوام که گفتگو در وحدت وجود میکنند
چگونه است فرمودند که الحاد و زندقه است و خلاصه این کلام آنکه مسائل وحدت وجود گفتن
و شنیدن بدون حال ممنوع است و همدرین باب ارشاد شد که بزرگی در لکهنو رساله
در وحدت وجود تالیف کرد شاه کفایت صاحب بایشان پیام فرستادند که شما
را حال نیست بدون حال چرا این رساله تصنیف می کنید پس هر گاه آن رساله را دید بدست
کرد چرا که مقبول نبود روزی شخصی عرض کرد که مردم در درگاه مولوی عبد الرحمن صاحب
عجیب عجیب امورات می کنند چنانچه سجده ها میکنند فرمودند که این همه بسبب جهالت
است وی گفت که آنها جاهل نیستند اهل علم اند ارشاد شد که جهالت یک قسم نیست
جهالت را اقسام بسیار است در آن وقت بدلم گذشت که در طریقه جناب سجده تعظیما
رواست چنانکه در فوائد الفواد مذکور است تعجب که حضرت در اینوقت خلاف آن بحضور
شیخ الاسلام روی مبارک بجانب من کرده فرمودند که آنچه بزرگان کرده اند الحال دیگر است
و این امور که عوام می کنند همه گناه است روزی در ذکر مولوی نور الله صاحب که
از مریدان مولوی عبد الرحمن صاحب قدس سره بودند ارشاد شد که ایشان
باسن گفتند که در محفل سماع ما بیائید که بر سه شرط سماع در آن موجود است یعنی
زمان و مکان و اخوان چون در آنجا رفتم گفتم که فی الواقع هر سه شرط موجود اند

زمان بعد عصر است که مشائخ در آن وقت کلام نمی کنند و مکان بازار است هر که خواهد
بیاید و اخوان همین هندوان اند که نشسته اند روزی در خیرآباد شریف شیخ الاسلام در
محفل سماع نشسته بودند یک بیراگی از هنود به پیش نظر مبارک آمد آواز بلند فرمودند
که دور دور در ذکر وهابیان چند بار این کلمه فرمودند که بر وهابیان چه موقوف است
اهل ظاهر انقدر که هستند حال ایشان همین است و وهابیان قدری زاید افراط نموده اند
روزی شخصی نسبت وهابیان پرسید که ایشان مسلمان بودند ارشاد شد که آری
بودند سائل پرسید چگونه بودند فرمودند که ... لا گوید بنده عاصی غلام محمد او یعلی الحافظی
غفر الله ذنوبه این ارشاد حضرت نسبت وهابیان آخر زمان بود و الحال عقائد این فرقه
بسیار خلاف عقائد اهل سنت است و هم شنیده ام از زبان چند برادران دینی خود
که از خادمان خاص آنحضرت بودند که آنحضرت فرمودند که وهابیان از روافض بدتر
هستند چرا که در روافض بوی محبت هست و در اینها اثری از محبت نیست این ارشاد
شیخ الاسلام موافق حدیث نبوی است صلی الله علیه وسلم و آن اینکه یتفاوت الناس
فی الایمان علی قدر تفاوتهم فی محبتی و یتفاوتون فی الکفر علی قدر تفاوتهم
فی بغضی الا لا ایمان لمن لا محبة له خلاصه این حدیث شریف این است که انسان در
ایمان خود تفاوت دارند بقدر تفاوت آنها در محبت من و تفاوت دارند در کفر
چنانچه تفاوت دارند در بغض من آگاه باشید و بدانید آنکه محبت من نیست
او را ایمان نیست راقم گوید گو روافض را هم بجناب رسالت محبت صحیح نیست اگر محبت
صحیح بودی با یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم بغض نمی داشتند چرا که محبوب را هم
منتسب محبوب محبوب می باشد الا حضرات اهلبیت محبتی دارند و آن محبت راجع است
بمحبت جناب رسالت و فرقه وهابیه را بحضرت رسالت پناه نه محبتی است و نه بکسی
از منتسبات جناب رسالت انتهی اگر فی الجمله هم محبت می بود اینچنین شدت

تعظیم حضور و مقربان حضور نمی کردند بی تعظیمی دلیل بی محبتی است روزی ارشاد شد
که بعضی را عرفان حاصل می باشد و بعضی را علم عرفان چنانچه مولوی عبد العلی صاحب
قدس سره را بود روزی در ذکر مولانا انوار الحق صاحب رض فرمودند که در ولایت آنحضرت
شک نیست روزی شیخ الاسلام کشکول شریف را جستند خادمان عرض کردند
که میان اسلم صاحب بفلان کس داده اند شیخ الاسلام بسیار ناخوش
شدند و فرمودند که این کتاب ها قابل آن نیست که نقل مجلس کرده شود روزی
در ذکر وحدت وجود فرمودند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مسئله
توحید هر کس را نیاموخته اند و فرمودند که احوال صحابه رضوان الله تعالے
عنهم اجمعین هم مختلف بود بر بعضے از ایشان مسئله توحید منکشف بود و
بر بعضے منکشف نبود و درین امر زیاده از همه سیدنا و مولانا علی مرتضی علیه
السلام را دخل بود روزے در ذکر حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالے عنه
ارشاد شد که بخدمت آنجناب کسی را مجال آن نیست که جامه ها را رنگین سازد
پس می باید که خود را در عوام مخلوط دارید و خود را گنهگار دانید روزے
در ذکر مولوی حسین احمد صاحب محدث رحمة الله علیه ارشاد شد که مرد درویش
هستند و بسیار خوب اند روزے قوالی دستار معصفر بسته بود
فرمودند که شما قوال مشائخ هستید دستار سرخ بسته اید و دستار دیگر
مرحمت فرمودند و ارشاد کردند که این دستار سرخ بیندازد و فرمودند
که قوال را باید که باشرع باشد یکے از مریدان شیخ الاسلام نقل
می کرد که جناب پیر و مرشد برحق روزے فرمودند که فلان کس
که را فضل ست نزد من خواهد آمد برائے حاجتی که او را در پیش ست
من با او خواهم گفت که منت حضرت معاویه رض بر خود مقرر کن

تا حاجت تو بر آید عرض کردم که منت شیخ معاویه را حضرت می گویند ارشاد شد که چرا
نگوییم که هیچ ولی بمرتبه ایشان یعنے صحابه نمی رسد عرض کردم که حضرت محبوب سبحانی رضی
الله تعالے عنه فرمودند که ایشان هم بمرتبه حضرت معاویه نمی رسند و هم در ذکر حضرت
معاویه فرمودند که شیخ عبد الحق محدث دهلوی نوشته اند که وقتیکه ذکر جناب امیر المؤمنین
علی مرتضی علیه السلام باشد دران وقت نام ایشان به تعظیم نباید گفت روزے
در ذکر بزرگے شاید که جناب مولانا فخر الملة والدین محمد باشد ارشاد شد که برائے
طلب باران دعا فرمودند باران نبارید کسی طعن کرد که اینچنین بزرگ هستند که از
دعائے ایشان باران نبارید آنجناب بوی فرمودند که شما دعا کنید شاید که بر دعای
موقوف باشد آن شخص دعا کرد و باران بارید روزی در معنے الولایة افضل من النبوة
فرمودند که ولایت نبی افضل از نبوت اوست نه آنکه ولی از نبی افضل باشد زیراکه
ولایت صفت خداست الله ولی الذین آمنوا و نبوت صفت بنده و صفت خدا افضل
است از صفت بنده و نیز نبوت را انقطاع ست و ولایت را انقطاع نیست عرض کردم
اکنون که فیضان آنحضرت جاری است فرمودند که این فیض ولایت است روزے
عرض کردم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب جبرئیل علیه السلام در باب
تعیین قیامت فرمودند که مسئول از سائل اعلم نیست فرمودند که حق تعالی را منظور
ست که این چنین امور مخفی مانند همین مرضی خداست و همین مرضی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نه اینکه معلوم نباشد روزے در ذکر شاه کفایت الله صاحب فرمودند
که سیاحت کردند و آن قدر صاحب زور بودند که در حسنا غزا می کشیدند و در مقامے
ضعف بسیار لاحق شد که بر زمین افتادند دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
طبق حلوا بدست مبارک گرفته تشریف می آرند ایشان عذر کردند که یا رسول الله
من طاقت برخاستن ندارم ورنه قدمبوس می شدم حضرت صلی الله علیه وسلم

فرمودند که غلطیده باشی من برای همین آمده ام پس بدست مبارک حلوا خورانیدند
صلی الله علیه وسلم روزی شخصی از پس خورده شیخ الاسلام احتراز کرد شخصی
گفت که این شخص عمل می خواند ارشاد شد که در حدیث شریف آمده سور المومنین شفاء
واکثر جاهلان در خواندن عمل از سور المومنین احتراز میکنند و وقتیکه عمل بر خلاف حدیث
شریف شد خواندن عمل بچه کار خواهد آمد روزی شخصی از هنود بجهت کاری برای ملاقات
احقر آمد از خدمت شیخ الاسلام بر خاسته بیرون در وا با و کلام کردم او از من اجازت
گرفته برای زیارت حضرت شیخ الاسلام اندر آمد تا ش استفسار فرمودند نام خود
بیان نمود وقتیکه او رفت بعد دیری همان روز یا بروز دیگر خدمت شیخ تسبوی احقر
متوجه شده فرمودند که شما این چنین وبیدار هستید و با هنود ملاقات می نمائید بعده باو ارشاد
فرمودند که این کسان ترک ملاقات نمائید روزی فرمودند که شخصی در حق نصرانی
نوشته بود صاحبان عالیشان و در شرع این کلمه بسیار تشدد فرمودند و ارشاد کردند
که این کجا آمده است در قرآن مجید یا در حدیث شریف روزی فرمودند که عالمی دختر
نصرانیه را تعلیم می کرد از اثر تعلیمش آخر مسلمان شد چون وقت موت دختر
رسید او ستاد خود را وصیت کرد که بعد دفن مرا از قبر بر آورده غسل و نماز بطریقه
سنت محمدیه مبین بکنید او ستادش بعد دفن وی چون قبرش بشگافت دید که وی
در قبر نیست و شخصی دیگر در ان نهاده است که از دوستان این کس بود از علما بود آن عالم قرار
بند نمود و رفته آن دوست خود آمد تا دریافت حال کند معلوم شد که وی مرد از روز جیش
استفسار احوالش کرد وی گفت که اکثر چون بضرورت غسل می نمود می گفت که در دین ما
بسیار مشکل است غسل و وضو بسیار است و دین نصارا بسیار آسان است این
چنین گشت و شود در دین ایشان نیست از این ارشاد حضرت شیخ الاسلام معلوم
شد که نا پسندیدن احکام شرعیه نبویه و پسندیدن افعال کفار باعث نقصان

ایمان بیجا باشد نعوذ بالله من ذلک روزی ارشاد شد که زنی تره فروشی با بزرگی مزاحا
میگفت که دم گاو من بهتر یا ریش شما جوابش نمی دادند و می گفتند که روزی جوابش
خواهم گفت چون آن بزرگ بحق پیوست و جنازه روان شد زن مذکور گفت شما وعده
کرده بودید که جواب سوال تو خواهم داد ایشان از جنازه سر بر آورده گفتند اکنون
ریش من از دم گاو تو بهتر معلوم می شود یعنی خاتمه با ایمان شد روزی ارشاد شد
که محدثی معنی این حدیث شریف لا صلوة الا بالسترة اینچنین میگفت که نماز بغیر ستره
نمی شود من گفتم که این معنی چگونه باشد زیرا که نماز بدون ستره هم صحیح می باشد پس ستره
در اینجا یعنی حجاب است تا وقتیکه درمیان بنده و حق تعالی حجاب نباشد نماز که خواند
و برای که خواند روزی در ذکر طالب علمی ارشاد شد که او گفت هرکه خواهد با من مقابله
کند در شد او دید که این را غرور علمی دامنگیر شد پس علمش را سلب نمود این حکایت
بعینه حسب حال راقم بود بعد لحظه فرمودند که باز علم او از سابق هم بیشتر شد کتابی
در علم حدیث شریف تصنیف کرد روزی فرمودند که بزرگی فرموده اند کسی که منتهی
می باشد او را در سماع حرکت جسم نمی شود بزرگی دیگر این را شنیده فرمودند که انتها
کجا است تا وقتیکه جسم را حرکت نشود لفظ ما بعد یاد نیست که چه فرمودند مگر مطلب
همین بود که حرکت جسم منافی کمال نیست روزی شخصی در وقت درس مثنوی
شریف وجد و حال آغاز نهاد شیخ الاسلام بسیار ناخوش شدند و فرمودند که درویش
را باید که حالت خود را ضبط کند و فرمودند که نزد مرشدان ما این همه امور شرک است
روزی قوالی این رباعی می خواند ع مصرع عشق چیزیکه گو را نکشند ؛ لاغر صفتان زشت
خو را نکشند ؛ گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز ؛ مردار بود هر آنکه او را نکشند ؛
در معنی این ارشاد کردند یعنی کسی را که تجلیات قتل نکنند روزی مذکور شد که مردمان
در نوشتن القاب و آداب مبالغه می کنند حضرت فرمودند که در عهد نبوی شریف

آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمان که بجانب پادشاه روم نوشته بودند
در آن همین قدر القاب است الی هرقل عظیم الروم روزی در باب وسوسه استفسار
کردم ارشاد فرمودند که نزد ما آنست که بدین طرف خیال نکنند والله الصمد گفته وهم
فرمودند که حال قلب مثل طشت پر آب است وقتیکه باد با قوه وزید موجها از آن
خواهد برخاست و فرمودند که این خیال باید کرد که کدام خطره مظهر کدام اسم است
مراد ازین ارشاد این است که دائم ذاکر مانند و خطرات چونکه از شیونات حضرت
بجهت ظاهر می شود آنچنانکه موجها از جنبش باد لهذا هر آن باصلش راجع برده
نه آنکه با خطرات بپیچد و از اصل دور مانند والله [illegible] اعلم بالصواب روزی ارشاد شد که علمای
ظاهری دانند که خطاب آیه اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة بجانب اجسام است اینچنین نیست بلکه ارواح
مخاطب هستند مراد آنکه اصل عبادت عبادت روحی است نه آنکه بر همین عبادت
جسمانی اکتفا نماید و از عبادات باطنی محروم ماند و این مراد نیست که عبادت
جسمانی چیزی نیست بلکه درین باب آنحضرت بسیار تاکید فرموده اند و آن از دیگر
ارشادات شیخ الاسلام ظاهر است روزی ارشاد شد که ابتدا شخصی از من طالب
دخول سلسله شد من انکار کردم که مرا اجازت نیست چون دوباره بخدمت حضرت
قبله رفتم هر چه حکم بود بجا آوردم راقم عاصی غفر الله ذنوبه می گوید که شیخ الاسلام
را اجازت و خلافت از وقت بیعت بود لیکن بسبب کمال احتیاط در ابتدا بیعت
نمی گرفتند این مضمون در بیان حالات در باب سابق بیان کرده ام اهل حق این چنین
بوده اند وای بر حال آنها که بلا اجازت این چنین کار را هم می کنند و خلق را همراه خود در ضلالت
می اندازند روزی این ذکر بود که حضرت شیخ اکبر هیچگونه اجازت می دهند ارشاد شد که بسیار شهود
می کنند باز خود بخود مشهور می شود روزی ارشاد شد که جناب حضرت مولانا فخر الملة
والدین محمد رضی الله تعالی عنه شخصی را چیزی آموخته بودند بر آن شخص حالتی طاری شد

قریب بود کلمه که از زبان منصور برآمده بود از زبان شخص برآید فوراً از حضرت مولانا تشریف آوردند
و فرمودند که ما اینچنین نگفته بودیم مجرد این کلام حالت آن شخص سلب شد و فرمودند که بعضی کلمات
که از زبان منصور برآمد موقوف بر منصور نیست اینچنین حالت بر همه ها می گذرد روزی ذکر مجذوبی
فرمودند که از مریدان حضرت مولانا رضی الله تعالی عنه بود شاید این هم فرمودند که ستر را پوشیده
می داشتند بعده بر لفظ مبارک راندند که در مریدان حضرت مولانا که امر مجذوبی خلافت
شرع نشده است روزی این شعر که از حضرت شمس تبریز بحالت مستی برآمده خواندند و بعد
شعر آدم نبود و من بودم عالم نبود و من بودم ٭ او هم نبود و من بودم من ملحد دیرینه ام ٭ معنی این شعر
فرمودند وقتیکه ذات پاک حضرت احدیت بود و دیگر هیچ از تعینات نبود اطلاق فقط او هم
بر ذات پاکش نبود او وقتی توان گفت که دیگری هم باشد که او را او بگوید روزی ارشاد شد
که بزرگی فرمود کان الله ولم یکن معه شیء بزرگی دیگر جواب داد و هو الآن کما کان حضرت شیخ
الاسلام اکثر در نماز عصر تاخیر می فرمودند روزی عرض کردم که شخصی قول حضرت نقل می کرد
که تاخیر نماز عصر نزد حضرات صوفیه از تعجیل اولی است حضرت انکار کردند که من نگفته ام و فرمودند
آنها که صاحب کمال هستند در اختیار خود نیستند وقتیکه خدای تعالی می خواهد می خوانند حضرت
شیخ بسبب مصلحت وقت موی بر تمام سر داشتن را هم بسیار منع می فرمودند چون موی سر بنده
دیدند پرسیدند که موی بر تمام سر است و چون موی بر تمام سر دیدند هیچ نفرمودند بعد مدتی بعض
کسان گفتند که اگر حضرت شیخ الاسلام خواهند دید بسیار ناخوش خواهند شد تا مدتی [illegible] نفرمودند
روزی فرمودند که این موی بر سر پراگنده داشته آید بعده فرمودند آری خود را بتکلیف چیزی نمی
سازید کسی بتکلف چیزی نمی شود و کسی را که حق تعالی چیزی می سازد چیزی می شود و بعد چند
روز بر شخصی دیگر درین باب تشدد می فرمودند و باین تقریب نسبت من فرمودند که لیکن
این هم هستند که گذشته اند روزی دیگر در حضور نشسته بودم در دل من گذشت که حضرت
شیخ محدث دهلوی نوشته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوائی [illegible] و عمره حلق نفرمودند

اندو سنت همین است و حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه در غنیة الطالبین در باب
گذاشتن موی سر بسیار تاکید رقم فرموده‌اند و ترک حلق را اولی دانسته‌اند همین تصور
بودم که شیخ الاسلام چرا این چنین تشدد در منع گذاشتن موی فرمایند ناگاه به غضب آمده
باواز شدید فرمودند که موی سر چرا افزوده اید اگر موی خشک خواهد ماند غسل درست نخواهد
شد بعده فرمودند که جناب سیدنا علی مرتضی علیه السلام از حضرت جناب رسالت مآب علیه
الصلوة والسلام روایت فرموده اند که زیر هر موی جنابت است و حضرت سیدنا
ومولانا علی مرتضی می فرمایند که همین جهت با موی سر عداوت داشته ام این روایت بیان
فرموده ارشاد کردند که اصل سنت همین است چونکه خدمت شیخ این چنین تشدد فرمودند در
دل نیت جزم کردم که اکنون حلق می کنم لیکن دل باین جانب رجوع کرد و در دل چنان گذشت
که چون که شانه نمی کنم موی سر پریشان می ماند و این هم خلاف سنت است باعث غضب حضرت
شیخ الاسلام شاید که همین باشد همان شب در خواب دیدم که شیخ الاسلام بر سر مبارک موی
بسیار دراز دارند چون روز شد شانه کردم و چادر بر سر بسته موی سر را پوشیده نزد حضرت
شیخ الاسلام رفتم بالعنایت فرمودند که شما حلق نموده اید موی را یا شانه کرده اید فردا موی سر شما
بسیار پریشان بود و فرمودند که حضرت صاحب قبله یعنی شیخ اکبر ناخوش می شوند و بعد شش
ماه عدالت می شود یعنی موی سر مریدان را حلق می کنانند حضرت حافظ محمد اسلم صاحب
عرض کردند که ایشان را چنین عارضه است که گذاشتن موی سر فائده خواهد کرد فرمودند که
کدام فائده الغرض بداین روز هر چه فرمودند بکمال ملاطفت و عاطفت فرمودند دانستم که
آن عتاب وی روز بسبب خطره قلب من بود که گمان می نمودم که حضرت قبله چرا ترک سنت
می نمایند از ین جهت این تشدد فرمودند که این را داخل ترک سنت نباید دانست بلکه این هم
سنت است حبیب علی شاه نقل فرمودند که محی الدوله بهادر مرحوم بخدمت حضرت شیخ الاسلام
عرض نمودند که مولوی فضل حق خیرآبادی رد فرقه وهابیه نجدیه خوب نوشته اند اگر حضرت

با ایشان تحریر فرمایند تصانیف خود را انجا بفرستند حضرت بحر العلوم فرمودند ما قصه سکندر و دارا
نخوانده ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس روزی شیخ الاسلام در مکتب بجای تشریف داشتند
بعضی کسان عرض کردند که فلان مولوی را وهابیت حضرت دارند فرمودند که آن مولوی
مرا خفقان می شود و نیز همین تقریب فرمودند که بزرگی فرموده اند که لباس وضع علمای این
زمانه اختیار نکنید اگر ایشان لباس علما پوشند شما لباس سپاهیان اختیار نمائید راوی گوید که آن
مولوی که ذکر او آمده بود این چنین گمراه بود که کسانی را که احمق می دید انها را مسائل دروغ می گفت
مثلاً شخصی را بیاموخت و تتکه بی وضو باشی بجانب چپ استاده شو و بلا وضو نماز کن نماز درست خواهد
و بر حاشیه شرح وقایه نوشت که اگر کسی در ایام سرما بسبب عذر سرما تا شش روز غسل نکند و تیمم نماز
گذارد روا است چون این حاشیه مولوی نور الحق قدس سره دیدند بسیار غضبناک شدند مولوی انکار
کرد که من نوشته ام الغرض این چنین تمسخرها و مسائل دین بسیار می کرد از کرامات حضرت شیخ الاسلام است
که گو حالش بظاهر بسمع عالی نرسیده بود به شنیدن سخن منور باطن بر خیانت آن واقف شده از ملامت
او بیزار شدند رضی الله تعالی عنه این روایت قابل اندراج در باب کرامت بود در ین باب
بدین وجه درج کرده شد که ارشاد حضرت تعلیم است که هر که با حکام شرع شریف تمسخر کند
اهل حق را از او احتراز باید مولوی معین الدین صاحب گوپاموی بیان کردند که بخدمت حضرت
شیخ الاسلام چند سوالات نوشته فرستادم و در آن سوالات این سوال هم بود که فاتحه خواندن
بر تعزیه درست است یا نه همچنین سوالات بود شیخ الاسلام فرمودند که بر ین سوالات این شعر
نماید حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را شنیده شد
که شخصی از علما در باب تعزیه داری اعتراض کرد فرمودند که این قدر بدانید که این تصویر روی
روح نیست روزی شخصی سوال کرد که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی در حق حضرت
غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله فرموده اند می نویسند که این
از استغراق نفس است حضرت شیخ الاسلام فرمودند که نفس کجا بود فرمودند که بزرگی در باب

شیخ شهاب الدین رحمة الله علیه فرموده اند که لیکن عشق نداشتند روزی در درس مثنوی شریف
این شعر بود آنی ابسانا ورده استغنا رگفت ، جان او با جان استغناست جفت بدین تقریب
حکایت فرمودند که شخصی را خوف گرفتاری یا بی آبروئی بود نزد بزرگی رفت و التجا
نمود آن بزرگ بر کاغذ نوشته داد که فلان بعافیت من باشد راقم گوید که این حکایت را
با شعر مولانا این ربط است که ظاهرا آن بزرگ گو لفظا من گفت لیکن بدل و جان چون با حق
متصل بود آن من گفتن عین حق گفتن بود روزی این ذکر بود که در مساجد بار می اندازند این
مشابهت به هنود است حضرت شیخ الاسلام فرمودند که این سخن کسی نگفته نه امام اعظم و نه شاگردان
امام عرض کرده شد که در این مشابهت هنود ست و حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة
فرموده من تشبه بقوم فهو منهم ارشاد شد که تشبه آنست که بنیت تشبه باشد عرض کردم که
این چنین سود کردن چه ضرور فرمودند که کردن آن چه ضرور است چون آن مجلس برخاست
شد فرمودند کجاست حافظ محتسب باز روزی ارشاد شد که شخصی بخدمت شیخ اکبر عرض کرد
زیارت حضرت خضر علیه السلام مرا مشرف فرمائید روزی حضرت شیخ اکبر سوار بودند که بزرگی
نورانی تشریف آوردند با آنحضرت ملاقات کرده روان شدند شیخ اکبر با وی فرمودند که بزرگی
رفتند شناختی ایشان بودند همین مستند ملاقات نمائید و عرض کرد که خضر باشما هستید روزی
وقت اکل طعام فرمودند که بر دسترخوان آب نباید نهاد که ازین افلاس می آید و نام بزرگی نیز
شاید که حضرت فریدالدین عطار باشند که ایشان این چنین فرموده اند میر محمد علی صاحب نیز چنین
روایت میکنند روزی ارشاد شد که اول نزد اهل دهلی شاه غلام علی صاحب یا شاه
عبدالقادر رفته بودم ایشان بزی ذبح کرده دعوت من نمودند چون مطالب من شنیدند گفتند
این مقام مرشدان ما را هم حاصل نبود این مقامیست عالی در این زمان کسی نیست که او را
این مقام حاصل باشد بعده ارشاد فرمودند که ایشان را کشف کونی و غیره بود و لیکن ازین
بی بهره داشت الکه ان می آید روزی در ذکر این کلام قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان

مخالفت الخلق فرمودند صحبت از باب افعال ست و بر مبالغه دلالت می کند و همین را عشق
می گویند مولوی حسن الزمان صاحب در قول مستحسن نوشته اند که حضرت شیخ الاسلام می
فرمودند که سادات وقت آخر با ایمان می روند هر چند که اعمال ایشان خراب باشد و برین امر
باین حدیث استدلال فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نکاح حضرت سیده فاطمة الزهرا
رضی الله تعالی عنها بر ایشان آب پاشیدند و دعا فرمودند که الهی من این را و اولاد این را در پناه
تو می دهم از شیطان الرجیم چند بار از زبان مبارک مسموع شد که شیخ اکبر مریدان خود را با هم امتحان
کردن نمی فرمودند اگرچه ابنا برادر دینی باشند حبیب علی شاه می گویند که در حیدرآباد شخصی بی نمازی بود و
مردمان را می گفت که نزد من بیائید و زیارت حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بکنید چون کسی نزد
او می رفت و سر فرود می آورد و شکلی متشرع نمودار می شد و کسی که بحلقه او می نشست نماز او ترک
می شد بسیار کسان معتقد او گشتند روزی این ذکر بحضور حضرت شیخ الاسلام آمد بسیار ناخوش شدند
و فرمودند که بر حضرت عمر و چه بر آنحضرت نظر باید کرد چگونه باشد که آنحضرت رضی الله تعالی
عنه رو برو شخصی تشریف آرند و او تارک صلوة باشد نزد این شخص عمل همزاد است شیطان نزد او
می آید ملاقات حضرت عمر آسان نیست روزی آن شخص نزد شیخ الاسلام آمد حضرت بسیار ناخوش
شدند و فرمودند که ما زبان را تارک نماز کردی روزی کلام در خلاف فقها و محدثین رحمة الله علیهم
افتاد فرمودند که کتب احادیث بعد چهار صد سال جمع شده اند و در زمان ائمه اربعه این قدر احادیث
جمع نبود حق تعالی در دل ایشان القا می نمود موافق آن حکم می نمودند و اهل حدیث چونکه کثرت
احادیث دیدند اجتهاد و قیاس را ترک کردند و محض بر قول و فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم مدار
کار نهادند و نیز ارشاد شد که بسیار چیزها اند که نزد محدثین مسلم اند و فقها آن را مسلم ندارند و بسیار چیزها
اند که نزد فقها مسلم اند و محدثین مسلم ندارند بعد از آن ارشاد شد که این ها هم خوب اند و آنها هم خوب اند و هم ارشاد
شد که اهل باطن در چنین مضرات یعنی مسائل مختلف فیها بر مشاهده خود عمل می کنند که در حقیقت
حل و حرمت در یک چیز ممکن نیست یا حلال خواهد بود یا حرام بنده عاصی غلام باد بیلی غفر الله ذنوبه

می گوید که در قول حضرت شیخ الاسلام مراد از فقها ائمه مجتهدین مثل امام اعظم ابوحنیفه رح و امام مالک
و امام شافعی رح و غیرهم و از محدثین ائمه محدثین مثل امام بخاری و امام مسلم و ترمذی و غیرهم و از اهل
باطن ائمه اهل طریقت مثل ابراهیم ادهم و جنید بغدادی و حضرت غوث الاعظم و غیرهم بوده اند
که در فهم معانی قرآن مجید و حدیث شریف تابع فهم صحابه کرام اند رضی الله عنهم که نبی کریم ایشانرا
بانجوم هدایت فرموده و اختلاف آنها همان اختلاف صحابه است و این همه از اهل حق هستند و در بزرگی
و جلالت حضرات ایشان اجماع است و آن از قبیل قطعیات است پس اختلاف آنها موجب رحمت
و حق در آن ها دائر است و از قول شیخ الاسلام فرقه غیر مقلدین این عصر فهمیده که در فهم معانی قرآن و حدیث اتباع
فهم صحابه کرام نمیکنند و بسیاری از عقائد ایشان موافق معتزله و خوارج است نه در ایشان زهد و ورع و تقوی
اثری است که معانی صحیحه کتاب الله و کتاب النبی بر آنها منکشف شود و نه در انها از ترک و تجرید و عشق و محبت
حضرت الوهیت و جناب نبوت ظهوری است تا ابواب حقائق و معارف بفیض جناب رسالت بر ایشان
گشاده گردد بلکه آنها منکر فیوض آنحضرت اند و فقط الفاظ چند کتب حدیث دیده بزعم خود محقق گردیده دعوی
تاخیر میکنند و محض برای اظهار فضل و کمال خود بر مجتهدین اعتراضات میکنند و راه اجماع و سبیل مومنان که اتباع
آن بفحوای آیه کریمه و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا و حدیث نبوی
اتبعوا السواد الاعظم بر جمله مسلمانان لازم و واجب است گذاشته حسب رای خود راهی
پیدا میکنند که فی الحقیقت آن راه جهنم است و حق تعالی در آیه موصوفه بیانش واضح فرموده
خود هم همان راه ضلالت می روند و خلق را نیز در آن راه میخوانند بقول شخصی آنکه خویشتن
گم است کرا رهبری کند از چنین کسان شیخ الاسلام متنفر بودند چنانچه از حضرت حافظ صاحب
قبله ام برکاتهم و دیگر خواجه تاشان خود که همه باتفاق ثقه هستند خود شنیده ام که روزی در مسجد
درگاه حضرت مخدوم شیخ سعد صاحب قدس سره مولوی الهی بخش در نماز مغرب امامت
کرد و حضرت شیخ الاسلام هم در اقتدای مولوی مذکور نماز گزاردند بعد فراغ از حضرت حافظ محمد
اسلم صاحب قبله فرمودند که از ایشان بپرسید که مقلد کدام امام هستید مولوی جواب داد که من

عمل بالحدیث میکنم شیخ الاسلام بحافظ قرآن فرمودند بیائید تا نماز خود باز گزاریم و اعاده نماز فرمودند
حافظ عبد العزیز صاحب نیز این روایت را از شیخ الاسلام نقل کردند باین الفاظ و در روایت شان
زیاده است که مولوی گفت که من قرآن و حدیث می دانم و دیگر چیزی نمی دانم حضرت فرمودند
که نماز خود را نه حنفی گفتید نه شافعی را اعاده نماز کردند پس از جمیع قول و فعل حضرت ثابت شد که در
عمل بالقرآن و الحدیث اتباع فهم صحابه کرام شرط است و ائمه حدیث که اهل ورع و اتقیا بودند بر این
قاعده بودند و این کسان که بلا توسط فهم صحابه و مجتهدین عمل بالقرآن و الحدیث می نمایند باصل
مطلب قرآن و حدیث نمیرسند ازین جهت در ضلالت افتاده اند روزی در باره خواندن
درود شریف در حالت جنابت استفسار رفت فرمودند که حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه
در راهی می رفتند بحضرت صلی الله علیه وسلم ملاقی شدند حضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان
مصافحه فرمودند ایشان عرض کردند که یا رسول الله من جنب هستم فرمودند که مومن ناپاک نمی
شود بعد از آن حضرت شیخ الاسلام ارشاد فرمودند که تعظیم و محبت هر متعلق بجناب او روا ایمان عبارت
از آن است روزی کلام در نوبت ان اصلی گفتن در نماز وقت شروع نماز افتاد ارشاد شد
که این همه بی وقوفی است پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاهی نوبت ان اصلی نفرموده و نه کسی از اهل
صحبت آنحضرت چنین گفته روزی ارشاد شد که بعض کسان تعیین روز وفات بزرگان را
برای فاتحه بزرگان ممنوع می دانند پس اگر سندی درین باب از قرآن شریف یا حدیث رسول
کریم علیه الصلوة والتسلیم یا اقوال صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین یا اقوال مجتهدین رحمهم الله
بیارند و اگر باجتهاد خود میگویند اجتهاد مقلد را تسلیم نمی کنیم زیرا که مدار کار بر همین چیزها است
یعنی قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال صحابه و اقوال مجتهدین که لابد از اینهم اصل میباشد و
و ازین قول حضرت نیز حقیقت مجتهدین و اتباع حضرات ایشان بر ایشان را ثابت می شود
و نیز ارشاد شد اگر وقت وفات مرشد معلوم باشد فاتحه او همان وقت اول است بعده در
باره کشیدن قلیان ارشاد شد که احادیثیکه در مخالفت آن نقل کرده اند همه موضوعات اند حضرت

صلی الله علیه وسلم کسی نمیتواند که چیزی حرام سازد یا حلال سازد پس کشیدن قلیان فعل لغو ست
نه حرام و دیگر آنچه درین باره فرموده اند در باب سوم آن را نوشته ام در آنجا باید دید راوی میگوید
ملا حافظ عبد العزیز نقل می کنند که روزی حاضر بودم ارشاد شد که بزرگی نقل می کرد که بروز عاشورا
بر سر راهی استاده بودم و تعزیه ها می گذشتند ناگاه تعزیه را دیدم که روح پاک جناب سید الشهدا
علیه السلام و التحیة همراه آن بود بدیدن این امر رقت بر من طاری شد آنجناب علیه السلام
ارشاد کردند که دست کدام کس بود و بر کدام کس نه راز شد مولوی الهی بخش صاحب مرحوم
نقل میکردند که روزی در کبیری بایام عاشورا بخدمت حضرت شیخ الاسلام عرض کردیم
که یا حضرت آیا تعزیه شبیه روضه مقدسه حضرت سید شهدا علیه السلام ست فرمودند آنحضرت علیه
نیست حضرت صاحب اقدس قبله ام برکاتهم بیان فرمودند که روزی حضرت شیخ الاسلام از درگاه مخدوم
شیخ سعد صاحب تشریف می آوردند و ماه محرم بود علمها را حسب رسم هند مردمان گشت می دادند
نظر مبارک بر علمها افتاد فرمودند که دل می خواست که همراه اینها روم مگر علما معترض خواهند شد
و بخیمت و دولت خانه تشریف بردند حاجی سید امام نقل می کردند که ماه محرم بود و شیخ الاسلام در
گنگوه قیام فرما بودند شخصی پرسید که حضرت ماه محرم ست حضرت شیخ بکبیری تشریف نخواهند برد فرمودند
تخصیص کبیری نیست در هر جا محرم ست وی گفت در آنجا تعزیه داری می شود شیخ الاسلام
برآشفتند و فرمودند که مرا تعزیه داری دل درین امر شبهه نیست که چون شیخ الاسلام بماه محرم دیکی
تشریف می داشتند تعزیه که بدرگاه حضرت چهل امیان صاحب نهاده می شود شریک
می شدند و هم میفرمودند که اگر این کار می کنید بادب کنید پس ازین جمله روایات ثابت شد که عوام
را ازین امور منع باید کرد و اگر کسی از خاصان خدا اینچنین کرده باشد بر او معترض نباید شد چنانکه
مولانا روم می فرماید ؎ کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر روایات
منقول از ملا حافظ عبد العزیز صاحب روزی در باب مزامیر ارشاد شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وقت شنیده اند و در ابتدای حرمت خمر البته ممانعت مزامیر وارد شده بود و لکن این امور [illegible]

چون حرمت خمر در قلوب راسخ شد مزامیر وغیره سوی اصل اباحت راجع شدند راقم الحروف عفوالله
ذنوبه می گوید که حضرت شیخ محدث دهلوی در مدارج بوصل تغنی بالقرآن این بحث را بکمال توضیح
نوشته اند هر که را درین مسئله شک باشد در آنجا ببیند والله اعلم بالصواب راوی میگوید بعضی از
حاضرین عرض کردند که از حدیث شریف لا تجعلوا قبری عیدا عدم اجتماع بر قبر بزرگان مفهوم
می شود ارشاد شد بلی اگر بطور عید بروند و اگر به نیت عبرت و زیارت مجتمع شوند باک نیست
راوی در تحت این ارشاد می نویسد که بطور عید رفتن کنایه از اظهار فرحت و سرور و تکلف
و زینت خواهد بود و زیارت قبور موضوع برای یاد کردن موت و دل از دنیا برکندن
است فافهم ذلک عرض کرده شد که از حدیث شریف لعن رسول الله صلی الله علیه و
سلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج عدم جواز چراغان بر قبور بزرگان
مفهوم میشود ارشاد شد که در حدیث شریف لفظ علیها وارد ست نه لفظ حولها چراغان نهادن
بر قبور عبارت از نهادن چراغان ست بالای قبور که آن رسم شرک است و قریب قبور چراغان
افروختن برای نشستن مردمان هیچ مضائقه ندارد و نیز فرمودند که ما می دانیم که هر چه اولیاء الله کرده اند
عین موافق حکم خدا و رسول ست صلی الله علیه وسلم و اگر این چنین نمی دانستیم در سلسله ایشان چرا
منتظم میشدیم روزی ارشاد شد که مسئله وحدت وجود را که متاخرین اظهار کرده اند بخلاف
متقدمین که اخفا میکردند این اظهار خلاف مرضی جناب رسالت مآب نیست بلکه ایشان مامور
باظهار اند بعده ارشاد شد که اهل ظاهر پندارند که بانتقال جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
صدور احکام آنجناب منقطع شد و حالانکه این چنین نیست بلکه اولیاء الله را در هر زمان موافق
مصلحت آن زمان احکام از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم صادر می شود روزی در ایام
گرما در آفتاب نشسته وضو کردم ارشاد شد که در آفتاب نشستن در شرع شریف منع است
بعد مدتی در سنن ابو داود حدیثی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه می خواندند که
شخصی آمده در آفتاب بایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمودند که او را در سایه

یا تقسیم نماید ارشاد شد که قدری تبرکاً خود خورده و باقی تقسیم نماید عرض کرده شد که اگر تمام خود
خورد ثواب نخواهد شد فرمودند که ثواب محبت خواهد شد بعده این بیت بزبان مبارک رفت
ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را باز دیگر عرض کرده شد که محبت
که هست موقوف بر این نیست و ثواب طعام بغیر دادن کسی چگونه خواهد شد فرمودند که اگر با این نیت
خود نیز بخورد که قوت طعام را در عبادت حق تعالی جل شانه صرف خواهم کرد ثواب در خوردن خود
نیز خواهد شد روزی سائلی پرسید که در چاه نعلین افتاده چه حکم است فرمودند که وقتیکه نعلین از چاه
برآمده در آن نجاستی بوده باشد بعده فرمودند که نزد بعضے چاه حکم حوض دارد بعده بهمین تقریب فرمودند
که ملانا جامی قدس سره نوشته اند که بعضے مردم بغیر آب روان وضو نمی کنند این هم از قبیل
وسواس است زیرا چه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین حوضهای کلان و تالاب ها
در حرمین شریفین نبوده اند روزی برای فرستادن طعام به بزرگی که از مدینه طیبه آمده بودند حکم شد عرض کرده شد
که هنوز فاتحه نشده است ارشاد شد وقتیکه نیت کرده شد فاتحه شد باقی الحمد و اخلاص هر وقت که خواهد
بخواند را گوید غفر الله و نوبه یعنی این ثواب دیگر است و آن ثواب دیگر هر دو خواه در یکوقت جمع نمود
خواه علاحده علاحده در آن باکی نیست روزی شخصے در باب مرثیه خوانی سوال کرد ارشاد شد که بعد
انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه کرام رضی الله عنهم مرثیه ها گفته اند و از ذکر بزرگان رقت دل
می شود اما آنچه الطریق دنیا داری باشد هیچ نیست روزی سائلی عرض کرد که در باب رنگ بازی
در نکاح وغیره چه حکم است فرمودند که از رسوم جاهلیت و اطوار کفار و مشرکین است چنانچه هندوها
می کنند روزی سائلی پرسید که رفتن در عیدهای کفار مثل هولی وغیره گناه است ارشاد شد که گناه
گناه کبیره بلکه نوعی از شرک است زیرا که مسلمان چون رسم کفر را برغبت دل مشاهده کرد در ایمان
خلل افتاد روزی در باب ... گرفتن ... ارشاد شد که اگر کسی را خلل قطره نباشد اگر کلوخ
... نیست روزی طالب شخصی که در رعایت بعضے اسباب ظاهر و حفظ بعضے متاع خود قصور کرده بود
ارشاد شد که خلاف حدیث شریف می کنی آن کدام قسم درویشی است ... شخصی در خدمت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله اعقل او اتوکل ارشاد شد که اعقل و توکل بعده از ان این
آیه کریمه بزبان مبارک رفت قل ان کنتم تحبون الله الی آخر الآیه بعده فرمودند که اهل ظاهر شخصی را
که رعایت اسباب ظاهر نمی کنند بسیار مدح میکنند و کاملش میدانند لیکن در حقیقت الامر بے
اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزے حاصل نمیشود و دعوی محبت الهی بی اتباع نبوی دعوی
کاذب است فقط ظاهر اتباع ظاهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید کرد و در باطن اتباع باطن آنحضرت
صلے الله علیه وسلم باید کرد روزی در باب سماع ارشاد شد که کسی که دلش بشنیدن آن مائل بسوی حق
تعالے شود در حق او سماع عبادت است و کسی که حالش اینچنین نباشد او را نباید شنید روزی ارشاد
شد که حضرت بایزید رضی الله تعالے عنه بخدمت بزرگی رفت و سلام کرد وی جواب داد و علیکم السلام
یا بایزید حضرت بایزید فرمود که مرا چون شناختی که بایزیدم آن بزرگ فرمود که با وجودیکه عارف هستی این
چنین می گوئی چون خدائی تعالی را که اخفی الاشیا است دریافتم دیگر که ام چیز از ما مخفی باشد روزی
ارشاد شد که بزرگی مریض بود یکی از مریدانش عرض کرد که فلان دوا استعمال فرمائید بمجرد استعمالش
شفا حاصل شد مردمان متعجب شدند که مرید را معلوم شد و مرشد را معلوم نگردید آن بزرگ جواب
داد که این مرید من در عالم ملکوت شنیده که خاصیت این دوا بیان می کردند و مقام من از عالم
ملکوت بالاتر است ازین باعث مرا خبر نشد مولوی هدایت الله صاحب فرمودند که بخدمت حضرت
شیخ الاسلام عرض کردم که باتباع حضرت بر حجره چله عبادت حضرت مخدوم شاه صفی قدس سره
فاتحه میخواندم بعضے مردم درین باره کلام می کنند چه الحق چیست فرمودند ثواب قرآن مجید خواندن
نزد جمهور باموات میرسد و در شریعت که ام محل و مقام درین امر متعین نیست که از فلان جا ثواب
خواهد رسید و از فلان جا نخواهد رسید و در حدیث شریف آمده است چنانچه در حصن حصین مرقوم است
که کوه کوه را ندا می کند که ای فلان آیا بر تو کسی گذشته است که ذکر خدای تعالی کرده باشد ازین
حدیث شریف معلوم شد که مقامی که در وی ذاکران خدا ایزان می شود آن مقام بر دیگر امکنه فضل
دارد چه جائی که ولی کامل در آن مقام بعبادت مشغول شده باشد لهذا تفضیل آن مقام بطریق اولی ثابت

خواندن قرآن هر اندکی که فضیلتش در شریعت ثابت شد نسبت دیگر اذکار افضل و اولی است
پس در محل عبادت بزرگی قرآن خوانده ثوابش بروح آن بزرگ بخشیدم که انعام را اخیر فیکه حاصل
شده بسبب همان بزرگ حاصل شده و در این امر کدام قباحت لازم آمد روزی در باب
اتباع سنت ارشاد شد که حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه نوشته اند که کسی که در اتباع ظاهر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصور خواهد کرد در باطن او نیز خلل خواهد افتاد و روزی ارشاد شد
که بحضور حضرت صاحب قبله یعنی حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه شخصی آمد و در مسئله از علم میراث
استفسار کرد و گفت که این مسئله در میان علما بسیار بسیار اختلاف دارد من بکدام عمل نمایم
حیران ام آنحضرت فرمودند که فلان را این قدر و فلان را این قدر باید داد آن شخص را تسکین شد
و در وقت بعضی از مریدان آنجناب بخدمت شریف یک فتاوی در این اثنا و یک فتاوی دیگر
بغل و یک فتاوی در دست شاگردی و یک فتاوی در دست شاگردی دیگر بدین صورت
حاضر شدند و گفتند که چیزی که حضرت ارشاد میفرمایند مخالف این فتاوی هاست بترسم که اهل
علما اعتراض نمایند آنحضرت فرمودند که این کتاب ها را بسوزانید ما آنچه گفته ایم موافق حکم خدا و رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفته ایم و در آن ایام آنحضرت کاتبی را ترجمه صحیح بخاری شریف برای
نوشتن داده بودند کاتب مذکور گفت که جلد اول تمام شده است اگر جناب جلد ثانی را برای طالب
علمان تقسیم فرمایند ان شاء الله تعالی جلد تمام خواهد شد آنحضرت همین کردند مقام کتاب الفرائض
در حصه انگلستان تا که در فتوای آنحضرت متردد بودند همان مسئله برآمد ترجمه بخاری شریف
شیخ نور الحق قدس سره در آنجا نوشته بود که در این مسئله بسیار خطا کرده اند و مذهب صحیح امام اعظم
رضی الله عنه همان مطابق فرموده آنحضرت بود و بعد نقش منتبه گردیده بخدمت شریف حاضر شدند
گفتند اگر فرمایند این فتاوی ها را بسوزیم ارشاد شد که اینچنین مکنید بعضی کسان طالبین
همین کتب نیز هستند برای ایشان بگذارید روزی در ذکر بزرگی ارشاد شد که حضرت شیخ
شهاب الدین سهروردی برای زیارت ایشان رفته ساعتی بهم نشسته و هر دو خاموش

ماندند و چیزی نگفتند بعده حضرت شیخ برخاسته رفتند مردم از آن بزرگ پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی
گفت که بحری زخار است که در اتباع سنت ظاهری آنحضرت صلعم غرق است مردم گفتند که چگونه دانستید
با آنکه با ایشان چیزی نگفتید و نشنیدید فرمودند که ما اهل حال هستیم ما را با قال هیچ حاجت نیست و از حضرت
شیخ نیز مردم سوال کردند که آن بزرگ را چگونه یافتی فرمودند که بحر زخار است دیدم که در اتباع باطن آنحضرت صلعم
غرق است گفتند با آنکه از ایشان چیزی نشنیدید چگونه دانستید فرمودند که ما اهل حال هستیم ما را با قال هیچ
حاجتی نیست مولوی هدایت الله صاحب نقل کردند که روزی بخدمت حضرت شیخ الاسلام حاضر بودم شخصی برای
بیعت آمد آنحضرت فاتحه خیر خواندند بعد از آن مخاطب شده با آنکس ارشاد فرمودند که بر شریعت قائم باش و
خود را در محبت خدا داده و همچنین دیگر کلمات که وقت بیعت معمول بود ارشاد کردند آنکس خواست که بیعت
را بدست شریف شود آنحضرت دست کشیدند حاضران التماس کردند که این را به بیعت هم مشرف فرمایند بود
که بیعت حاصل شد باز عرض کردند همان ارشاد شد وقت دیگر عرض کردم که حکمت درین امر چه بود ارشاد شد
که بیعت عبارت از عقد قلب است و دست بدست گرفتن امری مستحسن است شرط صحت بیعت نیست در حدیث
شریف نخوانده اید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با زنان مصافحه نفرموده به بیعت زبانی اکتفا
فرموده و نیز در حدیث شریف دیگر آمده که شخصی مجذوم برای بیعت بخدمت اقدس
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از آمدن نزد
خود منع فرمودند و ارشاد کردند که با تو بیعت کردیم باز گرد روزی ارشاد شد که شخصی در کبیری آمده بود طنبور
نزد وی بود که آن را می نوازید و میگفت که من مرید حضرت قبله یعنی شیخ اکبر هستم من بر وی خشمگین شدم و گفتم که طنبور
را بشکنید این مرید حضرت صاحب قبله نیست و آن جناب هرگز او را برای نواختن طنبور اجازت نداده اند
که طنبور و ستار برای عاشقان است نه برای ملایان برای ملایان همین رکوع و سجود است
روزی شیخ الاسلام حال طفولیت خود که نور در چشمان مبارک نمانده بود و بعد مدتی بکرامات حضرت
شهید امیسان صاحب باز آمد چنانچه حالش مفصل بتفصیل تحریر سابق در آمده بیان فرمودند و ارشاد کردند
که آن وقت بینا شدم که مردمان چراغان بغارت می بردند و این رسم است در شب عرس سید امیسان

صاحب قدس سره چنانچه فرمودند که من از این چشم خود دیدم و نسبت غارت چراغان از وقتی این
ارشاد شد که حضرت جیه امیان صاحب در عرس شریف حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی
عنه و عن محبیه روشنی میکردند روزی فرمودند بحاضران که چراغها را بخانهٔ خود برید که بخانه های شما
برکت خواهد شد از امروز رسم غارت کردن چراغان شروع شد مولانا حسن الزمان فرمودند که
بخدمت حضرت شیخ الاسلام ذکر حدیث شریف انا احمد بلا میم آمد ارشاد شد که این حدیث تصحیح
کرده حضرات است عرض کردم که کشفا فرمودند آری و راوی گفته که من هم زبانی حضرت این
قدر شنیده ام که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند انا احمد بلا میم و نیز مولوی حسن الزمان حسب
فرمودند که در وقت درس فصوص شریف بخدمت حضرت صاحب قبله از زبان مبارک احمد
می شنیدم که در کتب سته نیافتم بعد از آن چون اتفاق سیر کتب دیگر افتاد آن احادیث بر آمدند
بعضی در مسند امام احمد و بعضی در مسند بزار رحمة الله علیهما و هم مولوی صاحب ممدوح میفرمودند
که از حضرت صاحب قبله در باب حدیث خواندن اعرابی این شعر را لقد لسعت حیة الهوی کبدی
فلا طبیب لها ولا راقی ٭ الا الحبیب الذی شغفت به ٭ فعنده رقیتی و تریاقی
سوال کردم که مکشوف حضرات در باب این حدیث چیست ارشاد شد که ثابت است عرض کردم
که حضرت شیخ الشیوخ می نویسند که فی قلبی منه شیئ ارشاد شد که کشف هر کس موافق مذاقش
میباشد یعنی چونکه مذاق سماع نداشتند این معنی بر ایشان منکشف نشد روزی در ذکر شیخ
ابراهیم کردی محدث رحمة الله علیه ارشاد شد که نهایت صاحب کمال بودند و خدمت ملا
فخر الملة والدین علم حدیث از یکی شاگردان ایشان اخذ کرده اند روزی ارشاد شد که حضرت
صاحب قبله در مسئله از معاملات موافق مکشوف خود افتا فرمودند عرض کردم که در حدیث نیز لفظ
وارد هست که من قطعت له من حق اخیه شیئا الحدیث ارشاد شد که این کلام بطریق فرض محال است
چنانچه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا بعد چندی در شرح نسائی تالیف مولانا سید علی رضی الله
تعالی عنه قریب همین مضمون دیده شد روزی ارشاد شد که فلان کس میگوید که سالک را در لطیفه

مقامات احتیاج بوسیلهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی باشد بعده شیخ الاسلام در رد این سخن
خبیث بسیار مبالغه فرمودند و ارشاد کردند که همه کائنات خود در وجود خود محتاج بوسیلهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اند پس آن مقام کدام است که در آن بوسیلهٔ آنحضرت احتیاج نباشد بعد از آن
این مصرعه بکمال ذوق بر زبان مبارک رفت ٭ نخستین جلوه وحسن قدیمی خاطر آرای من بعده
کلام در باب یا رسول الله گفتن افتاد عرض کردم که در حدیث شریف آمده [illegible]
پس شنیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض ما را از قریب و بعید بطریق اولی ثابت شد ارشاد
فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنچه فرموده اند احوال سمع ظاهری خود بیان فرموده
اند که این قدر وسعت دارد و حال باطن آنحضرت از آن هم بالاتر است صلی الله علیه وآله قدر
علوه و کماله روزی کلام در مسئلهٔ شقلین افتاد ارشاد شد که در یک [illegible] حنفیه پیش از بعد
شغل اول می شود و مسئلهٔ شقلین غلط است ثابت نیست بعده این حدیث شریف که قطع حدیث
امامت جبرئیل است بر زبان مبارک رفت ظل کل شیئ مثله روزی در مرض شیخ ارشاد شد که
برمزار مولانا انوار الحق قدس سره برای من دعا کن او عرض کرد که دعای [illegible]
آنجناب چه چیز است ارشاد شد که هر چند که وسائط بیشتر می باشد نزول رحمت الهی بیشتر می باشد بعده
ارشاد شد که در احادیث و اخبار و خرقه که وسائط بیشتر می باشد نزول رحمت الهی بیشتر می باشد
عرض کرده شد که اگر مرشد در حالت عدم ادراک و حواس باشد بیعت صحیح است یا نه ارشاد شد
که اگر حواس ظاهر نیست حواس باطن موجود است روزی ارشاد شد که مولانا جامی قدس سره
قریب مدینهٔ طیبه رسیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگی را در رؤیا ارشاد فرمودند که عاشق
ما می آید او را بگوئید که باز گردد و اگر در اینجا خواهد آمد من از قبر بیرون خواهم آمد و این شعر
بر زبان مبارک بکمال ذوق و رقت رفت ٭ زان جام مدام مست و واله دارد و دلجویه و اصلی
الله علیه وآله وسلم نیز عرض کرده شد که بعضی فقرا جانوری برای نذر یاران می کشند می گویند
که یک حصه با یاران و یک حصه به پرندگان و یک حصه به سگ اگرچه در مسند ایشان چیزی هست

ارشاد که در روایت حدیث نیست فقط رسم است بسالکین باید داد روزی ارشاد شد که تا وقتیکه
اولیاء الله بر روی زمین خواهند بود قیامت قائم نخواهد شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند
لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض الله الله جده ارشاد شد که الله الله تاکید گفتن عبارت از گفتن اهل الصفات
والله الله گفتن دیگران الله الله گفتن نیست روزی ارشاد شد که دو کس از اهل باطن بخدمت
مولانا فخر الملة والدین رضی الله تعالی عنه آمدند و آنحضرت برای وضو نشسته بودند آن دو کس
بیفتادند و بیهوش شدند چون بافاقه آمدند مردمان از ایشان پرسیدند که سبب بیهوشی شما چه بود فرمودند
دیدیم که یکی از مریدان مولانا رضی الله تعالی عنه مرده بود و روح او را ملائکه عذاب می بردند
جسمی دیگر از جسم آنجناب پیدا شد و بجانب آن ملائکه برای استخلاص آن شخص رفت ملائکه گفتند
که این گنهکار است فرمودند اگرچه گنهگار است مرید ماست گفتند که ما بحکم الهی آمده ایم فرمودند که
ما هم بحکم الهی آمده ایم هرچند که او شان زور ملکیت صرف کردند سودی نکرد و آن شخص را از ایشان
خلاص فرمودند روزی ارشاد شد که از طرف محل وادی انصاری می آمدم چون از دریای گنگ
این طرف یعنی گنگ اوده شدیم دو سه کس که همراه ما بودند گفتند که درین میدان بنسبت اطراف
برکت معلوم می شود چرا که درانجا حکومت کلمه گو است روزی شخصی برای بیعت آمد عرض کرده شد
که این کس می خواهد که در سلک غلامان داخل شود فرمودند که من خود غلام ایشانم من نخواهم که کدام
برادر دینی چنین باشد که کدام ذکر و عمل او مقبول شود و بسبب او من هم مغفور شوم از اینجاست تواضع
ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست روزی ارشاد شد که امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه برای حج می رفتند در راه بشهری که حضرت نجم الدین کبری رضی الله تعالی عنه
ساکن بودند رسیدند یکی از شاگردان ایشان معتقد آنحضرت بود عرض کرد که چنان توجه فرمایید که استاد
من بخدمت آنجناب مشرف گردد و در سلک معتقدین داخل شود چون امام رازی رحمة الله علیه
بخدمت آن حضرت حاضر شد فرمودند که امشب بر آستانه ما بخسپید و صباح برای
حج بروید همچنین کردند چون از حج فارغ شده بوطن خود آمدند وقت موت رسید شیطان رجیم آمد و گفت

که معاذ الله خدا واند امام رازی هزار دلیل بر وحدانیت آن یکتای مطلق جلت عظمته بیان نمودند
آن مردود همه را رد کرد جواب از ایشان ممکن نشد فقط کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله باقی ماند در آن وقت
حضرت نجم الدین کبری رضی الله تعالی عنه را غیرت آمد و صورت پر نور خود بر ایشان ظاهر
ساختند شیطان از دیدن آن صورت ولربا از شهر بیرون گریخت آنحضرت فرمودند چرا نمی گویی که خدا را
بی دلیل شناختم همچنین گفتند و خاتمه ایشان بخیر شد بدست گیری مرشد کامل و مرزا صاحب همین
روایت از شیخ الاسلام بروایت دیگران نقل می کنند و بران این مضمون زیاده میکنند که وقتیکه
در میان شیطان و امام فخر الدین رازی سوال و جواب می شد حضرت نجم الدین کبرا وضو می کردند چون
بنور قلب بر این حال مطلع شدند چهره مبارک شان سرخ گردید و ظرف گلی که بآن وضو می کردند بر دیوار زدند
و فی الفور صورت شریف شان بر امام ظاهر گشت و ایشان را تعلیم کرد چنانکه مذکور شد روزی
ارشاد شد که ملا کمال الدین شاگرد ملا نظام الدین قدس سره اعتراض می نمود که چرا مرید حضرت سید شاه عبد الرزاق
رضی الله تعالی عنه که امی محض هستند شده اید روزی کتاب فصوص شریف مطالعه می نمودند
مقامی مشکل بود حل نشد بدل گفتند که اگر بمجرد اقرت سید صاحب قدس سره این مقام بر من حل شود
البته مرید ایشان شوم ناگاه دیدند که بر دیوار حاشیه نوشته است بدیدن آن حاشیه آن مقام حل شد
وقت صبح آمدند و بیعت نمودند آنجناب فرمودند که ملا نظام الدین برای درس
شما کافی اند هر بار از ما حواشی نخواهید نویسانید و بمولانا نظام الدین ارشاد فرمودند که امروز گبرے
بزرگ را او را انداختیم عرض کردند که آن کدام است ارشاد شد که شاگرد تو کمال الدین ایشان شکر الهی
بجا آوردند روزی ارشاد شد که بحضور مولانا فخر الدین محمد رضی الله عنه در روز عرس ختم کلام الله
شریف و صحیح بخاری شریف می شد روزی ارشاد شد که مرشد از خیال مریدان می ماند چنانکه مادر
را خیال فرزندان می ماند و هردم در محافظت او می کوشند اگرچه الفرزند ... روزی ارشاد
شد که هرکه بعد نماز عصر پنج بار سوره عم یتساءلون بخواند از عاشقان الهی شود وقت دیگر عرض کردم
که اگر طالب عشق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد فرمودند وہ تو ایک سی بات ہے

سوره بعد نماز عصر پس از مسبعات عشر بخوانید کاتب الحروف غفر الله ذنوبه گوید که من دیدم
بچشم خود بقلم خاص شیخ الاسلام همین تاثیر سوره موصوفه در اوراد او نوشته و هم میر محمد علی صاحب نیز
از شیخ الاسلام همچنین روایت کرده اند راوی گوید که روزی در شرح این بیت مثنوی شریف ؎
نی صحیحین و احادیث و رواة ؛ بلکه اندر چشمهٔ آب حیات ؛ بر زبان مبارک رفت که حاجت صحیح بخاری
و صحیح مسلم هیچ نیست و حاجت راویان هم نیست انتهی کلامه رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا سبحان
الله این است شان اهل قرب ؎ رسول و قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست ؛ که در میان من
و تو همین من و تو بسیم ؛ روزی ارشاد شد که بزرگی در شهر لکهنو حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره سکونت
داشتند آمدند و برای ملاقات حضرت مخدوم نرفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان
ارشاد فرمودند که نقارهٔ قطبیت شاه مینا صاحب بر آسمانها نواخته می شود و تو برای ملاقات
ایشان نمی روی صبح آمدند و پیش برخاستند و بخدمت آنجناب آمدند آنجناب فرمودند که از خود
نزد من نیامده اید تا وقتیکه از جانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور نشده اید روزی عرض کردم
که می گویند حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی رضی الله تعالی عنه سماع نمی شنیدند فرمودند که غلط
محض است ایشان سنت پیر خود را چگونه ترک می نمودند بلکه اول کسیکه جمع محفل برای سماع کرده است
ایشان هستند و نیز ارشاد شد که اینکه می گویند که تاب الجنید این هم غلط است ایشان از عبادت
چگونه توبه می نمودند روزی سائلی در باب قرأت فاتحه خلف الامام سوال کرد ارشاد شد که نزد امام
شافعی رضی الله تعالی عنه می خوانند عرض کرد که حضرات ما می خوانند فرمودند که نعم بعضی صوفیه
میخوانند بعده ارشاد شد که حضرت سلطان المشائخ رضی الله تعالی عنه میفرمایند که از آن باز که این
حدیث شریف شنیده ام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب قرأة خلف الامام در نماز سرّی
و جهری ترک ننموده ام و نیز ارشاد شد که اکثر محدثین و اکثر ائمه سوای امام اعظم رضی الله تعالی
عنه همین قائل اند و امام محمد رضی الله تعالی عنه که شاگرد امام اعظم اند قرأة فاتحه خلف الامام در نماز
سرّی تجویز کرده اند روزی کلام در میاه افتاد ارشاد شد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خود

در باب چاهی که در مدینه طیبه بود دیدم و وضو ساختم و در آن فرقه های حنفی می اندیشند ارشاد فرمودند
که طاهر است شخصی عرض کرد که آن چاه کلان بود بر زبان مبارک رفت که ما خود دیده ایم ده در ده نبود
عرض کرد که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلان خواهد بود فرمودند که بنای او گاهی تغیر
نیافته عرض کرد که عمل بالاحوط بهر صورت اولی است ارشاد شد که این احوط ناشی از ظن
است که امام آیه شریف یا حدیث شریف بخوانید در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین
تالاب های کلان و حوض ها کلان کجا بود عرض کرد که فلان کس در باب میاه بسیار احتیاط
احتیاط می کند ارشاد شد که بمذهب امام مالک رضی الله عنه عمل میکند عرض کردم که امام غزالی
رحمة الله علیه در احیاء العلوم در باب میاه بسیار تائید مذهب امام مالک رضی الله عنه
فرموده اند بر زبان مبارک رفت که امام غزالی رحمة الله علیه خود مجتهد هستند کاتب الحروف
گوید غفر الله ذنوبه اینکه حضرت شیخ الاسلام در باب طهارت میاه فرمودند مخالف مذهب
امام اعظم رضی الله عنه نیست بلکه موافق است چرا که امام اعظم رض در باب طهارت میاه
تا اکثر تجویز فرموده اند و ان را حدی در قول امام و شاگردان امام مقرر نیست و مسئله ده در ده
که در بعض کتب فقه تحریر است بنظر احتیاط برای تعلیم عوام که ما اکثر را اندازه کردن نمی توانند
بعض فقها نوشته اند و آب چون باین حد میرسد در طهارتش هیچ کی را از فقها و محدثین کلامی
نماند آنکه کمتر از آن قطعی طاهر نیست والله اعلم بالصواب راوی گوید که در رؤیا شیخ الاسلام
را دیدم و بین اوری فرمودند چون بخدمت شریف پیوستم قصه خواب خود را در دل مرکوز ساخته
عرض نمودم که مضمون حدیث شریف من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان
لا یتمثل بی مخصوص است بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا همه بزرگان همین حکم دارند ارشاد شد
که شیطان بصورت کاملین متمثل نمی تواند شد و از دیدن ایشان در خواب فضل جلی می شود
علی الخصوص آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اکمل الاکملین اند روزی ارشاد شد که شخصی
کثیر بر دست شیخ اکبر بیعت نمود آنحضرت فقط کلمه طیبه خوانانیده رخصت فرمودند شخصی با وی

بجمیع البقر بود و نان بقدر یک سبد کلان و موافق آن دال مهیا و بعد جمعیت چون طعام خورد و قلیل
خورده و سیر شد یعنی آن مرض به برکت دست مبارک زائل گردید نیز ارشاد شد که شخصی از اجمیر شریف
بخدمت قبله عالم حضرت خواجه نور محمد آمد که نماز نمی خواند سببش این بود که مرضی داشت که وضویش
قایم نمی ماند و وی مسئله معذور نمی دانست آنحضرت خواستند که مسئله معذور او را تعلیم فرمایند ناگاه
از زبان مبارک برآمد که هر پنج نماز بیک وضو خوانده باش مرضش زائل شد به برکت کلام پاک آنحضرت
و همچنان شد که بیک وضو نماز پنجگانه می خواند روزی عرض کرده شد که اگر بخدمت اولیا از کسی
بی ادبی واقع شود ایشان غالباً عفو خواهند کرد که شان رحمت اند ارشاد شد که ایشان اگرچه عفو
نمایند خدای تعالی را غیرت می آید بعد از آن ارشاد شد که شخصی بخدمت بزرگی انکار داشت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بخواب دید سلام کرد آنحضرت جواب سلامش ندادند عرض کرد یا رسول
الله چه قصور از من سرزده ارشاد شد که تو از معشوق من انکار کردی من هم از تو بیزار گشتم روزی
ارشاد شد که قطب المشایخ غریب نواز وارث النبی فی الهند حضرت خواجه معین الملة والدین
رضی الله تعالی عنه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند که ارشاد می فرمایند تو معین
دین من هستی ولیکن از سنت های من یعنی نکاح را ترک میکنی خدمت خواجه صباح چون
برخاستند به نکاح پرداختند روزی ارشاد شد که بخدمت اولیاء الله کسی بی کشش ایشان رفتن
نمی تواند روزی ارشاد شد که محبت الله جل جلاله و رسول الله صلی الله علیه وسلم که بدل می آید بتوجه
مرشد می آید و این می دانند که خود بخود آمده است روزی ارشاد شد که یکی از علمای مدینه منوره بزیارت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفتند و عرض کردند که یا رسول الله چیزی از مذاق تصوف عنایت شود حکم
شد که نزد مولوی فخر الدین برو چون بخدمت مولانا رضی الله عنه حاضر شدند و منع انجناب استماع
نمودند که سوی سرود از هست و کلاه کج بر سر اقدس نهاده و دیگر امور نیز مثل این لیس اعتقاد بدل ایشان
فرو نکرده باز به مدینه حاضر شدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز ارشاد فرمودند که وه همان جا بر
ما سفارش شما کرده ایم تو شما اصلاح شما باز آمدند و بمطلب رسیدند روزی درباره تشریف بری

حضرت محمد باران صاحب قدس سره بامر شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه بولایت چنان بر زبان
مبارک رفت که مردم آن اضلاع نهایت سخت می باشند با ایشان بسر بردن بسیار مشکل است
هر کسیکه امری خلاف رای ایشان می کند هر چند که خیلی درویش و بزرگ باشد او را قتل میکنند
چنانچه دو سه کس را همچنین کشتند که قبور ایشان در آنجا موجود است و فرمودند که در آن شهر مجذوبی
بود که آمدن حضرت محمد باران صاحب قدس سره العزیز بروی گران گذشت و دانست که ایشان
بر من حاکم شده آمده اند روزی مجذوب موصوف نزد آنجناب آمد و چنان تصرف کرد که در شکم
آنجناب درد پیدا شد آنحضرت صبر فرمودند لیکن برادر آنجناب بجانب تونسه شریف رخ نموده
عرض کرد که یا حضرت برادر من بحکم شما در اینجا آمده است درین وقت مدد نمائید فی الحال درد
زائل شد چون حضرت محمد باران صاحب مراجعت نموده بخدمت شیخ اکبر پیوستند این حال
عرض نمودند آنحضرت تبسم فرمودند بمجرد تبسم در آنجا ولایت آن مجذوب سلب شد مجذوب
موصوف بخانه میان محمد باران صاحب آمد و رفت می کرد و می پرسید که آنجناب کی تشریف خواهند
آورد چون محمد باران قدس سره باز در آن شهر تشریف آوردند مجذوب حاضر شد و گفت که بر من
چرا تصرف کردید و مرشد خود را چرا مقابل من نمودید خنده ایشان برق بود که هر چه نزدم بود رفت
شد و بسوخت آنچه از من رفته است اگر باز بمن عطا شود در این شهر نخواهم ماند آنجناب آن مجذوب
را در حجره بردند و فرمودند که دو رکعت نماز بگزار و بعده بجانب تونسه شریف رو کرده عرض
نمودند که اکنون این شخص توبه می کند آنچه از وی سلب شده است باز عنایت شود فی الحال دولت
رفته او باز آمد و از زمان سابق هم فایق شد و موافق وعده از آن شهر بیرون رفت روزی
ارشاد شد که شخصی از مریدان شیخ اکبر از آنحضرت اذن خواست که برای خواندن منطق در [illegible]
برود ارشاد شد که برو از انجا رام رام گویان ملا در گردن انداخته خواهی آمد آن شخص توبه کرد
و از آن عزم باز آمد روزی ارشاد شد که حضرت مولانا فخر الملة والدین محمد رض رسالة تالیف
فرموده اند درین باب که جناب غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه در غنیة الطالبین فرموده اند

ومنهم الحنفیة یعنی حنفیه را در فرق مرجیه ذکر کرده اند و بعضی میگویند که این کلام آنحضرت نیست
بلکه از ملحقات است لکن مولانا صاحب قدس سره اثبات فرمودند که فی الواقع این کلام
آنجناب است رضی الله تعالی عنه از ملحقات نیست لیکن مراد آنحضرت رضی الله تعالی عنه آنست
درین اثنا فرمودند که مرا یاد نیست شاید که اینچنین رقم فرموده اند که فرقه مرجیه در غلبه رحمت
الهی تعالی مبالغه بسیار نموده اند و مضمون غضب را فراموش نموده اند و حنفیه نیز فی الجمله رحمت را
غلبه می دهند و این امر از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است سبقت رحمتی علی غضبی
بسبب این مناسبت حنفیه را در اقسام فرقه مرجیه ذکر فرموده اند لیکن حنفیه بقدر رحمت را غلبه
می دهند که دیگر فرق مرجیه می دهند برین سبب زائغ عن الحق نیستند اگرچه ذکر ایشان باین مناسبت
در فرق مرجیه نموده شد روزی ارشاد شد که خدمت حضرت مولانا محمد فخر الدین رضی الله تعالی عنه
در لباس سپاهیان نزد بزرگی تشریف بردند و خود را چنان اخفا فرمودند که آن بزرگ هم نشناخت
و گفت اگر خواهید شما را در جائی نوکر کنانم بعد تامل چون حال مولانا دیدند از جرأت خود استغفار نمودند
روزی کتابی در حدیث شریف در دست داشتم ارشاد شد که این کدام کتاب است عرض کردم که کتابی
ست در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد شد که این حال حضرت صلی الله علیه وسلم نیست
بلکه قال آنجناب است علیه الصلوة والسلام و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل حال را سلوک است
لیکن مبتدی را باید که اولا اتباع قال نماید تا برکت آن حق تعالی حال هم عنایت کند روزی شخصی
برای نوشتن شجره عرض کرد بر زبان مبارک رفت که از نوشتن بر کاغذ هیچ نمی شود روزی ارشاد شد که سید
هرگاه می میرد با ایمان می میرد روزی ارشاد شد که شخصی در مسجد مولانا محمد فخر الملة والدین
می ماند و حقه میکشید و توشه جناب شاه عبد الحق قدس سره می خورد روزی در خواب دید که بزرگی
نیزه در دست گرفته می آید و می فرماید که قلیان هم می کشی و توشه ما هم میخوری اگر در مسجد مولوی
صاحب ساکن نمی بودی نیزه می زدم آن شخص چون بیدار شد قلیان ترک کرد روزی ارشاد شد
که از نوشیدن بقیه آب وضو صفای قلب حاصل می شود روزی ارشاد شد که تہجد اگر قضا شود آن

را قضا باید خواند چیزیکه بمحبت الهی کرده شد آن را ترک نباید کرد روزی ارشاد شد که شخصی مرید حضرت
شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه بود و بعده در درویشی دیگر آمد کسی تفتیش کرد برای امتحان گشتی آنکس مرید اندرویش
شد وقتی حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه در سفر بودند به شخصی که همراه آنجناب بود فرمودند که شخصی را
از دنیا می برد و شیطان ایمانش را سلب می نماید من دعای کنم و تو آمین بگو و هر دو [illegible]
شد بعده از تونس شهر خبر انتقال آن شخص که مرید درویش دیگر شده بود رسید چون آنجناب در تونس
شهر تشریف آوردند آن شخص عزای آنجناب از حال آن شخص و موت او تفحص نمود معلوم شد که رویش
سیاه شده بود و اگر کسی کلمه طیبه پیش او می خواند رو می خود می گردانید عاذنا الله من ذلک شخصی در
مسجد ساکن بود و دو رکعت نماز بگزارد و بخدمت شیخ اکبر استشفاع کرد که اگر آنکس قصور رواست
لیکن دست گرفته جناب است بمجرد این امر رویش سفید شد و گفت که مرشد من حاضر اند و کلمه
طیبه بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد سبحان الله فخر دو جهان می گوی تو سلطان [illegible]
ارشاد شد که حضرت فاطمه سام قدس سرها مریده حضرت خواجه گنج شکر رضی الله تعالی عنه که
از کاملات نسا بودند چون وقت وفات ایشان رسید ملک الموت علیه السلام نزد آن ولیه
آمدند ایشان گفتند که درمیان من و او وعده است که تا او نخواهد آمد نخواهم رفت درین اثنا حضرت
سیدة النساء علی ابیها و علیها الصلوة والسلام موجب حکم تشریف شریف ارزانی فرمودند
آن ولیه سر خود بر قدم حضرت سیده رضی الله تعالی عنها نهاده عرض کرد که من کنیز غلام
لیکن درین امر امید آن دارم که حضور دخل نخواهند فرمود چرا که میان من و او همین وعده است
که تا او خود نخواهد آمد نخواهم رفت پس برقی از بالای عرش عظیم [illegible] رسید روح پاک آن برگزیده
ایزدی همراه آن رفت سبحان الله شعر نگوید کس که مردی در کفن رفت [illegible] مردانگی کان شیر
زن رفت [illegible] روزی ارشاد شد که رحمت بزرگان نسبت رحمت عموم خلائق [illegible]
بهمین تقریب فرمودند که یکی از مریدان شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه از [illegible]
بعد افتاد و بفسق و فجور مبتلا شد چون ذکر او بحضور آنجناب می آمد ارشاد می شد که اگرچه فاسق

خرابات مست هرچه هست از آن من است وقتی آنحضرت برای زیارت مزار بزرگی رفته بودند
و آنجا رقص نساء هم بود و آن شخص ایستاده تماشا می دید حضرت پس پشت او رفته چشمهای آن شخص
مبارک بند فرمودند آن شخص دانست که کسی از آشنایان من است شور کرد که مرا بگذار و در تماشای من خلل
انداز مشو چون پس پشت نگاه کرد و آنحضرت را دید سر بر قدم مبارک انداخت آنجناب فرمودند
از تماشا می دانید که بسبب افعال شما ناخوش هستیم بدین وجه تر و تازه نمی آئید شما خوب میدانید که چیز
بدتر از شرک نیست اگر شرک هم خواهید کرد و زنا خواهید نمود و پیش بت سجده خواهید کرد و از
شما رنجیده دل نخواهیم شد که نظر ما بانجام کار است نه بر زمان حال آن شخص را این سخن چندان
اثر کرد که فوراً از اعمال بد توبه نصوح کرد روزی ارشاد شد که بزرگی فرمودند که بر قبر فلان بزرگ
تشریف برده بودند حضرت خود تکمیل ولایت آن صاحب قبر فرمودند و مقام ایشان از سابق بسیار
بالاتر گردید حالانکه از وفات وی مدتی گذشته بود روزی ارشاد شد که بعضی بزرگان که فرموده اند وصال
وصال نی اند حال خود فرموده اند زیرا که بعضی بزرگان را دوام وصال هم بوده است و بعده فرمودند
که حضرت صاحب قبله یعنی شیخ اکبر را چنان دیده ام که حال آنجناب هردم یکسان می باشد نیز
بر زبان مبارک رفت که بعد از وصال هیچ خوف و خطری نیست روزی شخصی عرض کرد که زبانی
حضرت شنیده ام که مرشدان کامل همه غلامان خود را معاً در نظر توجه خود می دارند فرمودند که
آری کسیکه فانی فی النصر باشد و مرتبه استغراق در ذات احدیت او را حاصل بود او را توجه
یک جانب مانع از توجه جانب دیگر نمی باشد روزی ارشاد شد که در وقت قتال چنگیز خان
بعضی از اولیا در مقام ابی زنگی نشسته بودند سلاحی بر ایشان کارگر نمی شد حضرت خضر علیه السلام
تشریف آورده فرمودند با موذن بگوئید که اذان بگو چون موذن گفت اشهد ان محمد رسول الله
آن همه بیهوش آمدند سلاح بر ایشان کارگر شده بدرجه شهادت رسیدند روزی ارشاد شد که
ملائکه همه با بنی آدم گفتگو نمودند از حضرت حق جل جلاله ارشاد شد که ابریز بنده ای از بندگان
است در روز مسجد قبل از جمعه می آید و بعد از جمعه می رود او را ببینید فرشته در آن مسجد رسید

نعلین مبارک آنحضرت بگرفت و در گوشه مخفی شد آنجناب بعد فراغ نماز در همه جا بر هفت
آسمان و زمین نظر فرمودند نعلین خود را نیافتند فرشته را گرفتند که نعلین من بنه و تست فرشته
بفضیلت ایشان برخود اقرار کرد که ما چون از آسمان بر زمین می آئیم حال اینجا می بینیم و شما
بهمین جا می مانید و از جائی خود حرکت نمی کنید و حال همه عالم می بینید و نیز از زبان مبارک مسموع
شد که لوح محفوظ قلب عارف است حضرت بایزید می فرمایند که اگر آسمانها و زمینها و همه کائنات
در گوشه از گوشه های قلب عارف باشد مخفی گردد و نیز از زبان مبارک مسموع شد که علم
لدنی همه اولیا را می باشد روزی ارشاد شد که فلان بزرگ نوشته است که همه معجزات
که از انبیا علیهم الصلوة والسلام صادر شده اند طاقت آن هر ولی را می باشد زیرا که
کسیکه از ذات و صفات خود فانی شد و مظهر جمیع صفات الهی تعالی گشت لابد جمیع انواع
خرق عادات از او ممکن است زیرا که او خلیفه احد است اگر مظهر جمیع صفات الهی نباشد
نیابت کامل نیست روزی ارشاد شد که چون منکر و نکیر نزد حضرت محبوب سبحانی غوث اعظم
رضی الله تعالی عنه آمدند و سوال کردند آنجناب فرمودند که جواب سوال شما بسیار سهل است
غلامان ما هم می دهند لیکن از شما می پرسیم که چرا بر حضرت حق اعتراض کردید که گفتید اتجعل فیها
من یفسد فیها آن هر دو فرشته نزد حق رفتند و عرض نمودند که بزرگی از امت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام این چنین می فرماید ارشاد شد که آری راست می فرماید شما را اگر من خود مغفور
داشتم ولا القصور شما بود چون باز نزد آنجناب آمدند و اظهار ندامت کردند آنجناب فرمودند
که بر دوستداران من تشدد نخواهید کرد باز بخاطر شریف آنجناب رسید که اگر شفاعت
جمیع امت آنحضرت علیه الصلوة والسلام می کردم چه خوش بودی ناگاه حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام خود تشریف آوردند و فرمودند که غم این مخور دیر هر که امتی ما است
دوستدار شما است روزی ارشاد شد که دختر فلان بزرگ در نکاح بزرگی بود چون
آن مرحوم انتقال کرد آن بزرگ خواست که خواهرش را در نکاح آرد و با پدرش در این باب

عرض کرد وی انکار کرد باز عرض کرد که در لوح محفوظ بنگر که نکاح من با و نوشته است آن بزرگ بعد
ساعتی فرمود که اکنون در لوح محفوظ به بین چون دید هیچ نبود معلوم شد که محو شد و نیز از زبان مبارک
مسموع شد که زبانی حضرت صاحب یعنی شیخ اکبر شنیده ام که بعضی امور از لوح محفوظ
باقی مانده بود ارشاد شد که این را بگذارید که موقوف بر زبان دوستان ما است روزی
ارشاد شد که بزرگی را دردی پیدا شد کسی را نزد طبیب فرستاد بزرگی با و در راه
ملاقی شد و فرمود که علاج دوست خدا از دشمن خدا نکنید این آیه را نوشته بر بندید و بالحق انزلناه
و بالحق نزل معلوم شد که آن بزرگ حضرت خضر علیه السلام بودند روزی ارشاد شد که
در ذوق اهل قال بسبب اهل حال ست که ایشان فیضان الهی را بلا واسطه می گیرند و
و هر کس را موافق استعدادش می دهند روزی ارشاد شد که بحضور شیخ اکبر ذکر
شد که بعضی درویشان می گویند آنچنان اولیا کبار که در زمان سابق بودند در این زمان
نمی باشند ارشاد شد که غلط محض ست آنچه دران زمان بود درین زمان هم هست همان
مقام جناب غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه در این زمان هم مر اولیا را حاصل است
انتهی سبحان الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله
خیر ام آخره روزی در باب صفتی از صفات آنحضرت علیه الصلوة والسلام استفسار
رفت که این صفت اولیا را هم می باشد یا نه فرمودند که در خلیفه صفت مستخلف می باشد
روزی ارشاد کرد که شخصی مریدی از خلفای مولانا محمد فخر الملة والدین رضی الله تعالی عنه
بود در لکنو آمد و رافضی شد روزی مرشد خود در خدمت مولانا را بخواب دید که مولانا
صاحب قبله مرشدش فرمودند که بیا و آفتابه بیار و آب انداز تا من دل این را بشویم پس آن
آب انداختند و خدمت مولانا دلش شستند چون صبح برخاست سنی کامل بود
روزی در باب تفضیل جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه ارشاد شد که حضرت
یعنی شیخ اکبر فرمودند که آنجناب پیر و مرشد همه اولیا هستند چگونه از همه کم خواهند بود

و این امر ریا مکشوف ست انتهی و بر زبان مبارک رفت که بنای تفضیل نزد اهل ظاهر امر
دیگر ست و نزد اهل باطن بر رفع حجب و مقامات باطن ست راقم گوید غفر الله ذنوبه که ازین
ارشاد حضرت شیخ الاسلام که تفضیل قول حضرت شیخ اکبر است اختلاف اهل ظاهر و اهل باطن
برخاست چرا که تفضیل را نزد اهل ظاهر وجهی دیگر ست و نزد اهل باطن وجهی دیگر نزد اهل باطن
را در تفضیل شیخین بوجهی که علمای ظاهر می دهند نزاعی نیست و نه علمای ظاهر را به تفضیل جناب
مرتضوی بوجهی که عارفین امت قائل اند خلافی ست چرا که در تفضیل جناب ولایت مآب باین
وجه که آنحضرت پیر و مرشد جمله اولیا امت است و رهبر باطن بوده و هست و بی وسیله توسل
آنحضرت کسی از امت بمقامات عرفان فائز نشده و وی رضی الله عنه اعلم الاصحاب است و
صاحب سر مصطفوی و وصی جناب نبوت کسی را از اهل سنت والجماعت اختلافی نیست و ثابت
است این مضمون باحادیث صحیحه و من آنرا مختصر برای دفع اوهام می نگارم آنکه متصف بودن
آنحضرت بصفت هدایت از لسان نبوت ابن جریر و ابن مردویه در تفسیر خود و ابن اعرابی
و ابو نعیم در کتاب المعرفه و دیلمی در مسند الفردوس و ابن عساکر و ابن نجار در تاریخ خود از ابن
عباس روایت می کنند که گفت ابن عباس لما نزلت انما انت منذر و لکل قوم
هاد وضع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یده علی صدره فقال
انا المنذر و اومی بیده الی منکب علی رضی الله عنه فقال انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون
من بعدی یعنی هرگاه که نازل شد آیه کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی جز این
نیست که تو هستی ترساننده و برای هر قومی رهبر ست نهاد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
دست خود بر صدر مبارک خود پس فرمود من منذر هستم و اشاره کرد دست شریف خود جانب
شانه علی رضی الله عنه پس فرمود تو هادی هستی یا علی بتو هدایت یابند هدایت یابندگان بعد من اگر
از هدایت همین هدایت ظاهری مراد گیرند جمله صحابه بآن متصف اند بلسان نبوت تخصیص جناب
امیر بان نیست پس ضرور ست که مراد این هدایت که مخصوص است بجناب ولایت مآب هدایت باطن

وهم فرموده است نبی کریم علیه الصلوة والتسلیم ان تؤمّروا ابابکر تجدوه امیناً زاهداً فی الدنیا
راغباً فی الآخرة وان تؤمّروا عمر تجدوه قویاً امیناً لا یخاف فی الله لومة
لائم وان تؤمّروا علیاً ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیاً مهدیاً یاخذ بکم الطریق المستقیم
این حدیث روشن کند تهذیب نفس و خروج را جناب نبوت هر یکی را از خلفای خود جدا جدا
بصفات کمالیه ستوده و در انجام حضرت مرتضوی را بصفت هدایت برگزیده پس معلوم شد که
آنحضرت درین صفت در صحابه کرام ممتاز بوده و او وصی و صاحب سر نبوی بودن آنحضرت رضی
الله عنه ظاهر است . در معجم کبیر و ابن مردویه از ابی سعید خدری از سلمان فارسی رضی الله عنهما
مرفوعاً روایت کرده ان وصیی وموضع سری وخیر من اترک بعدی
ینجز عدتی و یقضی دینی علی ابن ابی طالب تحقیق وصی من و جای نهادن
سر من و بهترین آنانکه گذارم بعد خود و وفا کند وعده مرا و ادا کند دین مرا علی ابن ابی طالب
است و امام احمد در مناقب از انس رضی الله عنه روایت کرده که گفت انس گفتیم ما از
سلمان بپرس از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که کیست وصی او پس گفت سلمان
یا رسول الله من وصیک قال یا سلمان من کان وصی موسی قال یوشع
ابن نون قال فان وصیی و وارثی یقضی دینی وینجز موعدی علی ابن ابی طالب
یعنی یا رسول الله کیست وصی تو فرمود وصی موسی که بود گفت یوشع ابن نون فرمود وصی من و وارث
من و جای نگاه داشتن سر من و وفا کند وعده مرا علی ابن ابی طالب است و آنکه آنحضرت وارث علم نبوی
بود حدیث انا مدینة العلم و علی بابها که حدیث مشهور است بران شاهد است و هم در حدیث مواخاة
از زید بن ابی اوفی رضی الله عنه مرویست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال لعلی انت اخی و وارثی قال وما ارث منک یا نبی الله قال ما ورث الانبیاء
من قبلی قال وما ورث الانبیاء من قبلک قال کتاب ربهم وسنة نبیهم
یعنی تحقیق فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از علی رضی الله عنه تحقیق تو برادر منی

و وارث من هستی گفت وارث کدام شیء خواهم شد از تو فرمود چیزی که وارث شده اند انبیا از
قبل از من گفت و چه چیز را وارث شده اند انبیا قبل از تو فرمود کتاب رب خود و سنت
نبی خود را روایت کرده ابن عساکر در اربعین و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است ان علیاً کان
یقول فی حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکره الی قوله والله انی لاخوه وولیه وابن عمه ووارثه
یعنی تحقیق بود علی رضی الله عنه که می گفت در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس
ذکر کرده تا قول وی رضی الله عنه والله تحقیق من برادر اویم و دوست او و ابن عم او و وارث
او روایت کرده این را احمد در مناقب و نسائی در خصائص و طبرانی در کبیر و حاکم و لفظ
و این ست وارث علمه یعنی وارث علم آنحضرت از وجوهات افضلیت جناب مرتضوی
از زبان نبوت مروی است روایت کرده طبرانی و خطیب در متفق و مفترق و حافظ
عمر ابن محمد ملا در سیرت خود از ابن عباس و حاکم از ابن عباس و ابو هریره بردوست
ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما زوج فاطمة من علی قالت فاطمة یا رسول الله
زوجتنی من رجل فقیر لیس له شیء فقال لها النبی صلی الله علیه وآله وسلم اما ترضین
یا فاطمة ان الله عز وجل اطلع علی اهل الارض فاختار منهم رجلین احدهما اباک والآخر بعلک
تحقیق نبی کریم هرگاه که نکاح کرد فاطمه را از علی گفت فاطمه یا رسول الله نکاح کردی مرا از
رجلی فقیر که نیست نزد او چیزی فرمود آنحضرت از سیده آیا راضی نیستی یا فاطمه تحقیق الله
عز وجل مطلع شد بر اهل ارض پس برگزید از انها دو مرد را یکی از ان پدر تست و دیگر شوهر
تو و در روایتی است که فرمود اسلام او از همه پیش است و عرفان او از همه بیش و هم برای
اظهار عظمت آنحضرت رضی الله عنه فرموده ابن عساکر از انس رضی الله عنه آورده
که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیست کسی از انبیا مگر آنکه برای اوست
نظیر در امت من پس ابوبکر نظیر ابراهیم است و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هارون و علی نظیر من
و هر که خوش آید او را که نظر کند سوی عیسی ابن مریم باید که نظر کند جانب ابی ذر درین حدیث آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت رضی اللہ عنہ را النظیر خود فرمودہ ازینجا قرب ذی رضی اللہ
عنہ بحضرت الوہیت و متصف بودن وی بصفات کمالیہ محمدیہ باید فہمید چونکہ در آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جمیع اخلاق انبیا جمع بود وا آنحضرت رضی اللہ عنہ مظہر اتم آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود لہذا نبی کریم فرمودہ ابوالحمراء مرفوعا روایت کردہ کہ ہر کہ ارادہ
کند کہ نظر کند جانب آدم در علم او وجانب نوح در فہم او وجانب ابراہیم در حلم او وجانب
یحیی ابن زکریا در زہد او وجانب موسی در بطش او پس نظر کند جانب علی ابن ابی طالب
اخراج کرد این را قزوینی وحاکمی برای اہل انصاف ہمین قدر کافی است برای صحت آن عقیدہ
کہ اہل باطن دارند و شاہ ولی اللہ صاحب کہ در تفضیل شیخین بسیار غلو دارند و رسائل
درین باب تالیف کردہ اند ایشان ہم در تفہیمات نوشتہ اند علی رضی اللہ تعالی عنہ
ورثہ یافت از نبی صلی اللہ علیہ وسلم حکمتہ کاملا باز رفت تا قرب ملکوت باز نزول کرد و در شرح رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای تشریع و وطن گرفت دران و برای این موسوم کرد نفس خود را
بالوصی و ہمین است وصایت و گفت لابد است ہر نبی را وصی و چنین است وصایۃ نزد
ما حکمتہ و باز تحمل شرع نبی و علوم او و تکفل برای امت او بالدعا و منصب دیگے وصی
این کہ بود او خازن علم نبی و امامت وی و حامل وحی وی و شاہ عبدالعزیز صاحب در فتح
العزیز در تحت آیہ کریمہ انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریۃ لنجعلہا لکم تذکرۃ وتعیہا
اذن واعیۃ یعنی تا گردانیم آن کشتی را برای شما یادگار و در ہر جا کہ خوف غرق داشتہ باشند
و خواہند کہ سطح آب را قطع کردہ از ملکے بملکے و از کنارے بکنارے انتقال نمایند ہمین
قسم خانہ روانے از اجسام نباتیہ خشبیہ درست کردہ بکار برند و بہ تامل عقلی پے
برند کہ نجات از ثقل طبعی گناہان کہ مانند آب غرق کنندہ اند و در قعر ہاویہ می اندازند
بدون آنکہ توسل بکسانے کردہ آید کہ خود را ظرف آن لطیف اللطفا ساختہ باشند
مانند چوب کہ خود را ظرف ہوای لطیف کردہ است ممکن نیست پس ہر نوع کہ ممکن باشد

خود را در دل آن ظرف لطیفہ جا باید داد کہ برکت آن لطیف کہ مظروف آن ظرف است اتحاد ظرف
با آن لطیف بہم رسانیم و خود را از ثقل گناہان وا رہانیم و آن ظرف لطیفہ در ہر وقت کمیاب
و نادر الوجود میباشد لاجرم در طلب تفتیش آنہا باید شد و بدل و جان در متابعت و معیت
آنہا باید کوشید کہ در دلہای آنہا جا پیدا کنیم و برای این امت مرحومہ آن ظروف لطیفہ اہل بیت
مصطفویہ اند علیہ وعلیہم السلام کہ محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می گردد کہ
در دلہای آنہا انکس را جای پیدا شود و چون آن دلہا از نور لطیف حضرت باری جل اسمہ
معمور و مملو است بسبب مشارکت ظرفیت و مجاورت مکان آن جناب نسبتی پیدا آید کہ در دفع
ثقل طبیعے گناہان حکم تریاق دارد و لنعم ما قیل چو ربی جادہ ہوس کرد کہ در کعبہ رود دست در پا
کبوتر زد و ناگاہ رسید و لہذا در حدیث شریف وارد است کہ مثل اہل بیتی فیکم مثل
سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا غرق یعنی مثال اہل بیت من در شما مثال کشتی حضرت
نوح است ہر کہ سوار شد دران کشتی از طوفان نجات یافت و ہر کہ پس ماند ازان کشتی غرق طوفان
گشت و وجہ تخصیص حضرات اہل بیت علیہم السلام باین مراتب و فضیلت آن است کہ کشتی
نوح صورت کمال عملی آنجناب بود و حضرات اہل بیت را نیز حق تعالے صورت کمال عملی جناب
خاتم المرسلین گردانیدہ بود کہ عبارت از ولایت است زیرا کہ کمال عملی آنجناب بدون مناسبت
مخصوصہ با آنجناب در قوای روحیہ و خلق و فتوت و سماحت متصور نیست کہ در کسی جلوہ گر شود
و این مناسبت بدون ولادت و علاقہ اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست پس این کمال
را با جمیع وسعت آن کہ معدن ولایات مختلفہ است در این مجری جاری کردند و از ہمین جا بر
ریختند و ہمین است معنے امامت کہ یکے مر دیگری را از ایشان وصی ساخت و ہمین است
سر آنکہ این بزرگواران مرجع جمیع سلاسل اولیا امت شدند و ہر کہ تمسک بحبل اللہ سے
نماید چار و ناچار رسند استفاضہ او باین بزرگواران منتہی میگردد و در این کشتی می نشیند
بخلاف کمال علمی آنجناب کہ مشیر و صحابہ کرام جلوہ گر اند زیرا کہ انطباع آن کمال را صحبت

نمیشد باستاد نادرست و راز و نقطی بخرضیات او و آموختن آن در حل مشکلات و استخراج
مجهولات از ضرورت است ولهذا فرموده اند که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
و چون فلک دریای حقیقت بدون جناح علمی و جناح عملی ممکن نیست هر دو مسلمان را این
دو جناح تمسک ضرور افتاد چنانچه تمتع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم نیست
توجه را از سیرت توجه اقتیار حاصل شود و ممکن نیست ولهذا فرموده و تعیها لیعنی یا و دارد
قصه این کشتی را که کیفیت نجات از غرق طوفان را که مومنین را باین تدبیر حاصل میشود
اذنه واعیه یعنی گوشی که یاد دارنده و این قسم امور است و در حدیث وارد است که چون این
آیه نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه
را فرموده که سالت الله ان یجعلها اذنک یا علی و تخصیص حضرت امیر المومنین باین شرف
و مرتبت برای همین نکته است که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امیر متصور
نمیشود زیرا که اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که قابل امامت این طریق بودند
دران وقت صغیر السن بودند و تربیت ایشان بدیگری حواله کردن منافی شان کمال
آنحضرت بود ناچار بر قواعد نجات از تقل گناهان را بحضرت امیر المومنین القا فرمودن
و ایشان را امام ساختن و کمال علی خود را بصورت ایشان متصور نمودن ضرور افتاد
که ایشان بحکم ابوت آن کمال را تر و تازه بصاحبزاده ها رسانند و این سلسله تا قیام قیامت
بتوسط ایشان جاری ماند و لهذا حضرت امیر المومنین را یعسوب المومنین خطاب داده
اند و معهذا جناب امیر بسبب آنکه در کنار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرورش یافته
اند و علاقه دامادی آنجناب داشتند و از طفلی در هر امر رفیق و شریک مانده بحکم فرزندان
بودند و بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسبت کلی در قوای روحانی با آنجناب ایشان را
حاصل بود پس حضرت امیر گویا ظل و صورت کمال علمی آنجناب بودند که عبارت از ولایت
و طریقت است و بر جای آنحضرت آن استعداد ایشان تقاضا بزرگی و به نهایت مرتبه

کمال رسید چنانچه آثار آن در ظاهر و باطن اولیا الله از هر طریقه و هر سلسله ظاهر و هویدا است هر کدام
پس تمسک بدین سلسله باهم نزاعی و اختلافی نزد اهل حق و الله اعلم بالصواب و راوی گوید که نیز بر زبان مبارک
رفت که اولیا نیز مرشد خود را افضل نداند فیض او حاصل نمی شود روزی ارشاد شد که این مرتبه
را اولیا امت آنحضرت رسیده صلی الله علیه وسلم اولیا امت هیچ یکی از انبیا علیهم السلام
را دست نداده زیرا که این چنین مرشدی کامل کاشف حقائق کسی نیافته صلی الله علیه و آله وسلم
قدر ارشاد و هدایت روزی نسبت این مصرعه مثنوی شریف که این نجوم و طب وحی انبیا است
عرض کردم که چه سبب است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آموختن علم نجوم منع فرموده و منع
از علم طب نفرمودند که با ایمان نجوم را مؤثر حقیقی غیر خدا میدانند و شرک گرفتار می شوند چنانچه
مسئله وحدت وجود که از قرآن و حدیث و اقوال بزرگان همین ثابت است که غیر حق موجود
نیست لاکن پیش عوام نباید گفت زیرا که فهم ایشان ناقص است احکام شرع شریف معطل
خواهند کرد روزی ارشاد شد که مرزا عبد القادر بیدل حکایتی منظوم کرده که شیخی حضرت
مولانای روم را بخواب دید و حال آنجا استفسار نمود فرمودند که عقبی چون دنیا است مجلس
سیفی درین بزم پیدا نشده کسی واقف ما بجز ما نشد و بعده بر زبان مبارک رفت که
بعضی همین لشکرهای اهل دنیا می روند اولیا را چگونه کما حقه شناسند مگر کسی که از جنس ایشان
باشد چنانکه لفظ ما اشاره بآن می نماید روزی ارشاد شد که حضرت مولانا فخر الملة والدین
محمد رضی الله تعالی عنه در معنی حدیث شریف که الاحسان ان تعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ارقام فرموده اند که فان لم تکن شرط است تراه جزا
و باز ارقام فرموده اند که اگر کسی گوید که درین صورت تراه مجزوم باید نه مرفوع جوابش آنکه
بنا بر این الف در حالت جزم هم آمده در روزی دیگر نیز ارشاد شد که علی و
دیگر از ایشان گرانی خاطر داشتند روزی در حجره خویش مشغول بودند آوازی شنیدند
که بیاوارقصوا الصدلاحول خواندند که وسوسه شیطانی است مکرر همین شنیدند آخر

آن بزرگ تشریف بردند ایشان از اندرون حجره ندا فرمودند هوا وارضوا الله ایشان اندرون
حجره تشریف بردند گرانی که از طرف ایشان داشتند دفع کردند روزے ارشاد شد که امام
اعظم رضی الله تعالے عنه می فرمایند تعلقے بمسئله القضا والقدر روزے عرض کردم که
اینکه بزرگان نوشته اند که غیر از انکه بعشره بالجنة اند کسی را جنتی قطعی نباید گفت حالانکه در
جنتی بودن اولیای کرام کدام شک ست ارشاد شد یعنی کسی را برای خود چنین
نباید گفت روزی نسبت این شعر مثنوی شریف آنزمان که عشق می افزود درد بوحنیفه
شافعی درسی نکرد عرض کردم که آیا این مجتهدین اهل باطن نه بودند فرمودند که آرے بودند لاکن
بمرتبه ابراهیم ادهم وغیرهم نه بودند چنانچه امام اعظم رضی الله تعالے عنه در حق حضرت ابراهیم ادهم
رضی الله تعالے عنه فرمودند که سیدنا ابراهیم و امام احمد بن حنبل رضی الله تعالے عنه در خدمت
بشر حافی قدس سره می رفتند روزے فرمودند که بعضے کسان هستند که ظاهر ایشان مخالف
باطن است چنانکه علمای بی عمل وبعضے آنان هستند که باطن وظاهر ایشان مساوی است
و آن علمای باعمل اند چنانکه ائمه اربعه رضی الله عنهم وبعضے آنها هستند که ظاهر ایشان با
باطن ایشان نسبتے ندارد و ایشان حضرات اولیاء الله اند قدس الله اسرارهم روزے
ارشاد شد که مولوی عبد الرحمن که یکی از مریدان مولانا نور محمد رضی الله تعالے عنه بودند در
مسئله وحدت وجود رساله تالیف کرده و بخدمت حضرت شیخ اکبر قدس سره آوردند این گمان
که آنجناب پسند خواهند کرد و خوشنود خواهند شد آنحضرت از دیدن آن بسیار ناخوش
شدند و فرمودند که اگر سر شما بریده شود و مانند منصور قدس سره دار آنوقت هم از زبان شما این چنین
کلام برآید آنوقت دانیم که حالت شما صادق هست و اولیا را حاجت که تصانیف فرموده
اند هم حالت ایشان صادق بوده هم امر از جناب الهی بود برین وجه تصنیف فرموده اند
مولوی موصوف عرض کردند امید دارم چنان توجه برمن فرمایند که حالت صادق
پیدا شود آنحضرت توجه فرمودند آن طالب صادق در یک روز جان بحق داد روزی

ارشاد شد که چون حضرت مولانا فخر الملة والدین محمد رضی الله تعالے عنه رساله فخر الحسن
تالیف فرمودند مولوی رفیع الدین صاحب جواب آن نوشتن آغاز کردند و فقیل فخر الحسن
را می دیدند بر نوشته خود خط می کشیدند و باز جوابش از سر نو می نوشتند و باز چون رساله
موصوف را می دیدند همچنان می کردند آخر الامر جوابش ممکن نشد و مولانا عبد العلی بحر العلوم
قدس سره چون آن رساله شریفه را دیدند فرمودند که بحسن اعتقاد می دانستیم که آنچه بزرگان
نوشته اند حق است لیکن این تحقیق که مولانا نوشته اند ما را هم معلوم نبود روزے در اثنای
درس کشکول شریف ارشاد شد که هر چیزی که دل را بخدا راغب کند نزد صوفیه کرام اهل
ذکر است اگرچه درس و تدریس ظاهری باشد یا سماع بود و اهل ظاهر چونکه از این نکته غافل
اند حلال را هم حرام میدانند روزی ارشاد شد که امام غزالی رحمة الله علیه باسناد خود تا
حضرت جنید رضی الله تعالے عنه روایت کرده اند که حضرت جنید فرمودند که تو وقتیکه جناب
الهی تعالے شانه بصفت سالک می شود وهو بعد غیر واصل روزی حضرت
حافظ محمد اسلم صاحب قبله دام برکاتهم عرض کردند که شاه ولی الله صاحب دهلوے
را بعضے مردم ولی می دانند بر زبان مبارک رفت که هرکسیکه قائل توحید جناب الهیه
و رسالت حضرت رسالت پناهی هست ولی است کما قال الله تعالی اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ
آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ لاکن کلام در ولایت خاصه است روزے
ارشاد شد که زنی معتقد بزرگی بود حاجتی پیش ایشان برد فرمودند که بیرون شهر برو
شهری ست در آن شهر برو کان فلان مهاجن برو و این قدر نذر از وی گیر زن رفت
و همچنان کرد بار دیگر حاجتی او را پیش آمد و بخدمت آن بزرگ حاضر شد فرمودند که آن شهر
و مهاجن و روپیه کجا بود آنچه بود من بودم بخاطر تو شهر و مهاجن و روپیه شدم هر بار این چنین
نمی شود روزی آیه کریمه وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ بر زبان مبارک
رفت ارشاد فرمودند که حق تعالے درین کریمه مسئله تجدد امثال بیان فرموده است

مولوی هدایت الله صاحب مرحوم فرمودند که بخدمت حضرت شیخ الاسلام عرض کردم که فقرا اهلبیت
رعایت سماعات نحوے مے کنند فرمودند که این طریقه حضرات شطاریه ست و هرکسیکه این را اخذ
کرده است از ایشان اخذ کرده و ایشان در این باب مبالغه بسیار دارند و می گویند که ازین خدا
یافته میشود عرض کردم که حضرات ما هم می کنند فرمودند که لا روزی پرسیده شد که در وظیفه کلام
کردن چگونه است فرمودند که حضرت سلطان المشایخ رضی الله عنه وارضاه عنا می فرمایند که
بعضے درویشان از تکلم در وظیفه منع می کنند و نزد ما هیچ باکے نیست هرچه خواهد بگوید بعده
شعری بر زبان مبارک رفت که مضمونش این بود که در شهر به زندان هیچ قیدی نیست روزی
ارشاد شد که فلان درویش بسیار صاحب حال و قال می گردند چون در توسه شریفه رفتند فرمودند که چون
بنظر تامل دیدم حالت طفلان اینجا از من بهتر ست روزی ارشاد شد که بعضی احکام از جانب حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم خلاف ظاهر نیز ارشاد مے شوند ازین باعث در میان
ایشان و میان اهل ظاهر مخاصمت می ماند مراد از ظاهر این نیست که خلاف نصوص قاطعه باشد بلکه مراد آنست
که آنچه از ظاهر نصوص مفهوم می شود در حقیقت آن را معانی دیگر می باشد روزی ارشاد شد که یکی از مریدان
شاه عبد القادر صاحب در مسجد جامع دهلی شریف نزد آثار شریف حضرت رسالت علیه وآله الصلوة
والسلام مراقب بوده چون چشم بند می کرد چشم ایشان وا می شد و نسبت ایشان در آن وقت گم
نمی گشت فرمودند که در این وقت کسی از مریدان حضرت مولانا فخر الملة والدین در اینجا ست
مردم گفتند که بلی حاجی لعل صاحب قدس سره در گوشه مسجد وظیفه می خوانند فرمودند که این فیضان
ایشان است قوی دارند که نسبت ما پیش ایشان هرگز نمی شود روزی فرمودند که عاشقے
در وجد گفت ونحبون المال حبا جما ازین آیه کریمه معلوم شد که محبت مال اگر قلیل باشد
جائز است گفتم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده الدنیا جیفة وطالبها [illegible] قلیل باشد یا کثیر هر
مطلق است و باز فرمودند که معنی این آیه کریمه آنست که محبت مال قلیل هم نمی باید و شما محبت
شیره مال می دارید ارشاد شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود مے فرمایند

تعالی وبلاد نیا روزے ارشاد شد علمای ظاهر تا وقتیکه کسی جامع علم ایشان نباشد از علم
لذت نمی یابند و اهل باطن از علم خود و خود مستلذ می شوند خواه کسی شنود یا نشنود روزی ارشاد شد
که کاملین چون تربیت ناقص می کنند از مقام خود بسیار تنزل می نمایند و بسیار مشقت بر
ایشان می افتد روزی ارشاد شد که این وهابیان که استعانت از اولیا منع می کنند با ایشان باید گفت
که از اوستاد چرا علم میخوانید این را هم داخل شرک نمایند و هم فرمودند که شخصے با ایشان جواب خوش
داد که شما هم غیر خدا هستید چرا مردم را وعظ و نصیحت می کنید این هم استعانت بغیر الله است
در روزی در بعض ذکر فرمودند که این فرقه آیاتی را که در حق بتان وارد اند بر اولیا محمول می نمایند
و استعانت از ایشان منع می کنند انتهی کلامه راوی گوید چون در این ارشادات جناب
رضی الله تعالے عنه تامل کرده شد نکته عجیب حل گردید و آن اینکه در قرآن مجید جائیکه
خطاب با آنکسان ست که بتان را خدا می دانستند چنین ارشاد می شود که معبودان شما
نمی شنوند و نمی بینند و از خواندن شما غافلند چرا ایشان را می پرستید و در جائیکه خطاب با آنکسان ست
که انبیا و ملائکه علیهم السلام را خدا یا فرزند خدا می دانستند چنین ارشاد میشود که انبیا و ملائکه
بندگان من هستند و مخلوق من و از من میترسند و بی حکم من چیزی نمی توانند کرد و انبیا علیهم السلام
طعام میخوردند و بشر بودند چگونه ایشان خدا خواهند بود پس وهابیان در میان این هر دو قسم آیات
تمیز نمی کنند و آیاتی را که در حق بتان ست بر اولیا الله محمول می کنند و می گویند که ایشان چونکه
مرده اند چیزے نمی شنوند و از خواندن مردم غافل اند استعانت از ایشان اگرچه بالاستقلال
نباشد شرک ست سبحانک هذا بهتان عظیم راقم الحروف گوید غفر الله ذنوبه که آیاتیکه نسبت معبودان
باطل مشرکین وارد ست در آن الله جل جلاله فرموده است که ایشان نمی شنوند و نمی بینند لیکن این
آیات نسبت انبیا علیهم السلام سیما جناب سید الانبیا که حق تعالے بشان والاے ایشان آیه کریمه
لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ارشاد فرمود و از علم غیب خاص بخشید و افزود
چنانچه می شنید آواز آسمان را و می دید آنچه در پس پشت شریف یا پیش بود از آنحضرت بوده بود و وی را

علم اولین و آخرین و اولیا راست وی که از حدیث قدسی کنت سمعه وبصره الی آخر حدیث و سعت
سماعت و بصارت آنها ظاهر بوده است چه سان راست خواهد آمد پس هرگاه که الله جل جلاله آنها را
از فضل خود این چنین قوت داده و مظهر خود ساخت استعانت و استفاضه از آنحضرات همان حکم دارد
که تعلیم از علما و واعظان لاشک فیه و هم استعانت از بندگان خدا ثابت است از نص حدیث
چنانچه طبرانی روایت کرده و ان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله [illegible] والله اعلم بالصواب راوی نقل میکند که روزی شیخ الاسلام ارشاد فرمودند که بزرگی
از سکنای بداون شریف بمدینه منوره علی منورها افضل الصلوة والتسلیمات رفتند بدین غرض
که همان مقام مقدس بمیرم و بعد زیارت معاودت کرده بوطن خود در آمدند مردمان پرسیدند
که سبب باز آمدن چه بود فرمودند که در انجائی نور افزا مشاهده نمودم که ملائکه الله از حضرت
جل شانه مامور اند هر که در جای دیگر میرد و مستحق سکونت آن بلده طیبه صلی الله تعالی علی من
طیبها وآله وسلم دارد او را نقل کرده در ان مقام امن و امان میبرند لهذا باز آمدم که اگر مستحق
آن مقام عالی در من خواهد بود مرا هم خواهند برد روزی ارشاد شد که بزرگی را وقت انتقال رسیده
قائم مقامی نداشت عرض کردند قائم مقام شما کدام خواهد شد فرمودند که دل شاد نامی کبری کلان
بوده در شهر مردم دانستند که این کلام بیهوده است آخر الامر بعد انتقال آن واصل حق بروز سوم دل شاد
دوان بر مزار مبارک اش در آمده از قبر شریف بوی خوش بچشید و کلمه شهادت بر زبان آورده کامل شده قائم مقام
ایشان گردید سبحان الله تعالی شانه روزی ارشاد شد که بزرگی هندو پسری دید فرمود این پسر در
آخر زمان اسلام آورده یکی از اولیا گردید روزی ارشاد شده ذکر یکی از اولیا الکبار که ایشان میفرمایند
از خود مرشد خود دانسته بودم که شخصی آمده چنان حقایق و معارف بیان نمود که بفهم نمی آمد از انجا بر خاستم
نشستم در انجا بیکار است چون فهم از ان قاصر است بابعد ساعتی رفتم و پرسیدم که این حقایق ترا که آموخت
گفت مرا شاگردی است که من او را الحمد و قل هو الله تعلیم میکنم و وی مرا این حقایق و معارف تعلیم میکند
روزی در میان اینکه وقتیکه تقدیر غالب می آید عاجز میشوند ارشاد شد که حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام

در قریب یک سطر آمده روزی عرض کردم که مردم میگویند که این دیوان که منسوب بجناب سیدنا
مرتضی است علیه السلام چون است حقیقت سوای دو شعر از آنجناب نیست فرمودند که اهل ظاهر چه دانند
مولانا عبد الرحمن جامی که عارف کامل بودند از کلام ایشان صحت این دیوان ثابت میشود و دیوان الحق [illegible]
نسبت عوارف المعارف ارشاد شد که بسیار خوب کتابی ست هر مسئله را از حدیث شریف نوشته اند روزی
ارشاد شد که بزرگی در وقت حضرت سلطان المشایخ رضی الله تعالی عنه بخدمت یکی از اساتذه علم حدیث
خوانده بود و بارها از استاد خود کتابی طلب کرد ایشان ندادند بعده ایشان برای حج رفته و بسیار کتب
حدیث شریف آورده روزی بر زبانش رفت که وقتی آن بود که استاد من یک کتاب دادن از
من دریغ کرده امروز وقتی ست که نزد من این همه کتب کثیره موجود است حضرت سلطان المشایخ رضی الله
تعالی عنه فرمودند که معلوم میشود که حج ایشان قبول نشد یعنی که بخدمت استاد خود سوء ادب
میکنند این علامت عدم قبولیت حج است روزی ارشاد شد که مولانای جامی قدس سره العزیز
چون شرح ملا جامی نوشتند کسی گفت که مولانا بجانب علوم ظاهری توجه تمام ندارند مبادا اگر غلطی
کنند که موجب اعتراض علمائی ظاهر شود روزی آن شخص دید که مولانا در حجره خویش مراقب نشسته
اند و قلم بر کاغذ خود بخود می رود فی الحال از خیال خویش تائب شد روزی ارشاد شد که بزرگی
را خطاب رسید که اترک الصلوة فانك لا تحتاج الیها ایشان عرض کردند که خداوندا این
از من نخواهد شد بنده بی بندگی هیچ نخواهد بود اغلب راوی گوید که این چنین خطاب امتحانا
باشد لهذا آن بزرگ قبول نکرد و از جاده شرع شریف نلغزید چنانچه از حدیث شریف ثابت است
که روز حشر عابدان اصنام پس معبودان باطل خود خواهند رفت حق تعالی به ایشان خواهد
فرمود که چرا همراه معبود نمی روید ایشان عرض خواهند کرد که وقتیکه پروردگار ما خواهد آمد همراه
وی خواهیم رفت روزی ارشاد شد که بزرگان این همه طاعات و عبادات که می کنند برای
آنست که مردم به بینند و موافق آن عمل کنند و این ریا مذموم نیست بلکه محمود است والا ایشان
محتاج طاعت نیستند **فائده** یعنی حاجت کثرت نوافل ندارند حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب

عبد القاهر سهروردی رضی الله تعالی عنه در آداب المریدین میفرمایند که منها اظهار الطاعات
والعبادات یعنی منجمله آداب اظهار طاعات و عبادات است تا که مریدان بآن متادب شوند حضرت
ذو النون مصری رحمة الله میفرمایند ریای عارفان از اخلاص مریدان بهتر است حضرت سید محمد گیسو
دراز رحمة الله در شرح میفرمایند که عارف را رخصت است که ریای کند و این ریا نه برای هوای
نفس است کار عارفان بجای است که بزیادتی نوافل و تحمل شدائد احتیاجی نماند روزی در شرح الم نشرح
ارشاد شد که و وضعنا عنک وزرک الذی الخ یعنی بار خودی را از تو دور کردیم فاذا فرغت
یعنی از خودی خود فانی شدی و معنی تمام این سوره شریف مناسب همین مضمون فرموده اند
در مسئله توحید ارشاد شد که این هم قسمی از تجلی جلالی حضرت حق است که بنده خود در تحقیق میداند
روزی ارشاد شد که هر چیزی را تا نجوئی نیابی الا دوست را تا نیابی نجوئی باز ارشاد شد که تا حق
تعالی بصفت مرید تجلی بر ولش نخواهد کرد بنده کی اورا خواهد جست روزی ارشاد شد که توحید
نه آنست که او را یگانه دانی بلکه توحید آنست که با او یگانه باشی روزی ارشاد شد که معنی علم توحید
صوفیه همانا آنست که تمام عین معلوم گردد و اهل ظاهر جهل را علم پندارند روزی در ذکر شیخ
کلاً از ساداتان بودند ارشاد شد که در ابتدا همراه آزادان می آمدند و اولیشان جوانی بود بر ره عشق
بودند بادی و شهری رسیدند و در آن شهر بزرگی بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رویا
بایشان فرمودند که یکی از فرزندان ما همراه آزادان است او را بگیرید و تعلیم نمائید آن بزرگ
همچنان کردند و ایشان را تعلیم فرمودند روزی با حقر ارشاد شد که مطالعه مثنوی شریف میکرده باشید
تا وقتیکه انسان کلام کاملان نمی بیند ایمان کامل نمی شود و این اغوای نفس و شیطان است
که ما تفسیر خوانده ایم و حدیث شریف خوانده ایم ما محبت الله و رسول را حاصل نشده و ایمان
کامل نشده و چیزی بغیر مرشدان حاصل نمیشود ملا نظام الدین قدس سره که اینچنین عالم متبحر
بودند تا وقتیکه تعلیم حضرت سید عبد الرزاق رضی الله تعالی عنه را است نکرده چیزی حاصل
نشده روزی عرض کردم که قصه حضرت یوسف علیه السلام بمقام هفتم خانه مولانا جامی قدس سره

السامی بطور دیگر نوشته اند و حضرت محی الدین عربی رضی الله تعالی عنه بطور دیگر تحقیق کرده اند
حالانکه هر دو صاحب کشف اند ارشاد شد که آنچه ضرور است که بر مولانا جامی قدس سره همان
منکشف شود که در علم حضرت الهی است باز عرض کردم که می گویند بر اولیاء الله همه چیز مکشوف
می شود فرمودند که بعضی وقت در استغراق معلوم نمی شود روزی ارشاد شد که شخصی در خواب
مولانای روم را رضی الله تعالی عنه دید عرض کرد که ما مثنوی جناب را بمنزله قرآن مجید
می دانیم فرمودند که من چه و مثنوی من چه هاتفی آواز داد که مولانا آنچه گویند مضمون التفسیر
می گویند مثنوی شریف بعینه قرآن مجید است روزی ارشاد شد که ذکر و شغل بعضی را مفید
می افتد و بعضی را ضرر می رساند روزی ارشاد شد که مولانای جامی قدس سره
السامی شرح مثنوی شریف آغاز کردند و سه بیت را از آن شرح کرده بودند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در رویا بمولانای موصوف فرمودند که مولوی صاحب از شرح کردن شما
ناخوش می شوند که ایشان اسرار خود را در پرده گفته و شما اظهار آن می کنید مولانای جامی
قدس سره نوشتن شرح ترک دادند روزی ارشاد شد که این کسان یعنی اولیاء الله صد
هزار زبان است و صد هزار دل است و صد هزاران گوش روزی در شرح آیه کریمه
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي ارشاد شد که اتباع من نمائید چنانکه من با وجودیکه در دنیا
موجودم و از دنیا بیرون رفته ام شما هم اینچنین کنید روزی این آیه کریمه بر زبان مبارک رفت
أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ارشاد شد که اتبعنی ظاهراً و باطناً روزی
ارشاد شد که کسیکه عالم ظاهر می شود مردمان را پیش خود مثل گاو میدانند ورنه قیمت
وی را مرشد کامل باید که علم و عمل را از نظر او ساقط گرداند روزی ارشاد شد که سمع
و بصر و غیره این همه صفات قلب اند و چشم و گوش و غیره وسائط آنست روزی ارشاد شد
حضرت صاحب قبله یعنی شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه در رمضان مبارک سحری خوردند
و بعده ببوذن می فرمایند که اذان بگو می گوید راقم که مراد از آن این است که چونکه تا بر سحر

مسنون ست چنان آخر وقت آنحضرت سحر میخوردند که فی الفور بعد فراغ صبح صادق میشد
این کمال وکرامت آنحضرت ست که اوقات همه بر آنجناب مکشوف بود ورنه این قدر تاخیر
بغیر اہل باطن وصاحب صفا کسی نمی تواند کردن روزی ارشاد شد که فلان عالم دلائل بسیار
بر این معنے بیان کرد که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشر بودند حاجت این گفتگو چه بود که
این امر را خر هم می داند روزی ارشاد شد که مولوی عبد الحی در وعظ در باب منع زیارت قبور
تشدد بسیار نمود شخصی از مریدان شیخ اکبر در انجا بود با مردمان بگفت که در انجا مشکوة شریف
نزد کسی ست شخصے گفت آری وکتاب پیش کرد آن شخص گفت که آنوقت بجانب حضرت شیخ
اکبر توجه نمودم وعرض کردم که من علم حدیث شریف نخوانده ام ونمی دانم که احادیث زیارت
قبور در کدام مقام مستند چنان توجه فرمایند که مقام مطلوب در این کتاب شریف بر آید
چون کتاب موصوف وا کردم این حدیث شریف بر آمد که جناب سید المرسلین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم میفرمایند کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها انتهی روزی ارشاد شد
که در حدیث شریف آمده ست الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین روزی ارشاد شد
که شخصی بخدمت بزرگے رفت وچند سوال در خاطر داشت می گوید که آن بزرگ بعضے سوالات
را جواب در دل من القا کردند وبعضی را بر زبان فرمودند راقم گوید غفر اللہ ذنوبه
مراد آنکه اولیاء اللہ چون بفحوای حدیث قدسی کنت سمعه وبصره ینظر بنور الله
مستند ناظر قلب مردمان اند بمقتضای حکمت گاه تعلیم بزبان می کنند وگاه بدل مسترشد
القا می فرمایند اللهم ارزقنا من فیوضاتهم وبرکاتهم آمین بجاه النبی الکریم
راقم می گوید روزی ارشاد فرمودند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حق حضرت اویس قرنی
رضی اللہ تعالے عنه فرموده اند انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن سببش
آنست که حضرت اویس قرنی از ذات وصفات خود فانی شده باقی بذات وصفات حق تعالے
بوده بدین سبب نفس ایشان را نفس الرحمن فرمودند روزی ارشاد شد که هرچه میشود

بعضے از کمال وقرب از اتباع شرع شریف می شود لیکن حصولش موقوف بر توجه مرشد کامل
است ونیز ارشاد شد که بزرگان چون روح کسی را در اعتقاد خود می کشند چگونه آنکس از اعتقاد ایشان
بیرون شود زیرا که تصرف ایشان بعینه تصرف حضرت حق ست تعالے شانه از حق تعالے
که تواند گریخت روزی ارشاد شد که از تعظیم وتکریم بزرگان هر قدر که باشد قرب حق تعالے
حاصل می شود روزی ارشاد شد که بر مولوی محسن الزمان آن قدر عنایت مولانا صاحب شد
که همه مقدمات صوفیان را که اہل ظاہر منکر بودند از آیات واحادیث واقوال مجتهدین ثابت کرد
روزی پرسیده شد که بعضے می گویند اولیا چون در حرمین شریفین حاضر می شوند کرامات ایشان
سلب میشود ارشاد شد که لا بلکه زیاده می شود لیکن در انجا از راه ادب اظهار کرامت نمی کنند روزے
ارشاد شد که حضرت شیخ اکبر بجانبے تشریف برده بودند که در قصبه شریفه وبا شایع شد مردمان وبا گزیدگان
را وقریب بمرگ رسیدگان را پیش میان یاران صاحب می آوردند ایشان بر مریض دم
می کردند به می شدند بسیار کسان صحت یافتند چون شیخ اکبر تشریف آوردند حضرت میان
یاران صاحب را طلبیده بسیار زجر وتوبیخ فرمودند واز اینچنین فعل یعنے اظهار کرامت
توبه کنانیدند روزی ارشاد شد که فلان کسے گوید من حدیث میدانم او مکتوب علم حدیث
بے استاد نمی آید بگو که استاد او کیست راقم گوید که همین ست حال محدثین این زمانه که بطور خود بلا
استعداد عربیت حدیث خوانده دعوے عمل بالحدیث می کنند ودر حقیقت از اتباع سنت سنیه
سید الانبیا صلوة اللہ علیہ وآله جدا میشوند اللہ تعالے اہل اسلام را توفیق خیر دہاد که پیروی
صالحین سلف ترک نکنند آمین روزی ارشاد شد که در حدیث شریف آمده ست ان الله
یحب الملحین فی الدعا روزی ارشاد شد که مرتبه علم از عمل افضل ست زیرا که عمل اعضاء وجوارح
را قیام نیست مثلا نماز تا وقتیکه مصلے در نماز ست در عمل مشغول ست وچون از نماز فارغ شد
اعضای ظاهری از عمل فارغ شدند وعلم که صفت قلب ست دائمی ست واز زوال نیست
روزی در باب نمازے که از معمولات مشائخ ست استفسار رفت که آیا این نماز از آنحضرت صلی

علیه و آله وسلم منقول است فرمودند که همه تصدق جان جناب است صلی الله علیه و آله وسلم قدر
است و جا[illegible] روزی ارشاد شد که غسل صحبت مستحب است روزی ارشاد شد که بول و غائط
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پاک بود و خون هم پاک بود روزی شخصی که کلوخ بعد بول می گرفت
ارشاد شد که آیا کلوخ گرفتن در بول ممنوع است آیا کلوخ گرفتن سنت نیست بعده حدیث
اهل قبا را بیان فرمودند الغرض درین حدیث در یک روایت آمده است که اهل قبا گفتند ما بعد مستنجیا
باب مشغول شویم این لفظ شامل بول و غائط هر دو است روزی ارشاد شد که بعضی کسان مثنوی شریف را مثل کلام
دیگر شعرا می دانند و نمی فهمند که از اولیاء الله نائب پیغمبر هستند صلی الله علیه و آله وسلم روزی
ارشاد شد که شخصی از مولانا روم رحمة الله علیه پرسید که منصور بر یک کلمه بر دار کشیده شد و
آنجناب چندین کلمات صلاحیه در مثنوی شریف می فرمایید چه سبب است فرمودند که منصور عاشق
بود و من معشوقم را آدمی گوید که وقت بیعت حضرت شیخ الاسلام دست مبارک بر دست من
نهاده و این آیه شریف خواندند اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ
بعد از آن فرمودند من که بگو الهی من توبه کردم از هر گناه و توبه من قبول کن و مرا بر شریعت
قائم دار و دل مرا در محبت خود ثابت دار بعد از آن ارشاد شد که نماز تهجد دوازده رکعت
بخوان در هر رکعت یک رکوع سوره یوسف و سه بار سوره اخلاص بخوان و بعد فراغ صد بار
لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِيْهِنَّ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و صد بار سوره الم نشرح
و صد بار استغفار بار فرمودند که اعضا و جوارح خود را در احکام شرع مصروف دار و ذکر و شغل
کن تا وقتیکه از تحصیل علم فارغ نشوی بعد از آن محبت شود و صحبت دنیا داران منشین که از صحبت
ایشان لذت محبت الهی سلب می شود و نیز ارشاد شد که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ
لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ بعد نماز صبح صد بار بخوان و نیز وقت بیعت فرمودند که بعد
مغرب دو رکعت هدیه رسول الله در رکعت اول بعد فاتحه والضحی و در ثانیه الم نشرح بخوان
و بعده شش رکعت اوابین در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص سه سه بار و بعده دو رکعت

حفظ الایمان در رکعت اولی سوره اخلاص هفت بار و سوره فلق یک بار و در ثانیه سوره اخلاص
هفت بار و سوره ناس یک بار بخوانند حافظ عبد العزیز صاحب همین قدر نوشته اند و اوراد دیگر
شیخ الاسلام بدست مبارک خود تحریر فرموده به بعض مریدان داده اند و به دیگران زبانی تعلیم
فرموده اند در همه این روایت است بعد نماز او این هر سجده نهند و سه بار بخوانند یا حی یا قیوم
ثبتنی علی الایمان همچنین بعد نماز حفظ الایمان عمل نماید و حافظ عبد العزیز نقل می کنند که حضرت
همین فرمودند که نماز فی الزوال چهار رکعت بخوان در هر رکعت بعد فاتحه پنج پنج بار سوره اخلاص
و بعد سلام یازده بار بگو سَلَامٌ قَوْلًا مِّنْ رَّبٍّ رَّحِيْمٍ بعد از آن دعا کن این اوراد مرقومه
بالا دیگر خادمان حضرت مثل میر محمد علی صاحب وغیره هم روایت می کنند و سوای اوراد مرویه
حافظ عبد العزیز صاحب اوراد ضروری دیگر از شیخ الاسلام مروی نیست و آن اینکه بعد هر فریضه
آیة الکرسی تا خالدون بخوانند و بعده درود شریف ده بار و سوره اخلاص ده بار و سبحان الله ۳۳
سه بار و الحمد لله ۳۳ و سه بار و الله اکبر ۳۴ و چهار بار و لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
یک بار و بعد نماز صبح علاوه اوراد مذکوره بالا اجمل یکبار بخوانند یا حی یا قیوم یا لا اله
الا انت و قبل نماز عصر خواندن چهار رکعت سنت را بسیار تاکید فرموده اند و بعد سنت
عشا فرموده اند که دو رکعت صلوة سعادت الدارین بدین نمط خوانند که در هر رکعت بعد
فاتحه سوره اخلاص ده بار و بعد فراغ نماز یا وهاب هفتاد بار و یکبار و بعد نماز وتر یا الله
سه هزار و یازده بار بخوانند و بعد نماز تهجد سوای اوراد مذکوره بالا فرموده اند که سه صد و سیزده
بار بخوانند یا حی یا قیوم و فرموده اند که در شب و روز وقتی معین کرده هر روز درود تریاق چشتیه ۳۱۳ سه صد و سیزده بار
می خوانده باشند ترک نکنند درود شریف این است اللهم صل وسلم علی سیدنا محمد و علی آل
سیدنا محمد کما تحب و ترضی بان تصلی علیه و هم فرموده اند که بعد عصر سوره عم یتساءلون
پنج بار بخوانند تا محبت حق جل و علا پیدا شود و هم فرموده اند که بعد نماز صبح قبل طلوع آفتاب
و بعد عصر قبل غروب آفتاب هر روز مسبعات عشر خوانده باشند و مسبعات عشر که تعلیم فرموده اند

رفع مرض و برآمد حاجت وقت ضرورت مسبعات عشر را سوای دو وقت معمولی یعنی صبح و شام بوقت دیگر سوم بار بخوانند این همه اوراد را حضرت حافظ صاحب قبله وام برکاتهم نیز از اطالب ان تعلیم سے فرمایند و میر محمد علی صاحب می گویند که حضرت ایشان فرموده اند که آیه کریمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ بعد هر نماز فرض چهل و یکبار بخوانند و اگر حاجتی باشد بعد نماز آیه موصوفه را یک صد و یک بار بخوانند به نیت رفع حاجت و عبد الواحد صاحب مرحوم برادر راقم می فرمودند که حضرت تعلیم فرمودند که هر روز یا رفیق یا شفیق یا حفی من کل ضیق نعتاد و یک بار بخوان و رباعی ابو سعید ابو الخیر رباعی ای در صفت ذوات تو حیران کرده و از هر دو جهان خدمت درگاه تو به علت تو ستانیدے و شغانیم تو و هی ده یارب تو بفضل خویش بستان و بده تو هر روز بست و یکبار بخوان و میر محمد علی صاحب می گویند که بتاریخ ۱۴ شعبان حضرت فرمودند که سه بار سوره یٰسین باین تاریخ باید خواند و هم میر صاحب می گویند که شیخ الاسلام در ایام مرض فرمودند که آنچه بشما تعلیم کرده ام همه را یعنی جمله مریدان را اجازت آنها دادم و هم میر صاحب می گویند که حضرت فرمودند که از صبح تا طلوع آفتاب و از بعد عصر تا به عشا به یاد الٰہی مشغول می باید بود این وقت نگاه داشت قلب است بذکر خدا و بعد طلوع آفتاب این نوافل از شیخ الاسلام مروی است بروایت میر محمد علی صاحب وغیره که بعد طلوع اول دو رکعت نماز شکر النهار بخوانند باین ترکیب که در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص پنج پنج بار بخوانند و بعده نماز اشراق چهار رکعت بدو سلام بخوانند و در هر دو دوگانه بر رکعت اولے بعد فاتحه آیه کرسی و در ثانیه آخر آیه سوره بقر تا ختم سوره و آیه نور تا علیم بخوانند و نماز ضحی باین ترکیب ارشاد شد که شش رکعت بسه سلام بخوانند از قل یا تا آخر قرآن از شش سوره یک سوره بترتیب در هر رکعت بعد فاتحه بخوانند و هم میر صاحب مے گویند که ترکیب سنت چهارگانه عصر حضرت ارشاد فرمودند که در اول رکعت سوره عصر چهار بار بخوانند و در ثانیه سه بار و در ثالثه دو بار و در رابعه یک بار و ترکیب نماز تهجد

این ست فاتحه مع تسمیه هفت بار ناس مع تسمیه هفت بار سوره فلق مع تسمیه هفت بار سوره اخلاص مع تسمیه هفت بار قل یا مع تسمیه هفت بار آیه کرسی هفت بار کلمه تمجید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفت بار عَدَدَ مَا عَلِمَ اللّٰهُ وَزِنَةَ مَا عَلِمَ اللّٰهُ وَمِلْأَ مَا عَلِمَ اللّٰهُ تَبَرَّأْتُ مِنْ حَوْلِیْ وَقُوَّتِیْ وَالْتَجَأْتُ اِلٰی حَوْلِ اللّٰهِ وَقُوَّتِهٖ فِیْ جَمِیْعِ اُمُوْرِیْ سے سه بار درود شریف اللهم صل علی محمد عبدك ونبيك وحبيبك ورسولك النبي الامی وعلی اله واصحابه وبارك وسلم هفت بار اللهم اغفر لی ولوالدی ولمن توالدا وارحمهما كما ربيانی صغيرا اللهم اغفر لجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات انك مجيب الدعوات برحمتك يا ارحم الراحمين هفت بار اللهم يا رب افعل بی وبهم عاجلا واجلا فی الدين والدنيا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور حليم جواد كريم ملك. قديم بر رب رؤف رحيم هفت بار اللهم اهدنی لمعرفتك يا نافع يا رافع توفنی مسلما والحقنی بالصالحين شش بار اللهم احينی محبا لك وامتنی محبا لك واحشرنی تحت تراب اقدام احبائك هفت بار سبحان الله العلی الديان سبحان الله الحنان المنان سبحان الله الشديد الاركان سبحان الله المسبح فی كل مكان سبحان من لا يشغله شان عن شان سبحان من يذهب بالليل ويأتی بالنهار وقت صبح سه بار و بعد عصر تعين و ماسه بار بخوانند الا بجای من يذهب بالليل الی اخره در دعای مرقومه این الفاظ بخوانند سبحان من يذهب بالنهار ويأتی بالليل و بعد ان این آیات یکبار بخوانند فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشيا وحين تظهرون يخرج الحی من الميت ويخرج الميت من الحی ويحی الارض بعد موتها وكذلك تخرجون و هم فرموده اند که آی

همین مقدار ارشاد فرمودند که اگر سوره یوسف یاد نباشد در رکعت اول سوره اخلاص دوازده
بار بخوانند و در دوم یازده بار همین نمط در هر رکعت یکبار کم کنند تا در آخر رکعت یکبار بماند و اگر شب
کم باشد شش رکعت بخواند خواه چهار رکعت و در هر رکعت سوره اخلاص سه سه بار خواند و نیز
ارشاد شد که بوضو وقت نشستن با این رباعی بخواند رباعی ای در خم چوگان تو دل چون
گو وی بر رخ زرد زمان توام یکسر چو ظاهر که بدست است شستم تمام باطن که بدست توست
تو بشوی صاحبزاده میان جمال الدین صاحب نقل می کنند که حضرت شیخ الاسلام
روزی فرمودند که بعد شهادت حضرت سید سالار مسعود غازی قدس سره تا دو صد سالی قدر
و پیش هیچ خلائق نسبت ایشان نبود چون خدمت قطب المشایخ سیدنا خواجه معین
الدین حسن رضی الله تعالی عنه بر قطبیت هند مامور شدند هر بار هند قدم رنجه فرمودند
بحضرت سید سالار هم افاضه فرمودند چنانچه بفیضان آن وارث النبی فی الهند حضرت سید
سالار را هم مراتب ولایت خاصه بدانمایه ترقی حاصل شد که بتوجه آنحضرت بفضل الهی جل جلاله حاجات
اکثر حاجتمندان روا می شود همین وجه بعد آن رجوع خلائق که الان هست نسبت حضرت سید سالار
رضی الله تعالی عنه قائم گردید و هم صاحبزاده صاحب موصوف فرمودند که حضرت روزی در معنی
این شعر حافظ علیه الرحمه وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر و تسبیح ملک در
حلقه زنار داشت فرمودند که مراد از شیرین قلندر حضرت مولانای روم هستند رضی الله
تعالی عنه مرزا مراد بیگ صاحب ناقل اند که بمقام حیدرآباد برادر مرزا شمشیر بیگ
دعوت داده و هم تشریف کرده حضرت قبله هم تشریف آوردند بوقت تنهائی من از والد
صاحب خود در باب کشف برای خود عرض کنانیدم حضرت فرمودند بشنو میان همه دنیا
مردان است که از خدا خدا طلبیده و بعد چند سال بقسمت ملکیری بحضور حضرت صاحب حاضر شد
و قدمبوس کردیم مرا بسینه خود چسپانیدند و فرمودند که کار مردان همچنین است مرزا صاحب روایت
می کنند که حضرت غلام فخر الدین صاحب نبیره حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنه

بمبارودن شریف بمن فرمودند که حضرت شیخ الاسلام در آن زمان که بدار الخیر اجمیر شریف حاضر بودند
بجانب آنحضرت هجوم خلق بسیار شد از برای روپوشی از خلق صحبت هنود بیجا اختیار کردند که تمام
روز بدنبال او می رفتند اکثری از مشاهده این حال برگشتند شخصی عرض نمود که این چه حالت
است در جوابش فرمودند بیت هرگز نشوی شیر بیابان حقیقت تا سگ نشده در کوچه
بازار نگردی ایضا وقت وفات حضرت صاحبزاده میان گل محمد صاحب بن شیخ اکبر رضی
الله تعالی عنهما مولوی وحید الله بخش صاحب به شیخ الاسلام نوشتند که عرضی تعزیت بحضرت
شیخ اکبر جد التحریر نموده حضرت صاحب بر پشت همان عرضی قلمی فرمودند که طفلی که بالغ شد
بالغ نابالغ نمی شود و مراد آنکه این رسومات برائے محجوبان است چون حجاب بر خاسته شود رسم
نیست حضرت شیخ الاسلام بکنایه این مضمون را ادا فرمودند چون که کتمان در مزاج شریف
غالب بود صاحبزاده میان هادی حسن صاحب روایت می کنند که مولوی حسن الزمان
صاحب گفتند که حضرت شیخ الاسلام فرمودند که روزے ارشاد کردند حضرت شیخ اکبر رضی الله
تعالی عنهما که چون مرا خدمت قطبیت می دادند انکار کردم باز چون اصرار کردند گفتم که باین شرط
این خدمت قبول می کنم که هر که بسلسله من در آید او مغفور باشد پس ازین وعده این امر
کرده شد آنوقت این خدمت قبول کردم روزی در حیدرآباد دکن این عبارت هدایه
پیش شد صاحب هدایه در حرمت سماع نوشته اند که امام اعظم رحمة الله تعالی عنه
فرموده اند نسبت سماع ابتلیت بهذا مرة او مرتین فسکت مبتلا کرده شدم باین کار یک مرتبه
یا دو مرتبه پس سکوت کردم ابتلائی شود مگر بحرام شیخ الاسلام باستماع این تخریج صاحب
هدایه فرمودند که چه شنیده صاحب هدایه مضمون دیگر را بطور خود تاویل کرده اند از لفظ ابتلا حرمت
ثابت نمی شود چرا که الله تعالی در قرآن شریف می فرماید و اذا ابتلی ابراهیم ربه
اگر در ینجا معنی ابتلا مبتلا کردن بحرام قرار دهند منزه است ساحت قدس حضرت
احدیت جل جلاله و مرتبه خلت خلیل ازان پس موافق این آیه شریفه ابتلا بمعنی امتحان

پیش آمدن است از حضرت رب العزت عاشقان خود را و مطلب صریح از قول امام
این ست که امتحان کرده شدم بسماع بکثرت یکبار دو مرتبه پس سکوت کردم یعنے بسبب قوت
ضبط ابدا حرکت و تواجد نه نمودم حرمت از قول امام ثابت نیست حضرت حافظ صاحب قبله
فرمودند که حضرت شیخ الاسلام ارشاد میکردند که بعد طعام شب اگر دائم استنجا کنند از درد
میان محفوظ مانند حضرت حافظ صاحب فرمودند که مرا تجربه هم حاصل شد روزی در ذکر تاریخ
وصال حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالے عنه حضرت حافظ محمد اسلم صاحب فرمودند
که حضرت شیخ الاسلام ارشاد کرده اند که تاریخ وصال محبوبین یکی ست یعنے تاریخ وصال حضرت محبوب
سبحانی و حضرت محبوب الٰہی قدس سرہما سیوم ربیع الثانی ست میان سید هادی حسن صاحب
گفتند که مشهور تاریخ وصال حضرت محبوب سبحانی هفدهم ست حافظ صاحب فرمودند که این
همچنان ست که در دهلی هفدهم حضرت محبوب الٰہی زبان زد خلائق ست زیرا که همین تاریخ اہل
شہر باستانه حضرت محبوب الٰہی حاضر می شوند و فاتحه شب می شود که آن سیوم هم ست همین طور هفدهم
حضرت محبوب سبحانی هم مشهور گشته بعده حضرت حافظ صاحب قبله فرمودند که حضرت شیخ الاسلام
این هم فرموده اند که حضرت محبوب سبحانی بتاریخ یازدهم فاتحه حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
می کردند بدین وجه تاریخ یازدهم بنام حضرت اقدس شان مشهور گشته راقم گوید غفر الله ذنوبه که از
دیگر اولیاء الله هم مرویست که حضرت غوث الاعظم بتاریخ یازدهم بعد مغرب که ابتدای دوازدهم
یعنے شب ولادت حضرت سرور عالم ست بدین مناسبت فاتحه سید المرسلین میفرمودند لہذا
بتاریخ آنحضرت همان تاریخ فاتحه جناب سرور عالم کرده ثواب آن بحضور حضرت محبوب سبحانے
نذر کردن پسندیده باتباع آنحضرت ست لہذا در اولیاء الله این عمل جاری شده و منفعت بسیار دارد
و بتاریخ یازدهم بعد نماز مغرب فاتحه یازدهم کردند دو نفع دارد یکے آنکه برکت شب دوازدهم و اتباع حضرت
پیران ست که حاصل میشود دوم آنکه وصال حضرت محبوب سبحانی بتاریخ یازدهم هم روایت کرده اند تعلق آن تاریخ
و برکت آن هم حاصل [illegible] زیرا که نزد اهل معرفت روز تابع شب ست و شب تابع [illegible]

باب پنجم در ذکر کرامات

کرامات خرق عادات را گویند که از اولیاء الله ظاهر میشود و آن در حقیقت معجزه نبی می باشد که
در صورت شان بعد اتباع کامل در پرده آن ولی هویدا می گردد و کرامات مر اولیاء الله را از کتاب الله
ثابت ست چنانچه آوردن آصف وزیر سلیمان علیه السلام که نزد وی علم کتاب بود تخت بلقیس را بچشم
زدن کرامت بینه ست که در سوره نمل مذکورست پس هرگاه که اولیاء امم سابقه این قوت
داشتند اولیاء امت که خیر الامم ست قطعی از انها قوی تر اند و تصرفات آنحضرات بحول الله باذن
الله بکلام و انکار کردن خود را در ضلالت انداختن ست بهمین وجه در کتب عقائد فرقه ناجیه اہل
سنت نوشته کَرَامَةُ اَوْلِیَاءِ اللّٰهِ حَقٌّ و هم از جمله کرامات ست از اولیاء وقوع افعالیکه بنظر ظاهر بینان
خلاف شریعت ظاهری نماید و بعد از آن سری از اسرار غیب دران ظاهر میشود و در آن حقیقت آن افعال
عیان میگردد چنانچه شکستن خضر کشتی را و کشتن پسر صغیر را که این هر دو فعل بظاهر از منکرات بود
و فی الحقیقت برای ایمان ممنوع ست لیکن چونکه حضرت خضر علیه السلام آن را موافق امر
و اراده الٰہی کرده بود و عین حق بود و اطاعت و هم نفع خلق الله دران مترتب لیکن دیگران را
که آن علم ندارند در اینچنین کارها تقلید ایشان جائز نیست و بد دانستن آنها هم نا روا ست و
باعث حرمان چنانچه مولانا روم قدس سره می فرمایند ؎ کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند
در نوشتن شیر و شیر * آن بارا بر حال شان باید گذاشت پس چون حال کرامت ظاهر شد حالا
کلام در حال کرامات شیخ الاسلام می رود باید دانست که حضرت شیخ الاسلام را در اخفای کرامات
بسیار کد و کوشش بود الا بمقتضای مشیت الٰہی جل جلاله خوارق بسیار از آنحضرت بظهور پیوست
آنچه از آن بسمع کاتب الحروف غفر الله ذنوبه رسیده نوشته می آید میان هادی حسن صاحب
از غلام سعد خان مرحوم نقل می کنند که در ایام ریاضت که حضرت شیخ الاسلام بدرگاه حضرت
مخدوم شاه [illegible] صاحب قدس سره ایام [illegible] بودند مولوی [illegible] بخش صاحب رحمة الله علیه

که از اقربای حضرت بودند نیز در لکهنو فروکش بودند برای روبکاری سیاقی از اتفاقات در اختتام
روبکاری دیر شد و مولوی صاحب قرضدار روستائی شدند روزی روستائی تقاضای مبالغ
خود نمود و کلمات ناگفتنی بر زبان آورد مولوی صاحب ملول شده بخدمت بابرکت شیخ الاسلام
حاضر شده و کیفیت خود وانمودند و گفتند که اگر امروز قرض من ادا نخواهد شد ملاقات شما ترک خواهم کرد
که من ذلت های کشم و شما را خیال نمی آید و همچنین کلمات شکایت بسیار گفتند شیخ الاسلام دست
بر داشته فرمودند که بگیرید مولوی صاحب گفتند که من مبتلای بلا هستم و شما مزاح می کنید حضرت
فرمودند که بگیرید ورنه افسوس خواهید نمود مولوی صاحب می گفتند که من دست فراز کردم شیخ
الاسلام مبالغ بدست من دادند چون شمار نمودم بمقدار حق جهان قدر بود که ضرورت آن داشتم
و هم روایت است از موصوف الیه که بجهان زمان سویان از خیرآباد نزد مولوی غلام صدیق صاحب پدر
مولوی الهی صاحب موصوف رسیده و دیگر سالها نشستن نمود مولوی پیربخش صاحب و مولوی اکبر علی صاحب برادر عینی
حضرت شیخ هر دو صاحبان برای ملاقات حضرت اراده درگاه حضرت مخدوم صاحب کردند قدس سره مولوی
غلام صدیق صاحب هر دو صاحبان موصوفین پیام دادند که بجا لفظ بگویید که فلوس و خرمهرا از حلال حرام
انچه جمع کرده باشند مرا بدهند که سویان از آن طیار کرده بخورم صاحبان موصوفین بوقت ملاقات پیام
مولوی صاحب موصوف فراموش کردند و از خدمت حضرت رخصت شده روان شدند همین که از دروازه
درگاه بیرون آمدند شیخ الاسلام هر دو صاحبان را طلبیده فرمودند که خبری فلوس و خرمهره از حلال حرام
انچه جمع آمده بود بیارید از آنجمله سوای غلام صدیق صاحب برسانید که سامان سویان از آن مهیا کرده بخورند
[illegible] خان سامان خیرآباد از شخصی روایت کردند که هنگامیکه شیخ الاسلام در خیرالبلاد [illegible]
قیام پذیر بودند شخصی را بعلت آسیب بخدمت شریف التماس حالش کردند و چاره جستند
شیخ الاسلام [illegible] عاملان باید رفت ایشان حال عاجزی عاملان وانمودند
و [illegible] ساخته کرد حضرت آنقطب رحمت عالم توجه فرمودند که از جانب
من [illegible] پیام شیخ الاسلام بآن جن رسید گفت که مرا از حکم آنحضرت یارای

شد دل نیست الا خواهش خوردن مرغ و ارم مردمان ایخیال. بخدمت عالی عرضه داشتند فرمودند
او هم مسلمان است چه مضائقه مرغی ذبح نموده پخته بخورانید همچنان کردند آن جن برفت
و آنکس صحت یافت میر محمد علی صاحب ناقل اند که در قصبه کیسری بر شخصی جنی مسلط شده
حالش ابتر گشت اقربایش او را بزنجیر بسته بخدمت شریف آوردند حضرت فرمودند که عزرا
چهید امیان صاحب ببرید همچنان کردند آنکس صحیح و سالم شد راقم گوید غفر الله ذنوبه که
اکثر عادت شریف همین بود که به پرده دیگران کار می کردند خود می کنند و بهانه بر غیر نهادند
و هم میر صاحب ناقل اند که در قصبه گوپامئو حضرت شیخ الاسلام بمکان منشی امیر احمد مرحوم تشریف
داشتند که شخصی آسیب زده را آوردند و از خدمت حضرت دفع آن خواستند شیخ الاسلام
ناخوش شدند و فرمودند که این کار عاملان است عزیزانش گفتند که این آستانه
را نخواهیم گذاشت اگرچه این کس هلاک هم شود و بر در آنمکان قیام کردند
بخواسته آنکه عاقبت جوینده یابنده بود بر مقصد خود بدین طور کامیاب شدند که منشی امیر احمد
صاحب اراده آنها بسمع عالی رسانیدند و هم کلمات سعی بر زبان راندند شیخ الاسلام
فرمودند که پیش او نام من بگویید که برود همچنان کردند همون وقت آنکس صحت یافت مرزا
سردار بیگ صاحب روایت می کنند که در حیدرآباد دکن در محله اردو ور روبروی مکان مولوی
اکبر واعظ آسیبی بود و پسر مولوی روشن علی صاحب در آنجا آمده پتنگ بازی کرد فوراً
آسیب برو مستولی شد مولوی موصوف قریب نماز مغرب در مسجد آورده آمده بخدمت شیخ الاسلام
عرض حال کردند خدمت شیخ شعری از مثنوی شریف یا از دیوان حافظ نوشته بمولوی صاحب
عطا کردند و فرمودند که گردن پسر خود به بندید و آنچه او طلب کند باو بدهید و او را راضی کنید
انشاءالله تعالی دفع خواهد شد چنانچه ایشان موافق حکم عمل نمودند و مطلب شان حاصل گردید
نما اسمعیل نقل کردند که مدتی مبتلای عارضه ضیق النفس بودم روزی شیخ الاسلام در لکهنو
برمکان [illegible] قاسم بیگ مرحوم فروکش بودند و من نیز حاضر بودم و مرا دوره ضیق بود

بخدمت شیخ الاسلام بالائی فروشی را طلبیده نصف پاؤ بالائی خریده قدری خود تناول
فرموده باقی بمن دادند که بخور این علاج مرض ضیق ست بخوردم همون وقت از آن مرض صحت
یافتم انچنان که بازگاهی اثری ازان عارضه پیدا نشد مرزا سردار بیگ صاحب روایت میکنند
که در حیدرآباد محی الدین صاحب که از مریدان حضرت بودند بدرد گرده مبتلا شدند و در وبآن شدت بود
که حالت جانکنی برایشان ظاهر گردید و بمرگ قریب شدند شیخ الاسلام برای عیادت بخانه شان تشریف
بردند و فرمودند که دیگ بیارید چون دیگ آمد ایشان را در دیگ نشانیده آب گرم برایشان
انداختند فوراً صحت کلی یافتند و قول مریض ست که بفور تشریف آوری حضرت شیخ درد خفت
یافت و از علاج نجات کلی یافتم خدمت شیخ بعد صحت شان بهمان مکان برای عیادت والدشان
مسمی تاج محمد مرحوم متوجه شدند ایشان در مرض ضیق النفس مبتلا بودند لعوق سپستان از
نزد احمد یار صاحب مرحوم طلبیده بایشان خورانیدند فوراً صحت یافتند بعده فرمودند
بایشان که از جغرات پرهیز باید کرد تا دو سال ایشان جغرات نخوردند همچنان صحیح ماندند بعد
دو سال روزی جغرات خوردند همان مرض باز مبتلا شده جان بجان آفرین سپردند حضرت
حافظ صاحب قبله دامت برکاتهم فرمودند که یکبار در ملک حیدرآباد شیخ الاسلام جانب
کوه باباشرف الدین تشریف بردند در راه برای استنجا فرود آمدند در انجا درویشی
بود مدقوق و مسلول قریب بهلاکت خدمت شیخ پرسیدند که چه حال دارد حاضران کیفیت او
بعرض رسانیدند فرمودند که بعضی از برگ هم علاج انچنین امراض می باشد بعده برای استنجا
بجائی تشریف بردند چون واپس آمدند چند برگ بدست شریف بود که از زمین مالیدند و آن را بآن
درویش علیل دادند که بخورد و خود بجانب مقام مقصود روان شدند چون از انجا باز واپس آمدند دیدم
آن درویش را که بالکلی صحیح بود و او گفت که این برکت همان برگهاست که خدمت شیخ مرا داده
بودند و از خود نیز نقش صحت کلی یافتم میر صاحب روایت می کنند که مرزا ولی بیگ را عارضه فالج لاحق شد
و [illegible] بخدمت شریف حاضر شدند شیخ الاسلام برای علاج حکیمی را طلبیدند آن حکیم گفت که من بلازم

را چه هستم از ایشان اجازت گرفته حاضر خواهم شد شیخ الاسلام فرمودند که الله تعالی خود حکیم
مطلق ست ضرورت حکمای دیگر نیست [illegible] می فرمودند که میر حمید ایمان صاحب عرض کردند
که فلان کس بدیار شما رسیده ست و مبتلا است بعارضه خیالش ملحوظ خاطر باشد و دعا می نمایند که
حضرت مخدوم شیخ وجیه الدین قدس سره که صاحب ولایت آن قصبه هستند فرستادند و همین پیام
دادند همچنان بعمل آمد باقی احتیاط در انسداد هوا و غیره که لازمه علاج این مرض ست هیچ نکرده شد
مرزا صاحب موصوف محض ببرکت ارشاد حضرت فوراً صحت یافتند میر صاحب می گویند مرا
عارضه چشم لاحق شد که بچیزی نظر کردن نمی توانستم خصوصاً وقت گرمی آفتاب نظر بسیار
خیرگی می کرد چندی برین نمط گذشت روزی این حال بخدمت اقدس عرضه دادند فرمودند
که او مجنون ست چشمان او صحیح اند همان وقت چشمانم صحیح شدند چنانچه صاحبزاده برکت
میان صاحب همون وقت چند پاره از قرآن مجید خواندند و من بقرآن دیده سماعتش کردم
و تکلفی نشد و همان روز شیخ الاسلام سمت لکهنو برای عرس حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره از خیرآباد روانه شدند من هم همراهی حضرت پیاده پا در گرمی آفتاب تا لکهنو رسیدم
اثری ازان عارضه پدید نشد مردان بخدمت حضرت عرض کردند که حضرت چشمان فلان صحیح شدند
فرمودند که برکت حضوری آستانه حضرت مخدوم ست آغا اسمعیل روایت کردند که شخصی از مریدان
مولانا انوار الحق قدس سره علیل بود شیخ الاسلام را چونکه بمولانای ممدوح کمال خصوصیت بود
برای عیادت آن مریض تشریف بردند حال شان در انوقت بس نزار بود چنانکه وقت آخر شود
حضرت فرمودند تفکر مشوید شما صحیح هستید از همان وقت آنکس را صحت از مرض شروع گردید
و بیک هفته صحیح و قوی شد والده کاتب الحروف عفی الله عنه را عارضه درد گلو بود اکثر درد
آن می شد روزی مسمی رجب که ملازم والد مرحوم بود در خیرآباد شریف بخدمت حضرت حاضر شد
شیخ الاسلام فرمودند که مالکه شما را درد گلو لاحق می شود بایشان بگو که رسوت آب برگ انب
ترکرده نیم گرم ضماد نمایند انشاء الله شفا خواهد شد چون مذکور الصدر بلکهنو رسید والده ام را

همان زمان دوره عارضه لاحق بود و کمال تکلیف داشتند چون استعمال ادویه ارشاد و حضرت
نمودند صحت یافتند و از انوقت تا این دم که مدتی مدید گذشته اثری ازان ظاهر نگشته و جناب موصوف
بسبب کمال عقیدت و ارادت که بحضرت شیخ الاسلام دارند در جمیع اوجاع تا آنکه درد چشم
و درد شکم استعمال ادویه مذکوره می نمایند ببرکت ارشاد حضرت صحت می شود عابد علیخان صاحب
برادر کلان ایشان بعارضه تپ مبتلا بودند چند ماه تپ شدید لاحق ماند و ضعف و ناتوانی بدرجه
نهایت مستولی گشت روزی حضرت شیخ الاسلام در لکهنو بتقریب عرس حضرت مخدوم صاحب
تشریف فرما بودند که شخصی داخل سلسلهٔ علیه قطبیه شد حضرت شیرینی فاتحه بدست مبارک خود
به برادرم عطا فرمودند که بخورید و فرمودند شیرینی فاتحه بزرگان دین شفا می بخشد ایشان
چونکه از مدتی دست پرهیز و غیره نخورده بودند شیرینی علیه حضرت شیخ الاسلام خوب سیر
خوردند ببرکت حضرت شفاء کامل یافتند روایت غلام محمد خان ولایتی که از مریدان حضرت
اند وقت شهادت صاحبزاده سید محمد اکرم صاحب رحمة الله علیه بسیار مجروح شدند چنانکه
تمام جسم پاره پاره گردید و کسی را امید حیات شان نماند قدری آمد و رفت نفس باقی بود در
این حال حضرت بربالین شان تشریف آوردند و فرمودند که پریشان مشو صحت خواهی یافت
حاضران عرض کردند که حضرت اگر این کس صحت یافت دست و پا خراب و بیکار خواهد شد ارشاد
فرمودند که صحت هم خواهد یافت و کار و بار خود نیز خواهد کرد چنانچه خان موصوف صحت یافت
و با وجودیکه دست و پای چون مردان صحیح و تندرست کارهای ضروری خود انجام می دهد
و چند انگشتان که بدست شان باقی هستند در قوت کار دست می دهند روایت محمد علی
نامی شخصی از سکنای قصبه محمدی بخدمت شریف حاضر شد و بیعت کرد بعده درخواست نمود
که حضرت رقعه سعی در باره من بواجد علیخان صاحب رحمة الله علیه رقم فرمایند تا صورت روزگار
من برآید فرمودند که واجد علیخان صاحب اکثر در جنگ و جدال با تعلقداران مصروف می مانند
نشود که در جنگ چشم شما کور شود آنکس بتقاضای اهل الغرض مجنون برارشاد حضرت نظر نکرد

و از خواهش خود باز نیامد شیخ الاسلام بمقتضای صفت کریمی که در ذات بابرکات بود رقعه
در باره سعی بواجد علیخان صاحب رقم فرمودند آنکس نزد خانصاحب موصوف در ان
هنگام رسید که ایشان با زمینداران برسر مقابله بودند و نائرهٔ جنگ و جدال گرم داشتند
ناگاه گلوله بندوق از جانب مخالفان در آمد و از صدمه آن یک چشم آنکس کور شد و باقی جسم
صدمه دیگر نرسیده راقم بچشم خود دیده است روایت میدو خان رساله دار ناظم خیرآباد
بودند در عهد حکومت خود مفتی عبد الواحد صاحب سجاده حضرت مخدوم سید نظام الدین قدس
سره را بمقابله گیری مقید نمودند این خبر بسمع عالی رسید شیخ الاسلام بس برآشفتند و فرمودند
که سیدی را بمقابله گیری مقید کرده است نظامت و رساله هیچ نخواهد ماند هر دو مان حال جناب
حضرت چهتو خان صاحب اسپر خان مسبوق الذکر که از مریدان حضرت اند رسانیدند ایشان
بخدمت اقدس حاضر شدند و بسیار عذرخواهی نمودند فائده نبخشید آخر بجان زمان میدو خان
معزول شدند و معتوب حاکم وقت گردیدند روایت عظیم الله خان ملازم نصیر الدوله محمد علی
شاه بادشاه اوده در عهد حکومت نصیر الدین حیدر بمقام لکهنو دعوت شیخ الاسلام نمودند بعد
فراغ طعام درخواست دعا کرد حضرت فرمودند که از منا خان درخواست دعا بکن
که او شان زیارت حضرت صاحب یعنی شیخ اکبر کرده اند او از منا خان دعا خواست ایشان
گفتند که مرا چه لیاقت این کار است اگر زیارت شیخ اکبر کرده ام بیعت حضرت کرده ام پس مرا به فضل
عظیم الله خان گفت که ای حضرت همین ست ما شما را ازین چه کار غرض ایشان دعا کردند بعده
عظیم الله خان بخدمت بابرکت عرض نمود که حضرت فلاح من آن ست که بالک مرا ترقی شود بر زبان
مبارک رفت که چه عجب الله تعالی وی را بادشاهت عطا کند چونکه اخفا در مزاج اقدس بحدی
بود از وقوع این قول که همان موافق مشیت الهی باراده الله بظهور آمد از خلق گوشه گزیدند و
سه روز از حجره بیرون نیامدند پاسی از شب گذشته حسب عادت بمزار حضرت مخدوم صاحب البته
تشریف می بردند بعد سه روز از انواقعه اوده کن فراگرفته و تخمیناً هشت سال دران دیار قیام فرمودند

درین اثنا بعد روانگی حضرت شیخ الاسلام نصیر الدین بعالم بقا شتافت و منا جان بجای وی
برتخت حکومت نشست و بمظالم پرداخت همان روز انصار با وسے جنگ نمودند و وی را گرفتار
ساختند و محمد علی شاه را بجایش برتخت حکومت اوده نشانیدند شاه موصوف پنج سال حکم
رانی نمود بعد انتقالش ازین دار فانی بعهد حکومت امجد علی شاه پسرش باز شیخ الاسلام بوطن
تشریف آوردند حضرت حافظ صاحب قبله می فرمایند که یکی از امرای کهن مرید حضرت بود بر اهلیه اش
جنی مسلط شد هر چند که اقربایش از عاملان چاره جوئی کردند سود نداد روزے حالش بخدمت
شریف عرض کردند ارشاد شد که بآن جن بگوئید که برو پیام شیخ الاسلام است بجن گفتند لیکن
فائده نداد باز روزی حالش بخدمت عالی عرضه دادند حضرت فرمودند که باو بگوئید که محمد علی
می گوید برو ورنه من محمد علی هستم چون این پیام به او رسید فوراً برفت و آن عفیفه صحت کلی
یافت اینچنین کلمه جز آن روز بر زبان مبارک گاهی نرفته بود و الله اعلم که درین چه سر
بود میر صاحب نقل می کنند از مولوی فیض علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا
عبد الرحمن صاحب لکهنوی قدس سره بودند و با حضرت شیخ الاسلام کمال ارادت و محبت
داشتند و اکثر در سفر حجاز همپای شیخ الاسلام بودند می گفتند که روزے حضرت شیخ الاسلام
در خیر البلاد مکه معظمه درس مثنوی شریف می دادند شخصے بر شعر اول مثنوی شریف معترض شد
و گفت که نعوذ بالله خدمت مولانا رحمة الله علیه دروغ گفته اند بشنو از نی چون حکایت می کند
نی چه حکایت خواهد کرد شیخ الاسلام معنی بیت موصوف چنانکه نزد محققین هست بیان فرمودند
وی تسلیم نکرد و از جهالت بر اعتراض خود ثابت ماند چونکه شیخ الاسلام را با حضرت مولانا قدس
سره العزیز کمال تعلق بود این امر بر خاطر عاطر بسی گران آمد چوبے که پیش حضرت نهاده بود از
دست مبارک خود بر هوا انداختند و فرمودند بشنو آن چوب چون بر زمین آمد آواز داد بشنو
از نی چون حکایت می کند وز جدائی ها شکایت میکند بر جمله حاضران از وقوع این کرامت
کیفیتے طاری گشت و خدمت شیخ به حجره تشریف بردند و در بر روے خلق بستند و مولوی صاحب

گفتند که زنی متوطن شاهجهان آباد از هندیان هم دران مجلس بود راوی گوید که من آن
زن را دیده ام او نیز تصدیق روایت مذکور بالالفاظ و معنا کرد و در موجودگے بود که صاحب
ممدوح وی هم بیان کرد نقل است که چند کسان سکناے کیری که شیخ الاسلام در ملک حجاز تشریف
می داشتند و والده ماجده آنحضرت برحمت حق پیوستند شخصے از قوم نوربافان ساکن قصبه
مذکور خدمت شیخ را ببیعت جنازه حضرت ممدوحه رحمة الله علیها دید و بشتافت حضرت بوسے
فرمودند که این راز با کسے در میان منه ورنه خراب خواهی شد آنکس از کم ظرفی بمردمان اظهارش
کرد حسب الارشاد حضرت به پاداش آن خانه بربادے وی بوقوع آمد حاجی نور خان گفتند که روزے
خدمت شیخ الاسلام از سفر حجاز نو ام تشریف آوردند چند خادم همپای حضرت بودند بنظر عجلت
قدری کهچڑی بمقدار خوردن همان کسان طیار کنانیدم درین زمان بسیار مردمان خبر
تشریف آوری حضرت شنیده برای زیارت گرد آمدند متحیر شدم که این مقدار قلیل این جماعت
کثیر را چه سان کفایت خواهد کرد بهمین حیرت بودم که شیخ الاسلام فرمودند اهل لکھنو تقسیم طعام
نمی دانند طعام پیش من بیار بدست خود تقسیم نمایم من آن کهچڑی را پیش نمودم حضرت بدست
مبارک بجمله حاضران را تقسیم فرمودند همه با همان مقدار سیر خوردند و طعام باقی ماند مرزا
سردار بیگ صاحب می گویند که حسام الدین صاحب از خادمان آستانه شریف حضرت شاه علی
صاحب که مرید حضرت شیخ الاسلام بودند بمن گفتند که روزی خدمت شیخ برای فاتحه
بزرگے از پیران سلسله شان بست آثار آرد در تنور پزانیده بود سالن هم موافق آن چون
وقت فاتحه رسید بسیار مردم جمع شدند که تعداد ایشان بیان کردن نمی توانم شیخ
الاسلام بخادمی فرمودند که بر نان و قلیه بر دو ردای انگنید حسب الارشاد تعمیل
در آمد همه سیر خوردند و طعام بهمان باقی ماند روزے عبد الوحید صاحب مرحوم برادر
کاتب الحروف دعوت حضرت شیخ الاسلام نمود چون بخدمت تشریف آوردند جماعتی کثیر از مردمان
جمع آمد چنانکه طعام موجوده آنها را کفایت کردن محال می نمود [illegible]

شیخ الاسلام فرمودند که قدرے طعام بخانه دارد روغن قاسم بیگ نیز باید فرستادن حسب الامر بعمل
آمد بعده همان طعام باقی مانده بحاضران پیش کرده شد از تصرف شیخ الاسلام همه آن طعام قلیل جمله
حاضران سیر خوردند و نیز طعام باقی ماند روایت است که شخصی از مریدان دعوت شیخ الاسلام
نمود و بقدر خوردن بست و پنج کس طعام مهیا نمود و بمعیت حضرت قریب یکصد و پنجاه نفر بودند همه با
برکت حضرت همه آن طعام سیر خوردند مرزا اسلم بیگ می گویند که روزے دعوت حضرت شیخ الاسلام
نموده بودم از حافظ محمد اسلم صاحب قبله پرسیدم که چه قدر مردمان بمعیت حضرت هستند فرمودند تخمینا
پنجاه کس من بقدر یک صد و پنجاه نفر طعام طیار کنانیدم چون حضرت شیخ تشریف آوردند مردمان
کثیر جمع شده بودند تخمینه من کم از شش صد نفر نخواهند بود کمال حیران شدم که چه کنم اندرین فکر و تردد
بودم که حضرت ارشاد کردند طعام بیارید حسب الحکم طعام پیش کردم همان مقدار جمله حاضران سیر شدند
و طعام آن قدر باقی ماند که با اهل برادری خود تقسیم نمودم میر صاحب می گویند که تصرف کثرت
طعام از حضرت شیخ الاسلام بارها دیده ام چرا که هر کس که دعوت می کرد طعام بقدر همراهیان حضرت
مهیا می نمود و در دعوت حضرت قید نبود هر که می آمد می خورد بلکه اکثر اشخاص منتظر می ماندند که
طعام با دعوت حضرت می شود تا بروند بدین سبب مجمع مردمان بسیار می شد و بفیضان حضرت
جمله حاضران همان طعام موجودے خوردند شنیدم از میر صاحب و دیگر مردمان که روزے
مرزا عبد الله بیگ که از امرای لکهنؤ بودند دعوت حضرت نمودند شیخ الاسلام فرمودند که مقدار
اهل دعوت معین باید کرد که چه قدر باشد ایشان بمقتضای کبر که لازمه امرای دنیاست خیال بر قول
و ارشاد خود نمودند و گفتند هر قدر که باشند و خیال ارشاد و الا کردند و ندانستند که کلام اهل حق بے
حکمت نمی باشد بقول حافظ علیه الرحمه که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها الغرض چون شیخ
الاسلام بمکان مرزا صاحب تشریف بردند و الله اعلم مردمان که آگهی داد آنچنان مجمع کثیر شد که مکان
با وجود وسعت بحاضران کفایت نکرد تا به تقسیم طعام چه رسد و هنوز آمد مردمان موقوف نبود اگر آن وقت
هم مرزا صاحب نادم شدند و شیخ الاسلام رجوع می کردند چه عجب که حمایت از آنحضرت بوقوع می آمد

الا مرزا صاحب به تدابیر ظاهر پرداختند چنانچه از خانه های جمله اقربای خود که همه امرا بودند و هم از
بازار هر قدر که طعام بدست آمد حاضر نمودند تا هم طعام همه مردمان کفایت نکرد و کسی از حاضران سیر
نخورد اگر نیز کسی نان بود سالن نبود و اگر برنج بود نان نبود آخر کار مرزا صاحب نادم و متنبه
شدند و از فعل خود تائب گشتند این زجر که از خدمت شیخ الاسلام بوقوع آمد عین تعلیم بود که پاس
نگاه داشت آداب اولیاء الله که مجددات آنحضرت بعجز و انکسار پیش آمدن باید نه بخودی و غرور را
همچنین جمله اقوال و افعال حضرت نزد ارباب بصیرت هادی راه شریعت و دلیل جاده طریقت
بودند رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا قاضی عابد علی نقل کردند که حضرت شیخ الاسلام از
قصبه کمیری جانب ملک شمال سفر فرمودند من نیز بمعیت حضرت بودم متعلقه داری دعوت
کردند چند نزد روغن زرد و برنج وغیره بخدمت عالی حاضر آوردند شیخ الاسلام فرمودند که پلاؤ
بپزید حاضران عرض کردند که حضرت ظرفی که بپختن این قدر پلاؤ را کفایت کند در اینجا بدست
آمدن دشوار است فرمودند که در سبوچه ها یعنی گلی خواهیم پخت الغرض در سبوچه ها پلاؤ پختند
مخفی به تصرف حضرت پلاؤ طیار شد چونکه ظرفی دیگر نبود بامر حضرت آن پلاؤ را گسترده بر ان بر
آورده شد راوی گوید متحیر شدم که یارب این طعام کثیر درین صحرا که نشان آبادی نیست که خواهد
خورد ناگاه شیخ الاسلام فرمودند که دو سه کس در اطراف این صحرا ندا دهند که هر که مسلمان است
بیاید و بخورد آنچنان کردند و فوج مسلمانان از اطراف صحرا در آمدند و طعام خوردند و وضع آن
کسان شکل و وضع مردمان این دیار نبود چنان معلوم می شد که قافله تاجران است و از ملک بعید
رسیده بعده بروز دوم علی الصباح حضرت فرمودند که اگر قدری چای بودی نوشیده می ناگاه
شخصے بوضع کشمیریان بصورت تاجر نمایان شد و بخدمت شریف حاضر گشته چای پیش کرد و الله اعلم
که درین چه سر بود شخصی از برادران دینی بمن نقل کرد که حضرت شیخ الاسلام بدرگاه حضرت
مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره تشریف آوردند این خبر شنیده بعزم زیارت روان شدم
در اثنای راه دو کس را دیدم که با دیگری گفت شنیده ام که حافظ صاحب قبله تشریف آورده اند

در انجدمت آنحضرت بسیار عقیدت ست امروز بهمین غرض حاضری شوم که بیعت نمایم و دیگری
گفت که من نیز بانجا می روم الا امتحان خواهم کرد الغرض آن هر دو کس بمسجد حضرت مخدوم صاحب
حاضر شدند حضرت هم در آن مسجد شریف رونق افزا بودند آنکس که بعقیدت آمده بود بر پای
مبارک بوسه داد و نشست و درخواست بیعت نمود حضرت شیخ الاسلام داخل سلسله فرمودند
و دیگری که بقصد امتحان آمده بود او نیز برسم ظاهرے خواست که پائی مبارک را بوسه دهد
حضرت مانع آمدند و فرمودند که من بت نیم که پرستش کنی بعده آنکس درخواست بیعت کرد فرمودند که
مرا لیاقت این کار نیست و بیعت از او نگرفتند این ست شان اولیاء الله که آنچه در دل مایان مخفی
است برایشان ظاهر و هویدا است ازین جاست که مولانا روم رحمة الله علیه می فرماید در بارهٔ تعلیم
آداب حضوری مظاهر حق و هو هذا ع دل نگه دارید ای بی حاصلان * در حضور حضرت صاحبدلان
شخصے از امرای این دیار بخدمت حضرت شیخ الاسلام کمال عقیدت داشت و بکرات درخواست
بیعت نمود حضرت شیخ الاسلام بلطائف الحیل قبول نکردند تا آنکه روزے شیرینی هم آورد لیکن
حضرت داخل سلسله نکردند و بسبب شان ستاری که شعار اهل الله ست اظهار راز هم نفرمودند
آخر در این زمان دیدم که عقیده شان موافق اهل سنت نیست با صحاب رسول مقبول صلی الله
علیه وآله وسلم سوء ظن دارد بلکه بر بعضے از ینها که اخیار خیر الامم هستند لعن و طعن می کند نعوذ بالله
من ذلک پس دانستم که همین امر بود که شیخ الاسلام مسبوق الذکر را داخل سلسله نفرمودند چراکه
شیخ کامل را نظر بر انجام کار می باشد نه بر ظاهر حال چنانچه امام الطریقت مولانا روم رضی الله تعالی
عنه میفرماید ع ما برون را ننگریم و قال را * ما درون را بنگریم و حال را بظهور این صفت که مولانا
فرموده از شیخ الاسلام باکثر مقامات گردیده که بعضے مریدان حضرت در اول حال مبتلائی معاصی
ماندند و وقت آخر بخیر و خوبی با تعلیم احدی بفیضان حضرت از عابدان و متقیان شدند از انجمله
روزے بطریق مشتے نمونه از خروارے بسلک تحریر می آید و آن شد که این خان مردی سپاهی
پیشه ملازم سرکار راوده بودند وضع شان خلاف شرع بود و بحضرت شیخ الاسلام عقیدت

داشتند مگر چندی برین خیال که اگر بیعت خواهم کرد حضرت به ترک این وضع امر خواهند کرد از شرف
دخول سلسله محروم ماندند آخر جذبه بعنایت شیخ الاسلام غلبه کرد و بجانب خود کشید روزی خان
موصوف گفتند که آنچه حضرت ارشاد خواهند فرمود بعمل خواهم آورد لیکن بیعت می کنم و داخل سلسله
علیه شدند حضرت بر وضع ایشان تبسم فرمودند و هیچ نگفتند ایشان مدتے بهمان افعال سابقه مبتلا
ماندند آخر چون زمانه فوت شان قریب رسید بیعت شیخ الاسلام اثر خود پیدا کرد و خود بخود خان
موصوف را شوق زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما پیدا شد و برین نعمت مشرف
شدند و بعد زیارت جمله افعال شان مستحسن گردید بدرجه مقید صوم و صلوة شدند و هر وقت درود
شریف بر زبان شان جاری می ماند و دائم بر معاصی خود می گریستند و همین کیفیت این عالم را
گزاشتند بشری لنا و لکم یا اخوان الدین که الله تعالی جل جلاله ما و شما را بدست گیری آنچنین
شیخ اجل مشرف فرمود والحمد لله علی ذلک از والده شنیدم که چون والدم و عمی جناب واجد علیخان
صاحب مرحوم هر دو برادران به بیعت شیخ الاسلام مشرف شدند والدم بخانه آمده همان
وقت گفتند که هرگاه حضرت شیخ واجد علیخان صاحب را به بیعت خود برگزیدند بعد فراغ
از بیعت دست حق پرست بر پشت ایشان نهاده فرمودند بکمال شفقت مست باید دید
که انجام ایشان چه شود آخر همچنان بوقوع آمد که حضرت فرموده بودند یعنی خان ممدوح در عهد
نظامت که عهده جلیل بود در سرکار راوده عبادات کثیر و ریاضت شاقه شروع نمودند و بعد
چندی که از عهده خود معزول شدند در ایام معزولی ترک لذات کردند تا آنکه فقط نان نخود
خشک می خوردند و پشت پا برسن بسته معکوس می آویختند آخر کار هوش و حواس ظاهری
بالکلیه زائل شد و هیئت مجنونانه بظاهر پیدا شد و مصداق لفظ مست که از زبان کرامت
بیان چندین سال پیشتر سر زده بود گردیدند لیکن در انحالت هیچ دمی از ذکر خفی غافل نمی
شدند روزے بخدمت حضرت مولانا محمد عبد الوالی خلیفه و نبیره حضرت مولانا احمد انوار الحق
قدس الله سرهما ذکر خان صاحب ممدوح آمد کسی گفت که مجنون هستند حضرت مولانا فرمو

شده فرموده‌اند که ذاکر اسم الہی جل اسمه مجنون نمی‌شود و الله اعلم خانصاحب موصوف را چه حال
بود ظاهرا بعض افعال و اقوال ایشان البته خلاف شرع می‌نمود الا بوی محبت حضرت احدیت از
گفتگوی ایشان شمیده می‌شد و بعض اوقات خوارق عادات نیز از انجناب بوقوع می‌آمد و
شنیده‌ام از اکثر برادران دینی که خادمان خاص حضرت شیخ الاسلام بودند مثل میر محمد علی صاحب
که حضرت شیخ الاسلام گاهی امورات آینده بدین طور نمی‌فرمودند که اینچنین خواهد شد
لیکن بطریق حکایت و تمثیل اکثر می‌فرمودند بلا کم و کاست همچنان بوقوع می‌آمد و در حقیقت
جمله اقوال و افعال حضرت خوارق و کرامات بود حضرت حافظ صاحب قبله دام برکاتهم نقل
می‌فرمایند که در حیدرآباد از محی الدوله مرحوم والد احمد یار صاحب مغفور شنیده‌ام که حافظ
منور معلم نواب افضل الدوله مرحوم والی دکن که مرد ذی علم و محدث و از منتسبان سلسله
عالیه فخریه بودند روزی بخدمت شیخ الاسلام عند الذکر از زبان شان برآمد که قاتل جناب
سید الشهداء ریحان المصطفی صلوة الله و سلامه علی جده و علیهم و دیگر قاتلان عامه مومنین ست
نعوذ بالله من هذا الاعتقاد چونکه خدمت شیخ الاسلام با اهلبیت طهارت و ذریت جناب رسالت
سلام الله علیهم که آئینه جمال باکمال حضرت نبوت اند کمال محبت و خلوص بود این قول حافظ منور
بر خاطر عاطر بس گران آمد و چهره انور متغیر شد و فرمودند که این کس خارجی ست عقب او نماز نباید
گذاشت بعد چندی حافظ مذکور الصدر بار بار حاضر خدمت بودند و خدمت شیخ در آن وقت بدرس
مثنوی شریف مشغول بودند وی بر اشعار مثنوی شریف چند اعتراض کرد شیخ الاسلام اول
چشم پوشی فرمودند و خواستند که این معامله دفع شود لیکن آنکس بر قول خود اصرار نمود پس
شیخ الاسلام بغیظ آمده طمانچه بر رویش زدند چنانکه رویش برگشت و کج شد و فرمودند که
ای ظالم حال سلسله ما چنین ست ورنه ایمان هم سلب می‌شد این سخن بسبب کمال غیظ
برآمد ورنه عادت خدمت شیخ اینچنین نبود پس از آن روز کجی دهن بوی ماند و به عارضه
اسهال هم مبتلا گشت هر روز بلا کم و کاست چهار مرتبه اجابت رقیق می‌شد تا مرگ این

هر دو امر دفع نشد نعوذ بالله من غضبه و غضب اولیائه میان غلام حسین صاحب نقل می‌فرمایند
زبانی تنور خانصاحب که خانصاحب موصوف بعد وصال شیخ الاسلام معزول شدند روزی
در ایام معزولی بالای بام خود در تردد و تفکر تنها نشسته بودند که ناگاه خدمت شیخ
نعلین چوبی در پا کشیده بالای بام تشریف آوردند و نشستند خانصاحب موصوف هم
باادب نشستند حضرت شیخ الاسلام بخطاب خانصاحب آنچنان کلمات ارشاد کردند که از آن
امید روزگار معلوم می‌شد خانصاحب عرض کردند که خدمت شیخ این عالم را وداع فرموده اند
این چه معامله است که دیده می‌شود شیخ الاسلام دست مبارک بر لحیه شریف نهاده فرمودند که باوفا
پیمانی در تمام عمر برای همین کرده بودم که بمیرم بعده برخاستند و تشریف بردند همان زمان خانصاحب
موصوف بر سرکار شدند چنانکه ارشاد شده بود بوقوع آمد سبحان من اظهر صفاته فی اولیائه برادرم
عبد الواحد خان صاحب مرحوم را دختری بود در ایام صغر سنی بعارضه هیضه وبائی مبتلا شد و جان بحق
داد و بعده دختر دیگر که از آن کلان بود بهمان عارضه مهلک گرفتار شد چون حالش بدی گشت والدش بسیار پریشان
گردیده بهمان پریشانی ناگاه بخواب رفتند حضرت شیخ الاسلام را دیدند که تشریف آوردند و تسکین کردند و فرمودند
صحت دختر بیمار دادیم چون از خواب بیدار شدند آثار خفت در عارضه دختر بیمار بود و فوراً صحت یافت چنین
اعانت از خدمت شیخ مریدان خود را بسیار بلکه [illegible] شده مرزا سردار بیگ صاحب روایت می‌کنند
که در سنه ۱۲۹۵ هجری ماه رجب که شیخ الاسلام دران زمان در حیدرآباد رونق افروز بودند بعارضه تپ
شدید مبتلا شدم تا پانزده روز خفتی در تپ پیدا نشد و از حضوری هر روزه شیخ الاسلام
قاصر ماندم آخر الامر خدمت شیخ خود برای عیادت تشریف آوردند بمجرد تشریف آوری آنحضرت
از آن تپ محرقه نجات یافتم شیخ الاسلام فرمودند که بر سر شما موها هستند همین وجه تپ نمی
گذارد مقراض بدست مبارک گرفته موی سرم تراشیدند فوراً صحت تامه یافتم مرزا نسیم بیگ
ناقل اند که مرا عارضه ضیق بود و کمال تکلیف داشتم روزی بخدمت شیخ الاسلام حال عارضه
خود عرض دادم هیچ جواب ارشاد نشد بعد از آن یک بار مرا دوره ضیق بود بدرگاه حضرت

مخدوم مرشاه میناصاحب قدس سره العزیز بخدمت شریف حضرت اتفاق حضوری افتاد وایام
سرما بود ابر بسیار گرد آمده و قدرے ترشح هم می شد شیخ الاسلام بعد قدمبوسی این فرمودند که شما
علیل هستید بروید که قدرے ترشح میگردد چنان تشویش که عارضه رو به زیادتی آرد حسب الامر از حضرت
عالی وداع شدم قدمی چند رفته بودم که حضرت مرا سوی خود خواندند حاضر شدم حضرت دوپٹه
خود بدست مبارک بکمال شفقت بر سرم بستند که باد سرد می وزد و ازین دوپٹه محافظت
خواهد ماند از خدمت اقدس مرخص شده بخانه خود آمدم شاید که همون روز یا بروز دوم می [illegible]
سوم شک را وی ست از برکت ملبوس شریف آن عارضه بالکلیه دفع گردید و باز گاهی
عود نکرد و هم میرزا صاحب موصوف روایت می کنند که میر حسین علی صاحب که از
مریدان مولانا شرف الدین صاحب مرید حضرت شیخ اکبر هستند و از مدت دوازده سال بر آستانه
ملک آشیانه حضرت وارث النبی فی الهند خواجه غریب نواز بسر می کنند و همه شب بذکر جهر مشغول
می مانند از من بیان کردند که در ایام سیاحی مرا اتفاقی گذر افتاد که در انجا شخصے از مریدان حضرت
شیخ الاسلام بود همین روایت کرد که یکبار حضرت شیخ در انجا تشریف آوردند و در انوقت در انجا
مسجد شهید بود و مشرکان در آن مسجد جمع بودند و پرستش اصنام می کردند شیخ الاسلام اندرون مسجد
تشریف فرمودند و شور را حاضران بر خواست که تحریک مسجد را خراب کرد حضرت از انها
پرسیدند که این چیست که پیش اصنام حلوا نهاده اند گفتند که حلوا پیش کش انها کرده ایم
شیخ الاسلام فرمودند یا شما این حلوا را با صنام خود بخورانید یا من بخورانم تا اظهار راستی
با بر شما شود و حق بر کرسی نشیند چون که این فعل در امکان آنها نبود محال می دانستند
بخدمت شریف عرض کردند که شما این چنین کنید خدمت شیخ با صنام حکم فرمودند
که بخورید همه اصنام آن حلوا را خوردند از وقوع این کرامت همه جمله حاضران که در شمار
سه صد و شصت نفر بودند بر دست مبارک ایمان آوردند چنانچه بعضے از انها زنده اند
و جناب حافظ صاحب قبله ام بر کاتهم و دیگر سکنای حیدرآباد دکن روایت می کنند

که دیوان چندولال بخدمت شیخ الاسلام کمال عقیدت داشت و آرزو می کرد که خود هم بحصول
دولت ملازمت شرف اندوزد لیکن خدمت شیخ گاہے وی را اجازت حضوری ندادند اتفاقا
چند کس را مثل سید عباس و قاضی آصف وغیره از سادات عظام والیے حیدرآباد بجرم [illegible]
مقید کرده بقلعه [illegible] منصور خان فرستاد آن سادات بخدمت حضرت پیام فرستادند که ما
از مذهب وهابیه توبه کردیم و تمنائی دخول سلسله علیه فخریه داریم اگر حضرت از دیوان
ریاست سعی نمایان فرمایند یقین که از قید خلاصی یابیم شیخ الاسلام جواب فرستادند که
اگر از رفتن و سعے کردن شما رهائی یابید صد بار نزد وی روم لا امید انکه از ان کار هیچ کشود
شدنی نیست باز ایشان در باره سعی خود اصرار نمودند آخر کار شیخ الاسلام بسبب محبت که با
مجاوران حضرت رسالت داشتند خود بمکان دیوان بمعیت فخر الدین خان و قطب یار جنگ که
از مریدان حضرت شیخ الاسلام بودند تشریف بردند و چون شنید پا برهنه از بیرون خانه بکمال
تعظیم و توقیر خدمت شیخ را بخانه خود برده بر صدر مجلس نشاندند و پای مبارک را بکنار خود گرفته بوسه
داد و وسعے بالید خدمت حضرت فرمودند که ازین بیجا یک فائده نخواهد شد تا ایمان نخواهی آورد
او گفت که ارشاد حضور صحیح و راست است بعده چند صد روپیه بطریق نذر پیش کرد قبول
نکردند و فرمودند که نذر ما همان ست که آن سیدان را رها کن او عرض کرد بهتر الا این نذر من
قبول شود فرمودند که این نذر هم تا آن روز نخواهم گرفت که آن سادات را رها خواهی کرد
و بعده به فرودگاه تشریف آوردند بعد چندی مولوی شجاع الدین حاضر شدند و بخدمت
عالی عرض نمودند که دیوان عرض می کند که برائے رهائی سیدان بحضور والا عرض نام
نیز انشاء حضرت را استماع این کلام بر آشفتند مولوی موصوف از جانب دیوان معذرت
پیش آوردند ارشاد شد که خشم شما بمعیت او خواهد شد مولوی خائف گردیده از فراخی
نادم شد و توبه نمود و بعده شیخ الاسلام فرمودند که او و لیشنے دیوان معتوب خواهد شد و احوال
او در رسوا و خوار خواهند شد پس بزمان قلیل همچنان بوقوع آمد که ارشاد شده بود و بعد

شش ماه حاکم آن ملک برایشان غمگین شده او را معاتب ساخت و بهان خواری مرد تبعه و لحقه
او پریشان حال شدند مرزا صاحب این قدر درین روایت زیاده کرده اند که قطب یار جنگ
و فخر الدین خان که هر دو کس حضرت شیخ الاسلام را باقرار رهائی آن سیدان نزد دیوان سبقت
خود برده بودند حالت قطب یار جنگ هم چنان زار گردید حتی که مکان فروخت شد و بست راس
اسپ فروخت شدند و یک فیل بود آنهم فروخت شد و از اولاد ایشان هم کدامی باقی نماند حتی که بالکلیه
اموال ایشان از صفحه هستی محو گردید حضرت حافظ صاحب قبله دامت برکاتهم می فرمایند که حضرت
صاحب قبله هر نوع طعام را بیک طور می خوردند هرگز معلوم نمی شد که بکدام غذا رغبت دارند و چیزی
ناپسند ندیده است روزی همین خیال بخاطر گذشت که سبب این چیست بجواب خطره من شیخ الاسلام
این شعر مثنوی شریف هم بزبان کرامت ترجمان راندند و هو هذا ؎ گر خوری یک لقمه از ماکول نور
خاک ریزی بر سر نان تنور ونیز حضرت موصوف میفرمایند که روزی در ملک حیدرآباد این خیال
در دلم درآمد که حضرت اکثر اوقات نسبت دیوان چندو لال کافر و گبر وغیره همچنین کلمات میفرمایند
و مردم حاسد این خبر بسمع او هم میرسانند نشود که وی آزرده بلا زمان آنحضرت برساند که
او درین دیار حاکم است همون وقت خدمت شیخ قصه عداوت پادشاه تغلق با حضرت سلطان
الاولیا محبوب الهی قدس سره و چشم پوشی آنحضرت بشان رحمت از حال وی و باخر مردن آن حاکم
[illegible] آنحضرت بیان فرمودند مرا اطمینان کلی حاصل شد چونکه این قصه در اکثر کتب مرقوم است لهذا
بالاجمال نوشته شد میر محمد علی صاحب ناقل اند که حضرت میان محمد اسلم صاحب دامت برکاتهم را با سید
نور الحسن صاحب مرحوم که قرابت قریبه بجناب ایشان داشتند کمال محبت بود روزی
[illegible] خبر رسید که نور الحسن خان از خیرآباد فردا وقت صباح سمت پٹیاله راه سفر پیش خواهند
گرفت این خبر بر خاطر شریف حضرت میان صاحب بسبب کمال محبت بس گران آمد بخدمت شیخ
الاسلام عرض کردند که حضرت مولانا صاحب میفرمایند ؎ اولیا راهست قدرت از اله تیر
جسته باز گردانند ز راه آیا مضمون این بیت صحیح است حضرت فرمودند صحیح است و دیگر هیچ نگفتند

شیخ الاسلام همان وقت بنور باطن مدعای میان صاحب دریافته قلم و دوات طلبیده رقعه
بنام نور الحسن خان بدست مبارک خود باین مضمون رقم فرمودند که اول نزد من آئید بازان
بجائی دیگر روید و آن رقعه شریفه بمیان صاحب دادند که بدست کسی بفرستید عرض کردند که حضرت
این وقت شب است و صباح ایشان سفر خواهند کرد و خیرآباد ازین جا فاصله شانزده کروه
دارد پس بچه طور این رقعه نزد ایشان برسد حضرت فرمودند که بمیر محمد علی بگوئید که بمقام بریا که
موضعی ست از کیری بفاصله سه کروه برود و از انجا ماده اسپ بگیرند و سوار شده بخیرآباد برسد
الغرض میر صاحب می گویند که حسب الحکم همان وقت اول به بریا رفتم و از انجا بر ماده اسپ سوار شده
تا خیرآباد دویده ام و در انوقت بخیرآباد رسیدم که نور الحسن خان از اندرون خانه خود وداع شده
بقصد روانگی پٹیاله سوار شده بودند پس آن رقعه متبرکه را بایشان دادم چونکه خان صاحب
نیز بدل ارادت بخدمت شیخ الاسلام داشتند بعد مطالعه بخانه خود باز رفتند و اجازت از
والده خود گرفته سمت کیری روان شدند و به کیری رسیدند ازین جاست ؎ چه حاجت است
بپیش تو حال دل گفتن ٭ که حال خسته دلان را تو خوب می دانی ٭ مرزا سردار بیگ صاحب
روایت می کنند در مسجد کیری در خیال خود طاری کباب می کردم و شیخ الاسلام در بیت الخلا
بودند بعد فراغ چون بمسجد موصوف تشریف آوردند بوضو کردن مشغول شدند میان حافظ
محمد اسلم صاحب دامت برکاتهم وضو می کنانیدند در اثنای وضو شیخ الاسلام بلا خطاب
بکسی فرمودند هر که را زبان فاحشه میباشد فقیری نمی تواند گرد بدل گفتم کسی مخاطب نیست
این خطاب بکیست خدمت شیخ آن کلمات را مکرر سه کرر فرمودند آن وقت متنبه شدم و بانفس خود
گفتم که این همه ملامت برتست ازین خیال اجتناب کن شیخ الاسلام سکوت فرمودند از تاثیر ارشاد
حضرت شیخ از ان وقت لذت گوشت از زبانم بالکلیه برفت و کراهت از خود نفس پیدا شد و
تا حال که ارشاد حضرت شیخ الاسلام را چهل و یک سال می گذرد از خوردن گوشت کراهت
[illegible] میر صاحب میگویند که این کرامت شیخ الاسلام [illegible] بود که وقت درس مثنوی [illegible]

جواب خطرات جمله حاضران بکمال تفصیل در پیرایه قصص و حکایات بیان میفرمودند میر محمد علی صاحب
کمرکوندی روایت می کنند که حضرت شیخ الاسلام در شهر لکهنو بمکان داروغه نبی بخش بتقریب عرس
حضرت مولانا فخر صاحب رضی الله تعالی عنه فرمودند من هم حاضر شدم و آخون نور محمد ولایتی
را که منکر اولیاء الله بود نیز بمعیت خود بردم حضرت برای فاتحه مولانا صاحب بیست آثار برنج
و یک من نان و یک من شبدیگ طیار کنانیده بودند سیدو خان و دیگر مردمان اهل شهر
صدها کس حاضر شدند خدمت شیخ بدست مبارک خود همان طعام جمله حاضران را سیر خورانیدند
و باز بدان مقدار طعام باقی ماند که سی نفر که همپای شیخ الاسلام بودند سه وقت همان طعام خوردند
الغرض بعد فراغ از طعام محفل سماع منعقد شد آخون هم شریک سماع گردید پس حالی بر ایشان مستولی
شد که صباح آن شخصی مسمی پیر بخش بهر سه نواب سعادت علیخان یک غزلی می سرائید آخون بیتابانه
را تحمل نماند نزدم آمدند و گفتند که این کس را بمقام خود خوانده بگوئید که بسرائید تا بشنوم گفتم که آخون
سماع حرام است گفتند که بگذارید که دلم می شکنند مجبور هستم و هم راوی موصوف روایت کرده
که شیخ الاسلام بماه صیام بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز معتکف بودند و حسن رضا
خان اثنا عشری که از فیض آباد بامید وزارت آمده بود و در مکان گلزاری مل که قریب درگاه
شریف بود قیام داشت روزی شیر بدرگاه شریف فرستاده برای روزه داران شیخ الاسلام
فرمودند که این شیر را تا من بخورم کسی نخورد و همچنان کردند شیخ الاسلام بعد مغرب یک جرعه
از آن شیر گرفته نصف آن خود تناول فرمودند و نصف آن در جمله سبوچه های شیر [illegible]
و بحاضران فرمودند که بخورید همه ها نوشیدند هر که از اهل سنت آنرا خورد صحیح ماند و هیچ نقصانی
نرسید و هر که از شیعیان آنرا خورد از آن کسی را استفراغ شد و کسی را اسهال لاحق گشت کسی
را هر دو پس ازین کرامت معلوم شد که فرستنده شیر بسبب تعصب و عداوت مذهبی چیزی از قسم
زهر آمیخته بود بنور باطن خدمت شیخ دریافتند و بتصرف خود که اولیا را می باشد تاثیر زهر را از اهل
مذهب دفع فرمودند و اهل سنت برکت حضرت از شرور آن محفوظ ماندند و هم موصوف الیه روایت

می کند که کبوتری شکسته بال را بدرگاه شاه مینا صاحب دیدم که می گشت مردمان حالش بمن
وانمودند که روزی خدمت شیخ الاسلام در حالت جوش نعره یا الله زدند و همان کیفیت ناگاه نظر
فیض اثر آنحضرت بر این کبوتر که بالای پیپل افتاد و او بر زمین فرود افتاد و بالش شکست و هم راوی
موصوف می گویند که شیر خان صاحب در لکهنو بکوٹھی خود دعوت کردند شیخ الاسلام تشریف برده
بر سر منزل کوٹھی نشسته بودند بر طرف مرزا قدرت الله بیگ صاحب بر دروازه های آن مکان قفل
زده بودند وقت تلاش شیخ الاسلام دروازه کوٹھی نیافتند بازها همراهیان خدمت شیخ را بدرگاه حضرت
مخدوم شاه مینا صاحب دیدم و هم روایت است از راوی موصوف که بمکان داروغه نبی بخش
حضرت شیخ الاسلام مرا [illegible] دادم و لباس پوشانیدم و بدست خود فقط شانه و تسبیح بجیب
مبارک انداختم و حضرت [illegible] جیب مبارک بود و همچون وقت خدمت شیخ همراه حضرت مولوی
عبد الرحمن صاحب [illegible] بردند من همپای حضرت در انجا رفتم در انجا شیخ الاسلام بدست مبارک
روپیه از جیب خالی بر آورده بقوالی عطا فرمودند و هم از راوی موصوف روایت است که در لکهنو
شخصی مسمی بهاری لال [illegible] وقت درس مثنوی شریف بحضوری حاضر می شد روزی
عرض کرد که حضرت دعا فرمایند بر سر کار شوم خدمت شیخ فرمودند که با وضو بدرگاه مخدوم صاحب رفته [illegible]
شریف بخوان بعد چند روز آنکس بخدمت شریف باز عرض دعا کرد ارشاد شد که از مخدوم صاحب
بگو وی عرضه داد که از مخدوم صاحب چه گویم من بخدمت عالی سر و کار دارم شیخ الاسلام بجواب
فرمودند که نزد نواب [illegible] بگفت که مرا چرا در آنجا بار خواهند داد فرمودند برو ترا کسی مانع
نخواهد گشت وی [illegible] کچهری حکیم [illegible] که در آن زمان نائب ریاست بود برفت
فی الحقیقت کسی منع نکرد او را بعد برخاست کچهری نظر حکیم [illegible] بروی افتاد و نزد
خود طلب خواند گفت بکار آمده گفت برای روزگار و عرضی نوشته پیش کرد همون وقت [illegible]
سی روپیه ماهانه ملازم کرد و هم راوی موصوف روایت می کند که در عهد نظامت [illegible]
شخصی عبد الواحد صاحب بابت بقایای زر [illegible] مقید شدند [illegible]

خلف مفتی صاحب گفتند که در کیری بخدمت شیخ الاسلام بردند الغرض بخدمت عالی مشرف شدیم
و حال مفتی صاحب عرضه داشتیم بعد ساعت سکوت فرمودند حضرت حافظ محمد اسلم صاحب را
کتاب آداب الطالبین شروع کنانیدند چند بار دیگر بمقدمه مفتی صاحب بخدمت شیخ عرض کردم هیچ
نشد و هر بار بمیان صاحب ممدوح می فرمودند که بخوانید بعده روزی یکپاس روز بر آمده بود
و غلام سعد خان که تهانه دار کیری بود شکایت مردمان کردند شیخ الاسلام فرمودند که کسی که
تهانه دار می شود خراب می گردد و همان جلسه از من فرمودند که در کلکته میان احمد علی برادر شما
و نصرانی فساد شده بود الله تعالی خیر کرد عرض کردم حضرت را بچه طور معلوم شد فرمودند شخصی اینجا
بمن می گفت و باز بمقدمه مفتی صاحب عرض کردم میان اسلم صاحب فرمودند که بخوانید آداب
الطالبین او بخانه خود رفت الغرض چون بخیر آباد رسیدم مفتی صاحب را آنجا نه یافتم پرسیدم گفتند
بخانه آمدند گفتند که برزه و چه تعلقدار است بهیچ سبب ضبط شده و بنوعی رفع نگردید مرا طلبیدند چون در آنجا
رسیدم که زوجه ایشان در آنجا بود و بنوز رسیدم آسیب رفع شده چهار روپیه مرا برای
خرچ داد و گاڑی کرایه کرده بخانه ام فرستاد و هم بعد چند روز خط برادرم احمد علی بمن رسید حال
وقوع فساد میان هنود و نصرانی و مظفر شدن هنود بر وی مفصل نوشته بود الغرض هر دو امر
چنانکه از زبان کرامت ترجمان فرمودند بوقوع آمد مرزا سردار بیگ صاحب از حضرت سید امجد علی
صاحب برادر خورد حضرت شیخ الاسلام روایت می کنند که شیخ الاسلام بتقریب عرس حضرت مخدوم
شیخ سارنگ صاحب قدس سره بمقام مجگوان تشریف بردند همراه حضرت مخدوم فاتحه خواندند بعد فاتحه
چهار روپیه از جیب مبارک که در آن وقت خالی بود بر آورده بطور نذر بصاحبزادگان آنجا دادند و هم مرزا
سردار بیگ صاحب می فرمایند که یک مرتبه بعد عشا بمسجد کیری پس پشت حضرت صاحب قبله غنودگی
بر من مستولی شد بر زمین غلطیدم ناگاه عقربی مرا گزید بیقرار شده برخاستم شیخ الاسلام بمن فرمودند
چه هست عرض کردم عقربی مرا گزید فرمودند که کدام جا انگشت وسطی پیش نمودم که این جا حضرت دست
مبارک خود بر آن نهادند همین وقت صحت حاصل شد و اثری از زهر عقرب باقی نماند محمد اسحاق خان خادم

می گویند که روزی بحضور حضرت شیخ الاسلام بدلم خطره در آمد که اگر چنین اسپی نزدم بودی بران سوار
شدمی چه خوش بودی شیخ الاسلام فوراً بمن توجه فرموده ارشاد کردند که اگر اسپ خوش رفتار زیر ران آمد چه
شد خیال آخرت باید تا انجام بهتر شود پس از خیال خود نادم شدم مرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند
که در رهاروان شریف صاحبزاده امام بخش صاحب نبیره حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب رضی الله
تعالی عنه فرمودند که شیخ الاسلام در سفر اجمیر شریف بمقام بیکانیر مقام فرمودند وقت مغرب خدمت
حضرت امام بودند که هندوان ناقوس زدند شیخ الاسلام را از آن آواز وجد پیدا شد که بی خود شدند
که همراهی آنحضرت بود خیال کرد که سبحان الله این چه فقر است که با آواز ناقوس وجد نمودند چنانکه نماز را قضا
بعد فراغ از آن حالت شیخ الاسلام بجواب خطره وی این بیت فرمودند بیت گر از دم مسیحا گه از
دهان ناقوس بو صاحبدلان شناسند آواز آشنا را و هم مرزا صاحب از غلام حمید مرحوم
روایت می کنند که شیخ الاسلام بمقام کیری بعد نماز عشا بمسجد خس پوش نوافل می گزاردند
و من آهسته آهسته می رفتم و این بیت می سرودم ع گل پھینکے ہیں اوروں کی طرف بلکہ ثمر بھی
اے خانہ برانداز چمن کچھ تو ادھر بھی آواز مرگوش مبارک حضرت قبله رسید مرا بحضور خود طلبید
و فرمودند که بگو من همان غزل سرائیدم چون این شعر گفتم ع مجھ میں ہی تیرا طالب دیدار نہیں ہوں
چھوڑے ہیں ترے واسطے دو شمس و قمر بھی شیخ الاسلام را برین شعر وجد پیدا شد و مقدار یک ذراع
از زمین بالا شده بر هوا معلق گردیدند من خائف شدم و خاموش گشتم شیخ الاسلام بحالت اصلی باز آمدند
و بمن فرمودند بگو باز گفتم و همان حالت بر آنحضرت طاری گردید باز ترسیده سکوت ورزیدم حضرت
شیخ باز بحالت آمدند و فرمودند که بگو باز گفتم همان حال بر شیخ الاسلام مستولی شد سه مرتبه این کیفیت
بوقوع آمد شنیدم از چند کسان که یک مرتبه حضرت شیخ الاسلام بدهلی شریف مقام داشتند
دوازدهم ماه مبارک ربیع الاول بود بحاضران فرمودند بیایید تا بقدم شریف که مقامی است
مشهور به شاه جهان آباد برویم مولوی وحید الدین صاحب مرحوم گفتند که حضرت امروز در آنجا
سماع خواهد بود و در آن شاه وجد خواهند بود هوشیار باید ماند شیخ الاسلام فرمودند که

می جنبد این کلمه اتفاقیه بر زبان مبارک رفت ورنه عادت شریف اینچنین نبود الغرض حضرت بمقام قدم
شریف حاضر شدند و در آنوقت حسب معمول در آنجا محفل سماع بود و هجوم خلق اتفاقاً در آنوقت شاه صاحب
موصوف در تواجد بودند و مردمان گرد ایشان حلقه زده حضرت حسب عادت بر کناره آن
مجمع قیام فرمودند مردمان چون خدمت شیخ را دیدند مقابل حضرت گذاشته چپ و راست
شدند تا آنکه کسی میان حضرت و محفل نماند درین اثنا شاه صاحب در حالت وجد رقص کنان
بمواجهه شیخ الاسلام رسیدند حضرت سر برداشته جانب شاه صاحب نظر انداختند همان دم که نظر
شریف بر شاه صاحب افتاد شاه صاحب را اثری از وجد باقی نماند و فی الفور نشستند
الا تپ شدید همان وقت شاه صاحب را لاحق شد خادمان خدمت شاه صاحب را بمکان
بردند و دو روز شاه صاحب بتپ مبتلا ماندند بتاریخ چهارم همان حضرت بخادمان فرمودند بیایید بعیادت
مومن شاه صاحب نمائیم چون شیخ الاسلام بمکان شاه صاحب رسیدند خبر تشریف آوری
بسمع حضرت موصوف رسید بخادمان فرمودند که مرا استاده کنید همچنان کردند حضرت نزد شاه صاحب
نشستند بعد مزاج پرسی فرمودند که امروز عرس حضرت قطب الاقطاب است باید رفتن شاه صاحب
گفتند که اگر جناب ببرند البته می توانم رفت که عالم ظاهر است حضرت شیخ الاسلام دست شاه صاحب
بگرفتند و فرمودند برخیز شاه صاحب برخاستند و بی تکلف بآستانه شریف حضرت قطب الاقطاب
حاضر شدند اثری از تپ باقی نماند و میرزا صاحب درین روایت این قدر زیاده کرده اند که دران
زمان حضرت شیخ الاسلام را عارضه خارش لاحق بود لهذا بر کنار محفل استاده بودند مومن شاه صاحب
در رقص خود نزدیک شیخ الاسلام تواجد کنان در آمدند و اراده معانقه کردند خدمت شیخ بسبب
عارضه خارش بدست خود شاه صاحب را اشاره فرمودند بمجرد اشاره شاه صاحب سر خود بدست
گرفته نشستند و حالت شان فرو شد حافظ عبد العزیز صاحب روایت میکنند در ایامیکه
صاحبزاده مولوی سید محمد اکرم صاحب رحمة الله علیه برادرزاده حضرت را مشرکان شهید کردند
حضرت شیخ الاسلام در لکهنؤ تشریف آورده بودند بار بار شکایت واجد علی شاه والی لکهنؤ میفرمودند

اینچنین نقل است که سادات بنی فاطمه مظلوم کشته می شوند و کسی را از حکام خبر هم نمی شود در همین
مذکور پیام فرستاده بودند که ما برای جنگ آمده ایم اگر ترا دعوی زور و بهادری باشد مقابله
کن و با مریدان فرمودند که شمشیرها همه بیارید که جمیع نمودن اسلحه و جدال نمودن منظور است و با من
هم فرمودند که تو هم شمشیری بیار و فرمودند که حدیث شریف هست السیف محاء الذنوب و روزی فرمودند
که امشب در حق او بسیار متفکر بودم و در دل ... که ازین رئیس تخت انتزاع نمایم و در روز سیم
در درگاه شاه مینا صاحب رحمة الله علیه شیخ الاسلام بوقت شب نشسته بودند و میفرمودند
که تخته کا تخته اولٹے ... پیر مردی نزد آنحضرت نشسته بودند بار بار عرض میکرد که اینچنین مفرمایند
آخر رئیس است آنجناب فرمودند همین ... آن بزرگ بار بار سفارش می کردند آخر شیخ الاسلام
فرمودند بان بزرگ که سر شما نیز خواهد رفت ایشان عرض کردند که این سر حاضر است و هم دران
ایام بار بار خدمت شیخ فرمودند که اگر عملداری انصارا شود ازین حکومت بهتر است اوسی
گوید در دل من می گذشت که حق تعالی این شهر را مقام فیض و برکت مخدوم شاه مینا
صاحب قدس سره العزیز ساخته است چگونه درین بلده عملداری انصارا خواهد شد و همین
ذکر خدمت شیخ جواب خطره من فرمودند که چون در اجمیر شریف انگریزی شد پس در لکهنؤ کدام
بزرگی است که درین شهر انگریزی نشود و هم دران ایام فرمودند که فلان کس در خواب دید
و نام یکی از مریدان فرمودند که آن نام راوی فراموش کرده است که صاحبزاده میان اکرم
صاحب آمده اند و در پیش این رئیس می گویند که این را دست و پا بسته در دریا اندازند
پس وی را دست و پا بسته در دریا انداختند و وی استغاثه و فریاد می کند و این خواب را
نیز بار بار بیان میفرمودند آخر کار بعد وفات شیخ الاسلام آنچه درین خصوص خبر داده بودند
بوقوع آمد که بسبب غفلت رئیس حضرت امیر المجاهدین مولانا امیر علی صاحب که برای جهاد
بر مشرکان اراده خروج کرده بودند از دست ظلم فوج رئیس مذکور شربت شهادت نوشیدند
همان سال بعد چند ماه انصارا رئیس را در کلکته فرستادند و در لکهنؤ عملداری خود قائم نمودند

خوفناک شده بی‌چاره را چنین غیرت دادم تپ او زائل گشت بزه است و به شد کاتب الحروف
عفا الله ذنوبه گوید که این برکت ارشاد حضرت شیخ الاسلام بود که وی صحت یافت بهمین حیله تصرف فرمودند
چرا که اخفاء در مزاج شریف از حد بود و نیز حافظ صاحب روایت میکنند که مولانا ابوالبرکات جن که از
بزرگان مولانا محمد علی حسن‌اند وقتی بر سر جوانی صالح محمد تقی نام سایه انگن بودند که ذکر شیخ الاسلام
بر آمد گفتند حضرت حافظ صاحب وقتی از مکه معظمه بجانب مدینه طیبه منوره می رفتند و پیاده پا بودند
هر چند خادمان عرض کردند که جناب سوار شوند قبول نفرمودند و بعضے کسان از قسم دیگر یعنی جنیان
که همراه خدمت شیخ بودند عرض کردند که اگر حکم شود بسرعت تمام در مدینه مطهره برسانیم این هم
پذیرا نشد آخر الامر خاری در پای مبارک خلید بعضے ظاهر بینان عرض نمودند که برای همین عرض
می کردیم که حضرت سوار شوند آخر ازین چه حاصل شد الغرض بسبب جراحت پا سه روز از قافله
جدا ماندند و دیدند که سیدنا عثمان غنی رضی الله تعالی عنه مع چند خادمان تشریف آوردند و فرمودند
که ما را حکم شده است که مهمانی بجانب ما می آید و بعده شاید این لفظ فرمودند که شما از او غافل هستید یا
کلامی دیگر مشابه این کلمه فرمودند و نیز حافظ صاحب از حبیب علی شاه صاحب نقل میکنند که قطب یار جنگ
که مرید حضرت شیخ الاسلام بودند از محفل رقص بخدمت شیخ حاضر شدند شیخ الاسلام فرمودند که ما همین وقت
در خواب دیده ایم که شما رقص سے مینید قطب یار جنگ می گفتند که از ان روز هر گاه که رقص
دیدم رنجی بمن رسید و نیز راوی موصوف نقل می کنند که روزے خدمت شیخ فرمودند که بر
قبر بزرگے رفتم در آنجا رقص فواحشات بود و بعضی صوفیان طوائف پرست هم در آنجا بودند
در دل خود گفتم که در این باب انچه از جانب صاحب قبر حکم شود بران عمل نمایم اندرون مزار رفتم
و فاتحه خواندم از جانب آن بزرگ مخاطب شدم که دفع این منکر کن که من بر فعل ایشان راضی
نیستم همان وقت آن همه را از آنجا اخراج کردم بعضے گفتند که چندین علما و بزرگان در اینجا آمدند
لیکن کسی اینچنین نکرد و ایشان را زجر نمودم و آنکه بانی این امر قبیح بود از نوکری معزول شد و هم
جناب میرزا احمد صاحب روایت می کنند که نسخه کیمیا مرا معلوم بود بتمام کیسے روزی بخیال

ناکردنی قضا و قدر دست و پای آن رئیس را محکم بستند که وقت غرق درین دریای بلا با وجود کثرت
آن حرکت مذبوحی هم نتوانست کرد ازین جاست که مولانا روم رحمة الله علیه میفرمایند شعر تا دل مرد خدا
نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد و مثل روایت حافظ صاحب موصوف با اختلاف الفاظ دیگر
برادران دینی هم روایت بهمین مضمون کرده اند منشی امیر احمد صاحب موصوف گویا موی نقل
می کنند که روزی بخدمت شیخ الاسلام عرض کردم که منور شاه مجذوب از مریدان مرزا یعقوب جال
مشترین انبیا... بودند روزی در حالت جذبه گفتند که ترا شغل خود مجذوب سازم آن وقت رغبته
در تحقیق اشغال و وظایف کرده بی اجازت شیخ خود حصول این نعمت نمی توانم کرد شاه صاحب از کشف
دریافته گفتند که اکنون برای اجازت پیر خود منتظر داشته ام بارها حضرت شیخ الاسلام بجواب آن فرمودند که شخصی
از هندوستان بمن گفت که حفظ قرآن شریف می کرد اما بجهت ضعف قوت حافظه یاد نمی شد
روزی بجهت استمداد پیش میر نواب مجذوب رفت از زبان شان بر آمد که ترا یاد نخواهد شد آن بیچاره
مایوس شده حفظ قرآن مجید موقوف کرد روزی بمن ملاقی شد از حال حفظ قرآن شریف پرسیدم حال
واقعه بمن وا نمود گفتم که حفظ کنید خدا فضل خواهد کرد چنانچه بفضل تعالی او در اندک سال کلام الله
شریف حفظ شد و بعد از آن در فضائل میر نواب مجذوب روایت فرمودند که شخصے مبتلای افلاس
بجهت استمداد پیش بزرگی رفت او شان گفتند که بخدمت میر نواب مجذوب برو آن بیچاره در
بازار تلاش شان ایستاده ناگاه میر نواب بر اسپی پیرانه سال سوار شده پیش آمده بوی گفتند
که این اسپ بدست من آمده بود انعم مردان و بدن شما تشنه اند گر این اسپ را آنکس بران اسپ
سوار شده روان شد و با وجود پیرانه سالی اسپ سواران ملازم سرکار او ده شد در عهد نواب
سعادت علیخان صاحب همیشه در بائزه جمله اسپان ضعیف خارج می شدند الا آن اسپ که تغیر
نیافته شده الا عبد العزیز روایت میکنند که روزی خدمت شیخ الاسلام ارشاد کردند که شخصی
در بنگالی شخصی دیده و خوفناک شده تپ او را گرفت من او را غیرت دادم که چگونه سپاهی
هستی که آنکس ترا هیچ نرسانیده ترا هیچ مکلفت نفقط صورت خود را بر تو ظاهر ساخته ازان قصد

درآمد که این نسخه را قیمار رسازم تا بحضرت خادمان ز حاضران آستانه شریف در آید پس اجزای ان را
ترکیب داده یکشب برای پختن در بهٹه واقع رتهخانه که دران آهک برای مسجد پخته می شد نهادم
خدمت شیخ بعد نماز صبح که انوقت تخلیه حضرت بود خلاف عادت بسمت رتهخانه روان شدند پس
بقرینه دانستم که همین امر خواهد بود خدمت شیخ قریب آن بهٹه تشریف اوردند وازپای مبارک اشاره
فرمودند که نجاست درینجا نهاده وانداز ابدر کنید پس ان را بدر کردند و برانداختند و هم فرمودند
که مردان خدا ازهم بیجویند و کیمیا هم می پردازند یعنی این هردو ضد هستند بیک جا جمع
نخواهند شد هادی میان صاحب از جناب مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند
که ایشان فرمودند شخصی نسخه کیمیا بمقام کیسری مرا داد خواستم نزد برادر خود آن را بفرستم
که ازان فکر کفاف متعلقین کرده خود درانجا بیایند و براه خدا سلوک نمایند که نسخه را ازان
خدمت حضوری حضرت شیخ نیست پس خطی نوشته بهمین مضمون ونسخه دران نهاده نگاه
داشتم که بفرستم وقت ظهر بعد فراغ نماز چون خدمت شیخ برلب خواندن ختم شریف نشستند
دامن مبارک خود برزانو نهاده فرمودند که درین زمان مردمان طلب خدا هم میکنند
و کیمیا هم مشغول می شوند حال خود گفتم که من این فکر برای خود نکرده ام بلکه میخواهم که برادرم
از بار متعلقین خود سبک دوش شده سالک راه خدا شود حضرت بجواب این خطره فرمودند
که سبحان الله خود هم خراب می شوند و دیگران را نیز خراب میکنند پس از خطره تائب شدم و
همون دم بر خواسته آن خط را مع نسخه پاره پاره کرده بیند اختم میر محمد علی صاحب ناقل اند که روز
منا خان لبن فرمودند که کرامتی از حضرت صاحب دیده نمی شود و نه بطوری اظهار کمال
مشاهده میگردد والله اعلم خلق چرا گرویده آنحضرت میشود و مردمان بیعت می نمایند من گفتم که
توبه کنید اینچنین خطره جانب شیخ نا رواست پس من و ایشان هردو بخدمت شیخ الاسلام حاضر
شدیم خدمت شیخ درس مثنوی شریف می دادند دران ذکر اولیاء الله آمد خدمت شیخ اقسام
مدارج و مراتب اولیاء الله بیان فرمودند و حالات ظاهری آنها نیز ارشاد کردند و بعده

ارشاد کردند که گروهی هست از اولیاء الله در مراتب قرب ازین بالاتر هست از ایشان
در قید حیات خوارق کمتر ظاهر می شوند و حال مدارج و مراتب ایشان بر دیگران منکشف
نمی گردد ولیکن بعد وفات فیوض ازین حضرات بسیار ظاهر می شود و خلق را نفع میرسد پس گفتم
از منا خان که این جواب خطرات شماست که کرده بودید مرزا سردار بیگ صاحب روایت
کردند که بمقام کیسری غوث صاحب بیان میکردند که وقت نصف شب خدمت شیخ خبر دادند
که سلطان حسین خان انتقال ازین دار فانی کرده بیائید نماز جنازه وی خوانیم و نماز جنازه گزاردند
بعده از خطوط معلوم شد که همان روز در حیدرآباد دکن سلطان حسین خان راهی ملک بقا گشتند
از ینجاست که مولانای روم قدس سره میفرمایند دست پیر از غائبان کوتاه نیست دست او
جز قبضه الله نیست ودر حقیقت این تاثیر اسم حضرت قادر بیچون است که بذاکرانش بعد
فنا ر کامل ظاهر میشود و هم درین معنی راوی موصوف روایت کردند که یسی غوث
صاحب ساکن حیدرآباد و راوقتی با مخالفان ایشان نوبت جدال و قتال رسید مخالفان
کثیر بودند و ایشان تنها بخدمت شیخ رجوع کردند ناگاه دیدند حضرت را که تشریف آوردند
و باعانت شیخ الاسلام ایشان از شر مخالفان محفوظ ماندند حضرت حافظ صاحب دامت برکاتهم
فرمودند پسر افغان که صورتش احسن بود موبر سر داشت بخدمت شریف حاضر شد خدمت
شیخ فرمودند که اطفال را موبر سر نباید گذاشتن ارشاد حضور چنان دران پسر اثر کرد که
همون وقت برخاست و بخانه خود رفته محلوق گردید و بعد ازان بخدمت شیخ الاسلام
باز حاضر گشت نظر حضرت بران طفل افتاد و کمال ذوق این شعر حافظ رحمة الله علیه بر زبان
فیض ترجمان رفت ؎ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند جوانان
سعادتمند پند پیر دانا را ؎ مجرد این ارشاد بر جمله حاضران حالتی طاری شد و ذوق تا بمرتبه
راقم الحروف عفا الله ذنوبه گوید که این تاثیر عکس ذوق خدمت شیخ بود که بر حاضران ظاهر شد
و مدام در صحبت سماع همین حال بود که هرگاه خدمت شیخ را جوش و وجد در باطن میشد

الغرض بر خاطر شیخ الاسلام کثیر ظاهر می گشت الا بر جمله حاضران حالتی و کیفیتی طاری می شد
و این مضمون از بسیار کسان معتبر بسمع رسیده میر محمد علی صاحب در تذکره بیان کرده
که خدمت شیخ را عرض حال خود حفاظت خادمان منظور بود و در نظیران حال خود گفتند
که مولوی احمد علی ساکن خیرآباد در لکهنو از من وعده کرده که قریب تر عهده امانت مرا خواهد شد
شما همراه من باشید عهده مفتی لیکن نیابت به شما خواهم داد من هم راضی شدم یک ناگاه صحیفه گرامی
عنوان خدمت شیخ که بدست خود تحریر فرموده بود نزد من آمده در آن حضرت شیخ مضمون شوق
ملاقات از جانب خود رقم فرموده بودند هم در آن تحریر بود خلاصه اش آنکه امری کمنون است
که باشما گفتنی است آنچه چون تحریر خدمت شیخ الاسلام دیدم خود را بخیرآباد رسانیدم و
عرض کردم که خدمت شیخ الاسلام این غلام را به چه کار طلب فرموده ارشاد کردند که بخیرآباد
آمدم شما را ندیدم و شنیدم که در لکهنو قیام دارید دل به دیدار شما رغبت داشت لهذا طلب
نمودم الغرض بعد کتابت حضرت به کیسری رفتم در آنجا نامه مولوی احمد علی بمن رسید که جای الامانت
امانت [illegible] مقرر گشتم شما حسب وعده بیائید و عهده نیابت بگیرید من بدل خود گفتم
که از خدمت شیخ ذکر نباید کرد شاید مانع شوند لهذا بلا اطلاع حضرت سمت لاهرپور روان شدم
در آنجا براه راست بمنزل مقصود خواهم رفت همین که به لاهرپور رسیدم هنوز کاملاً آسوده نبودم
که میان [illegible] بمن پیوستند و دست من گرفتند و گفتند که خدمت شیخ مرا فرستاده اند برای
آوردن شما و فرموده اند که دستش گرفته نزد من آرید و بگوئید که طمع نعلین خوری می دارید
متحیر شدم که من بکسی این راز نگفته بودم حضرت را که خبر داد و من برای ملازمت حاکم وقت
می روم نعلین خوری چه مضمون دارد دیگر بسبب الطلب حاضر خدمت شدم حضرت شیخ بجواب
من همان کلمه فرمودند که دل شما خواهش نعلین خوری می دارد ترک اراده خود کردم چونکه
هیچ انکار کردم ایشان شخصی [illegible] لاهرپور را نائب خود ساختند بعد چند روز مردمان آن
دیار از احکامات ایشان که سخت تر می بود آشفته شدند و در شب مجتمع شدند و بر ایشان تاختند

آوردند اول نائب را همین بند اختند پس با پوش بازدند بعد چون دانستند که این آمدن به نیت
ایشان را گذاشته مولوی صاحب را گرفته چنان زد و کوب نمودند که بند میان شان بشکست
و بدین حال زار بوطن آمدند آنوقت دانستم که همین آفت درین امانت و نیابت آمدنی بود
که شیخ الاسلام بدین جد و جهد مرا ازین کار باز داشتند و مراد از نعلین خوری که حضرت فرموده اند
همین حالت بود خرده باد وای وابستگان سلسله علیه حافظیه کرحافظاً باذن الله در همه حال حافظ است
چه در دنیا چه در آخرت و هم میر صاحب موصوف نقل می کنند که وقت شب همراه حضرت شیخ الاسلام
از درگاه حضرت مخدوم سعد صاحب قدس سره می آمدم چون از آستانه قدم بیرون نهادم عقرب
نیشش در پایم زد حضرت بخادمان فرمودند که ایشان را عقرب گزیده است چنان نشود که بالفعل
ایشان را بیمار [illegible] یک پای من از صدمه اش بیکار شد الغرض بر شانه و کس دست نهاده
بیک پا آمدم خدمت شیخ بر در دولتخانه خود بر بوریای نشستند و مرا هم فرمودند که همین جا
بنشینید [illegible] خدمت شیخ براه مرحمت که داشتند سر مرا بازانوی خود نهادند مردمان گرد آمده [illegible]
شروع کردم عقرب خوانده [illegible] شیخ تا آخر [illegible] شیخ الاسلام همانجا بر [illegible] استراحت فرمودند
و من بر همان بوریا بجان درد مبتلا افتاده ماندم تا آخر شب که خدمت شیخ برخاستند پس فرمودند
که برخیز و وضو کرده نفل شب بخوان و خود برای استنجا تشریف بردند من بخود گفتم که پای من
بیکار است بچه سان برخیزم و وضو کنم باز به دل من [illegible] که حضرت فرموده اند اراده باید کرد غرض
چون اراده کردم برخاستم و تا استنجاخانه بپای خود رفتم تا آنجا قدری درد در پا بود چون از استنجا
فارغ شدم اثری از آن صدمه بخود نیافتم دانستم که این تصرف شیخ الاسلام است در اکثر تصرفات
حضرت باذن الله همچنین بود در هر مقدمه که دعا می فرمودند حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود مستجاب
می فرمود هرچه از زبان مبارک بر می آید حق تعالی آن زمان ظاهری فرمود و هم راوی موصوف
نقل اند که در قیام [illegible] شریفه [illegible] خان و چند همراهیان دیگر شیخ الاسلام سمت وطن روانه
شدند خدمت شیخ را با [illegible] خان تعلق محبت بود و نهایت محبوب می داشتند چون ایشان رفتند

آثار حزن بر آنحضرت دیده می شد و هر شبی که در کارخانه موصوف الذکر بود در آن روز چون بمشاهده
حضرت شیخ الاسلام می آمد می فرمودند که این را بدر کنید چرا که یاوه بود تا آنکه از نظر گذاشتند بعد ظهر من
دانه های چهار برای خواندن ختم که از معمولات بود پیش شما دم چونکه در آن وقت جمله خادمان مع مشاخان
در خواندن ختم شریف شریک می شدند و آن روز جای ایشان خالی بود بمشاهده آن شیخ الاسلام
را حالتی پیدا شد تا باز بگریستند و همان حالت گریه برهنه پا برخاسته جانب شیخ اکبر روان شدند
چون بخدمت شیخ اکبر پیوستند بر کنار مصلا بنشستند شیخ اکبر در آن وقت بخواندن اوراد خود مشغول
بودند چون شیخ الاسلام را دیدند فرمودند که نعلین من کجاست چونکه وقت آن خود خادمی حاضر بود
که نعلین را در شیخ اکبر بدست مبارک نعلین برداشته برخاسته به حجره خود تشریف بردند بعد بخشم
زدن بیرون آمدند و بخطاب شیخ الاسلام فرمودند که شاه مهدی صاحب اسمه تعالی بفضل
خواهد کرد و شیخ الاسلام فردا برخاستند و بمقام خود تشریف آوردند و بروز دوم آن علی الصباح
من فرمودند که برو مشاخان را بیار و از ایشان بگو که اول بخدمت شیخ اکبر حاضر شوند و عرض
نمایند که بشوق قدمبوسی حضرت قصد وطن ترک کردم میر صاحب میگویند که بموجب حکم روان شدم
لیکن بدل خود میگفتم که مشاخان دیروز رفته اند چون بایشان خواهم پیوست همین خیال
قدم می را اور فته بودم که سواری از دور پیدا شد چون قریب رسیدم دیدم که مشاخان هستند
ایشان چون مرا دیدند پرسیدند که شما چرا آمدید گفتم که برای آوردن شما و پیام آنحضرت باز دادم
خانصاحب گفتند که ما چون از خدمت شیخ وداع شده راه وطن فرا گرفتیم بر کنار دریای
اتک رسیدیم و بر کشتی سوار شدیم کشتی بر یکجا قرار گرفت هر چند که ملاحان کوشش کردند کشتی
جنبش نکرد همه در حیرت افتادند در آن وقت بدلم خیال آمد که این همه برای من است با ملاحان گفتم
که کشتی را بر ساحل برید تا من از کشتی فرود آیم تا من بدین کشتی سوار هستم کشتی بر ساحل
مراد نخواهد رفت ایشان اول بر گفته من توجه نکردند آخر مجبور شده کشتی را همین سمت
راندند کشتی روان شد چون بدین ساحل رسید و از کشتی فرود آمدم کشتی بلا تکلف بجانب

ساحل مقصود روان شد و من بدین سمت روان شدم لیکن بسی پریشان بودم که از خدمت
شیخ اکبر رخصت شده ام باز چه سان در توسه شریف حاضر شوم من گفتم که خدمت شیخ مرا یک
همین کار را فرستاده اند پس بموجب ارشاد من و ایشان حاضر خدمت شدیم میرزا اسرار بیک
صاحب روایت کردند که روزی در میان خود عقب پشت نهاده و سر راه می آمدم عربی دوان
می رفت گذری بخت از وی دیدنش بمن رسید بدل خود گفتم که اگر عرب مذکور درین وقت استاده می بود
البته انتقام از او گرفتمی با همین خیال بتلا بخدمت شیخ الاسلام حاضر شدم خدمت شیخ بمجرد دیدنم
فرمودند که حالا برای قتل کسی بکار دمی شدی همون وقت کارد از کمر آورده روبروی
شیخ الاسلام نهادم میر محمد علی صاحب ناقل اند که غلام حمید می گفتند که قفل دروازه حضرت
شیخ الاسلام را مانع نبود بارها دیده شد که بمزار حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره وقت
شب دروازه مزار مقفل است و حضرت شیخ درون مزار شریف موجود اند و آواز کلام حضرت
از جالی مزار شنیده می شد و هم درین مضمون میر صاحب نقل کردند که من صغیر سن بودم لیکن خوب
یاد دارم که یک بار حضرت شیخ الاسلام از سفر تشریف آوردند زمانه عرس مخدوم شیخ سعد
صاحب قدس سره العزیز بود من همراه مینا میان صاحب سجاده حضرت مخدوم [illegible]
صاحب قدس سره باستانه حضرت مخدوم شیخ سعد صاحب حاضر شدم حضرت شیخ الاسلام در حجره
مخدوم شیخ صفی صاحب که متصل مسجد است قیام داشتند دیدم که زنجیر دروازه از بیرون
بند است از محمد اکبر خان پرسیدم که آیا حضرت تشریف ندارند ایشان گفتند که در حجره استراحت
می فرمایند گفتم دروازه چرا بند کرده اید گفتند که هرگاه حضرت بیدار خواهند شد دروازه وا
خواهم کرد لیکن دیدم که حضرت شیخ الاسلام بیرون تشریف می دارند و دروازه حجره بهمان نمط
بند بود من از خان صاحب موصوف گفتم که شما گفته بودید که حضرت شیخ درون حجره تشریف
می دارند گفتند که فی الواقع من حضرت شیخ الاسلام را اندرون حجره دیده دروازه آن بند
کرده ام میر محمد علی صاحب در باره فیوض حضرت شیخ الاسلام که به مردان پاسی روزی

فرمایند کہ ہر کہ را حاجتی پیش می آمد و یا تردد سے لاحق مے شد و بخدمت شریف براے
عرض حاجت حاضر می شد بمجرد حضور سے بلا عرض و معروض تسکین خاطر او می شد و قلب
وی طمانیت می یافت و ہر کہ خدمت شیخ الاسلام را می دید بلا مشاہدہ حالات و کوائف و کرامات
فی الفور بمجرد زیارت شوکت و جلالت حضرت شیخ بدل او مرتکز می شد و معتقد آنحضرت می گردید این
اثر فیض شیخ الاسلام بود کہ بدل زائران پیدا می شد چنانکہ مولانا روم قدس سرہ می فرمایند
شعر کہربا دارند چون پیدا کنند * کاہ ہستی گر ترا شیدہ کنند * چون نظر فیض اثر آنحضرت مثل
عوام بیک نگاہ چنین موثر می شد بدل خواص کہ خادمان حضرت شیخ بودند چہا اثر کردہ
خواہد بود ازین جاست منا خان صاحب روایت می کنند کہ در ایام مرض کہ خدمت شیخ
بدوا حق بحق واصل شدند شیخ الاسلام را لعاب بسیار از دہن مبارک می ریخت چنانچہ ظرفی نزد
خدمت شیخ نہادہ بودی ماند و در ان لعاب دہن مے انداختند و چون آن ظرف پر می شد آنرا احباب گرفتہ
بیرون می انداختند روزی آن ظرف از لعاب دہن شریف و کف پر بود خدمت شیخ بمولوی حسن الزمان صاحب
اشارہ فرمودند کہ این را بخورید من بچشم خود دیدم کہ مولانا موصوف آنرا بنوشیدند این
ہمہ علم و فضل کہ مولانا ممدوح را حاصل است برکت ہمان لعاب دہن مبارک
است باید دانست کہ اولیاء کامل مظہر اتم کمالات جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
ہستند سوای نبوت و رسالت نمونہ جملہ کمالات محمدی صلعم در ایشان موجود ہست و جناب شیخ الاسلام
مظہر شان محبوبیت جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود ہر کہ آنرا دید اتباع صحابہ کرام از او
بوقوع آمد و از فیض آن مظہر محبوب مطلق نجات فراوان یافت و در صحیح بخاری ثابت است
و آنچہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم آب دہان مبارک می انداختند صحابہ کرام
رضوان اللہ تعالے علیہم اجمعین بدست خود می گرفتند و بر روی خود و بدن خود می مالیدند
و بر آب وضوی آنجناب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قریب بود کہ باہم جنگ کنند یعنی ہر کس
می خواست کہ این تبرک را من بگیرم و بر بدن خود بمالم

باب ہشتم در بیان حالات

کہ بفیضان شیخ الاسلام بمریدان ظاہر شد و این ہم از جملہ کرامات ست مولوی حسن الزمان صاحب
دامت برکاتہم خود از زبان فیض ترجمان حضرت شیخ الاسلام شنیدہ روایت کردند کہ شخصے نو
عمر کہ از مریدان شیخ الاسلام بود برحمت حق پیوست بعد انتقال آن شبی حضرت مولوی
اصغر صاحب قدس سرہ برادر عینی حضرت شیخ را جانب قبرش گذر افتاد و دیدند کہ وی بیرون
قبر خود نماز می گذارد و منشی امیر احمد صاحب مرحوم نقل کردند کہ مرزا اکبر بیگ تعلقہ دار امیٹھ کہ مرید
شیخ الاسلام بودند جان بحق دادند بعد انتقال ایشان را بخواب دیدم کہ تلاوت قرآن مجید
می کنند از ایشان پرسیدم کہ بعد مرگ چہ معاملہ با تو کردند جواب دادند کہ چون در القبر نہادند منکر نکیر
آمدند و سوال کردند پریشان شدم ناگاہ حضرت شیخ من تشریف آوردند و مرا تسکین دادند
و تعلیم جواب فرمودند پس از تصرف حضرت در جواب درست ماندم و در آسایش بمن بالا کردند
الحال با آسایش تمام بسر مے نمایم منا خان صاحب نقل کردند کہ مردے از قوم افغان ساکن خیرآباد
دست گرفتہ شیخ الاسلام بود در نوجوانی ازین دار فانی رخت سفر بعالم بقا و دانی برکشید
ہمشیرہ داشت او از جدائی برادر بسخت مغموم و ملول شد و این فکر بدلش راہ یافت کہ برادرم
بسبب نوجوانی اکثر مرتکب معاصی می بود و اللہ اعلم کہ بعد مرگ با او چہ معاملہ رود او شبی بکمال
پریشانی بخفت برادر خود را بخواب دید بسیار شادان و فرحان از حالش پرسید کہ حق
تعالے با تو چہ کرد گفت کہ چون در القبر نہادند منکر نکیر در آمدند و سوال کردند از ہیبت ایشان
حواس از سرم برفت ناگاہ دیدم کہ خدمت شیخ تشریف آوردند و دست مبارک بر پشتم نہادند
بکمال شفقت فرمودند کہ از آنچہ ترا سوال می کنند چرا جوابش نمی دہی از تصرف حضرت
دلم تسکین یافت و آنچہ منکر نکیر از من پرسیدند بتعلیم شیخ الاسلام جواب آن دادم چون
در جواب درست ماندم از آن وقت با آسایش تمام بسر می کنم و در روایت است

که شخصی از مریدان شیخ الاسلام که ملازم سرکار بود وقت مرگ حالتش دگرگون شد یعنی آثار سوء
خاتمه ظاهر گشت اگر کسی پیش وی کلمهٔ توحید می خواند رو می گردانید و می گفت که فلان صاحب
یعنی نصرانی می آید کرسی بیارید و فلان را چه آمده است همچنین دیگر کلمات لغو بر زبانش جاری
گردید و رنگ رویش سیاه گشت برادری داشت که درآنوقت موجود بود حال برادر خود دیده
پریشان شد و بدل خود تصور ید که می گویند که پیران وقت آخر اعانت مریدان می کنند مگر
که حافظ صاحب درین وقت چه اعانت می کنند و امتحاناً با برادر خود گفت که شما بیعت
بر دست حافظ صاحب کرده اید چرا درین وقت رجوع بشیخ خود نمی کنید که مرگ قریب رسیده
و حال شما بکفر قریب تر گشته بمجرد این کلام آن مریض قدری ساکت ماند بعده کلمهٔ طیبه بر زبان
راند و چهره اش کمال نورانی گردید الحمد لله گویان ازین دار فنا بملک بقا قرار گرفت غفر الله لی و لهم
و لسائر المؤمنین ازین ها ظاهر شد که ارتکاب کبائر بد است و تاثیر قوی دارد بسوء خاتمه می کشد الا
تعلق اولیاء الله که مظاهر رحمت حق اند بس شان عظیم دارد که ببرکت دست گیری ایشان الله
تعالی جل جلاله ره گم کردگان کوی ضلالت را بعرصه گاه هدایت و نجات می رساند اللهم
ارزقنی حبک و حب احبائک ؎ مسکین حسن میگوید ای وقت عشاق تو خوش و گرمن
نیز ایشان نیستم در کار ایشان کن مرا ؎ حاجی سید امام نقل می کنند که داروغه قاسم بیگ
مرحوم که از مریدان شیخ الاسلام بود و بخدمت شیخ در شهر لکهنؤ اکثر بمکان شان قیام
می فرمودند چون علیل شدند و حال نزع پیدا شد چنانکه نصف جسم زیرین بیکار گشت
بهمین حال دفعةً گفتند که مرا قائم کنید حضرت صاحب تشریف می آرند حاضران
متحیر ماندند که حضرت صاحب کجا پس ایشان خود قصد برخاستن نمودند و نصف فوقانی
برخاستند لیکن نصف جسم زیرین از کار رفته بود باز بر بستر غلطیدند و همان ساعت
جان بجان آفرین سپردند این واقعه بعد مدتی از وصال شیخ الاسلام بوقوع آمده
و همچنین واقعه رومی داد اکثر برادران دینی را چنانچه شنیده ام و دیده ام از آنجمله

آنکه همشیره مرحومه راقم غفر الله ذنوبه و ذنوبها چون بمرض الموت مبتلا شدند و سه هفته پیش از
رحلت بیهوشی آنچنان بر ایشان مستولی شد که سماعت و بصارت و تکلم هیچ یک اثر سے
از حواس ظاهری باقی نماند لیکن در ایام بیهوشی بفیضان دست گیری شیخ الاسلام
بعض ارکان صلوة بلا ربط باشاره تکبرات و قرات بلا تعین وقت میگذاردند و چون
وقت موت قریب رسید یک دو ساعت قبل از مرگ بیهوشی بالکلیه رفع شده باواز
بلند کلمات توحید چنان که باید بر زبان آوردند و گفتند که حضرت صاحب تشریف آورده اند
و دران زمان جناب مرشدنا و سیدنا حضرت حافظ محمد اسلم صاحب مد برکاتهم از
زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً مراجعت فرموده بقصد وطن بغریب
خانه قدم رنجه فرموده بودند محمد باقر صاحب شوهر ایشان بر بالین نشسته بودند با
کرشا بدین کلمه نسبت جناب ممدوح گفته اند پرسیدند که حضرت حافظ اسلم صاحب را
را می گوئید گفتند لا حضرت من تشریف آورده اند چند بار گفتند یا مرشدی مدد
و باز کلمهٔ توحید گویان بملک بقا شتافتند و نواب محمد عبد الباسط صاحب نقل میکنند
که چون جناب عمی و اجد علی خان صاحب رحمه الله را که از مریدان خاص و منظور نظر شیخ الاسلام
بودند و حال شان در باب کرامت بتفصیل رقم گشته است حالت نزع پیدا شد من هم بهمان
خانه در صحن ملاحظه می بودم ناگاه دیدم که حضرت شیخ الاسلام از جانب شمال که در قصه مذکور
حضرت هم از آنجا بجانب سمت واقع است بر بالین خان صاحب مرحوم تشریف آوردند چون
بجانب موصوف نظر کردم دیدم که نفس واپسین است و بهمان دم جناب ممدوح
واصل حق شدند احمد حسین گوپامئوی ناقل اند که روزی بخدمت شیخ در قصبه گوپامئو
بخانه شان بر بستر استراحت می فرمودند و پدر ایشان منشی امیر احمد پای مبارک حضرت
می مالیدند ناگاه کرمکی که دیگر کرمکان را گرفته بشکم خود نهاده مدخل آن را بکل بند می ماند
و بعد چندی آن کرمکان بصورت همان کرمک بر می آیند و این شان قدرت حق جل و علا

که آن کرامت بی مقدار را چنین قوت داده است و در هندی اثر الکهاری می گویند در
آمد و بدیوار خانه لبنا کرده بود حسب عادت کرکی دیگر را آورده بخانه خود نهاد چون شیخ الاسلام
آن را ملاحظه فرمودند برخاستند و به منشی صاحب مرحوم فرمودند که همین حال است اولیاء الله
را که مریدان خود را همچو خود می سازند گو این مضمون از زبان کرامت بیان حضرت شیخ بجای
دیگر نیز جاری شده هست الا در اینجا اشاره به تبدیل صورت ظاهری نیز یافته می شود
چنانچه سر و نتیجه این ارشاد وقت وفات منشی صاحب که اصل مخاطب این کلام بودند
ظاهر شد چنانچه همان راوی اول روایت می کنند که منشی صاحب مرحوم وقت وفات
وصیت کرده بودند که بعد مرگ چون از غسل من فارغ شوند وقت تکفین کلاه خدمت شیخ که مرا
عطا فرموده اند بر سر من نهند الغرض موافق وصیت وقت تکفین آن کلاه متبرکه را بر سر آن
مرحوم نهادند از برکت آن کلاه متبرکه چهره ایشان بصورت حضرت شیخ الاسلام شبیه
گردید چنانکه گویا صورت ایشان عکس چهره انور حضرت بود جمله حاضران متعجب ماندند سبحان الله
اظهر صفاته فی مظاهره این ست قوت ابدالیت که صورت دیگری را بصورت خود بدل فرمودند
و همچنین تصرف حضرت بر جمله مریدان وقت آخری شود گو اظهار آن بچند مقامات واقع شده راقم
الحروف بفضل الله و توجه بسیاری را از اخوان دینی خود دیدم که وقت آخر کیفیت تارکین و کاملین
آشکارا حاصل گردید یعنی بجز خدا و رسول بچیزی تعلق نماند تا آنکه اولاد خود هم متوجه نبودند و
بحالت خوش و صورت حسن بحق جان سپردند چنانچه جده راقم که دست گرفته شیخ الاسلام بودند
بعارضه هیضه وبائی مبتلا شدند وقت آخر شبان هنگام نماز عشا بود که آن مرحومه تیمم نموده
و تحریمه نماز عشا کردند و در عین نماز ازین عالم فانی رحلت گذاشتند الحق چنین موت که بیاد خدای
عزوجل آید بهتر از صد حیات هست الله تعالی تمامی مومنین را نصیب کناد شنیده ام از چند
کسان که در قصبه کیری نورهانی بود بدست شیخ الاسلام بیعت کرد آنحضرت او را ذکر و شغل
تعلیم فرمودند او را از آن حالت کشف پیدا شد روزی میان احمد علی صاحب [illegible]

ازو پرسیدند که چه حال داری او گفت که از توجه حضرت شیخ آنچه مردمان بخانه خود با می کنند من بجای خود
علانیه می بینم میان صاحب موصوف این حال بخدمت شیخ الاسلام عرض نمودند حضرت شیخ الاسلام
را چونکه اظهار پس ناپسندیده بود فرمودند که آخر نور باطن هستی از آن وقت وی گاهی اظهار چنین
امور نکرد بل میگفت که بمجرد ارشاد حضرت آن کیفیت از من سلب شده والله اعلم که در حقیقت
همین بود یا از فیضان خدمت شیخ ظرف وی عالی گردید و شخصی را بخیرآباد از مریدان شیخ
الاسلام در ابتدای سلوک حالت کشف پیدا گشت چنانچه شخصی از سکنای خیرآباد در لکهنو
بجنگ مقتول شد همان وقت ایشان خبر دادند بمقام خیرآباد که این وقت فلان کس
مقتول شد و مطابق گفته شان از لکهنو خبر آمد و ایشان خود می گویند که مرا در حالت ذکر
کیفیتی می شد که از هر بن موی خود ذکری شنیدم روزی این حال به مجذوبی بیان نمودم همان
وقت جمله کیفیت من سلب گردید این روایت لتعلیم است مر طالبان خدا را که در اخفای
حال خود کوشند و بر زبان نآرند تا در حرمان مبتلا نشوند حکیم سرفراز علی مرحوم نقل کردند
که در ایامیکه حضرت شیخ الاسلام درین ملک تشریف نمی داشتند شخصی بود در لباس
تارکین مرا با وی اتفاق صحبت افتاد وی مرا ذکری تعلیم نموده وقتی که آن ذکر را بعمل
می آوردم قلب من آنچنان متحرک می شد که تاثیرش در تمامی اعضای جسمم یافتم و لذتی
از آن می گرفتم همان زمان خدمت شیخ تشریف آوردند چون دولت حضوری دریافتم خود بخود
آنجمله کیفیت از من زائل گردید و از آنکس مرا نفرتی پیدا شد و سر این تفرقه بعد چندی ظاهر گردید
که آنکس مرد شعبده باز و ریاکار برآمد پس آن وقت دانستم که حضرت بنور باطن بر حال درونش
واقف گردیده بتصرف خود قلب مرا از آن بازگردانیدند میر محمد علی صاحب روایت کردند
که مولوی فیاض الحق که مذهب نجدیه وهابیه داشتند روزی نظر فیض اثر خدمت شیخ بر ایشان
افتاد از فیض نظر کیمیا اثر حالت شان فوراً مبدل شد و از آن مذهب باطل تائب شده
بدست مبارک شیخ الاسلام بیعت نمودند و از اهل محبت و ذوق شدند چنانچه اشعار عاشقانه

کہیں خدمت شیخ گفته اند شعر ازان یاد دارم ع ہو ہذا حافظ کے تو در کو نہ کبھی چھوڑیو نہ
کونین بین مرشد کوئی ایسا نہیں ہوتا ہے آخر از غلبۂ شوق راه مکه معظمه و مدینه طیبه فرا گرفتند
و بجان دیار پر انوار که مهبط فیوض نبی مختار ست حیات ظاہری را گذاشته بجناب شتافتند
اللهم احرق قلبی بنار عشقک واقبرنی فی بلد حبیبک صلی الله علیه وسلم
میر صاحب موصوف نقل کردند که محمد عظیم خان صاحب سکنه ی خیرآباد در ابتدا خدمت
اکثر فقرا کے زمان نمودند و از ایشان طالب حق شدند و بتعلیم ایشان لباس فقرا نوشیدند
لیکن کشود کار نگشت روزی بخدمت شیخ الاسلام که دران زمان ریاضات سفر بودند
و تعلق بہیچ سلسله ہم نداشتند پیوستند و عرض حال کردند شیخ الاسلام فرمودند درویشی
اطاعت و اتباع نبی کریم ست بظاہر و باطن نه بتبدیل لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ایچنین نکرده اند یعنی لباس رنگین نپوشیده اند التزاما پس باید که ہرچه خدای تعالی جل شانه
بلی آنحضرت عطا کند از حلال بخورد و بپوشد و بظاہر با متلبسین بسر کند و در حقیقت از ہمه
دلی تعلق باشد این نصیحت حضرت بدل ایشان تاثیر کرد و ترک آن لباس نمودند و خدمت
گذاری شیخ الاسلام بر خود لازم گرفتند و در سفر و حضر ہمپای شیخ می کردند چنانچه وقت تشریف
بردن آنحضرت اول مرتبه جانب تونسه شریف که بنا بر حصول بیعت بود و نیز بمعیت آنحضرت
بودند آخر بفیضان شیخ الاسلام ایشان را حالتی پیدا شد که کم کسی را از اہل محبت و
ذوق میسر شود اثر درد محبت بر جسم شان ظاہر بود که تمام قلب سینه شان نیل گون شده
بود بدین سبب که از جوش عشق بے تابانه اکثر اوقات دست راست بر سینه بالائے قلب
نهاده و فشرده و دست چپ فراز کرده بکمال درد می گفتند اف سید حافظ کافر گو بظاہر
این کلمه بدی نماید الا چونکه از جوش محبت و غلبه عشق بے اختیارانه بر زبان می آمد و ازین لفظ
مقصد اصطلاحی شعرا یعنی معشوق بی پروا مراد می داشتند ایشان دران معذور بودند
چنانچه جناب مولانا سے معنوی در مثنوی شریف از زبان حق بخطاب موسیٰ در قصه شبان

می فرماید شعر موسیا آداب دانان دیگر اند سوخته جان و روانان دیگر اند گر خطا گوید ورا
خاطی مگو گر شود پرخون شهید اورا مشو خون شهیدان را ز آب اولی تر ست
این خطا از صد صواب اولیتر ست ما برون را ننگریم و قال را ما درون را
بنگریم و حال را ناظر قلبیم اگر خاشع بود گرچه گفت و لفظ ناخاضع بود
حالت بے خودی خان صاحب موصوف میر صاحب نقل میکنند که روزی شیخ الاسلام
جائی تشریف می بردند و خانصاحب ہم از انسمت می آمدند ناگاه در کوچه بخدمت شیخ دوچار
شدند لیکن بجانب حضرت متوجه نشدند یکی از ہمراہیان آنحضرت پرسید که خانصاحب کی
می نزدید گفتند بخدمت حافظ سبحان الله چه قدر غلبه شوق و محبت بود بر دل که حواس ظاہری
بالکلیه معطل شده بود و ہم روایت می کنند که وقت آخر که زمانه موت قریب بود خانصاحب
را جوش بود و دران حالت بار بار می گفتند شعر ہرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت
است بر جریده عالم دوام ما و ہم میر صاحب روایت می کنند که خانصاحب مرحوم وقت
وفات بخدمت شیخ الاسلام عرض کرده بودند که حضرت بر قبر من بروز پنجشنبه ہمیشه تشریف آورند
خدمت شیخ بکمال رحمته که داشتند عرض خانصاحب پذیرفتند چنانچه در زمانیکه بخیرآباد تشریف
می داشتند بروز پنجشنبه اکثر اراده تشریف بری بر قبر موصوف الیه می فرمودند یعنی ارشاد
میکردند بخدام که این کار را زود بکنید که بر قبر خانصاحب روم ایشان منتظر خواهند بود
الا اکثر پنجشنبه فقط اراده می گذشت و نوبت تشریف بری بروز جمعه می آمد و درین حکمت
ہا ست بقول سعدی علیه الرحمته شعر دیدار می نمائی و پرہیز می کنی بازار خویش و آتش ما
تیز میکنی میر صاحب ناقل اند که مولوی ولی الله صاحب بقصبه کهیری بخدمت شیخ الاسلام
پیوستند باین اراده که بخدمت حضرت شیخ اعتراضات کنند و جواب گیرند چنانچه چندے
موافق اراده خود بسر کردند روزی نظر توجه حضرت بر ایشان افتاد و آنچه داشتند
تاراج ہمان یک نظر شد مولوی صاحب از خود رفتند و چنان بی ہوشی بر ایشان مستولی شد

که روزی بمکانی استاده بودند و آن مکان را آتش درگرفت مردمان هر چند که گفتند بیائید مکان میسوزد وایشان را نه بر آتش توجه گردید و نه بر آواز مردمان آخر مجبورانه مولوے صاحب را گرفته ازان مکان بدر آوردند پس مولوے صاحب بر صحن مزار حضرت حبیبا میان صاحب [illegible] تشریف نشستند دران زمان صاحبزاده میان برکت الله صاحب قرآن مجید میخواندند و سبق صاحبزاده صاحب موصوف بمزه قمره بود چون این کلمات بسمع مولوے صاحب رسید چندی شغل همین الفاظ بطریق ذکر نموده بعد ازان بمزار حبیبا میان صاحب حاضر شدند و بطواف مزار شریف مشغول گشتند همین حال بود که خدمت شیخ برای فاتحه خوانی بمزار مبارک تشریف بردند و چیزے بگوش شان فرمودند الله تعالے داند که چه فرمودند الغرض این قدر ظاهر شد که ایشان کیفری را وداع کرده در جنگل کتب را همان جا گذاشته بمقام اچنبنا تهو که در راه کیفری و لاهور بر کناره رود واقع است بالائی درختے که بر ساحل آن ست نشستند و قرآن مجید و درود شریف که همراه بود آن را هم همان جا نهادند کسی از رهروان آنرا هم برد درین تجربه سه ماه کامل بلا اکل و شرب بر همان شجره سکونت داشتند بر دو شاخه درخت از چادر و رسن خود را محکم کرده نشسته بودند و از درخت فرود نآمدند دران زمان شخصے را از مریدان حضرت بدان سمت گذر افتاد باو گفتند که پیام من بحضرت شیخ برسان که حسب ارشاد سه روزه [illegible] حالا چه حکم ست و آنچه از شیخ الاسلام مرا حاصل خواهد شد ترا نیز دران شریک خواهم کرد و گفت که پیام شما بخدمت حضرت صاحب عرض خواهم کرد الا در نعمت شما شریک نیستم چرا که اهل و عیال دارم حالم نیز بحو شما خواهد شد الغرض شیخ الاسلام دران زمان [illegible] می داشتند آنکس حاضر شده در مجمع مردمان پیام مولوے صاحب عرضه داد شیخ الاسلام فرمودند که باو سے بگو که این چه فعل ست که ترک اکل و شرب نموده هست ایا ملک خواهند شد [illegible] مولوی اصغر صاحب رحمة الله علیه پیام فرستادند که سواری برده ایشان را بیارند چنانچه مولوی اصغر صاحب خود تشریف بردند و مولوی صاحب ممدوح را بر پالکی

سوار نمودند ایشان چون در لاهور بمزار حضرت شاه مجا قلندر قدس سره العزیز حاضر شدند همان جا بمسجد قیام نمودند هر چند که جناب مولوی اصغر صاحب اصرار نمودند لیکن ایشان عذر نمودند که همین جا خواهم ماند الغرض چندی بهمان مسجد سکونت کردند و هر چه از قسم اکل و شرب مردمان پیش می کردند می خوردند چنانچه سکنائی انجامی گویند که دران ایام غذای مولوی صاحب را حدی و نهایتی نبود هر چه می یافتند می خوردند مگر گاهی از مسجد بیرون نآمدند و نه رفع حاجت شد بعد چندی خدمت شیخ الاسلام را باراده کیفری در آن قصبه که بر سر راه بود گذر افتاد حسب عادت برای فاتحه خوانی بمزار حضرت مجا شاه قلندر تشریف آوردند حاضران عرض نمودند که حضرت مولوی ولی الله صاحب درین مسجد سکونت دارند شیخ الاسلام بعد فاتحه بمسجد تشریف بردند و چیزے بگوش شان فرمودند و بلا وقفه بدر آمده بسمت کیفری روان شدند مولوی صاحب نیز همون وقت ازانجا بدر آمده بجانبی روانه گردیدند و باز کسی از حال شان خبری نیافت هر چند که برادر شان تلاش کردند لیکن فائده نبخشید و اخیر از مولوے صاحب [illegible]الله صاحب زاده میان هادے حسن از مولوے حسن الزمان صاحب نقل می کنند که روزی نسبت مولوی صاحب موصوف خدمت شیخ الاسلام فرمودند که من می خواستم که ایشان انسان شوند لیکن ایشان خاصیت طیور اختیار کردند ظاهر امر او از مرتبه ابدالیت است از غیب علو همت شیخ الاسلام ظاهر ست که اینچنین مرتبه را هم نمی پسندیدند پس ظاهر گشت که آن مرتبه انسانیت که مطلوب حضرت ست چه خواهد بود و مولوے تراب علی برادر خرد مولوی امانت علی بزیارت بیت الله شریف رفته بودند و ازانجا به طائف روان شدند در اثنای راه بجانب دست راست دیدند که مولوی ولی الله صاحب ته بند نیل گون بسته می روند و کف از دهن جاری ست مولوی تراب علی سلام کردند حضرت ایشان چنان بحال خود غرق بودند که التفاتے بجانب شان نکردند و روان شدند چون مولوی تراب علی صاحب بحیدرآباد از بیت الله شریف باز آمدند بخدمت شیخ الاسلام این حال بیان نمودند خدمت شیخ بشنیدند و خاموش ماندند [illegible]

در حال مولوی صاحب این روایت زیاده کرده اند که میر صاحب حال خود بیان می کنند که در
ابتدای شباب میل طبع من جانب تحصیل علم ظاهری بود و از صحبت حضرت شیخ الاسلام
گریز داشتم بدین خیال که اگر نزد حضرت خواهم رفت فقیر خواهم شد و از تحصیل علوم مقصود خواهم
ماند روزی بدرگاه حضرت مخدوم خود نشسته بودم و خدمت شیخ برای فاتحه تشریف آوردند
و نظر آنحضرت بمن افتاد خود بخود شغل ذکر خفی از من جاری شد و چند روز کیفیتی بر من طاری
شد که چون عقد نماز می بستم از غلبه شغل و ذکر از خود میرفتم چنانکه خیال ارکان صلوة از من
محو می شد بدین سبب نماز من ترک شد روزی بدرگاه موصوف حاضر بودم که حضرت
شیخ الاسلام تشریف آوردند و بعد فاتحه نزدم آمدند بلا درخواست و عرض حال بمن ارشاد
کردند که نماز و تسبیح حال نمی باید فوت کردن اگر در نماز حالت محویت پیدا شود پس چون بخود
آید از هر جا که دل شهادت دهد نماز بخواند و با تمام رساند چون خدمت شیخ مرا تعلیم فرمودند همین
طریقه نماز ادا می کردم و از آنوقت محبت و شوق آنحضرت بر دلم مستولی شد چنانچه شب
از خوف والد خود مختفی از خانه می رفتم و بخدمت حضرت می پیوستم ازین جاست
که مولانای رومی قدس سره العزیز می فرماید نسبت اولیاء الله که باد از چون
پیدا کنند که گاه هستی تراشیده اکنند الحق این گرویدگی و تعلق ما بان باین حضرت عکس
توجه ایشان است ورنه ما مشت خاک ناپاک را چه یاره که دست بدامان ایشان مے
زدیم بلکه نام های ایشان برزبان می آوردیم حبذا کسی که بچنگال چنین شهبازان قدس
آشیان در آمده و خوشا مردے که شکار اینچنین شیران دشت حقیقت گردیده

در سلخ عشق جز نکو را نکشند ۰ لاغر صفتان زشت خو را نکشند ۰ گر عاشق صادقی
ز کشتن مگریز ۰ مردار بود هر آنکه او را نکشند ۰ الحاصل با میر صاحب را از حضوری حضرت
آنچنان انکار بود یا در خدمت گذاری آن مایه سرگرم شدند که در خادمان خاص حضرت
معدود گردیدند در حضر و سفر تو سه شریف جمله خدمات شیخ الاسلام مثل کفش برداری و آب

برای وضو و کلوخ برای طهارت و گاه برای سواری حضرت او در آن همه مشغول میشدند
بود از ینجا اظهار قوت افاضه خدمت شیخ الاسلام ظاهر می شود رضی الله تعالی عنه و افاض
علینا فیوضه مرزا منعم بیگ روایت کردند که میر مظهر علی که مرد متقی و صاحب ورع اند چنانچه
در حال خواب و بیداری درود شریف بر زبان ایشان جاری می ماند چون باراده بیعت
همراه والد صاحب مجددی سمت بهرایچ روانه شدند شاید که منزل مقام مقصود باقی بود که شب
در خواب بدست بزرگی بیعت کردند چون بیدار شدند تعلق قلب خود بهمان بزرگ یافتند و بدل
خود عهد کردند که بدست همان کس که بخواب دیده ام بیعت خواهم کرد و متلاشی آن بزرگ
شدند چون خدمت شیخ الاسلام در لکهنؤ تشریف آوردند و ایشان دیدند ایشان گفتند
که همین بزرگ در خواب دست من گرفته اند پس بیعت ظاهری نیز بدست حق پرست شیخ
کردند و هم درین معنی نقل است که زنی شیعه مذهب در خانه راقم آمد و رفت داشت
روزی بخواب دید که مکانیست بغایت نفیس و لطیف و جمله عزیزان راقم که همه منتسبان
سلسله علیه حافظیه هستند دران مکان موجود اند و یک بزرگ نیز دران مکان تشریف
می دارند وی خواست که دران مکان بیاید او را منع کردند و گفتند که بدون توسل این بزرگ
آمدن درین مکان ممکن نیست وی چون از خواب بیدار شد این خواب را بعزیزان راقم بیان کرد و
گفت که حالا بمن ظاهر شد تا اگر تشریف آرند خواهم دید که همان بزرگ هستند یا نه چون خدمت شیخ
الاسلام تشریف آوردند آن زن بدید و بشناخت که از تها همین بزرگ را بخواب دیده ام
پس از مذهب خود توبه کرد و بدست شیخ الاسلام بیعت نمود و با حضرت شیخ کمال محبت داشت
چنانچه چون خبر وصال شیخ الاسلام شنید پس گریان و نالان شد و بعد چند روز از وصال
شیخ الاسلام بعالم بقا شتافت مرزا منعم بیگ ناقل اند که پسر من نصیر احمد را خدمت شیخ
در ایام شیرخواری داخل سلسله فرمودند چون نصیر احمد جوان شد مردمان با ایشان
گفتند که بدست دیگر کسی بیعت کنید که بیعت صغر سنی معتبر نیست ایشان را نیز خیال این امر

پیدا شد روزے شیخ الاسلام را بخواب دیدند که می فرمایند همان بیعت که کردی کافی ست
دیگر ترا حاجت بیعت با کسی نیست این ست قوت اولیاء الله که همیشه ناظر حال مریدان مے
مانند و اصلاح خطرات ایشان می فرمایند حضرات اهل طریقه بر چنین کسان اطلاق شیخ کرده اند که
نمونه و مظهر صفات کبریا باشد باید دانست که بیعت گرفتن از اطفال نابالغ نزد اهل طریقت درست
است چنانچه شیخ الاسلام چون مرزا مستیا بیگ فرزند داروغه قاسم بیگ مرحوم را داخل سلسله
نمودند شخصی گفت که حضرت این پسر نابالغ ست بجواب ارشاد شد که آیا شما بالغ هستید یعنی شما نیز حکم
بلوغ ندارید راقم گوید که الحق بالغ آن ست که صاحب عقل باشد و خاصه عقل ترک دنیا ست
که ناپایدار ست و طلب مولا ست که دوام بقا هست پس ما همه که مبتلای این جیفه که آن را دنیا
نامند هستیم از عقل بهره نداریم و چون عقل نداریم بلوغ کجا پس ثبات قدم بر عهد بیعت از این
چنین بالغان و نابالغان اگر هست بفیضان پیران عظام ست که فانی از خود و باقی بحق اند
پس هر دو یک حکم دارند لیکن اهل طریقت میگویند که هر که بیعت قبل از بلوغ کرده بهتر ست که
بعد بلوغ بدست همان شیخ یا خلیفه او تجدید بیعت کند گو برای افاضه شیوخ آن بیعت هم
کافی خواهد بود چرا که این پیران حق هر که را دست می گیرند گو طفل و نابالغ باشد باز نمی گذارند و دست
بدست تا اصل الاصول می رسانند راقم الحروف غفر الله ذنوبه در عمر هفت سالگی به بیعت خدمت
شیخ مشرف اندوز گردیدم الحمد لله که بعد بلوغ نیز بفیضان آنحضرت بر همان عهد قائم ماندم
و دیگر بار بر دست حضرت قدوة الاصفیا شیخ العالم حضرت مولانا و مرشدنا حافظ سید محمد اسلم ادام
برکاتهم خلیفه و صاحب سجاده حضرت تجدید بیعت کردم مرا نیز این واقعه پیش آمد که روزے
بخواب دیدم حضرت قطب الاقطاب وارث النبی فی الهند سیدنا و مرشدنا و مولانا خواجه بزرگ
رضی الله تعالی عنه را و خدمت خواجه دست مبارک خود دراز کرده بمن عاصی براه عاجز
نوازی و بنده پروری فرمودند که بر دست من بیعت کن پس دست خود بدست حق پرست
خواجه غریب نواز دادم بعده فرمودند که تو بر دست شاه هوری بیعت کرده و شاه هوری

لقب حضرت شیخ الاسلام ست که حضرت شیخ اکبر همین لقب یاد می فرمودند عرض نمودم سبب
باز فرمودند که مرا چه می دانے عرض کردم که سید و مولا و آقا و مرشد و مربی خود می دانم پس
از ان فرمودند که همان بیعت که کرده کافی ست الحمد لله علی ذلک الغرض برکت دست شیخ
رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا عنایات و توجهات پیران عظام چه در امورات دنیا و چه در
جهات عقبی اکثر بر خود مشاهده کرده ام ع دل من داند و من دانم و داند دل من + گفتنی گو تمن
راست نمی آید حامد علی خان مغفور عم خود راقم بیان کردند که قمر الدین خان صاحب مغفور که از مریدان
خدمت شیخ بوده اند و در مزاج شان مزاح بسیار بود بمرض الموت مبتلا شدند و کیفیت سرسام لاحق
گشت پس بهمان بیهوشی گفتند که من همراه تو نخواهم رفت شیخ من حاضر هستند آنحضرت من خواهند
فرمود همان خواهم کرد و بعد دیری باز گفتند که لباس بزرگان پوشیده آمده من فریب تو نخواهم
خورد نابینا هستی نمی بینی که خدمت شیخ من خود تشریف می دارند مرا چوبی بدهید که این را بزنم
عم مرحوم فرمودند که اهل خانه شان دانستند که هذیان می گویند لیکن من دانستم که زمانه
موت است و مقابله شیطان علیه اللعن در پیش و خدمت شیخ بحفاظت ایمان تشریف
اند و همچنان شد که بهمان عارضه ایشان بملک بقا شتافتند اهل خانه جناب عمی واجد علی خان
صاحب رحمة الله علیه بمرض سینه و بائی مبتلا شدند دو پسر و یک دختر داشتند همه صغیر
خیال آنها ایشان را بدانجا بود که بار بار گریه می کردند و می گفتند که حال اینها بعد فوت من
چه خواهد شد هر گاه که مرض غالب شد و کیفیت غفلت طاری گشت و خاموش شدند اعزا دختر
را پیش کردند تا باین حیله بهوش آیند و متوجه شوند و بایشان گفتند که دختر شما آمده چیزی با او
گوئید چشم کشادند و گفتند که این را از چشم ببرید تا دلم بحال شان متوجه نشود و الله تعالی
جل جلاله بهر ما را کافی است سبحان الله ما را بانها چه تعلق بود و با این سبب تعلق از اولاد و همین
بی تعلقی از عالم ناپائیدار رخت سفر بر داشتند بجز خاصان خدا که مظاهر حق اند کرا یاره که
بیک لمحه همه آلودگان دنیا را از تعلقات ما سوا پاک سازد بدین مضمون میان جمال الدین صاحب

نبیره حضرت شیخ الاسلام فرمودند که من چند کسانرا از بزرگان دین زیارت کرده‌ام لیکن
این صفت بحضرت صاحب دیدم که مریدان خود را بزور رخود از دوزخ می کشند و بجنت
می برند و نقل فرمودند که جده میر شرافت علی مرحوم که از اولاد حضرت مخدوم خز... بودند بنهایت
سخت مزاج بودند که تمامی اقربا از دست و زبان شان تنگ آمده بودند و خلاصه حال شان
این است که جملهٔ نا کردنیها می کردند چنانچه گاہے جانب قبله سر خم نکردند به نماز چه رسد بر دست
خدمت شیخ بیعت کردند و بیعت هم در کوائف ایشان فرقی راه نیافت تا آنکه بیمار شدند
و وقت موت فرا رسید کیفیت نزع پیدا شد ایشان در بیهوشی هم همان کلمات که
عادت بود می گفتند هر چند که حاضران تلقین کلمات توحید می کردند و می گفتند که این
وقت بجانب شیخ خود رجوع کنید اثری نمی کرد و دو روز باین حالت ماندند بروز دوم
حاضران باز گفتند که جانب شیخ خود چرا رجوع نمی کنید تا ایمان سلامت ماند دفعةً حال
شان دگرگون شد و بجواب حاضران گفتند که شما چه می گوئید که جانب شیخ خود توجه نمائید
شیخ من خود موجود است و مرا تعلیم میفرماید آب بیارید که وضو کنم و کلمهٔ توحید بکرات
بزبان آوردند و اسمه گویان بعالم بقا شتافتند و هم صاحب زادهٔ ممدوح بهمین
محل فرمودند که مولوی عبد الرحمن صاحب مغفور خیرابادی مرید خدمت شیخ بودند
بعارضهٔ فالج مبتلا شدند چنانچه یک هفته علیل ماندند و هوش و حواس در شروع مرض آن
مرحوم را نمانده بود و بعد زوال نزد شان نشسته بودم و ایشان را حالت نزع بود عمے
حضرت حافظ محمد اسلم صاحب برای نماز پیشین تشریف بردند بعد تشریف بری موصوف
الیه چند پیچ روح شان تعلق جسمانی قطع کرده رهگرای عالم جاودانی شدند من
تحت الحنک بستم و ردا بر ایشان انداختم عورات از اقربا که حاضر بودند گریه پرداختند و مرا
بدل خیالی در گرفت که هیچ مرید حضرت ازین عالم نرفته مگر آنکه وقت آخر کلمات توحید
آشنای زبانش بود الا مولوی صاحب از یک هفته علیل بودند بیهوش بس در تمامے

ایام مرض از ایشان کلمات توحید نشنیدم این چه معامله است درین اندیشه قریب نصف
ساعت بگذشت بعده دیدم که جسم مولوی صاحب مرحوم حرکت کرد من بعجلت
برخاستم و ردا از چهره برداشتم و بند تحت الحنک شکستم و دیدم که مولوی
صاحب چشمان خود وا کردند و بآواز بلند کلمهٔ طیب گفتند که جملهٔ حاضران شنیدند
و باز چشم بند کردند و همچنان شدند که بودند پس من باز تحت الحنک بستم و ردا پوشانیدم
هر چند که مستورات مانع آمدند که تحت الحنک نه بندند که هنوز زنده اند گفتم که نه زنده
نیستند و دانستم که این امر منجمله کرامات حضرت شیخ الاسلام است که برائے دفع
خیال من بوقوع آمده در حقیقت همچنین بود زیرا که اول و آخر این کلام مولوی
صاحب مرحوم را نیست دیدم مرزا سرور بیگ صاحب روایت می فرمایند که
بختیار بیگ فرزند مرزا شهسوار بیگ را شیخ الاسلام بعمر سه سالگی داخل سلسلهٔ
عالیه فرمودند از کبیری شجرهٔ شان نویسانیده بحیدرآباد در ۱۳۱۳ هجری فرستادند
ایشان را در ۱۳۱۵ هجری بعد مغرب در محفل سماع کیفیتے پیدا شد به قوال فرمایش
این دوہره نمودند دوہره خسرو رین سہاگ کی اور جاگی پیو کے سنگ + تن میرا من پیو کا
او دونو ایک ہی رنگ + چون قائل این دوہره گفت ایشان در آن کیفیتے که داشتند
جنبید عرسے که بر طاق نهاده بود برآورده و شکم خود زدند و شکم بشگافت این واقعه
بعد نصف شب واقع شد قریب نماز صبح الحمد گویان بعالم بقا شتافتند
فائده اینچنین افعال که در حالت بے اختیاری و بیخودی سر بزند اینچنین کسان
شرعا معذور اند مسئله معتوه و مغلوب العقل در کتب فقهیه مصرح است در
بحر الرائق این مسئله را در بیان نواقض وضو آورده است و در اشباه دیده و صاحب
نور الانوار هم این مسئله را در آخر کتاب مشروحا تحریر فرموده است
خلاصه اش اینکه حال عقل معتوه مثل عقل صبی نابالغ است الخ والا مرفوع القلم

باب ہفتم در ذکر ایام مرض و وفات شریف و دیگر حالات

میر صاحب روایت می کنند کہ چون شیخ الاسلام بمرتبہ آخر بتوسہ شریف تشریف بردند قریب زمانہ
واپسی بعد نماز صبح کہ آنوقت تخلیہ شیخ اکبر بود خادمی در بنگلہ شریف می نشست تا کسی درون آن
نرود حضرت شیخ با مرہ بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند چونکہ مریدان شیخ اکبر حضرت شیخ را چون
شیخ خود می دانستند و کمال آداب می نمودند آن خادم شیخ الاسلام را منع نمی کرد تا باشتراک
ہر دو شیخین کاملین در تخلیہ یکجا می ماندند در آنوقت اکثر آواز گریہ شیخ الاسلام بسمع می رسید
و آواز شیخ اکبر شنیدہ می شد کہ می فرمودند شاہ ہوری ان فضل خواہد فرمود راہ می بینید
کہ من از اہل توسہ پرسیدم کہ سابق ہم عادت حضرت شیخ این بود گفتند نہ گاہی حضرت شاہ
ہوری صاحب را ندیدہ ایم کہ در تخلیہ بخدمت شیخ اکبر روند غرض کسی را این سر آگہی نرفت
چندے برین نمط گذشت بعد آن شیخ الاسلام ہمپای شیخ اکبر بسبب تاج [illegible] تشریف آوردند
و از آنجا حسب الحکم شیخ خود جانب ہندوستان روانہ شدند حال رخصت شیخ الاسلام از آنجا
بتفصیل در باب سیوم نوشتہ ام از کیفیت رخصت ظاہر می شد کہ باز میان این شیخین
کاملین ملاقات جسمانی نخواہد گشت و ہمچنان بوقوع آمد کہ حضرت شیخ در ہندوستان تشریف
آوردند و بعدہ بسمت حیدرآباد دکن تشریف بردند و ہشت سال قدری کم و بیش در آنجا
قیام فرمودند و باز بوطن شریف قدم رنجہ فرمودند و خانقاہ درگاہ جہید [illegible] میان صاحب قدس سرہ
بنا فرمودند و ہمان زمان در قصبہ کیری عارضہ فالج بہ شیخ الاسلام لاحق شد و کیفیت عارضہ اول
این بود کہ در شبانہ روز یکبار بترتیب بالتعیین وقت دورہ فالج می شد و نصف جسم شریف جانب
یسار در آنوقت بیکار می گشت چنانچہ زبان ہم لکنت می کرد و باز رفع می شد و اثری از آن
باقی نمی ماند میر صاحب ناقل اند کہ روزے حضرت در نماز وتر بودند در آخر رکعت قبل سجدہ
دورہ فالج شد نماز [illegible] افتادند آواز آن شنیدہ خادمان از ہر طرف خدمت شیخ را گرفتند و ہر چند

خواستند کہ بر بستر برند شیخ الاسلام مقام خود را نگذاشتند و بدست مبارک اشارہ سجدہ
می فرمودند آخر صلاح برین قرار یافت کہ حضرت بے ادای صلوۃ نخواہند رفت ناچار سر مبارک
بزور برای سجدہ بر زمین آوردند شیخ الاسلام بعد سجدہ قصد برداشتن سر مبارک فرمودند
خادمان عرض کردند کہ حضرت سجدہ دوم ہم ادا فرمایند خدمت شیخ سر برداشتند و راست
شدہ باز اشارہ سجدہ کردند بدقت تمام باز خادمان سر مبارک را بر زمین نہادند سجدہ دوم ادا
فرمودند بعدہ در قعدہ سجدہ کردند بدقت تمام باز خادمان سر مبارک را بر زمین نہادند سجدہ
دوم ہم ادا فرمودند کہ تاخیر فرض بوقوع آمدہ است ناچار بکمال دقت و تکلف دو سجدہ دیگر ادا
فرمودہ نماز را با تمام رسانیدند و باز دست برداشتند ہر چند کہ خادمان بلحاظ تکلیف عرض
کردند کہ بعد دورہ حضرت نفل بگزارند پذیرا نشدند ہمان وقت تمام دوگانہ نفل ادا فرمودند و بعد
فراغ نماز و دعا خادمان شیخ الاسلام را بہ بستر آوردند این است اتباع کامل سنت نبوی کہ در
چنین تکلیف ہم از آنحضرت مستحب ترک نشد و ہم راوی موصوف روایت می کنند کہ روزی
شیخ الاسلام را آثار دورہ ہویدا شد و وقت نماز ظہر بود فرمودند کہ نماز خواہم خواند خادمان دانستند
کہ شیخ الاسلام را ابتدای دورہ مرض لاحق است چنان نشود کہ در نماز عارضہ زیادہ شود و خدمت
شیخ تکلیف کشند خواستند کہ بحیلہ حضرت را از نماز باز دارند تا دورہ بکمال رسد آنوقت خود حضرت
تا ختم دورہ نماز نخواہند گذارد پس عرض کردند کہ فلان کس وضو میکنند و عادت شیخ الاسلام بود کہ
در نماز انتظار مصلیان بسیار میکردند حضرت شیخ تا دیر منتظر ماندند در این اثنا عارضہ مستولی شد و بار حضرت فرمودند
کہ نماز بگذارید خادمان عرض کردند کہ حضرت را دورہ عارضہ لاحق است بعد فراغ از آن خواہیم خواند شیخ الاسلام
قصد برخاستن برای صلوۃ فرمودند لیکن چونکہ دست و پا بیکار شدہ بودند نتوانستند برخاستن تبسم فرمودہ
و ارشاد کردند جسم بے اختیار یکا [illegible] ساختند این قول حضرت بنا بر تعلیم ما یان بود کہ این جسم بیگانہ است
بہ درستی و آسایش آن نباید پرداختن و عمر عزیز در خدمتش ضائع نشاید کردن کہ شی بیگانہ دلبستگی را نشاید
الغرض شیخ الاسلام فرمودند کہ نشستہ نماز ادا خواہم کرد بموجب ارشاد جماعت مرتب شد

وحضرت برعقب امام نشسته تحریمه صلوٰة فرمودند از شدت مرض چند بار در عین نماز بے ہوش
شدند ہرگاه که ہوش بجا می شد تیمم می کردند چون امام از نماز فارغ گشت شیخ الاسلام بقیه صلوٰة
که بسبب بے ہوشی ظاہری از آنحضرت فوت شده بود جداگانه خواندند از نماز بیرون آمدند سبحان
جل جلاله چه پایه قوت روحی او تعالے عز اسمه اہل فنا بخود داده است که در عین بے ہوشی ظاہرے
حواس باطنی چنان بجا می ماند که خیال دقایق احکامات شرع شریعت چنان پیش خاطر بود که امرے
از شرع در بے ہوشی ہم فوت نمی شد و بچنین حالے کمال اتباع شریعت و طریقت بود مر آنحضرت را
در تمام ایام مرض میر صاحب می گویند که روزی حضرت در بیت الخلا بودند که دوره فالج شد
چنانکه حضرت شیخ از جای خود برافتادند و ما مرا ہر لحظه خیال می ماند فوراً حاضر شدند و حضرت
شیخ الاسلام را بکمال بر دوش برداشته خواستند که بر بستر شریف برند حضرت شیخ چونکه در آن وقت زبان
بیکار شده بود بدست مبارک اشاره طہارت فرمودند آخر مجبورانه طہارت کردند بعده کمال طہارت بر بستر
تشریف آوردند و ہمین حال بود شیخ الاسلام را که دائم در ایام مرض در طہارت بسیار کوشش
می فرمودند الغرض چون چندے بر این نمط گذشت مردمان باہم دگر گفتند که این عجب فالج ست که
نگاہی دیده ایم و نشنیده که برای یک دو ساعت جسم مبارک بیکار می شود و باز اثرے
از ان باقی نمی ماند تماما این سرے ست از اسرار الٰہی و کرامات حضرت ست میر صاحب می گویند
که من ہر چند مردمان را منع کردم که چنین تقریر باہم نباید کردن این قدر صحت را غنیمت شمارید
لیکن کسی باور نکرد آخر کار الغرض قرار گرفت روزی شدت مرض بحدی رسید که امید حیات منقطع
شد و جمله حاضران پریشان و خسته حال شدند و بنا بر مشوره که حالات مزاج عالی تحقیق را برای خواندن
مثنوی شریف بخدمت عالی در آوردند چرا که حضرت را جانب مثنوی شریف کمال توجه بود تا از این حیله
کیفیت مزاج شریف دریافت شود و بحضور عرض کردند که این کس مثنوی شریف خواہد خواند و آنکس
مثنوی شریف شروع کرد و شیخ الاسلام که بر بستر علالت افتاده بودند و ظاہر ہوش ہم بجا نبود بفور
خواندن مثنوی نشستند و معانی اشعار بزبان خود بیان فرمودند خواننده چند شعر خوانده بود [illegible]

حضرت شیخ باز بر بستر علالت بودند در ایام مرض طبیبی معالج شده بجوز بسوی آب بر شیخ الاسلام بند کرده
شد و مکان سکونت حضرت آتش افروختند و بر روی درها پرده آن برانداختند چنانچه در آن مکان آنقدر
شدت گرما و حبس ہوا بود که برای یک دو ساعت یک کس از خادمان برای خدمت بدشواری
حاضر می شد و زیاده از این کسی قوت قیام در آن مکان نمی داشت چرا که ایام گرما بود و حضرت شیخ
از معالجه طبیب مذکور ناراض بودند می فرمودند که مردمان این زمان [illegible] را اطبا طلبیده می دانند
و سبب این بود که طبیب [illegible] مرض تشخیص شده بود و آخر کار ظاہر ہم شد لیکن حضرت بسبب کمال
صاف نمی فرمودند و در آن احوال حضرت را بے ہوشی حال می گیرد در حالانکه شیخ الاسلام را
قوت روحانیت حواس باطنی جمله قوی بود چنانچه راوی موصوف می گویند که روزے
بسبب معمول بر خدمت خود بخدمت شریف حاضر شدم حضرت شیخ باشاره آب از من طلبیدند
عرض کردم که حضرت حکیم منع کرده است و در این مکان آب نیست و در مقفل است چنین
کلمات جمله مردمان می گفتند شیخ الاسلام بمن فرمودند که در فلان دریچه مردمان برای خود
در سبوچه گلی آب نهاده اند و آبخوره نیز بران نهاده است از آن قدرے آب بیار چون
خدمت شیخ بدین تفصیل ارشاد کردند یارای انکار نماند و آب در آبخوره کرده بخدمت حضرت
بردم شیخ الاسلام از آن آب نهایت قلیل نوشیدند و آبخوره را پس فرمودند عرض
کردم که حضرت قدرے دیگر آب بنوشند چرا که باز کسی آب نخواهد داد فرمودند بس [illegible]
آب باقی مانده خود خوردم و آبخوره را باز بر سبوچه نهادم این ہم از تصرفات شیخ الاسلام بود که کسی
فرا نمیدید در آمدن شد و رفتن و بعد چندے خدمت شیخ برای معالجه خیرآباد تشریف آوردند
و باز بکچهے تشریف بردند و از کچهے به لکھنو تشریف بردند و آنجا محمد حسن خان مرحوم که طبیب
حاذق بود چون شیخ الاسلام را دید و حال معالجه شنید بدگمان گشت که اطبا در معالجه خطا
کرده اند و ندانسته اند که چنین کس که از ابتدای عمر تا این دم ہمه با ریاضات و مجاہدات و
واشغال بسر برده [illegible] فرماید و از محبت حضرت الوہیت در قلب [illegible]

دیگر علاج بار دیگر ظهور خواهد شد حرارت قوی که از خارج دادند و استعمال ادویه حاره کنانیدند رطوبات
اصلیه آنحضرت بسوخت چه کرده شود که محل علاج باقی نمانده جز آنکه تسکین کرده شود و ایشان
علاج برعکس اطبای سابق کردند از ان فی الجمله تسکین رو داد و خدمت شیخ معالجه ایشان را
پسندیدند و مدح هم کردند که این البته طبیب است الحاصل چونکه مرض کار خود کرده بود و صورت صحت
معلوم نمی شد باز حضرت شیخ الاسلام را بخیرآباد آوردند و در ایام مرض بکثرت مردمان داخل سلسله شدند
و هم میر صاحب می گویند که در تمامی ایام مرض بجز الحمد لله شکایتی بل ذکری از علالت خود از زبان مبارک
شنیده نشد مردمان در ایام مرض عرض کردند که حضور چیزی افرمایند تا برای صحت حضرت بخوانیم
فرمودند چیزی از کشکول شریف دیده بخوانید عرض کردند که ما را ارشاد حضرت باید چنانچه موثر خواهد بود
الغرض چون اصرار مردمان بنهایت رسید فرمودند که این رباعی بخوانید رباعی ای در
صفت ذات تو حیران که همه بوده زمین و جهان خدمت درگاه تو به علت تو ستانی و شفا
تو دهی خدایا رب تو بفضل خویش بستان دهد و هم میر صاحب می گویند که در ایام مرض چون شیخ الاسلام
را قوت خواندن نمانده بود هر روزی که خدمت شیخ اوراق دلائل الخیرات می گردانیدند دانستم که شاید
حزب امروزه می خوانند عرض کردم که حضرت کتاب مرا مرحمت شود تا حزب برادرم خدمت
شیخ بجواب فرمودند که تو دلائل الخیرات می خوانی عرض کردم که حضرت مرا اجازت نداده بودند
بدین وجه نمی خوانم فرمودند که ضرورت اجازت چیست آنچه گفته ام همه را اجازت آن ست
این وسعت رحمت آنحضرت بود بر مریدان خود و میر صاحب ناقل اند که قریب یک هزار
روپیه بابت تعمیر خانقاه درگاه چیده ایشان صاحب باقی بود و چون مرض شیخ الاسلام طول
گرفت و امید صحت بیاس مبدل شد روزی حضرت حافظ صاحب قبله جناب محمد اسلم صاحب
بخدمت شیخ الاسلام عرض کردند که حضرت این روپیه بکه داده آید و غرض این هم بود که شاید
در این گفتگو مضمون حضرت بیرون ظاهر شود و معلوم گردد که زمانه وصال قریب تر رسیده خدمت شیخ جواب
دادند که برای کاری که بست آن صرف باید کرد [illegible] نمایند غرض استقلال مزاج

حضرت بوقتی کم شدند تا آخر به کتمان اسرار الهی می پوشیدند و هم در زمانه علالت جناب بیبی صاحبه
مرحومه که حال سوی مزاجی آن ممدوحه سابق نوشته ام باغوای چند کسان برآشفتند بدین خیال
که نقد و جنس آنچه از ان حضرت بود در قبضه جناب حافظ صاحب است و حال آنکه نزد حضرت شیخ الاسلام
هیچ یک متاع دنیا نبود حضرت از اسباب دنیا چنان متنفر بودند که والی حیدرآباد دکن هر چند که خواست
که روپیه برای مصارف حضرت مقرر کنند هرگز منظور نفرمودند و هیچ روا نداشتند پس هیچ اسباب
دنیا چه می رسد روزی خدمت شیخ خواستند که رقعه نامه برای جناب حافظ صاحب بدین مضمون
نوشته دهند که هیچ چیزی از ان من نزد شان نیست تا کسی بعد وفات حضرت شیخ الاسلام بجناب
حافظ صاحب دعوی نکند چرا که خود باطن می دانستند که مردمان بعد من با ایشان عداوت خواهند
کرد و دعوی خواهند برخاست و بجناب حافظ صاحب هم فرمودند که این کار برای آن می کنم که رفع
فساد شود چنانچه خدمت شیخ بمضمون بالا وثیقه نویسانیدند و بر رئیسان خیرآباد خود پیش کردند
و فرمودند که بمهور خود و نقش مسجل سازند آنچنان شد بتبعیت مفتی عبد الواحد صاحب مرحوم و منشی کرم احمد
غیرهما جمله اکابر خیرآباد بران مهر و دستخط خود ها ثبت کردند و در ان شب بیبی صاحبه از سابق زیاده تر
شور و غل فرمودند میان صاحب قبله می فرمایند که من بخدمت حضرت قبله عرض کردم که حضرت می فرمودند
که از این تحریر فساد رفع خواهد شد برعکس آن امروز زیاده تر شور و غل است شیخ الاسلام فرمودند
که بیخ فساد قطع شد بدین سبب اهل فساد برآشفته اند و هم در ایام مرض بیبی صاحبه از چند
تن ملازمان حضرت که خدمت گزار بودند بدگمان شدند و خواستند که آنها از این جا بروند چنانچه آنها یک
مرحوم می گفتند که مرا نیز حکم اخراج شده نهایت غمگین برای رخصت بخدمت شیخ الاسلام حاضر
شدم خدمت شیخ وقت وداع بکمال شفقت فرمودند تا تعلق این حیات ست با جسم هم تعلق است
و چون رشته حیات دنیاوی گسسته شد در ان وقت بجز شما با تعلق دیگر نخواهد ماند این کلمات شیخ
الاسلام برای تسکین مریدان فرموده بودند که بوجه شدت علالت حضرت بنهایت پریشان خاطر بودند
تا ایشان از وفات من شکسته دل نشوند و این هم اتباع خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود

که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز در ایام مرض کلمات رحمت و محبت نسبت امت مرحومه می فرمودند
و هم در ایام علالت دران زمان که خدمت شیخ در قصبه کیری بودند و بمکان حضرت بی بی صاحبه قیام
می داشتند حضرت قبله عالم مولانا و مرشدنا حافظ محمد مسلم صاحب دامت برکاتهم به تشریف خلافت
و اجازت از خدمت شیخ الاسلام مشرف گردیدند چنانچه میر صاحب ناقل اند که حضرت در مکان بودند
و بیرون فرو نشسته بودند بعد بیرون و بفاصله قناعتی استاده بود و متصل آن جای
غسل بوش بود که ادویه وغیره حوائج خدمت شیخ در انجا تیار کرده می شد عرق وغیره و در انجا بر آتش
نهاده بود من برای افروختن آتش در انجا بودم چون نصف النهار شد همان جا بر سر …
غلطیدم و غنودگی مرا در گرفت … بیدار شدم آواز تکلم حضرت بسمع من در رسید بر خاستم و قریب
قناعت آمدم دیدم که مرزا سردار بیگ صاحب و آغا اسمعیل صاحب مرحوم با این قناعت در بیرون
استاده اند و حضرت حافظ صاحب دامت برکاتهم نزد شیخ الاسلام درون پرده هستند و شنیدم
که میان صاحب عرض می کنند که حضرت لیاقت این کار ندارم خدمت شیخ فرمودند که الله تعالی
لیاقت خواهد داد باز میان صاحب عذر کردند که خدمت شیخ دانم از چنین امور ناراض می شدند
حضرت فرمودند که بیعت سنت پیران و همین طریقه از پیران عظام جاری ست باز میان صاحب
عرض کردند که حضرت بفرمودند که بیعت گرفتن کسی را سزاوار است که مرید خود را هر جا که باشد خبر
گیری او کند حضرت می دانند که مرا این لیاقت نیست شیخ الاسلام فرمودند که الله تعالی دست
چنین کسی بر دست شما خواهد رسانید که به برکتش نجات ما و شما گردد پس میان صاحب سکوت کردند
بعده گفتند که حضرت دران رفع حاجت می فرمودند میان صاحب بدست گرفته بیرون
پرده تشریف آوردند مرزا صاحب و آغا صاحب که از ابتدا پس پرده این تعارف بر شیخ بودند
بمیان صاحب قدمبوس شدند و مبارکباد این مرتبه علیه دادند میان صاحب که تعلیم
کرده خدمت شیخ هستند در کتمان و عدم تظهیر … ندارند … را بر زمین نهادند
و دست بسته بهر دو صاحبان گفتند که من لیاقت این کار ندارم صد دیگری را از این حال

مطلع نساخته بود باز گشت بر داشته قصد بیرون آمدن نمودند من بر جای خود واپس آمدم بعد
موصوف می گویند که من فقط سه بار عذر میان صاحب و ارشاد خدمت شیخ الاسلام شنیده ام
و نمی دانم که ابتدای آن چه بود و آغا صاحب مرحوم نیز همین مضمون را بتغیر بعض الفاظ بیان نمودند
لیکن معنی و حاصل کلام واحد بود لیکن این قدر زیاده گفتند که حضرت چیزی بطور خرقه بخشش
میان صاحب هم داده اند الا این امر از آغا صاحب دریافت نکرده ام که همون وقت یا بوقتی
دیگر و مرزا صاحب نیز روزی بر سبیل تذکره پیش میان هادی حسن صاحب تصدیق این
مضمون علی روس الاشهاد کردند چند منکرین خلافت حضرت حافظ صاحب قبله که دیده منکرین هم
سنت خلفای اول جناب رسالت ست آن وقت در انجا موجود بودند بدین وجه مرزا صاحب
موصوف خشمگین شده فرمودند که … بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده ام اثبات میکنم شهادت
می دهم این عجب کسان هستند که بلا دلیل انکار می نمایند و هم میر صاحب نقل می کنند که خدمت
شیخ در ایام مرض قریب زمانه وصال اکثر بعد از ادای نماز باز می فرمودند نماز … خادمان
عرض کردند که خدمت شیخ نماز فریضه این وقت ادا فرموده اند شیخ الاسلام ارشاد می کردند چنین
… این کمال شوق بود در عبادت و اتباع سنت و چون … که نماز … آنست که نبی کریم
نسبت آن فرموده اند قرة عینی فی الصلوة هر کسی که پیرو آن سرور عالم است در هیچ حال ترک نماز
نمی کنند و اینها با وجود صحت عقل و ثبات هوش ترک صلوة می کنند و در لباس فقر باشند
… خلق الله … بی اتباع خیر الانام علیه الصلوة والسلام را وصول حق نیست چنانچه
سعدی علیه الرحمه … مپندار سعدی که راه صفا ÷ توان رفت جز در پی مصطفی
الغرض این معنی مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند که روزی در ایام مرض وفات خدمت
شیخ از من پرسیدند که نماز خوانده ام عرض کردم که حضرت ظاهر نخوانده اند فرمودند که سبحان
الله شما مولوی هستید و چنین می گوئید سوای این نماز دیگر کدام نماز هست …
… فی الواقع نماز همین است که … وفات … از اعضای جسمانیه فرض نیست

و آنچه از باطن تعلق دارد و آن مراتب و مقامات قرب است که واصلان حق را حاصل می شود و از
حصول آن حالات این نماز که بظاهر جسم فرض است ساقط نمی شود و الا حضرت سید عالم را که در
قرب خدا بالاتر از جمله مقربان خدا هستند ضرورت ادای ارکان این نماز ظاهری نمی بود
الله جل شانه بر محبوب خدا سوای این نماز پنجگانه نماز تهجد هم فرض کرده بود و آنحضرت دائم بر این
نماز ظاهری مواظبت نمودند پس دیگری کیست که بحصول قرب خدا نماز از ذمه او ساقط گردد
البته اگر مجذوب است و بسبب غلبه سکرات محبت عقل ظاهری ندارد احکام شرعی که بر صاحب
عقل است برو چون مجنون جاری نخواهد شد بقول مولانای روم رحمة الله علیه ه برده ویران
خراج و عشر نیست ه و این نقصان نیست مر مقربان را نه کمال مجذوب در اولیا از قبیل مجنونان است
که مجنون در بیابان ه میر صاحب میگویند که چون زمانه وصال شیخ الاسلام رسید یعنی تاریخ
بیست و سوم ذیقعدة الحرام گذشت و شب نوزدهم که شب پنجشنبه بود در آمد بعد غروب آفتاب شیخ
الاسلام بجانب چپ غلطیده بودند و شغل جهریه بکمال جلت در آن وقت جاری بود من بحافظ
تراب علی صاحب مرحوم گفتم که معلوم می شود که همین ست وقت وصال که خدمت شیخ شغل باین
شیخ میفرمایند درین اثنا حکیم کاظم صاحب مرحوم آمدند و بکرد مان (?) گفتند که حضرت را باین جانب
کرب معلوم میشود بر جانب یمین بکنید پس همینکه خدمت شیخ را بر جانب یمین کردند گویا که شیخ
الاسلام بانتظار همین سنت سنیه خیر الانام علیه الصلوة والسلام بودند فی الفور واصل بحق شدند
و به اصل الاصول پیوستند هنوز وقت عشا کامل نامده بود که آن نیر سپهر هدایت این عالم
ظلمانی را وداع کرده نقاب بر رخ پر نور بر کشیده و دار و ملک فانی را و نور دیده از مطلع
بقا بعالم جاودانی طالع گردید غبار غم و الم بر نهاد خلائق بر نشست و آه و ناله از درون دلها بر خاست
که چنین آفتاب رشد و هدایت در پرده شد و چنین سلطان گدا پرور از ما کناره کرد شعر
بیت در یغا (?) دوران صحبت یار آخر شد ه روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد ه چون آن شب
هم در گذشت بتاریخ نوزدهم سامان تجهیز و تکفین کرده شد اسے اکثرے

از اهل قرابت شیخ الاسلام این بود که خدمت شیخ را در قصبه کیمری که مولد آنحضرت است برند
و بجوار جد امجد شیخ الاسلام حضرت سید اسیان (?) صاحب دفن نمایند لیکن جناب خلیفه بر حق
حضرت حافظ محمد اسلم صاحب ادام الله برکاتهم مانع آمدند و فرمودند که این فعل در شرع شریف
هم جائز نیست و کسی از پیران ما نیز این فعل نکرده است هر جا که انتقال کرده اند همان جا مدفون
شده اند پس جمله خادمان برای حضرت موصوف موافقت کردند لهذا در صحن دروازه مکان مسکونه
خدمت شیخ قبر کندیدند و جنازه مبارک را بعد غسل و کفن بمزار حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره
بردند و همان جا نماز جنازه خوانده شد و بعد مزار جد خدمت شیخ مخدوم سید نظام الدین معروف
الصعد بانی (?) قدس سره آورده اند پس هجوم خلائق بود و گرفتن جنازه مبارک بدقت تمام میسر می شد و انجا
بعد فرض شریف آورده آن گنجینه اسرار الهی را بسپردند و خاک مستور ساختند آی [illegible] دریغ
آفتابی گشته پنهان زیر میغ والان آن مقام مقدس زیارت گاه خلائق است اول آن مقام تنگ
بود و بعده مکانات که در گرد و پیش آن بود گرفته از او وسیع ساختند اول حضرت حافظ صاحب قبله
جانب چپ مزار شریف مسجدی خس پوش بنا کردند و مزار شریف را هم خس پوش نمودند بعد
همین صورت ماند بعده مرزا فتح الله بیگ که از امرای دکن هستند و مرید مولوی حسن الزمان صاحب
مبالغ برای تعمیر مسجد شریف فرستادند و همین مرضی حضرت حافظ صاحب قبله بود که اول مسجد
تعمیر شود الغرض از زر مرزا صاحب حضرت حافظ قبله در سنه [illegible] مسجد پخته تعمیر نمودند بعده در سنه [illegible]
هجری ماه ذیقعده بعد فراغ عرس شریف بنای روضه مقدسه داده شد و در سنه [illegible] هجری ابتدای
تعمیر شروع گشت اول کسیکه برای تعمیر مزار پر انوار مبالغ فرستاد حکیم وزیر علی صاحب هستند از مریدان شیخ الاسلام
ساکنه حیدرآباد دکن بعد از ان مرزا شمشیر بیگ صاحب که از امرای دکن هستند و از منتسبان سلسله
علیه حافظیه و برادر حقیقی مرزا سردار بیگ صاحب درین کار خیر مال خود صرف کرده زاد آخرت بدست
آوردند و باقی دیگران از اخوان دینی هم حسب همت خود درین کار شریک شدند الغرض از
چند سال تعمیر مزار رحمت آثار می شود لیکن هنوز که سنه [illegible] هجری است نا تمام است درین سال

که سال طبع این کتاب است بست هجری گردد و فقره شریفه از مبالغ گذرانیده شمس الامرا نواب
خورشید جاه بهادر رئیس حیدرآباد دکن دام اقباله شروع گردیده الله تعالی چنانکه دل میخواهد
بانجام رساند بعده وصال شیخ الاسلام بروز سیوم که تقریب سیوم بود بعد فراغ تقریب [illegible]
باهم دگر مشوره کردند که صاحب سجاده شیخ الاسلام قرار دهند بعضی خواستند که میان محمد صاحب
برادر خورد شیخ الاسلام برین منصب مقرر شوند و بعضی دیگر از بنی اخوان خدمت شیخ تجویز
کردند آخر کار چون صلاح بر کسی قرار نیافت بعض اقربای شیخ الاسلام که مدعی این منصب جلیله
بودند قرار دادند که وقت چهلم جمله عزیزان سکنای کیری باهم جمع خواهند شد آنوقت کسی باتفاق
رای همه با براین منصب مشرف خواهد شد و بجز چند خاندان خاص کسی برین امر آگهی نداشت
که خدمت شیخ در عالم حیات خود حضرت حافظ صاحب قبله را این منصب جلیله عطا فرموده اند و چون
حضرت حافظ صاحب اظهار این امر روا نمی داشتند بسبب کمال ترک و تجرید و استغنا که در
مزاج مبارک حضرت شان است مگر کرده خاصان خدا را که می تواند گردانید آن خود بخود حالتی
بوقوع آمد که مرضی خدمت شیخ بود و در حقیقت این از کرامات شیخ الاسلام است که درین پرده
بوقوع آمد بعضی بعد گفتگوی اهل خیرآباد صاحبزاده ولی محمد صاحب از خاندان آستانه مالک شهیدان
حضرت قطب الاقطاب رضی الله تعالی عنه که مرید شیخ الاسلام بودند و در آن وقت حاضر بمیان محمد
صاحب قبله گفتند که صاحبزاده صاحب قریب من بیائید چون حضرت میان صاحب نزد
شان رفتند صاحبزاده موصوف فرمودند که این حضرات را اختیار است هر کرا خواهند در خود
صاحب سجاده سازند الا نزد ما کسی مستحق این منصب بجز شما نیست پس صاحب سجاده و قائم مقام شیخ نزد ما شما
هستید و دستار و کلاه گوشه [illegible] بر سر حضرت حافظ صاحب قبله بستند جمله مریدان شیخ الاسلام را همین امر دل منظور بود چه
که خدمت گذاری حضرت حافظ صاحب خدمت شیخ را و ریاضات و مجاهدات و ترک و تجرید جناب شان و توجه
و عنایت شیخ الاسلام نسبت جناب ممدوح منظور خود دیده بودند لهذا فی الفور همه با برین امر
متفق شدند و قائم مقامی حضرت حافظ صاحب قبله را بجان و دل قبول کردند و نذرها

که علامت قبولیت خلافت است بخدمت میان صاحب گذرانیدند و اجمال مجلس میان حضرت
که در آنوقت حاضر بودند برایشان منعقد شد و از غائبان هر که شنیدند دل و جان بگزیدند خاندان حضرت
شیخ آنها که یقین عقیدت و زهد و ورع بکمر بیدار ان حضرت ممتاز بودند قبل از وقوع این امر صاحب
را قائم مقام و خلیفه شیخ الاسلام می دانستند چنانچه برادرم مغفور عبدالواحد خان صاحب
بمن گفتند که چون خبر انتقال حضرت بجناب عمی والد علی خان صاحب مرحوم که از میان خادمان
خاص شیخ الاسلام بودند و بزهد و ورع و ترک و تجرید معروف و موصوف رسید چون مرحوم
که برسید برای تعزیت شیخ الاسلام در خیرآباد چون بخیرآباد بر آستانه شریف رسید جمله صاحبزادگان
را تعظیم کنید و بحافظ محمد اسلم صاحب افضل الطریقه بعمل آرید که بخدمت شیخ می بایست کردن الغرض
چون وقوع این امر خلافت بدین نمط بظهور آمد مدعیان این منصب و اعوان و انصار ایشان
لبس گران آمد چنانچه در فاتحه دهم چون اجتماع جمله عزیزان گشت مدعیان خلافت بر انعقاد خلافت
معترض شدند و بمیان صاحب قبله پیام فرستادند که این خلافت بچه طور منعقد گشت مرید هستی
از مریدان شیخ الاسلام حضرت حافظ صاحب عرض کردند که من می روم و جواب این پیام میگویم
چنانچه وی برفت و جواب داد که این خلافت مثل خلافت سیدنا امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی
الله تعالی عنه انعقاد یافت عجب که شما که اهل سنت هستید و برین خلافت اعتراض می کنید ما یان
که مرید و غلام شیخ الاسلام هستیم هر که را از خاصان خدمت شیخ مستحق این منصب می دانستیم
او را بسر داری خود برگزیدیم شما را اختیار است هر که را خواهید در خود صاحب سجاده
سازید لیکن آن سجاده نشین برای شما خواهد شد برای ما یان الغرض مدعیان خلافت
چند می بحضرت میان صاحب قبله بس عداوتها کردند و مخالفتها نمودند قریب بآنکه بعضی
لسان بحضرات ختنین رضی الله تعالی عنهما کرده بودند الا حق حق است و از سعی کسی
ابطال آن نمی شود آخر کار همان کرده شیخ الاسلام در این پرده بر قرار ماند و در حقیقت
این هم سنت سنیه حضرت نبوت بود که بعد وفات حضرت شیخ که مظهر آنحضرت علیه الصلاة

الاسلام بوده بود و تمیع آمد و الحال کسی را در خلافت حقه حضرت حافظ صاحب خلافی نمانده حق برگزی
نشست صدها کس بدست مبارک آنحضرت داخل سلسله علیه حافظیه گردیده اند و می شوند الله
تعالی ذوات بابرکات حضرت ایشان را تا دیر بر سر مایان بسلامت باکرامت دارد و فیوض
شیخ الاسلام آنجناب را بمقامات قرب پیران عظام رساند و از آنحضرت سلسله علیه حافظیه
را تا قیام قیامت قائم دارد آمین یا رب العالمین بجاه سید المرسلین و اگر حاسدان باین همه
در خلافت حضرت حافظ صاحب قبله انکاری پیش آرند آنها مثل منکران خلافت شیخین می مانند
رضی الله عنهما از خدمت شیخ الاسلام و حضرت خلیفه صاحب درین امر هم سنت خلافت
رسالت مآب و حضرات خلافت انتساب دا می شود و میان سید خادم حسین و میان
هادی حسن باتفاق روایت کنند که تا مدتے بعد وفات حضرت شیخ الاسلام در حظیره مزار
شریف وقت شب آواز رفتار مردمان معلوم می شد لیکن کسے بنظر نمی آمد و بعض اوقات
متعلقین شان هم دیده می شد لیکن شخصے دیده نمی شد به شبی مسمی دولت بر آواز رفتار او واقف
داد و گریست بخبر آواز او در افتاد و بصدمه شد و از آن روز آواز رفتار هم شنیده نشد
و هم میان هادی حسن صاحب میگویند که یک مرتبه حضرت حافظ صاحب قبله جانب اردولی
بعرس حضرت مخدوم شیخ عبدالحق قدس سره رفته بودند وقت شب من در خانه می خوابیدم
و دولت در بیرون خوابیده بود وقت صبح کسی در مسجد مزار شریف اذان صبح در داد من و جمله اهل خانه آن
آواز را شنیدیم و دانستیم که مسمی مدار بخش که از مریدان شیخ الاسلام هستند شاید آمده اند
چون روز شد بدولت گفتیم که مدار بخش آمده بودند کجا هستند وی گفت که کسی درین حظیره
نیامده و من وقت صبح باب را بند یافتم چنانکه شب بند کرده بودم لیکن من هم وقت صبح شنیدم
که کسی در مسجد اذان گفته ندانم که بود این امور از جمله اسرار و کرامات شیخ الاسلام است
حالش عالم الغیب داند لیکن از ظاهر چنان معلوم می شود که این چنین افعال از جنیان خواهد بود
در جواب سابق نوشته ام که جنیان هم بدست حق پرست خدمت شیخ بیعت و ارادت می داشتند

پس بمقتضای ارادت حاضر می شدند والله اعلم بالصواب و تصرفات خدمت شیخ تا این دم
آنچنان جاری است و خواهد ماند حافظ علیه الرحمة می فرماید شعر هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما حافظ علیخان نقل میکنند که من در جانب اتحال بودم که تاریخ
عرس شریف حضرت شیخ الاسلام رسید بقصد شرکت عرس شریف از انجا روانه شدم چند کروه خیرآباد
باقی بود که شب در آمد چون عالم تاریک شد من راه گم کردم و تنها بودم پس پریشان شدم که
الهی چه کنم و راه از که پرسم و بچه طریق بعرس مولای خود رسم چون رهنمای بنظر نیامد چاره کار جز
این ندیدم که توکلاً علی الله لگام مرکب خود از دست بگذاشتم که بهر طرف که خواهد برود مرکب
روان شد قلیلی راه طے کرده بودم که نشان آبادی موضع دیده شد بدل خوش شدم که از
آبادی سراغ راه خواهم رسید همین که داخل آبادی شدم دیدم که شخصی لباس سفید پوشیده استاده است
دانستم که مسلمان خواهد بود نزدیک وی رفتم و سلام گفتم ایشان آواز من بشناختند و نام
من گفتند که فلان هستے آن وقت من هم شناختم که منشی محمد حسین مرحوم هستند غرض باهم ملاقات
کردیم ایشان از من پرسیدند که شما درین وقت کجا آمدید گفتم بعرس خدمت شیخ می رفتم راه گم
کرده و درینجا خود بخود بلا قصد رسیدم ایشان گفتند که این تصرف شیخ الاسلام است رضی الله تعالی عنه
من هم بقصد شرکت عرس شریف داشتم لیکن از تنهائی متردد بودم خدمت شیخ شما را بمن
رسانیدند پس من و ایشان متفق شده بمقام مقصود که جائی امان بود رسیدیم همچنین صدها کرامات
از خدمت شیخ مدام بظهور می آید هزارها مردم در ایام عرس شریف بر آستانه حاضر می شوند و بحضور
شیخ الاسلام الله تعالی جل جلاله حسب تمنای آنها را بجاهای مراد بر می کند چونکه درینجا ذکر
استعانت از اولیاء الله و فیوض آنحضرت بر اهل زیارت در آمد لهذا مناسب وقت توضیح این
مسئله حسب عقیده خود می کنم و این رساله شریف را بهمین مضمون ختم می سازم باید دانست
نزد محققین اهل سنت ثابت است که اولیاء الله هرگاه که خود را در راه طلب خدا فنا کرده سازند
حضرت الوهیت جل جلاله که قادر و توانا است بقوله من کان لله کان الله له نمونه

صفات خود در ایشان خلق می فرماید پس درین وقت ایشان مظاهر حق می شوند حدیث قدسی
کنت سمعه و بصره الی آخره بر مظهریت ایشان برهان قاطع است مولانای جامی قدس
سره العزیز در لوائح شریعت در تعلیم سلوک می فرمایند پس می باید که بکوشے و خود را از نظر
خود بپوشی و بر ذات اقبال کنی و بتحقیقی اشتغال نمائی که ذرات موجودات همه مجال جمال اویند
و مراتب کائنات مرایای کمال او و بدین نسبت چندان مداومت نمائی که با جان تو در
آمیزد و هستی تو از نظر تو برخیزد تمام شد ارشاد مولانا پس اندرین صورت کمال بنده همین
قدر است که خود را در طلب حق فنا می سازد و آنچه از قوت تصرف فی العوالم و مثل آن
باذن الله از او ظاهر می شود همه قدرت القادر مطلق است لهذا قادر و توانا او ست و ما
سوای او جمله پیش وی عاجز الا در عاجزی ما مجوبان و حضرات مقربان پس عظیم فرق
است اگرچه در جمله موجودات ظهور او ست الا در مایان استعداد بعضے از صفات و اسما
او ست و در انها استعداد ظهور جمله صفات و اسما الهی است چنانچه مولانا جامی رحمة الله
علیه در لوائح شریعت بعد بیان حقائق الهیه و کونیه می فرماید بعضے ازین حقائق کونیه
را حضرت سریان الوجود فیها باحدیت جمیع شیونه و ظهور آثارها و احکامها استعداد ظهور جمیع
اسما الهی هست سوای الوجوب الذاتی علی اختلاف مراتب الظهور شدةً و ضعفاً و غالبیةً
و مغلوبیةً چون کمل افراد انسانے از انبیا و اولیا و بعضے را استعداد ظهور بعضے هست
دون بعضے علی الاختلاف المذکور چون سائر موجودات تم کلامه پس بهمین وجه در اولیا
کرام ظهور صفات و اسما او تعالے شانه کامل می گردد و در ما مجوبان بسبب عدم استعداد و
قبولیت ظهور کامل صفات حضرت احدیت نمی گردد پس فرق میان ما و ایشان ظاهر لهذا ایشان آن
می کنند که نزد مایان ناممکن است چرا که در ایشان ظهور قوت الهی می شود چنانچه امام حجة
الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه این مضمون را درین پرده در کیمیای سعادت ادا فرموده
اند که در سلک بعد فنا چون مرتبه کمال می رسد همین جمله اجزای عالم می شود پس چنانکه ارواح

مایان در اجساد مایان تصرف می کنند ارواح کاملین در تمامی اجزای عالم تصرف می نمایند تم کلامه چنانکه
ایشان از مایان قوی تر هستند دعای ایشان هم قوی تر و موثر تر است از دعای مایان معهذا
از راه رحمت ایزد جل شانه در کتاب خود مایان را برای مغفرت نبی کریم را بحضور خود وسیله
آوردن تعلیم فرموده و هو هذا ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله واستغفر لهم
الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یعنے اگر از مومنان گناه سرزد شود و بیایند نزد تو اے
حبیب من پس استغفار کنند از من و دعای مغفرت کنند برای ایشان رسول هر آئینه خواهند
یافت الله تعالے را قبول کننده توبه و رحم کننده هرگاه رب العزت خود ما را تعلیم فرمود
که وقت صدور گناه بجناب حبیب من توجه نمائید تا از دعا ایشان توبه شما قبول نمایم و بیامرزم
ما را باید حضرات قرب را بحضرت الوهیت وسیله کردن و نبی کریم نیز همین مضمون تعلیم فرمود
چنانچه حاضر شدن نابینا بخدمت شریفش و درخواست بینائی کردن از آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و تعلیم فرمودن آنحضرت او را دعا بوسیله خود بحضرت الهی کردن و توجه به نبی
کریم آوردن و از ان دعا چشمانش روشن شدن که در کتب حدیث مروی است آن
برای مدعای ما کافی است پس هرگاه که توجه بجناب رسول کریم از آیه قرانی و حدیث نبوی
سبب حصول مقصود ثابت گشت توجه بجانب اولیاء الله که مظاهر و نواب حضرت نبوت
اند لاریب فیه جائز و سبب حصول مدعا ست چرا که فعلی که بجانب نائب کرده می شود جانب
منیب راجع می شود و از آیت جمیت این مضمون ظاهر و هویدا است محتاج بیان نیست
و توجه بجانب ارباب قرب چنانکه در حیات شان نافع است بعد وفات هم نافع زیرا که روح
انسانی را فنا نیست و این قوت قویه از صفات او ست چنانچه امام غزالی رحمه الله در
کیمیای سعادت می فرماید هرکه در حیات سزاوار آن است که باو توجه کرده شود بعد وفات
او هم توجه کردن باوی درست و روا است و درین مضمون امام رحمة الله علیه قول امام شافعی
رحمة الله علیه نقل کرده که می فرمود مزار امام الائمه سیدنا امام موسی کاظم سلام الله علیه

و علی آبائه الکرام و اولاده العظام برای حصول اہل حاجت حکم کبریت احمر دارد و تتمہ کلام الامام
حضرت مولانا ے روم رحمة الله علیه در وصف حضرات قرب می فرماید ابیات

صاحب دل آئینہ شش رو بود　　حق ازان از شش جهت ناظر شود
هر که اندر شش جهت دارد نشست　　کے کند در غیر حق یک دم نظر
گر کند ردش برای او کند　　ور قبول آرد همو باشد سند
چونکه او حق را بود در کل حال　　بر گزیده باشد او را ذو الجلال
هیچ بے او حق بکس ندهد نوال　　شمه گفتم ز اصحاب وصال
موهبت را بر کف دستش نهد　　وز کفش آنرا بمرحومان دهد
با کفش دریاے کل را اتصال　　هست بیچون و چگونه در کمال
اتصالے که نگنجد در کلام　　گفتنش تکلیف باشد والسلام

و هم استعانت خواستن از خاصان خدا ثابت است از حدیث نبوی چنانچه طبرانی
این حدیث نقل کرده و ان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یعنے و اگر خواهد مدد
پس بگوید ای بندگان خدا اعانت من کنید سه مرتبه و بعد نقل حدیث راوے
گفته بتحقیق این آزموده شد لیکن آنها که ازین قدرت حضرت الهی جل جلاله که بندگان
خاص خود را باین مرتبه می تواند رسانیدن و از استعداد خاصان است محروم که ثمره از
قوت قبولیت ظهور صفات حضرت الوهیت داده است غافل هستند انکار تصرفات اولیا
کرام می نمایند و نمی دانند که هرگاه که آهن از مجاورت نار صفت نار پیدا می کند هم در صورت
و هم در اثر و نار صفت خود را که سوختن است در آهن ظاهر می کند اگر خاصان امت
مرحومه محمدیه که اخیار بنی آدم و بعد انبیا افضل از تمام عالم هستند بسبب استعداد
ظهور جمیع اسماء الهی که این قوت توجه ایشان را هم عطا کرده آن قادر مطلق است از قرب

حضرت الوهیت جل جلاله مظهر صفات او تعالے می شوند و آن قادر توانا نمونه صفات
خود را در ایشان ظاهر می سازد چه عجب و درین عقیده شرک چیست فی الحقیقت انچه
از کرامات و تصرفات هم در حیات و هم بعد از وفات از اولیا کبار ظاهر می شود هم
ظهور قدرت اوست تعالے شانه فضل ایشان همین قدر است که از خود رسته اند
و با حق پیوسته لیکن منکران بزعم ناقص خود مدعای حضرات طریقت را نا دانسته
بر آنها اتهام می کنند که صفات الله تعالے بر بندگان ثابت می کنند نعوذ بالله من
ذلک خدا خدا است و بنده بنده حضرات طریقت جمله ماسوای الله را در معرض فنا
می دانند و لباس وجود بر انها عاریت می شمارند چه جای شرکت بصفات خاصه
حضرت رب العزت مولانا جامی می فرماید در لوائح شریف ماسوای حق جل و علا
در معرض زوال ست و فنا حقیقتش معلومی است معدوم و صورتش وجودیست
موهوم دی روز نه بود داشت و نه نمود و امروز نمودی است بی بود و ظاهر است که
فردا از وی چه خواهد گشود پس اهل طریقت بهمین عقیده به مدد عشق و محبت بکدورت
مراتب فنا طی کرده تا باصل خویش می رسند و واصل حق که اصل الاصول است
می شوند شعر سکین سخن می گوید اے وقت عشاق تو خوش گر من از ایشان
نیستم در کار ایشان کن مرا حق تعالے مرا و جمله اهل اسلام را باخود خلوص عقیدت
صحیح مرحمت کناد و توفیق محبت و تعظیم جناب رسالت و مقربان حضرت نبوت صلی الله
علیه و آله و سلم عنایت فرماید بجاه سید المرسلین و اهل بیته الطاهرین و خلفائه
الراشدین و اصحابه الاکرمین و اولیاء امته رضی الله تعالے عنهم اجمعین آمین یا رب العالمین

تمت



قطعۂ تاریخ وصال حضرت حافظ محمد علی شاہ صاحب عرف مرم علی شاہ صاحب قدس اللہ سرہ العزیز از نتائج طبع وقاد مبدع قوانین بلاغت مخترع آئین فصاحت جناب مولوی ہادی علی خان صاحب مؤلف کتاب ہذا

شہی کز وجودش زمین را سزد | کہ از چرخ سبقت بعظمت برد
بود یادگار نبی و ولی | ز اسم و ز وصف آن گرامی ولد
بود ذات حافظ کہ از زہد و فقر | کند تازہ تر گلشن اب و جد
نہ چشم فلک دیدہ مثلش ولی | ندام زمین زادہ چون او ولد
ز عصیان کند پاک آلودہ را | چو بیعت بدست شریفش کند
نباید جمال جہان آفرین | کسی را کہ دستش بدامن زند
ز رخش مرآت حسن پاک ازل | دلش را ز عرفان ز ابتدا تا ابد
شب نوزدہ بود ذیقعدہ ماہ | کہ سوی خودش خواندہ رب احد
چو روح مصفی نہان شد ز خلق | خیم در سراپردہ قرب زد
بجستم ز ہادی سنین وصال | بگوشش دلم ہاتف آوازہ زد
کنارہ گزید او ز عالم کہ تا | بخلوت بمطلوب خود واصل بود

قطعۂ تاریخ بنای مزار شریف جناب حضرت حافظ محمد علی شاہ صاحب قدس سرہ

بجستم چو سال بنای مزار | سروشی دگر گفتہ [illegible]
بگردید بر قبر پاکش بنا | مزاری چو مشکات نور احد

قطعۂ تاریخ ختم کتاب از نتائج طبع مولوی ہادی علی خان صاحب مصنف کتاب ہذا

چو این کتاب خودم حسب فہم خود ہادی | درین کتاب نوشتم مراتب حافظ
چو ختم گشت سروشی بگفت تاریخش | بود ورد دل و جان مناقب حافظ

در مطبع احمدی واقع کانپور بماہ رجب المرجب [illegible] ہجری باہتمام شیخ محمد عبدالصمد صاحب مہتمم مطبع طبع شد

ضمیمۂ روایات باب چہارم یعنی ارشادات

این روایات مرزا سردار بیگ صاحب بانی چند راویان نویسانیدہ بعد طبع فرستادند لہذا بطور ضمیمہ نوشتہ می شود مولوی دیدار بخش صاحب فرمودند کہ چون خدمت شیخ الاسلام از ملک پنجاب بہ پاک پتن شریف [illegible] آمدند بمزار پر انوار حضرت قطب صاحب تشریف بردہ فاتحہ خواندند چون از فاتحہ فارغ شدند عرض کردم کہ اینجا از حضرت فتوحات باطنی بسیار حاصل کردہ اند و از نعمات الہی بہرہ شدہ ہم ازان چیزی بہ بخشند فرمودند اب تو [illegible] عرض کردم باز محروم مانیم فرمودند ملنے نہ ملنے کا تو وہ مختار آپ ہیں [illegible] گنگ [illegible] یعنی طالب را باید کہ دست از طلب باز ندارد روزی حضرت شیخ الاسلام [illegible] فرمودند کہ ہرگاہ ذکر قلبی صحیح می شود اکثر فہم کلام حیوانات حاصل میگردد ہمدرین معنی فرمودند کہ حضرت شیخ اکبر روزی در صحن مسجد جلوہ فرما بودند و کسی [illegible] بسیار مردم جمع بودند زاغی بیامد و شور و غل کرد ہر چند مردمان آنرا راندند [illegible] شیخ اکبر بعلی از خادمان فرمودند کہ بروید بر درختی آشیانہ این زاغ است بچہ ہا نہادہ کسی او را قطع می کند تو ہمراہ این زاغ برو او رفت زاغ [illegible] رفت [illegible] تا [illegible] رسید [illegible] دید کہ بران آشیانہ آن زاغ بود و بچہ ہا در ان بودند [illegible] حضرت شیخ اکبر [illegible] کہ بنا بر این درخت را قطع مکن کہ این زاغ بخدمت حضرت شیخ استغاثہ کردہ است و خدمت شیخ منع فرمودہ اند از بریدن این درخت روزی شیخ اکبر بعد از فراغ حاجات بنماز مشغول بودند و حضرت شیخ الاسلام پس پشت آنحضرت نشستہ بودند ناگاہ دیدند کہ شیری از روبروی آید [illegible] در دل خود گفتم کہ حضرت [illegible] شیخ خواہد [illegible] شیر [illegible] شیخ اکبر [illegible] حضرت [illegible] بعد از فراغ نماز [illegible] فرمودند شاہ نوری صاحب [illegible] کہ شیر [illegible] گفتم کہ درخت [illegible] شیر [illegible] لیکن [illegible] سجدہ کرد [illegible] فرمودند روزی حضرت شیخ اکبر [illegible] اسپ سوار [illegible] شیخ الاسلام [illegible] آنحضرت [illegible] فرمودند شاہ نوری صاحب [illegible] ہندی یاد دارید [illegible] این شعر [illegible] ×

هر ذره چمکتا ہے آفتاب ہو کر چون شیخ اکبر بشنیدن این سه مطلق شدند و تا دیر مطلق ماندند صاحبزاده
حسین صاحب پسر حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی این هر دو روایت فرموده اند متعلق باب کرامت میان
بخشش صاحب از خادمان آستانه حضرت قطب صاحب رضی الله تعالی عنه بیان کردند که روزی بمقامی از
مکانات جناب حضرت شیخ الاسلام مع همراهیان رونق افروز بودند تحفه سه شیرینی در زمین یافت
در حضرت شیخ جمیع همراهی را از جانب راست تقسیم می فرمایند بجانب راست نشستم تا اول بمن رسید حضرت
شیخ تقسیم کنند فرمودند که از جانب چپ تقسیم کن او همچنان کرد تا آخر چون نوبت بمن رسید یک شیرینی
نماند این امر برای تنبیه ادبی بود از تجاست که مولانا روم رحمة الله علیه فرموده ص دل نگهدارید
ای بی حاصلان در حضور حضرت صاحبدلان مضمون متعلق به باب ششم صاحبزاده میان حسین
صاحب فرمودند که در ایام مرض که شیخ الاسلام در آن وفات فرمودند روز سه دست دعا سے
حضرت می مالیدم در این اثنا عرض کردم که حضرت در دست مبارک در وجه شست ارشاد کرد از جمع
آنچنان که گویا کسی استخوان را از اره می شگافد عرض کردم حال باقی جسم مبارک چیست فرمودند که
تمام جسم مثل وضیل شده است و همه بدرد آلوده این علامت قرب حق است که اهل قرب را مبتلا ساخته تر ابتلاء
می شود سبب قرب پایان ... حضرت شیخ چنان یاد خدا مستغرق بودند که جانب جسم التفات نبود بار
... حاجات ... مستفیض ... تکالیف ... نمی کنند

خاتمه الطبع

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله که این آلای متلالی حقیقت و در رغر نصیحت بحریر حالات و کرامات
و ارشادات زبدة العارفین عمدة السالکین جناب مولانا الحاج قاضی محمد علی صاحب خیرآبادی قدس
سره الله السامی موسوم به مناقب حافظیه ماه رجب ۱۳۰۰ هجریه در مطبع برادرم مکرم حاجی
شیخ محمد یعقوب صاحب موسوم به مطبع احمدی واقع
کانپور باهتمام نیازمند بارگاه احمد محمد عبد الصمد علیه
طبع در رشید مطبوع اهل دل گردید

صحت نامه مناقب حافظیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۳	واه	واو	۲۴	۱۰	محبت	محب
//	۶	یود	بود	//	۱۶	علباذک	عبادک
//	۱۰	نیر	نیز	//	۱۸	لی	فی
۴	۹	الحبلی	الحیلی	۲۵	۲	ایشان او مان	ایشان و ایشان
//	۱۲	یوری	نوری	۲۶	۱۲	ارضا رعناد	ارضاء عناد
//	۲۰	کمتت	کمنت	۲۹	۲	نصیر من الدین	نصیر الدین
۵	۱۶	اضحی	الضحی	//	۱۸	ؤ	فر
//	۱۹	نعلی	تعالی	۳۰	۱۹	ور الدین	والدین
۷	۱۵	تادیده	نادیده	۳۱	۱	علو	معلو
۹	۷	آورده	آواره	۳۲	۱۳	رادست	رادست
۱۰	۲۰	اراج	باراج	۳۳	۱	مراورواقعه	مرادرواقعه
۱۱	۳	مفید	مقید	//	//	مستور	مسطور
۱۲	۳	بقار	تقار	//	۹	دنی فتدلی	دنی فتدلی
۱۳	۴	باز	باز	//	۱۳	بشت	بیست و
//	۱۸	اضحی	تاضحی	//	۱۵	العلیاد	العلیاء
//	۱۹	این	تا این	//	//	المتقین	المتبعین
//	۲۱	کردم	کرده ام	//	۳۰	فتح	شیخ
۱۴	۲	رمردمان	ومردمان	۳۵	۶	نی	تی
//	۱۸	د	که	//	۱۶	گردند باز هوش	گردیدند باز بهوش
۱۷	۵	النفات	التفات	۳۶	۱	فتح	شده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۲	نعر	بعمر
〃	۶	ده کالی آنحضرت	دکاکی آنحضرت را
۳۸	۱	یست	نیست
〃	۲	قوت	فوت
〃	۲۱	انفاق	اتفاق
۳۹	۴	شغال	اشتغال
〃	۹	صل الله	صلی الله
۴۰	۶	واگردروند	واگروندودیدند
〃	۷	مۃ	ماقت
〃	۱۴	تواست	خواست
〃	۱۶	رانجا	درآنجا
〃	۱۸	چراانار	چہاانار
۴۱	۱۷	الولیست	الوصیت
〃	۲۰	روزسته	ورسته
۴۳	۱	ولم	رقم
〃	۳	باهیت	باہیبت
〃	۸	بنت ۹۲۰	بنت ۹۵۰
〃	۱۱	الملکة	الملة
۴۴	۱۴	وگر	واگر
〃	۱۵	است	است
۴۵	۲۱	یذکره	متذکره
۴۶	۱	مجتعت	مجتنب
〃	۳	غرورو قریب	غرور و فریب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶	۳	چهار صدو بیست	چهار صدو بیست
〃	۹	پرادر	برادر
〃	۱۲	دوصدو	دوصدو
۴۷	۱	میام	قیام
〃	〃	جمیی را	جمعی را
〃	۴	ایل جر	این خبر
〃	۵	تمنبه	تنبیه
〃	۹	شفا	شفا
۴۸	۱۸	سولان	مولائی
۴۹	۹	واز	وار
〃	۱۲	فتنه	فقیه
〃	۱۵	بحدیقه	بخدمت
〃	۲۱	یا حدیقه	بحدیقه
۵۰	۲	۷۶	۲۷۶
〃	۹	مفاتیح العلوم فرمود	مفاتیح العلوم میفرمود
〃	۱۷	یجوی	بیجوی
〃	۲۱	ایابمین	ایابیمین
۵۱	۱۰	پدرعلی	پدر اعلی
〃	۲۰	بلرنیدند	بلرزیدند
۵۲	۱۸	چہر	پر
〃	۱۹	ببرکت	ببرکت
〃	۲۰	دالستم	دانستم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۲	پرواشت	پرداخت
〃	۷	بسیار	بسیار
〃	۸	بفرائید	بفرمائید
۵۴	۲۱	پردختند	پرداختند
۵۵	۱۳	الحسن	الحسن
〃	〃	تقرنه	ثقة
〃	۱۶	به	بة
〃	۱۷	بندب	جندب
〃	۲۰	الجنیزی	العنبری
۵۶	۲	منقطقة	منقطعة
〃	۱۵	لسن	حسن
〃	〃	ار	از
〃	۲۰	بران	پیران
۵۷	۳	خورر	خرد
〃	۱۱	زو	نزد
〃	۱۸	حرقة	خرقة
〃	۲۰	زی	رائی
۵۸	۱۸	وتیکه	وقتیکه
〃	۲۱	کازها	کارها
۵۹	۲	بحضوریات	بحضور ساسات
〃	۴	حضیو	حضور
〃	۶	عبدودرگشت	عبدودرگذشت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹	۱۰	غدیرخم	غدیرخم
〃	۱۱	گزارند	گزاردند
〃	۱۹	حکمت	حکمت
〃	۲۰	بسبب بلد	بسبب علم
〃	۲۱	مظاله	مظالم
۶۰	۲	دربارو	درباره
〃	〃	موالات	موالات
۶۱	۱۷	راه	راه
〃	۱۸	اومو	خیو
〃	〃	لو	خیو
〃	۱۹	کسی	کی
〃	۲۱	نعنت	تہمت
۶۲	۷	مخالفت	مخالفت
〃	۱۸	الذیلی الکریم	النبی الکریم
〃	۲۰	المنصف	المتصف
۶۳	۱	۱۰	ملا
〃	۷	سان شمار	جان شمار
〃	۱۰	تقربه	تقرب
〃	۱۴	برست	بروست
〃	۱۶	انما	آمنا
〃	〃	معداه	هدایه
〃	۱۶	انفصالی	اتصالی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۳	۱۰	ولیت	مرولیت
۶۴	۸	طہرکرم	آن مظہرکرم
۶۵	۱	حود	خود
″	۴	اولا	اولاد
۶۶	۵	نانا	نازل
″	۶	غنداللہ	عنداللہ
″	۷	طیتہ	طینتہ
″	۹	پروردند	پرورندہ
″	۲۱	گی	خیرگی
″	″	وطغی	وماطغی
۶۷	۱	بلیغ احکام	تبلیغ احکام خود
″	۵	بعضر	بعض
″	۶	العرت	العزت
″	۸	المجبوب	المحبوب
۶۸	۲	استرت	استراحت
۶۹	۲۱	نست	نشت
۷۰	۱۱	شغ	شیخ
″	۱۲	شخ	شیخ
″	۱۳	ازشنغ	ازشیخ
۷۱	۱۹	والشان	والشان او
″	۲۱	سیخ	شیخ
۷۴	۱۸	ماجد	ماجرہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۶	۵	حلا	خالا
۷۸	۲۱	نشیدند	نشستند
۷۹	۳	خضرت	حضرت
۸۳	۸	ستاہ	شاہ
″	۱۳	تشیخ	شیخ
″	۱۵	بشنغ	بشیخ
۸۶	۱۳	نا	تنہا
″	۱۸	والہیہ	واہیہ
۹۳	۱۷	سلمانیہ	سلیمانیہ
۹۵	۲۱	طرق	طریق
۹۸	۵	وتائبے	وتائب
″	۱۳	صعت	ضعف
۱۰۱	۱۰	خودہ	خوردہ
۱۰۲	۱۷	الملتہ الدین	الملتہ والدین
۱۰۸	۱۵	رجر	زجر
۱۰۹	۱۳	کملل	کمال
۱۱۰	۲	ملا	ہلّا
″	۱۳	ابواب	بوّاب
″	۱۶	صاب	صاحب
″	۱۸	میراحمد علی	میرمحمد علی
″	۱۱و۱۱	کسے ورد سفر	کسے ور سفر
۱۱۲	۲	حالنی	حلقے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۳	۱۶	ہفتصدہفتاد	ہفتصد وہفتاد
۱۱۴	۱۷	یاذکار	یاذ کار
۱۱۶	۲	برسید	پرسید
۱۱۹	۱۶	چیزی میشود	چیزی نمیشود
″	۱۷	ذلی	ولی
۱۲۱	۱۳	بقصد	قصد
″	۱۹	عوث	غوث
۱۲۲	۳	نیارد	نیاورد
۱۲۲	۱۶	صیحت	صحت
۱۲۳	۲	بادصل	باوصل
۱۲۴	۱۷	بلاگہ	بلائیکہ
۱۲۵	۲	وزے	روزے
۱۲۶	۱۴	ذونیان	ڈونیان
۱۲۷	۱۱	ہم	ہم بود
۱۲۸	۱۱	درہ	دربارہ
۱۲۸	۵	فروند	فرمودند
″	۱۰	کفایت صاحب	کفایت اللہ صاحب
۱۲۹	۲۹	درخیراباد	درخیرآباد
۱۳۲	۲۱	ہمیہ	عمیہ
۱۳۴	۱۶	اصیاط	احتیاط
۱۳۵	۱	اززباش	اززبانش
″	۴	سترا	سترزا
″	۵	کدامی مجدد	کدامی مجدد وپنجم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱۴	نفرمودر	نفرمودند
″	۱۹	لی	ملی
۱۳۷	۳	از	ازنام
″	۱۴	احترار	احتراز
۱۳۹	۲۰	حقیت مجتماع	حقیت اجتماع
۱۴۰	۱۲	اتناع	اتباع
″	۱۴	ابتغو	ابتعوا
۱۴۱	۱۲	نمار	نماز
۱۴۴	۱۲	ارشا	ارشاد
۱۴۵	۷	سخصے	شخصے
۱۴۹	۱	حستہ	خاستہ
″	۳	خضرت	حضرت
″	۱۱	مسحسن	مستحسن
″	۲۰	ابغید	بقید
۱۶۰	۱۳	خوبی	خوفی
۱۶۳	۸	دولق	رونق
۱۶۴	۳	یاخدبکہ	یاخذیکہ
″	۷	رودموجم	درمعجم
۱۶۵	۱۷	رواپتی	روایتی
۱۶۶	۴	سیحت	صحت
″	۱۲	وعنایتہ	وصنائیہ
۱۶۷	۳	طلب تغفیش	طلب وتفتیش
″	۸	اقبل	ماقبل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۶	۱۴	انجاب	انجناب
۱۷۸	۱	نا	تا
۱۷۹	۱	نم	تم
〃	۱۳	سرات	سراب
〃	۱۹	ببتا	بقا
〃	۲۰	زرگے	بزرگے
〃	〃	شنید	شنیدند
〃	۲۱	قوموا	قوموا
〃	〃	ند	ندا
〃	〃	نز	نزد
۱۷۰	۱	وارفضد	وارقصوا
〃	۱۲	بعضے	بعضی
۱۷۳	۱۴	بشیر	بشر
〃	۱۶	معبودن	معبودان
۱۷۴	۱۶	سب	است
〃	۱۹	تمستنم	نشستنم
۱۷۴	۲۰	عبدالزاق	عبدالرزاق
۱۷۸	۱۱	فرددها	فروروها
۱۷۹	۱۰	مرفضا	مرضا
〃	۱۱	گروند	گروند
〃	۱۳	بگوئید	بگوئید
〃	۱۵	غل	عمل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۹	۱۲	نیق	نیق
〃	۱۶	اوشاد	ارشاد
〃	۱۸	یجب	بجب
〃	۲۰	نیست	نیست
〃	۲۱	ورزی	روزے
۱۸۰	۵	گو	گوید
〃	۲	سریف	شریف
〃	۱۲	شرح	شرع
۱۸۱	۱۶	شب‌وروز	شب وروز
۱۸۲	۴	وَزِنَهٗ	وَزِنَهٗ
۱۸۳	۳	الطبالبان	بطالبان
〃	۵	یکبا	یکبار
۱۸۴	۹	شدة	شده
۱۸۵	۱۶	ابتلا	ابتلا
〃	۱۸	بنید	ببنید
〃	۱۹	فران	قرآن
۱۸۶	۱۸	پسندوید	پسندیده
〃	۱۹	کروند	کردن
۱۸۷	۲	ظاهرمنبود	ظاهرمیشود
〃	۴	باجت	ثابت
〃	۱۰	صغیه	صغیر
〃	۱۱	لی	فی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۷	۱۳	ر	را
〃	۱۴	قیاس ز	قیاس ساز
〃	۱۶	کرات	کرامات
〃	〃	شنخ	شیخ
۱۹۰	۲۱	طبیدند	طلبیدند
۱۹۱	۱	راچه	راجه
〃	۷	حصوصا	خصوصا
〃	۱۴	اسعیل	اسمعیل
۱۹۲	۲	نموند	نمودند
۱۹۴	۶	ما	عا
۱۹۶	۵	نگاه	نگاه
۱۹۸	۸	الوزین	ازین
〃	۲۰	یسن	یس
۲۰۱	۱۳	ویمحنین	وایمچنین
〃	۱۵	[illegible]	[illegible]
۲۰۲	[illegible]	۲۰۶	۲۰۲
〃	۷	سیومی	سیومی
	۱۴	ورم نجه	قدم رنجه
	۱۵	نهاده‌ا	نهاده‌اید
	〃	انها	اینها
۱	۱۹	عشر	حشر
	〃	لمعیت	بمعیت
۲۰	۱۳	طاری	تیاری
۲۰	۲۱	برمت	آنمذهب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۶	۲	با	با
〃	۱۸	مهدی	مهدی
〃	۱۹	بجه	بچه
۵	〃	برای	برای
۲۰۸	۵	تانه	تهانه
۲۱۱	۱۲	مس	حق
〃	۱۸	میفرزند	میفرمودند
۲۱۴	۱	کیفیے طاری	کیفیتے طاری
۲۱۷	۱۴	نقل	نفل
۲۱۸	۳	بر	ببر
〃	۵	پرخاسته	برخاسته
۲۱۹	۱۲	شنیخ	شنیخ
〃	۲۱	لود	بود
۲۲۰	۳	فینت	نیت
〃	۶	شیده	شیدا
〃	۹	ریکت	ریخت
〃	〃	نظری	ظرفی
〃	۱۳	که مولانا	که به مولانای
۲۲۲	۳	راچه	راجه
〃	۱۰	نکهنوا	لکهنو
〃	۱۸	خوستن	خواستن
〃	۱۹	خوستند	خواستند

صحت نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۲۲	۲۱	دند	دہد
//	//	ازانجلہ	ازانجملہ
۲۲۴	۱۱	سعجب	متعجب
//	۱۶	باہردند	سپردند
//	۱۹	روا	را
//	۲۰	بزو	بود
//	//	گرد	کرد
//	۲۱	امحد	امجد
۲۲۵	۱۴	اعصا	اعضائے
۲۲۶	۳	نقا	بقا
//	۱۶	اتر	اثر
۲۲۸	۹	کتبت	کتب
//	۱۰	کہ کہ ہمراہ	کہ ہمراہ
۲۳۰	۴	خود	خورد
//	۲۱	خیر	اخیر
۲۳۳	۱۶	ما	یا
۲۳۴	۳	خزد	خرد
۲۳۵	۳	برجوستم	برخواستم
۲۳۶	۲۰	نماذ	نماز
۲۳۷	۱۷	خہ مد	خواند
۲۳۹	۱۵	نمیر	خیر
۲۴۱	۲۰	بریشان	پریشان
۲۴۱	۲۱	نبر	خبر
//	//	وسلام	والسلام
۲۴۲	۱۲	دائم	دائم
۲۴۳	۱۵	ففیر	فقر
//	۱۶	انباع	اتباع
۲۴۴	۷	رست	راست
۲۴۶	۴	دکر	دگر
۲۴۹	۱	ناابن دم	تا این دم
//	۱۳	خوبخود	خود بخود
۲۵۰	۱۳	شیوہ	شیوہ تنہا
۲۵۲	۳	زد	رو
۲۵۴	۷	ام	اُمّ
//	۲۰	دلجان	دل وجان
۲۵۵	۲۰	اودند	بودند
//	//	سیما	شما
۲۵۶	۱۳	وبامابن ہمہ درد	وبا این ہمہ
//	۲۱	در برکشید	[illegible]